



لبنان به روایت امام موسی صدر و شهید دکتر چمران

نگاهی به تاریخ جنگ های داخلی لبنان

به اهتمام علی حجتی کرمانی

 مؤسسه فرهنگی-تحقیقاتی امام موسی صدر
IMAM MOUSSA SADR CULTURAL & RESEARCH INSTITUTE

تهران، ۱۳۸۷

سرشناسه	: حجتی کرمانی، علی، ۱۳۱۶-۱۳۷۹.
عنوان و نام پدیدآور	: لبنان به روایت امام موسی صدر و شهید چمران: نگاهی به تاریخ جنگ‌های داخلی لبنان / گردآورنده علی حجتی کرمانی.
مشخصات نشر	: تهران: امام موسی صدر، ۱۳۸۸.
مشخصات ظاهری	: ۳۳۹ ص.
شابک	: ۳۰۰۰۰ ریال: 978-90068-5-4
وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا	
یادداشت	: چاپ قبلی: قلم، ۱۳۶۴. (۲۹۷) ص.
موضوع	: چمران، مصطفی، ۱۳۱۱-۱۳۶۰، -- نظریه‌های سیاسی و اجتماعی
موضوع	: صدر، موسی، ۱۳۰۷ -- نظریه‌های سیاسی و اجتماعی اجتماعی
موضوع	: شیعه -- لبنان
موضوع	: لبنان -- تاریخ -- جنگ‌های داخلی، ۱۹۷۵-۱۹۹۰م. -- مقاله‌ها و خطابه‌ها
موضوع	: لبنان -- سیاست و حکومت -- ۱۹۷۵-۱۹۹۰ م.
رده‌بندی کنگره	: ۱۳۸۸ ج ۳ ص ۸۷/DS
رده‌بندی دیویدی	: ۹۵۶/۹۲۰۴۴
شماره کتابشناسی ملی	: ۱۷۹۱۷۳۴

من کوشش‌های اجتماعی و فعالیت‌های سیاسی خویش را چیزی جز بعدی از ابعاد رسالت و مسئولیت اسلامی خود نمی‌دانم.

امام موسی صدر

من زاده غم و پرداخته درد و رنج... و راست می‌گویم که همیشه آرزوی شهادت دارم... در ظلمت بی‌پایان این شب یلدا، همچون شمع خواهم سوخت، و وجودم تا موقعی که موجود است، تسلیم ظلمت نخواهد شد.

امروز، ارزش علی‌ع و حسین‌ع را خیلی بهتر می‌فهمم و بیش از هر وقت تار و پود وجودم به عشقشان گره خورده است... من علی‌وار به دنبال حسین می‌روم و خود را برای همه چیز آماده کرده‌ام، که ساده‌ترین و قهرمانانه‌ترین آنها شهادت است.

شهید دکتر مصطفی چمران



مؤسسه فرهنگی-تحقیقاتی امام موسی صدر
IMAM MOUSSA SADR CULTURAL & RESEARCH INSTITUTE

تهران، میدان هفت تیر، بالاتر از مسجد الجواد، کوچه شریعتی،

پلاک ۱۰، طبقه اول ۸۸۳۴۱۲۹۳

www.imamsadr.ir

لبنان به روایت
امام موسی صدر و شهید دکتر چمران
به اهتمام علی حجتی کرمانی
ویرایش: سید محمدرضا بهشتی روی

نمونه‌خوانی: زهرا ادیب
صفحه‌آرایی: سهیلا آبگینه

چاپ اول: ۱۳۸۸

چاپ: زیتون

صحافی: حکیم

شمارگان: ۱۵۰۰ نسخه

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۹۰۰۶۸-۵-۴ ISBN 978-600-90068-5-4

همه حقوق محفوظ است.

بها: ۳۰۰۰۰ ریال

اهداء

به شیعیان محروم، مبارز و پیکارگر جنوب لبنان

فهرست مطالب

سخن ناشر.....	۱۵
پیشگفتار.....	۱۷
شرح حال امام موسی صدر پیشوای شیعیان لبنان.....	۲۵
پاسخ امام موسی صدر به نامه‌ی علی حجتی کرمانی.....	۵۳
متن نامه.....	۵۵
پاسخ امام موسی صدر.....	۵۸
تعدد گروه‌ها... تقسیم حکومت.....	۶۱
با تقسیم لبنان اسرائیل دوم به وجود می‌آید.....	۶۶
سوریه نمی‌توانست در بحران لبنان بی تفاوت باشد.....	۷۲
توطئه‌ای که سوریه را در مقابل فلسطین قرار داد.....	۷۶
زمینه‌سازی برای دخالت غرب.....	۷۷
سقوط ارتش لبنان.....	۷۸
دیوانگان را هم سر بریدند.....	۸۰
ورود ارتش سوریه به لبنان.....	۸۱
وعده‌های عجیب عراق.....	۸۲
روش شیعیان.....	۸۹
پانزده هزار شهید.....	۹۱

۱۴۶	مجلس اعلای شیعیان.....
۱۴۶	اسرائیل.....
۱۴۷	تظاهرات شیعیان در ۱۹۷۰.....
۱۴۸	خواسته‌های شیعیان.....
۱۴۹	تظاهرات مسلحانه بعلبک.....
۱۵۰	تظاهرات صور.....
۱۵۲	پیش‌بینی تظاهرات بیروت.....
۱۵۲	منافع اسرائیل و آمریکا.....
۱۵۳	سادات به آمریکا نزدیک می‌شود.....
۱۵۳	مخالفت مقاومت.....
۱۵۵	قدرت‌های ارتجاعی دست‌راستی.....
۱۵۷	تحریر کتائب و پیروزی مقاومت.....
۱۵۸	تحریرکات دشمن اوج می‌گیرد!.....
۱۵۹	صیدا منفجر می‌شود.....
۱۶۰	طرفداری از ارتش.....
۱۶۱	معروف سعد و امام موسی صدر.....
۱۶۳	شایعه ترور آقای صدر.....
۱۶۳	آمادگی کتائب.....
۱۶۴	توطئه عین‌الرمانه.....
۱۶۷	مقاومت و نقش امام موسی صدر.....
۱۷۰	امام موسی صدر تهدید می‌کند.....
۱۷۲	امام موسی توضیح می‌دهد.....
۱۷۳	حکومت نظامی.....
۱۷۵	حکومت بدون احزاب.....
۱۷۶	اعتصاب غذا.....
۱۸۰	بعلبک در آتش توطئه.....

۹۱	اسرائیل شر مطلق است.....
۹۲	روش شیعیان نسبت به مسیحیان.....
۹۳	گرایش فتوادل‌ها به احزاب راست.....
۹۴	سال گذشته.....
۹۵	لغو رژیم مذهبی در لبنان.....
۹۶	رابطه با رهبری فلسطین.....
۹۷	توطئه‌های جهانی در لبنان.....
۹۹	شخصیت ابوعمار.....

شیعیان در کام طوفان.....

۱۰۱	پیشگفتار.....
۱۰۳	ریشه‌های بحران.....
۱۰۷	لبنان در آستانه جنگ داخلی.....
۱۰۹	شیعیان بر سر دوراهی.....
۱۱۲	انفجار.....
۱۱۴	جنگ داخلی در دو صفحه.....
۱۱۶	چند فصل از توطئه: نبعه و برج حمود.....
۱۲۴	بیدادگری‌ها و بی‌ایمانی‌ها.....
۱۲۸	تل‌الزعترا، رأس‌الدکوانه.....
۱۳۱	شیاح، لیلکی و حی‌السلم.....
۱۳۲	مقاومت فلسطین و شیعیان.....
۱۳۳	سپیده‌دم.....
۱۳۴	جنوب لبنان، کانون خطر.....
۱۳۷	چند حقیقت، ما و آینده.....
۱۴۰	

تجزیه و تحلیل اخبار و اوضاع لبنان.....

۱۴۳	مقدمه تاریخی.....
۱۴۵	

سازمان جدیدی برای رهبری شیعیان لبنان..... ۲۹۵

خبر جدید..... ۲۹۷

دایگان مهربان تر از مادر!..... ۲۹۹

درباره سقوط نیعه..... ۳۰۳

حقایق..... ۳۰۳

پیوست‌ها..... ۳۱۱

نامه‌ای از حسن وفا..... ۳۱۳

متن مصاحبه امام موسی صدر درباره فلسطین و صهیونیسم..... ۳۱۷

چریک پرفضیلت... چمران، یادآور سرداران صدر اسلام..... ۳۲۷

انفجار در اردوگاه بعلبک..... ۱۸۱

سازمان نظامی امل..... ۱۸۲

نظام لبنانی متزلزل می‌شود..... ۱۸۳

جنوب به پا می‌خیزد..... ۱۸۶

سازمان حركة المحرومین..... ۱۸۷

منشور حركة المحرومین را می‌توان این‌طور خلاصه کرد..... ۱۸۷

حادثه زحله..... ۱۸۸

احزاب چپ چه می‌خواهند؟..... ۱۹۱

تجزیه لبنان..... ۱۹۴

دورنمای جنبش شیعیان..... ۱۹۴

پاسخ امام موسی صدر به نامه آقای سید هادی خسروشاهی..... ۱۹۷

نامه‌هایی از شهید دکتر مصطفی چمران..... ۲۰۷

بیروت محاصره شد..... ۲۳۲

کنفرانس عرمون..... ۲۳۳

مزایدات (گزاره گویی‌ها) سیاسی شروع می‌شود..... ۲۳۵

ارتش تقسیم می‌شود..... ۲۳۸

اختلاف بین مقاومت و سوریه..... ۲۳۹

توطئه بزرگ..... ۲۴۲

برخورد مقاومت با سوریه..... ۲۴۵

بیانیه امام موسی صدر..... ۲۴۶

صاعقه مورد هجوم قرار می‌گیرد..... ۲۴۷

درخواست بازگشت ارتش سوریه..... ۲۴۸

آینده مبهم..... ۲۵۰

سخن ناشر

لبنان کشور شگفت‌انگیزی است، با بیش از سه میلیون جمعیت، بیش از هفده فرقه و مذهب، بیش از بیست حزب فعال، ده‌ها روزنامه و مجله با اعتبار بین‌المللی، این کشور کم‌مساحت به لحاظ استراتژیک آن اندازه اهمیت دارد که همه کشورهای و ابرقدرت‌ها چشم طمع بدان دوخته‌اند. تاریخ لبنان تاریخ جهان کوچک است. امام موسی صدر درباره این کشور گفته است که اگر لبنانی در کره خاکی نبود، باید کشوری با این ویژگی‌های جمعیتی و مذهبی به وجود می‌آوردیم. شاید بتوان شیعیان لبنان را نخستین گروه شیعیان نامید. ابوذر غفاری آنان را شیعه کرده است. علمای بزرگ شیعه از این منطقه برخاسته‌اند و برگ‌های زیادی از افتخارات تشیع متعلق به اهالی جنوب لبنان است. این کشور پس از استقلال در سال ۱۹۴۳، دستخوش حوادث عبرت‌آموزی شد. یکی از مهم‌ترین این حوادث جنگ‌های داخلی است که از سال ۱۹۷۵ آغاز شد و بیش از دو دهه ادامه داشت.

اگر روزگاری شیخ بهایی بر مسند شیخ‌الاسلامی در حکومت ایران تکیه زده بود، در این روزگار دو ایرانی نقشی اساسی در معادلات سیاسی لبنان داشته‌اند. یکی در مقام رهبری شیعیان و دیگری مشاور و بازوی اجرایی آن رهبر؛ اولی امام موسی صدر است و آن دیگر شهید مصطفی چمران. این هم از شگفتی‌های روزگار است. گویا پیوند شیعیان در منطقه خاورمیانه ناگسستی است.

جنگ‌های داخلی لبنان تأثیر مستقیمی بر معادلات منطقه گذاشته است و کسانی که تاریخ معاصر خاورمیانه را بررسی می‌کنند و نیز علاقه‌مندان به تاریخ تشیع ناگزیر از مطالعه این برهه تاریخی‌اند. این کتاب روایت امام موسی صدر و شهید دکتر چمران از جنگ‌های داخلی لبنان و نقش شیعیان و نیروهای بیگانه و احزاب داخلی لبنان در آنهاست. اهمیت این دو روایت در این است که این دو بزرگ هر دو در متن حوادث بوده‌اند. از سوی دیگر، امام موسی صدر شخصیت مورد وثوق بیشتر احزاب لبنان و مقبول و محبوب لبنانی‌هاست. از این رو، روایت او از این حوادث بسیار پراهمیت است. شاید نقش بی‌بدیل او در چنین حوادثی است که او را محبوب همه، گاه حتی دشمنانش، کرده است.

این کتاب حاصل پیگیری‌ها و تلاش‌های مرحوم حجت‌الاسلام والمسلمین علی حجتی کرمانی است. او با مطرح کردن پرسش‌هایی از امام موسی صدر و شهید چمران و پاسخ‌های آنان و نیز جمع‌آوری برخی نامه‌های چمران که به این مسئله پرداخته‌اند، پرتو روشن‌کننده‌ای بر این حوادث افکنده است. این کتاب در زمان حیات مرحوم حجتی به چاپ رسیده است و سال‌هاست که در بازار نایاب شده، مؤسسه فرهنگی تحقیقاتی امام موسی صدر متن همان کتاب را با ویرایش جدید آماده کرده است و اکنون این کتاب در اختیار علاقه‌مندان است.

مؤسسه فرهنگی تحقیقاتی امام موسی صدر

پیشگفتار

لبنان، کشوری است کوچک، که طول آن ۲۴۰ کیلومتر و عرض آن ۸۰ کیلومتر است. مرکز لبنان، بیروت، درست در وسط این کشور قرار گرفته است. از طرف شرق به سوریه و از سوی شمال به ترکیه نزدیک بوده و در غرب آن دریای مدیترانه قرار گرفته و از طرف جنوب با فلسطین اشغالی (اسرائیل) مرز مشترک دارد.

جمعیت این کشور متجاوز از سه میلیون نفر است که عمدتاً چهار فرقه مذهبی را تشکیل می‌دهند:

۱- مسلمانان (شیعه و سنی)؛

۲- دروزی‌ها (فرقه‌ای چونان اسماعیلیه، هرچند که خود را مسلمان می‌دانند، در تحلیل نهایی از اسلام و اعتقادات اسلامی و عمل به وظایف و تکالیف مذهبی، فاصله‌ای دردناک دارند)؛

۳- مسیحیان مارونی (که در حقیقت طبقه ممتاز کشور را تشکیل داده‌اند و همواره هیئت حاکمه کشور لبنان از میان آنها برخاسته است.)

۴- مسیحیان کاتولیک، پروتستان، ارتدوکس و ارمنه.

لبنان، سرزمینی است عربی، که از قرن‌ها پیش طوایف مختلف مذهبی، از مسلمان و مسیحی، در کنار هم و با کمال صلح و صفا در آن زندگی کرده‌اند. اما دست‌های مرموزی قانون اساسی لبنان را با الهام از استعمار، طوری نوشته‌اند که همواره اقلیت مسیحی از حداکثر امکانات سیاسی و اجتماعی و اقتصادی برخوردارند و مسلمانان با وجود

کیسینجر، یهودی آلمانی نژاد، که اجدادش قبل از جنگ دوم جهانی به آمریکا رفته بودند، طی یک سلسله بازی‌های حساب شده و توطئه‌های پشت پرده عوامل صهیونیسم، رئیس دیپلماسی خارجی آمریکا شد و با روی کار آمدن وی، طلایی‌ترین فرصت‌ها در اختیار صهیونیسم قرار گرفت.

وی در سال ۱۹۷۶ در مقام وزیر امور خارجه ایالات متحده آمریکا سفر دوره‌ای توطئه‌آمیز خود را به خاورمیانه آغاز کرد و برنامه ظاهر فریب جداسازی نیروها را عنوان کرد. در همان موقع بسیاری از مفسران سیاسی می‌توانستند پیش‌بینی کنند که این یهودی مکار قصد دارد چه آش دهن‌سوزی را برای اعراب و مسلمانان بپزد.

نگرش عمیق و همه‌جانبه به جنگ نه ساله لبنان این واقعیت دردناک را برای هر ناظر بی‌طرفی روشن می‌سازد که به جان هم‌انداختن مسیحیان و مسلمانان لبنان و وجه‌المصالحه قرار گرفتن فلسطینیان، از سری برنامه‌های به‌هم‌پیوسته دیپلماسی خارجی آمریکا بود که بنیادهای شیطانی آن توسط نیکسون و کیسینجر ریخته شد و به‌وسیله کارتر و همدستانش دنبال گردید. مصر از سوریه جدا شد... و به دنبال آن حکومت خائن قاهره به رهبری سادات از جهان عرب و آرمان دیرینه فلسطین فاصله گرفت... و بالأخره پس از یک سلسله بازی‌های پشت پرده، آمد و شدها، و دید و باز دیدها، در فروردین ۱۳۵۸ آنچه که به تصور نمی‌آمد تحقق یافت و توطئه‌های کیسینجر در شکل قرارداد ننگین «کمپ‌دیوید» جلوه‌گر شد و شد آنچه شد.^۱

و اینک نیز از سوی حزب جمهوری خواه آمریکا و جناح مرتجع

اکثریت، پیوسته در اقلیت هستند و از حداقل امکانات مزبور محروم. با این همه، این اختلاف، هرچند هم عمیق و بنیادین، نتوانسته بود آتش‌افروزی موردنظر استعمار را در این سرزمین پدید آورد. همواره اعتراضات دموکراتیک و احیاناً خشونت‌بار مسلمانان علیه تبعیض‌ها و اجحاف‌ها و تجاوزها وجود داشته است، ولی هرگز مسلمانان و مسیحیان لبنانی که قرن‌ها در کنار هم زندگی کرده‌اند و با یکدیگر پیوندهای عاطفی و محلی و خانوادگی دارند، حاضر نبودند این چنین گستاخانه و بیرحمانه تیغ خصومت و برادرکشی به روی هم بکشند و سرزمین آرام لبنان را که به بهشت خاورمیانه شهرت داشت، به جهنمی تبدیل کنند که در آن آتش‌افروزان امپریالیسم و صهیونیسم، عزیزترین و فرزانه‌ترین انسان‌ها را در پیش‌روی بت جنگ، این چنین مفت و ارزان قربانی کنند.

اسرائیل از دهه ۱۹۶۰ وجود فلسطینیان را در لبنان دستاویزی برای تهاجمات هوایی خود قرار داده و هنگامی که سران عرب در برابر چنین تجاوزی واکنش مناسبی نشان ندادند، حملات زمینی هم پشتبند تجاوزات هوایی گردید، و پر واضح است که بیشتر این حملات و تجاوزات متوجه منطقه شیعه‌نشین جنوب لبنان شود.

امام موسی صدر، پیشوای مسئول، دردمند و دوران‌دیش شیعیان لبنان، بیش از پیش وارد صحنه شد و با پشتوانه شخصیت ذاتی و محبوبیت و نفوذ کلامی درخور و با دو بازوی نیرومند سیاسی و نظامی حرکت‌المحرومین و سازمان امل چهره نمود و از روی مطامع اسرائیل برای تسخیر و اشغال کامل جنوب لبنان، پرده برداشت.

این برای نخستین بار بود که امپریالیسم و صهیونیسم خطر را جدی گرفتند و آخرین برنامه خود را در راه روشن ساختن جنگ داخلی لبنان به مرحله اجرا گذارند:

۱- سادات در قیافه یک رهبر جهان عرب نه تنها به دست‌بوسی بگین در تل‌آویو شتافت، بلکه سفارت اسرائیل را هم در قاهره گشود و رفته رفته شرف و افتخار و اعتبار ملت مسلمان مصر را در پای غول استعمار آمریکا لگدمال و قربانی کرد. - ح. ک.

وطن و محرومان در وطن^۱ مستحکم‌تر گردد، به زودی کار غاصبان سرزمین فلسطین و رژیم‌های مرتجع و خیانتکار عرب در همسایگی لبنان ساخته خواهد شد. لذا مشاهده می‌کنیم که در روزهای نخست جنگ نوزده ماهه داخلی لبنان، تبلیغات زهرآگین رسانه‌های گروهی اتحاد چپ و راست، انواع اتهامات ناجوانمردانه را علیه سوریه و جبهه‌گیری‌های شیعه لبنان و به‌خصوص مقام رهبری آن روا داشت. تبلیغات مزبور آن‌چنان حساب شده و مزدورانه تنظیم شده بود که حتی عده‌ای از مسلمانان مخلص و بی‌نظر و احیاناً ساده‌لوح را تحت‌تأثیر قرار داده و چنان جوئی ساخته بود که در داخل و خارج و در میان انقلابیون عرب و عجم، کمتر کسی جرئت دفاع از موضع شیعیان مظلوم لبنان را به خود می‌داد؛ شیعیانی که می‌خواستند راه علی و حسین را بروند، نه راه هیتلر و گاندی را.

و نیز مشاهده می‌کنیم که در اوج انقلاب اسلامی شیعیان ایران، پیشوای پرنفوذ و محبوب شیعه لبنان که می‌توانست به حق زبان‌گویای انقلاب اسلامی ایران در جهان عرب باشد، و انقلاب ایران نیز برای او و سازمان امل و حرکة‌المحرومین پشتوانه‌ای نیرومند، به‌طور مرموز و اسرارآمیزی ر بوده شده و مفقود می‌گردد.

بنابراین ارزیابی دقیق و تحلیل عمیق و ریشه‌یابی همه‌جانبه گرفتاری‌های لبنان و ادامه جنگ داخلی^۲ ساله این کشور بدون در نظر گرفتن مراتب یادشده، امکان‌پذیر نخواهد بود، علاوه بر اینکه به اشغال کامل جنوب لبنان از طرف ارتش متجاوز اسرائیل و دخالت رسوا و شکست خورده نظامی آمریکا و فرانسه و سایر متحدان غربی و استعمارگرشان، منجر شده است.

* * *

۱- این تعبیر از امام موسی صدر است که مسلمانان فلسطینی را محرومان از وطن و مسلمانان لبنانی را محرومان در وطن خوانده بود.

هیئت حاکم این کشور، ریگان، الکساندر هیگ و فیلیپ حبیب ادامه دارد.

در خصوص لبنان باید به این واقعیت که کابوس و دورنمای وحشتناکی را برای استعمار ساخته، توجه کرد که انقلاب فلسطین در گهواره آرام مهمان‌نوازی مسلمانان لبنانی، آرام آرام همزادی برای خود یافته بود که همان جنبش مسلمانان مترقی و دلبسته ایدئولوژی اسلامی و در رأس آنها، حرکت مبارک شیعیان لبنان به رهبری امام موسی صدر بود، هرچند عده‌ای نمی‌خواستند این واقعیت روشن را بپذیرند و حتی با کمال تأثر و تأسف عده‌ای از مسلمانان التقاطی و غیرالتقاطی و حتی جناح‌های چپ‌گرای فلسطین، جناح چپ لبنان را به رهبری کمال جنبلاط بر شیعیان آن کشور و شخص امام صدر ترجیح داده و آن را مترقی‌تر و اصیل‌تر دانسته و برای همزادی انقلاب فلسطین شایسته‌تر.

اما امپریالیسم آمریکا و فرزندان نامشروعش، اسرائیل، که یکی از ایالت‌های آمریکا به فاصله ده‌هزار کیلومتر در قلب جهان عرب و زرادخانه و سربازخانه آن کشور در خاورمیانه است، به درستی درک کرده بودند که انقلاب فلسطین میان مسلمانان مترقی لبنان و ملت آزادی‌خواه آن سرزمین بیش از هر کشور عربی دیگر زمینه رشد و تکامل دارد و از آن می‌ترسیدند که این دو جنبش انقلابی، جنبش فلسطین و سازمان‌به‌ویژه در آستانه پیروزی انقلاب اسلامی ایران با یکدیگر متحد شده و در جهان عرب هرکدام در مقابله با رژیم اشغالگر قدس و دشمنان ملت عرب و امت اسلامی پشتیبان یکدیگر باشند، هرچند که دوستان نمی‌خواستند باور کنند و هنوز ممکن است عده‌ای نخواهند قبول کنند.

اما دشمنان به خوبی می‌دانستند که اگر وحدت این محرومان از

جنگ با حزب بعث خائن عراق درگیر هستیم، اما دل و جانمان متوجه لبنان و نبرد سرنوشت‌ساز ملت مسلمان لبنان است به امید پیروزی قطعی و نهایی.

علی حجتی کرمانی

تهران - اردیبهشت ماه ۱۳۶۳

... این کتاب مشتمل بر تحلیل‌های واقعی، مخلصانه و دردمندانه امام موسی صدر رهبر شیعیان لبنان، و همکار و همفکر و هم‌رزم وفادار و صادق وی، سردار شهید دکتر مصطفی چمران است که ما را با بسیاری از زوایا و ابعاد این فاجعه آشنا می‌سازد. تحلیل‌های این دو شخصیت برجسته در میان تحلیل‌های گوناگون که معمولاً از محافل غربی یا شرقی منتشر می‌شود و یا حداقل صبغه شرقی یا غربی دارد، از آن‌چنان صداقت و صراحت و بی‌طرفی و واقع‌نگری و حق‌پرستی برخوردار است که این ویژگی‌ها را در سایر تحلیل‌ها نمی‌توان یافت و یا به ندرت یافت می‌شود.

نکته پایانی این پیشگفتار اینکه:

اولاً: اگر فلسطین را گرفتاری اصلی جهان اسلام و عرب بدانیم، باید لبنان را جزیی از این فاجعه به‌شمار آوریم. از این‌رو به شدت بر این باوریم که شکست لبنان در برابر توطئه جدید، راه را برای زبونی و ذلت تازه‌ای از «کاپیتولاسیون» غرب بر شرق هموار ساخته و جهان اسلام و عرب با دوره سیاه تازه‌ای در تاریخ خود روبرو خواهد شد که عوارض تاریک و سهمناک و عواقب سیاه و رقت‌بار آن را از هم‌اکنون نمی‌توان ارزیابی کرد.

ثانیاً: ملت از بند رسته، مسلمان و انقلابی ایران به حکم:

من اصبح ولم یهتم بامور المسلمین ... و من سمع رجلاً ینادی یا للمسلمین ...

ضمن تجلیل از پایداری‌ها و ایثارگری‌های پرشکوه مسلمانان لبنان (اعم از شیعه و سنی)، حمایت بی‌دریغ خویش را از آرمان ملت‌های مستضعف و مسلمان عرب در برابر جهان‌خواران امپریالیسم و صهیونیسم ابراز داشته، و نبرد مسلمانان لبنان را با اسرائیل و فالانژیست‌ها و اربابان و حامیان آنها، گوشه‌ای از جنگ حق علیه باطل و پیکار اسلام بر ضد کفر و الحاد می‌داند. ما با اینکه خود در جبهه

شرح حال امام موسی صدر، پیشوای شیعیان لبنان

الف - خاندان و نسب امام موسی صدر

امام موسی صدر فرزند آیت‌الله‌العظمی سید صدرالدین صدر فرزند سید اسماعیل فرزند سید صدرالدین از علما و بزرگان جبل‌عامل در جنوب لبنان است.

جد اعلاى امام موسی صدر، سید صالح شرف‌الدین در قریه شحور نزدیکی صور در جنوب لبنان در سال ۱۱۲۲ هجری متولد گردید و در همان روستا اقامت داشت و از دانشمندان جلیل‌القدر دینی به‌شمار می‌آید. وی مزرعه‌ای را در قریهٔ معرکه از روستاهای صور خریداری کرد و در همین مزرعه بود که فرزندش سید صدرالدین دیده به جهان گشود.

سید صالح شرف‌الدین در جنگ با احمد جزار که بر ضد علمای شیعهٔ جبل‌عامل طغیان کرده بود، وارد نبرد شد و لشکریان جزار فرزند بزرگ او را به‌نام سید هبة‌الدین در سن بیست و یک سالگی در مقابل منزل پدرش در قریه شحور و جلوی چشمان پدر به قتل رساندند و سپس سید صالح را دستگیر کرده و به زندان افکندند. هنوز ۹ ماه از مدت زندانش در عکا باقی مانده بود که موفق به فرار شد و به سوی عراق رهسپار گشت و در نجف اشرف و در جوار قبر امیرالمؤمنین^ع اقامت گزید و پس از مدتی برادرش سید محمد و همسر و دو فرزندش سید صدرالدین و سید محمدعلی به او ملحق شدند.

سید صدرالدین فرزند سید صالح شرف‌الدین در زمرهٔ علما و

مجتهدان عالی‌مقام زمان خویش درآمد و با دختر مجتهد بزرگ و عالیقدر کاشف‌الغطاء ازدواج کرد و پس از چندی به کشور ایران کوچ کرده و در شهر اصفهان رحل اقامت گسترده و پنج فرزند که همگی از علمای دین بودند از او به یادگار ماند. کوچکترین آنها سیداسماعیل بود که اصفهان را ترک کرد و به نجف اشرف رفت و در آنجا اقامت گزید و به نام السیدالصدر شهرت یافت. وی پس از مدتی به مرجعیت کل شیعه نایل آمد و در مقام مرجعیت عام بود که در سال ۱۳۳۸ هجری وفات یافت.

چهار فرزند عالم و بزرگوار از او به‌جای ماند که نخستین آنها سید محمدمهدی از مراجع بزرگ شیعه در کاظمین بود و در انقلاب عراق هم شرکت داشت. (پسرعموی وی سید محمد صدر است که مدت‌ها مقام نخست‌وزیری عراق را به‌عهده داشت و یکی از رهبران بزرگ انقلاب عراق بود و رهبری و زعامت وی، دو منطقه بزرگ سامرا و دجیل را شامل می‌شد.)

دومین آنها سید صدرالدین، پدر امام موسی صدر است که در جوانی حرکتهای مترقی را رهبری کرد و نام او با نهضت ادبی عراق همراه است. وی سپس به ایران مهاجرت کرد و در خراسان (مشهد) سکنی گزید و با بی‌بی صفیه (مادر امام موسی صدر)، دختر آیت‌الله‌العظمی حاج آقا حسین قمی مرجع بزرگ شیعه، ازدواج کرد و پس از مدتی به دعوت مرجع عالیقدر و مؤسس حوزه علمیه قم آیت‌الله‌العظمی حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی به منظور اقامت و معاونت معظم‌له در اداره حوزه علمیه، به قم رفت و به سرعت به عنوان مرجعی بزرگ و معروف و یکی از ارکان حوزه علمیه قم اشتهار یافت و به تأسیس مراکز علمی و مذهبی و اجتماعی و درمانی و بهداشتی پرداخت و در سال ۱۳۳۴ هجری شمسی در شهر قم به رحمت ایزدی پیوست.

ب - پرورش و تحصیلات امام موسی صدر

امام موسی صدر در ۱۴ خرداد ۱۳۰۷ شمسی در شهر قم متولد گردید و در مدارس جدید، دوره ابتدایی و متوسطه را آموخت و سپس در حوزه علمیه قم به تحصیل علوم اسلامی و عمدتاً فقه پرداخت و به موازات آن در دانشکده حقوق تهران به اخذ درجه لیسانس در رشته حقوق اقتصادی نایل آمد.

وی به دو زبان فارسی و عربی به‌طور کامل تسلط یافت و با زبان‌های فرانسه و انگلیسی آشنا شد. مدتی نگذشت که در صف اساتید حوزه علمیه قم وارد گشت و به تدریس فقه و اصول و منطق و فلسفه پرداخت. وی با مساعدت عده‌ای از اساتید و هم‌فکرانش به تأسیس مجله ماهانه‌ای به نام مکتب اسلام دست یازید که اینک از بزرگ‌ترین نشریات اسلامی در ایران به‌شمار می‌رود.

امام موسی صدر در سال ۱۳۳۴، پس از درگذشت پدر بزرگوارش، به عراق مسافرت کرد و به مدت چهار سال در حوزه علمیه نجف اشرف از محضر اساتید و مراجع بزرگی چون آیت‌الله مرحوم سید محسن حکیم، آیت‌الله شیخ محمدرضا آل‌یاسین و آیت‌الله سید ابوالقاسم خوئی در علوم فقه و اصول بهره جست.

ایشان در سال ۱۳۳۵ شمسی ازدواج کرد و دارای چهار فرزند، دو پسر و دو دختر، گشت.

ج - ورود امام موسی صدر به لبنان

امام موسی صدر برای نخستین بار در سال ۱۹۵۵ به دیدار لبنان، سرزمین اجدادش، شتافت و با خویشان خود در صور و شحور و معرکه آشنا شد. در آن زمان هنوز زعیم بزرگ شیعه آیت‌الله سید عبدالحسین شرف‌الدین در قید حیات بود و امام موسی صدر به‌عنوان مهمان در منزل مرحوم شرف‌الدین وارد شد. آن مرحوم نبوغ و مزایا و قدرت

سرپرستی و مدیریت کلان آن را به عهده گرفت و برای توسعه آن و نیز تأسیس مؤسسه اجتماعی دیگری برای آموزش ایتم و رسیدگی به مشکلات محرومان جامعه، به جمع آوری تبرعات و مساعدت‌های بلاعوض داوطلبان خیر و نیکوکار، پرداخت. وی سپس به تأسیس مدرسه‌ای فنی در سطح بالا به نام مدرسه صنعتی جبل عامل و مدرسه فنی دیگری نیز ویژه دختران به نام بیت الفتاة، دست یازید و پس از مدت اندکی در صورت مرکز مطالعات اسلامی (معهد الدراسات الاسلامیه) را بنیان گذارد.

امام موسی صدر به بسیاری از کشورهای عربی اسلامی، آفریقایی و اروپایی مسافرت کرد و در تعدادی از کنفرانس‌ها و کنگره‌های اسلامی که در سطح جهانی تشکیل می‌گردید، شرکت جست و به ایراد سخنرانی پرداخت و گروه‌هایی از مسلمانان لبنانی و غیرلبنانی را که در آن کشورها زندگی می‌کردند مورد تفقد قرار داد. وی مظاهر حیات اروپایی و زندگی غربی را مورد تحقیق و مطالعه قرار داد و با مراکز فعالیت‌ها و نهضت‌های انسانی و اجتماعی و فرهنگی در سطح جهان روابطی برقرار کرد.

وی پس از وقوف کامل بر اوضاع و احوال طایفه اسلامی شیعه و تأسیسات و امکانات آنها در لبنان، به شدت به ضرورت تنظیم شئون شیعیان احساس نیاز کرد؛ زیرا لبنان براساس سیستم طایفی مذهبی استوار است و هریک از طوایف گوناگون دارای مجلس و نظامنامه مخصوصی هستند.

در تاریخ ۱۳/۱/۱۹۵۵ طی یک اعلام قانونی، طایفه اسلامی سنی دارای مجلسی ویژه به خود گردید و سپس طی اعلام قانون دیگری که در تاریخ ۱۳/۷/۱۹۶۲ صادر گردید، طایفه درزی نیز مجلس و پناهگاهی برای حفظ شئون و موقعیت و صیانت از موجودیت خویش تأسیس کرد.

رهبری او را برای شیعیان آن سامان در مجالس و محافل مختلف بازگو کرد آن‌طور که تنها او بود که شایستگی زعامت شیعیان لبنان را پس از وفات آیت‌الله شرف‌الدین داشت.

پیشوای شیعیان لبنان در تاریخ ۳۰/۱۲/۱۹۵۷ وفات یافت. شیعیان لبنان و صور پس از وفات علامه شرف‌الدین طی نامه‌ای به قم از سیدموسی صدر خواستند تا به آن دیار هجرت کند و زعامت شیعیان را به عهده بگیرد و در این میان مرجع بزرگ وقت آیت‌الله‌العظمی بروجردی نیز بر ضرورت پذیرفتن این دعوت اصرار ورزید و بدین ترتیب امام موسی صدر در اواخر سال ۱۹۵۹ به لبنان قدم نهاد و در شهر شیعه‌نشین صور اقامت گزید.

تأسیس مجلس اعلای شیعیان

امام موسی صدر از ابتدای ورود به صور، ارشادات اسلامی و خدمات اجتماعی خویش را در سطحی گسترده و جامع‌الاطراف، آغاز کرد و در روستاهای جبل‌عامل، بعلبک و هرمل حرکت همه‌جانبه‌ای را برای نجات مردم از فقر و حرمان شروع کرد و سپس این حرکت را به سایر مناطق لبنان گسترش داد و با تبلیغ وسیع این اصل اسلامی و انسانی که ادیان از جهت انگیزه و هدف دارای حقیقتی یگانه و وجدانی واحد هستند، همه طوایف مختلف دینی را به سوی وحدتی الهی در برابر کفر و الحاد و آفات و فساد اجتماعی فراخواند و در شهر صور توانست اخوت انسانی را میان همه هموطنان از جمیع طوایف مذهبی برقرار سازد.

او در دهه‌ها نهضت اجتماعی با آنان مشارکت کرد و به آنها در بسیاری از حرکت‌ها و در تأسیس خیریه و تشکیلات فرهنگی یاری رساند و به جمعیت «بر و احسان» که در زمان مرحوم شرف‌الدین تأسیس شده بود حیاتی نو بخشید و نظم و برنامه تازه‌ای برای آن مقرر داشت و خود

د- کوشش‌ها و اقدامات امام موسی صدر پس از رسیدن به ریاست مجلس اعلای شیعیان.

۱- انتخاب امام به ریاست مجلس

امام موسی صدر در تاریخ ۱۹۶۹/۵/۲۳ به‌عنوان نخستین رئیس مجلس اعلای شیعیان انتخاب گردید و برطبق قانون تأسیس مجلس، مدت این ریاست، شش سال بود، اما پس از مدتی باتوجه به اینکه ریاست مجالس طایفه‌های مذهبی مادام‌العمر مقرر شده بود، در تاریخ ۱۹۷۵/۳/۲۹ به اتفاق آرای هیئت رئیسه مجلس، مدت ریاست تغییر یافت و ریاست مجلس تا سن ۶۵ سالگی امام موسی صدر، به وی واگذار گردید.

۲- برنامه

امام موسی صدر در خطابه‌ای که در روز انتخاب خود به ریاست مجلس ایراد کرد و نیز در بیانی خطاب به رئیس جمهور (که برای تبریک به وی در تاریخ ۱۹۶۹/۵/۲۹ به مجلس آمده بود) و همچنین در نخستین اطلاعیه‌ای که در تاریخ ۱۹۶۹/۶/۱۰ صادر کرد، برنامه عملی خویش را برای تحقق اهداف مجلس اعلای شیعیان اعلام کرد.

این برنامه خطوط اساسی زیر را دربر گرفت:

- تنظیم شئون طایفه‌ای شیعه و بهسازی هرچه بیشتر امور اجتماعی و اقتصادی شیعیان.
- اقدام به اتخاذ یک موضع اسلامی کامل چه از نظر فکری و علمی و چه از نظر مبارزه و جهاد.
- اقدام اساسی جهت عدم تفرقه میان مسلمانان و سعی بلیغ به منظور وصول به وحدت کامل.

در چنین موقعی امام همه قدرت و سعی و کوشش خویش را برای تشکیل مجلسی مخصوص شیعیان به کار گرفت و در مرحله نخست با برخی از رجال سیاسی شیعه و غیرشیعه تماس گرفت و منظور خود را با آنها در میان گذارد، این تماس‌ها و ملاقات‌ها سال‌ها به طول انجامید و علیرغم کارشکنی‌ها، دشمنی‌ها و موانع گوناگون، او از پای ننشست و به طور دائم و با گام‌هایی استوارتر به سوی هدف مقدس خویش نزدیک می‌شد تا اینکه در تاریخ ۱۹۶۶/۸/۱۵ در یک مصاحبه مطبوعاتی بزرگ که در بیروت تشکیل شد، آلام و دردها و رنج‌های شیعیان را برشمرد و مظاهر رنج‌آور حرمان آنها را براساس آمار و ارقام و در شکلی علمی و محققانه و گویا در معرض افکار عموم قرار داد و انگیزه‌ها و موجبات نیاز به یک مجلس را به اثبات رساند و به‌طور صریح هشدار داد که این مطلب، مسئله ساده‌ای نیست و به زودی در شکل یک موضوع عمومی و مربوط به همه آمال و آرزوها و اهداف شیعیان در سطح جامعه جلوه خواهد کرد.

بالأخره کوشش‌های امام‌صدر به نتیجه رسید و نمایندگان شیعیان در مجلس یک‌طرح قانونی را تقدیم مجلس شورای ملی لبنان کردند و در تاریخ ۱۹۶۷/۵/۱۶ به امضا و تصدیق رئیس جمهور لبنان رسید که برطبق آن طرح قانونی، شیعیان امکان می‌یافتند مجلسی را تحت عنوان «المجلس الإسلامي الشیعی الأعلى» پایه‌گذاری کنند، تا بتوانند شئون طایفه شیعه را رهبری کرده و از حقوق حقه آنها که سالها مورد تجاوز قرار گرفته بود، دفاع کنند و از مصالح آنها محافظت کرده و مؤسسات و مراکز آنها را مورد حمایت قرار دهد.

مطابق این طرح قانونی که به تصویب مجلس و رئیس جمهوری وقت رسید، مجلس نیازمند رئیسی است که تشکیلات مجلس و به‌طور کلی همه شئون طایفه را زیر چتر رهبری خویش قرار دهد و دارای حقوق و حرمت و مقام و امتیازات قانونی است، همانند سایر رؤسای ادیان.

– همکاری با همه طوایف مذهبی لبنان و کوشش برای حفظ وحدت کشور.

– توجه و ممارست نسبت به مسئولیت‌های ملی و وطنی و صیانت از استقلال و آزادی لبنان و حفاظت از سرزمین و مرزهای کشور.

– مبارزه پیگیر با جهل و فقر و تخلفات و ستم اجتماعی و فساد اخلاقی.

– یاری و مساعدت و پشتیبانی از مقاومت فلسطین و مشارکت با دولت‌های مترقی و برادران عرب به منظور آزادسازی سرزمین‌های غصب‌شده توسط رژیم اشغالگر قدس.

۳- کوشش امام موسی صدر برای حمایت از جنوب لبنان و پایداری و

استقامت اهالی جنوب در برابر تجاوزهای اسرائیل

اولین ماه‌های ریاست امام موسی صدر مصادف گردید با حملات و تجاوزات اسرائیل به جنوب لبنان. امام در این موقع شدیدترین اعتراض‌های خود را به حکومت لبنان آغاز کرد. وی اظهار کرد که دولت، جنوب را رها کرده است و از حدود و مرزهای جنوب لبنان که اکثریت مردم آن شیعه هستند حفاظت نمی‌کند. وی از مردم و دولت خواست تا روستاهای هم‌مرز با اسرائیل را تجهیز و همه فرزندان جنوب را مسلح کنند تا بتوانند از وطن و شرف خویش در برابر حملات اسرائیل متجاوز دفاع کنند. او هشدار داد که اگر حکومت به وضع شیعیان جنوب رسیدگی نکند، از شیعیان می‌خواهم به بیروت آمده و آپارتمان‌های شهر را اشغال کرده و سکنی‌گزینند. حمله‌ها و تهدیدها و اختراهای مکرر امام صدر بالاخره به نتیجه رسید و دولت وقت مجبور شد تا طبق یک قرار قانونی که در تاریخ ۱۹۷۰/۱/۱۲ صادر گردید، گامی اساسی در جهت اهمیت دادن به اوضاع منطقه جنوب بردارد.

۴- تأسیس مجلس جنوب؛ حرکت ملی امام موسی صدر به منظور نجات جنوب

امام موسی صدر هم‌چنان به کوشش‌ها و سخنرانی‌های خویش در مناطق لبنان ادامه می‌داد و وضع جنوب را در سطح کل کشور برای همگان مطرح می‌ساخت تا اینکه موفق شد تحرک تازه‌ای در جامعه لبنانی به منظور نجات جنوب ایجاد کند.

در تاریخ ۱۹۷۰/۵/۱۲ رژیم غاصب و متجاوز اسرائیل به روستاهای مرزی جنوب لبنان حمله کرد که باعث خسارت‌های جانی و مالی فراوانی شد و متجاوز از پنجاه هزار نفر از اهالی سی روستای مرزی آواره شدند. روز بعد، یعنی در تاریخ ۱۹۷۰/۵/۱۳، پیشوای شیعیان لبنان از رؤسای مذاهب گوناگون و رهبران طوایف مختلف لبنانی در جنوب دعوتی به عمل آورد و با مساعدت آنان جمعیتی را به عنوان هیئت یاری جنوب تأسیس کرد. این هیئت که ریاست آن را امام موسی صدر به عهده گرفت و نایب رئیس آن مطران انطونیوس خریش که پس از آن پیشوای طایفه مارونی شد، طرحها و برنامه‌های رئیس مجلس اعلای شیعیان پیرامون جنوب لبنان را برنامه‌های کار خویش و سرلوحه کوشش‌های خود قرار داد.

سپس امام موسی صدر مردم لبنان را به یک اعتصاب عمومی به منظور توجه به اوضاع اسفبار جنوب فراخواند. این اعتصاب در تاریخ ۱۹۷۰/۵/۲۶ به طور کامل انجام گرفت که یکی از رویدادهای بزرگ و تاریخی این کشور به شمار می‌آید. در این موقع، مجلس نمایندگان لبنان تحت فشار افکار عمومی تشکیل جلسه داد و یک طرح قانونی را تحت تأثیر اندیشه‌ها و برنامه‌های امام موسی صدر در دستور کار خویش قرار داد و در نتیجه در تاریخ ۱۹۷۰/۶/۲ قانونی را مبنی بر تأسیس مجلس جنوب وابسته به هیئت وزرا به تصویب رساند. همچنین بودجه‌ای در مجلس به تصویب رسید که تا

آخر نیمه سال ۱۹۷۰ به ۲۰۰ میلیون لیره لبنانی بالغ می‌گشت. این مبلغ به منظور جبران خسارت تجاوزهای اسرائیل و نیز خدمات عمومی و مسلح ساختن اهالی جنوب و برای استقامت و پایداری آنها در مقابل حملات رژیم غاصب قدس، اختصاص یافت.

۵- کوشش امام در راه نجات محرومان

از سال ۱۹۷۱ به بعد، حمله‌ها و تجاوزهای رژیم غاصب قدس به جنوب لبنان به طور مستمر ادامه پیدا کرد. در این موقع، امام موسی صدر پرچم دفاع از جنوب را به اهتزاز درآورد و اعلان کرد: ما برای نجات لبنان، می‌خواهیم تمام وسایل دفاع جدید در اختیارمان گذارده شود؛ شهرها و روستاهای جنوب صیانت شود؛ و تعلیمات نظامی اجباری و عمومی شود و سلاح در اختیار همه ساکنان جنوب گذارده شود تا بتوانند در برابر حمله‌های اسرائیل متجاوز، از وطن و کیان خویش دفاع کنند.

علاوه براین، امام حکومت لبنان را مورد انتقاد قرار داد که مناطق محروم لبنان را مورد فراموشی و بی‌اعتنایی قرار داده است. وی از دولت خواست تا امتیازهای طایفی را الغاء کرده و زمینه را برای طایفه اسلامی شیعه به منظور تصدی مناصب وزارت و مسئولیت‌های عمومی کشور فراهم آورد. همچنین درخواست کرد تا قوانین مربوط به تعلیم و تربیت و رشد نسبت به همگان یکسان گردد و بر تعادل و توازن انسانی استوار باشد.

دولت جدید لبنان به ریاست جمهوری سلیمان فرنجه که در سپتامبر ۱۹۷۰ زمام امور را به دست گرفت، انتقادات امام موسی صدر را نادیده گرفت و حقوق قانونی درخواستی مجلس اعلای شیعیان و مقام ریاست آن را در زمینه احراز مقامات مملکتی مورد انکار قرار داد. امام صدر در تاریخ ۱۹۷۴/۲/۲ طی اعلامیه‌ای،

معارضه و مبارزه خویش را بر ضد حاکمان و دولت‌مردان مسئول لبنان آغاز کرده و به طور صریح اعلام داشت: حکام کشور نسبت به حقوق محرومان بی‌تفاوتی نشان داده و تعمیر مناطق آسیب دیده را وانهاده و با شیوه‌های اتخاذی خود، امنیت و کیان لبنان را تهدید می‌کنند. امام صدای اعتراض خویش را به وسیله تظاهرات و راهپیمایی‌های فراوان بر ضد دولت لبنان و به منظور حمایت از محرومان بلند کرد که مهمترین آنها تظاهرات شکوهمند ملی و کوبنده بعلبک در تاریخ ۱۹۷۴/۳/۱۷ و تظاهرات شکوهمند صور در تاریخ ۱۹۷۴/۵/۵ بود که در هرکدام از آنها، متجاوز از صدها هزار نفر از هموطنان رنج کشیده و ستم‌دیده لبنانی شرکت کردند. مردم در این تظاهرات با پیشوای مذهبی خویش هم‌قسم شدند که تا آنگاه که مظلومی در لبنان باقی است، مبارزه را ادامه دهند و در این راه مقدس، هیچ‌گاه سستی و یأس به خود راه ندهند. در همین رابطه بود که سازمان سیاسی مذهبی «حرکت‌المحرومین» براساس مبادی و اصول ترسیم شده از سوی امام موسی صدر اعلام موجودیت کرد. وی در ترسیم خطوط کلی مبادی این حرکت چنین اظهار داشت:

حرکت‌المحرومین از ایمان حقیقی به خدا و انسان و آزادی کامل و کرامت وی نشئت گرفته و هرگونه ستم اجتماعی و نظامی سیاسی طایفی را نفی کرده و با استبداد و فئودالیسم و سلطه و تفرقه به جنگ برخاسته است. حرکت‌المحرومین، حرکتی است وطنی که متکی به سیادت و عظمت وطن و سلامت سرزمین است و با استعمار و تجاوزات و مطامعی که متوجه لبنان است مبارزه می‌کند.

این سلسله تظاهرات سبب شد که رئیس ستاد ارتش لبنان به مسائل محرومان اهتمام ورزد و در همین رابطه کمیته‌ای متشکل از خواص ارتش و نمایندگان امام موسی صدر در تاریخ ۱۹۷۴/۶/۲۰ برپا گردید تا خواسته‌های بیست‌گانه مطرح شده و راه‌های اجرای

امور را به دست گرفت؛ اما چند ماهی بیش نگذشته بود که این دولت نیز در تاریخ ۱۹۷۵/۵/۱۵ مجبور شد تا استعفای خود را تقدیم کند. علت استعفای دولت، ترور نماینده سابق مجلس، معروف سعد و حمله و تجاوز به اتوبوسی در عین‌الزمانه بود، دو واقعه‌ای که منشأ اساسی جنگ داخلی نوزده ماهه لبنان گردید.

نخست‌وزیر حکومت وقت، یعنی رشید صلح در آن زمان علل استعفای دولت را این طور بیان داشت:

- امتیازات طایفی که اساس نظام سیاسی لبنان را تشکیل می‌دهد.

- وجود مانع و بحران در راه پیشرفت مملکت به گونه‌ای که هیچ گامی در راه ترقی نمی‌توان برداشت.

- عدم مساوات میان هموطنان.

... و بالأخره حرمان و گرسنگی و تبعیض که در مناطق محروم کشور پدید می‌آید.

۶- موضع امام صدر در تأسیس افواج مقاومت لبنان «أمل»

رهبر شیعیان لبنان در تاریخ ۱۹۷۵/۱/۲۰ ضمن خطابه‌ای پرشور به مناسبت سالگرد عاشورای حسینی، مردم لبنان را به تشکیل یک گروه مقاومت نظامی در برابر تجاوزات رژیم اشغالگر قدس و توطئه‌های مزدورانه دولت اسرائیل برای بیرون راندن لبنانی‌ها از سرزمین‌های خویش فراخواند.

وی در این خطابه تاریخی یادآور گردید: «دفاع از وطن تنها از وظایف و مسئولیت‌های دولت نیست بلکه همه افراد و وظیفه دارند از کشور و سرزمین و خانه خویش دفاع کنند... و اگر حکومت، مسئولیت دفاع از مملکت را مهمل گذارد، ضرورت دفاع از گردن ملت ساقط نخواهد گردید، همگان در قبال چنین تعهد ملی مسئولیت دارند.»

آنها را مورد تحقیق و بررسی قرار دهند. این کمیته به هنگام تقریر و بررسی برخی از مطالب مزبور بدون نتیجه و اثر تعطیل شد. در این هنگام پیشوای شیعیان در استمرار مبارزات خویش در تاریخ ۱۹۷۴/۸/۴ و پس از جلسه‌ای با علما و روحانیون شیعه خطاب به حکومت اعلامیه‌ای منتشر ساخت و مطالب بیست‌گانه را در مسیر نجات محرومان و حمایت از مستضعفان جامعه مورد تأیید قرار داد و از بی‌اعتنایی و اهمال دولت نسبت به اجرای مسائل مزبور شدیداً انتقاد کرد.

وی سپس اجتماعاتی را با حضور شخصیت‌های کشور و رؤسای طایفه‌ها و رهبران احزاب و متفکران نخبه لبنانی از مذاهب گوناگون برپا ساخت که منجر به انعقاد قراردادی شد مبنی بر تأیید خواسته‌های مشروع امام موسی صدر که صد و نود نفر از اندیشمندان و بزرگان زیر آن را امضا کردند.

در تاریخ ۱۹۷۴/۹/۱۳، امام موسی صدر عده‌ای متجاوز از هزار نفر از علمای دینی طوایف گوناگون و نمایندگان مذاهب در مجلس و بزرگان آنها در هیئت دولت و بسیاری از مسئولان سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و صنعتی و نیز اندیشمندان و متفکران مذاهب مختلف را دعوت کرد تا در اجتماعی که به دعوت هیئت مرکزی مجلس اعلا شیعیان تشکیل شد، شرکت کنند. شرکت کنندگان به اتفاق آراء، نظرات امام موسی صدر را در جهاد و مبارزه انسانی و ملی برای حلّ مسائل محرومان مورد تأیید کامل قرار داده و به وی اختیار دادند تا گام‌های اساسی خویش را در راه تحقق اهداف و مطالبات مطرح شده بردارد. در این اجتماع همچنین بی‌تفاوتی حکومت لبنان نسبت به اجرای مطالبات و نجات محرومان مورد انتقاد شدید قرار گرفت.

نتیجه این اجتماع عظیم آن بود که دولت استعفا داد و دولت جدید با موضعی مثبت نسبت به اهداف امام موسی صدر، زمام

مجلس اسلامی اعلامی شیعه به کار برد و به زودی موفق گردید تا ساختمان مناسب و شایسته‌ای را به مساحت ۶۴۷۵ مترمربع، دارای ۴ طبقه و مشتمل بر سالن‌های وسیع برای اجتماعات عمومی، در محل حازمیه واقع در جنوب شرقی بیروت تهیه کرده و ملکیت آن را به نام طایفه اسلامی شیعی به ثبت برساند. و نیز ساختمان دیگری را در نواحی جنوب غربی بیروت (محل خلد) به مساحت ۷۹۰۴ مترمربع، در ۷ طبقه به تملیک و وقف طایفه شیعه درآورد و نام آن را «مدینة الزهراء» گذارد که مرکز مهم فرهنگی و صنعتی به منظور رفع نیازمندی‌های شیعیان منطقه شد... و همچنین در محله جناح، اقدام به تأسیس بیمارستانی به نام «مستشفى الزهراء»، در قطعه زمینی به مساحت ۵۰۳۴ از مشاعات قریه غیبری واقع در ناحیه جنوب غربی بیروت و آن را وابسته به مجلس اعلامی شیعیان کرد تا منافع و سود حاصل از آن، صرف نیازمندی‌های روزمره مجلس شود.

رهبر شیعیان به منظور تقویت و توسعه مؤسسات اجتماعی، فرهنگی و صنعتی، زمینی را به مساحت ۱۹۰ هزار مترمربع از اراضی وردانیه، واقع در طریق صیدا - بیروت خریداری کرد و ملکیت آن را به نام اوقاف طایفه شیعه به ثبت رساند. همچنین موفق گردید به جهت تقویت جمعیت برو احسان صور، که ریاست و نظارت عالی آن را به عهده دارد و از مؤسسات پیرمنفعت طایفه اسلامی شیعه به شمار می‌آید، زمینی را به مساحت ۹۰۰ هزار مترمربع، واقع در البوت بعلبک خریداری کرده تا در آن به تأسیس یک مدرسه فنی کشاورزی و پاره‌ای دیگر از مدارس فنی دست یازد. امام صدر به زودی توفیق حاصل کرد تا به توسعه کمی و کیفی تأسیسات و تجهیزات جمعیت برو احسان صور پردازد و در این راه توانست مؤسسات صنعتی وابسته به جمعیت مزبور را گسترش بخشد و درصدد بود یک مدرسه عالی فنی را تأسیس کند.

وی در تاریخ ۱۹۷۵/۷/۶، یعنی قریب هفت ماه بعد در کنفرانس مطبوعاتی به طور صریح تأسیس و ظهور و ولادت یک گروه مسلح را به نام افواج مقاومت لبنانی (أمل) در حیات سیاسی مذهبی کشور لبنان، اعلان کرد و آن را این چنین معرفی کرد:

«پایگاه جوانمردان و جانبازانی که می‌خواهند به فریاد مظلومانه وطن مجروح و خون‌آلود که همواره و به طور مستمر، از هر طرف و به هر وسیله مورد تعدی قساوت‌بار اسرائیل قرار دارد، پاسخ مثبت و مناسب دهند...» و توضیح داد: آنگاه که تجاوزات اسرائیل در جنوب به نهایت خود رسیده بود و حکومت و مسئولین امر نیز دفاع از جنوب و اهالی آن را رها کرده بودند و من در تاریخ ۱۹۷۵/۱/۲۰ طی یک خطابه آتشین و دردمندانه، خطاب به همه مردم لبنان، از آنها خواستم که به فریاد کشور رسیده و خود حمایت از وطن و دفاع از کرامت و عزت امت را به عهده گیرند، جوانان امل تنها گروهی بودند که این دعوت را اجابت کرده و به آن پاسخ مساعد دادند و آمادگی خویش را برای فداکاری در راه حفظ کیان کشور و صیانت از سرزمین لبنان اعلام کردند.

آنها، در جنوب لبنان مستقر گردیده و در جنگ‌های متعدد با دشمن صهیونیست شرکت جستند و در حملات مکرر و نوبه‌نوی اشغالگران قدس، شهیدان فراوانی تقدیم کردند... و باید منصفانه اعتراف کرد که در جلوگیری از پیشرفت مرزی دزدان صهیونیست و ابقا و تثبیت اهالی جنوب در روستاهای خود، جوانان امل نقش مهم و بنیادین را ایفا کردند و برای آنها در این جهت، فضل و کرامت فراوانی است.

۷- اقدامات وی به جهت وقف املاک، زمین‌ها و مستغلات

از نخستین روزهایی که امام موسی صدر به ریاست مجلس انتخاب گردید، تمام کوشش خویش را در مسیر تأمین محل و مقرری برای

یک جلسه فوری تشکیل داد و براساس رهنمودهای امام موسی صدر مبنی بر پاسداری از زندگی همراه با امنیت همه طوایف لبنانی، بازگشت اعتماد به وسایل و زمینه‌های دموکراتیک به منظور تحقق اصلاحات سیاسی و اجتماعی، طرد اعمال قهرآمیز، دشمنی‌ها و کینه‌توزی‌های طایفی و گروهی و بالأخره لزوم و ضرورت صیانت و محافظت از همزیستی انسانی و برادرانه میان لبنانی‌ها و فلسطینی‌ها و در نهایت صیانت از انقلاب فلسطین، به یک سلسله تحلیل‌ها و راه‌حل‌ها برای پیاده کردن برنامه‌های کوتاه‌مدت و درازمدت به منظور آرام کردن اوضاع و محدود ساختن وسایل و زمینه‌های جنگ و درگیری و محنت داخلی دست یازید.

با طولانی شدن جنگ، دولت در تاریخ ۷۵/۵/۲۵ استعفا داد و مشکلاتی در راه تشکیل دولت جدید ایجاد شد و همه قرائن و شواهد دلالت بر تقسیم لبنان می‌کرد. امام صدر در روز ۷۵/۶/۲۸ در مسجد الصفا بیروت متحصن شد و در حال عبادت و روزه اعلان کرد: در مسجد اعتصام [تحصن] اختیار کردیم تا هموطنانم اعتصام به سلاح را که بر ضد برادران و هموطنان خویش به کار می‌برند، رها کنند. ما می‌خواهیم صفحه‌عنف و کینه و دشمنی ورق خورده و به صفحه‌عبادت و اعتصام و صیام تبدیل گردد. با زور اسلحه هیچ مشکلی حل نخواهد شد، بلکه به شدت بحران و خطراتی که متوجه کشور شده است، خواهد افزود.

رهبر شیعیان لبنان درخواست کرد تا به سرعت دولت لبنان کابینه جدید خود را تشکیل دهد تا امنیت و صلح را به وطن بازگرداند و صلح و آشتی ملی را بر پایه‌های روشنی که جوابگوی مسائل محرومان و سازمان دادن به نیازهای کشور باشد، بنیان گذارد.

این گام اساسی که از سوی امام صدر برداشته شد در محافل مذهبی و در میان طوایف گوناگون و در محافل ملی و سیاسی، به عنوان تأیید و

وی با بودجه آیت‌الله سید ابوالقاسم خوئی توانست مرکزی را به نام «مبرة الامام الخوئی» برای رسیدگی به زندگی فرزندان شهدا در برج البراجنه، ناحیه جنوبی بیروت و در بعلبک و هرمل برپا کند. همچنین موفق گردید مراکز بهداشتی مهمی را در حی السلم واقع در نواحی جنوبی بیروت و برج البراجنه و در صور تأسیس کرده و به تشکیل مدرسه‌ای به منظور تعلیم علوم اسلامی در صور دست یازد. لازم به یادآوری است که ارزش مؤسسات، تجهیزات، مستغلات و ساختمان‌ها و زمین‌هایی که تا به حال به نام شیعیان لبنان ثبت و وقف گردیده است، متجاوز از صد میلیون لیره لبنانی، برآورد شده است.

ه - موضع پیشوای شیعه در قبال جنگ داخلی و نوزده ماهه لبنان

آنگاه که اولین شراره جنگ در تاریخ ۱۳/۴/۱۹۷۵ شعله کشید، امام صدر همه مساعی و کوشش خویش را در همه زمینه‌ها به کار گرفت تا آتش جنگ را خاموش کند و شراره‌های فتنه را فرونشاند و وضع را به حال عادی و آرام برگرداند. در تاریخ ۱۵/۴/۱۹۷۵، در یک پیام مهم عمومی، مردم را از درگیر شدن در توطئه‌های دشمن صهیونیستی و افتادن در غرقاب فتنه برحذر داشت و آنها را برای حفظ وطن خویش و در قلب آن انقلاب فلسطینی فراخواند و انقلابیون و رهبران فلسطین را هشدار و سوگند داد تا به داستان خویش و قضیه فلسطین بیندیشند و مرکزیت و کبان آن را در لبنان صیانت کنند.

در همین رابطه رهبر شیعیان لبنان، عده زیادی از نخبگان، متفکرین و نمایندگان احزاب لبنانی را دعوت کرد و در تاریخ ۱۸/۴/۱۹۷۵ با هفتادوهفت نفر از این شخصیت‌ها، در مرکز مجلس اسلامی شیعیان نشستی برپا کرد که از میان آنها، ستادی به نام ستاد بازگشت امنیت به وطن تشکیل گردید. این ستاد به سرعت با نماینده مقاومت فلسطینی

متشکل از رهبران مذهبی طوایف مختلف، به منظور بحث و گفتگو درباره مشکلات کشور مبادرت ورزید که منجر به صدور قطعنامه‌ای بر پایه مواد ذیل گردید:

- ۱- تأکید بر ضرورت استمرار زندگی همه طوایف در لبنان.
- ۲- دعوت به مناظره و بحث‌های مسالمت‌آمیز و براساس حسن نیت و حسن تفاهم و تأکید بر توقف جنگ و آتش‌بس هرچه سریعتر.
- ۳- تحقق عدالت اجتماعی و رسیدگی به وضع زندگی رقت‌بار محرومان کشور.
- ۴- تمسک به سیادت ملی و استقلال مملکت و جلوگیری از تقسیم لبنان.
- ۵- پشتیبانی و تقویت نهضت فلسطینی.

و نیز در تاریخ ۱۹۷۵/۱۱/۲۷، اعلامیه‌ای را مبتنی بر پیشنهادهای طرح‌های مشخصی در زمینه‌های گوناگون منتشر ساخت، و آنگاه که در تاریخ ۱۹۷۵/۱۱/۳۰ رئیس‌جمهوری و رئیس‌الوزرای وقت، پیشنهاد مصالحه ملی رهبر شیعیان را مورد توجه قرار داده و مردم را به سوی آن فراخواندند، امام صدر به سرعت دعوت ایشان را مورد تأیید خویش قرار داد.

و زمانی که فاجعه مسلخ و کشتارگاه شنبه سیاه در تاریخ ۱۹۷۵/۱۲/۶ به وقوع پیوست و حدود ۲۰۰ نفر از فرزندان طایفه اسلامی شیعی، از میان کارگران بزرگواری که در منطقه بندر بیروت کار می‌کردند، به شهادت رسیدند و همچنین در آن زمان که در تاریخ ۱۹۷۵/۱۲/۱۱ و پس از آن‌که خانه‌های مسلمانان شیعه به آتش کشیده شد و مورد تجاوزات فراوان قرار گرفتند و از روی اجبار از مناطق مسیحی‌نشین مهاجرت کردند و علائم و نشانه‌هایی از دخالت اسرائیل در لبنان به چشم می‌خورد، و آنگاه که رژیم غاصب قدس در پاره‌ای از اوقات، شرایط و حدود مرزی را زیر پا گذاشته و نیروی هوایی او به

پشتوانه محکم و شامل تلقی گردید و دولت جدید در تاریخ ۷۵/۷/۱ کابینه خود را به رئیس‌جمهور معرفی کرد و به زعیم شیعیان لبنان وعده اجرای طرح‌هایش را داد. در این هنگام امام تحصن خود را شکست و بلافاصله روانه منطقه بعلبک هرمل شد تا روستای مسیحی‌نشین القاع را که در محاصره نیروهای مسلح قرار گرفته بود، از خطر درگیری برهاند و به طور کامل آرامش را به آن منطقه بازگرداند.

نظر امام موسی صدر نسبت به جنگ داخلی لبنان، در نخستین روزهای درگیری بنا بر اظهاراتش در نشستی که به ابتکار مجلس اعلای اسلامی شیعیان به تاریخ ۱۹۷۵/۹/۱۳ منعقد گردید این بود که انفجار وضع موجود، منتهی به سقوط لبنان و تضعیف مقاومت فلسطینی و به ضرر کشور سوریه و به طور کلی جهان عرب و به نفع و مصلحت دشمن اسرائیلی خواهد گردید.

و لذا از همان نخستین روزهای شروع جنگ داخلی، بر ضرورت مصالحه ملی بر شالوده قانون و برنامه جدیدی که عدالت اجتماعی را محقق سازد، و حرمان محرومان را معالجه کند و جنوب لبنان را حفظ کند، اصرار می‌ورزید.

دعوت و اصرار ایشان بر ضرورت نوشتن قانون اساسی جدیدی برای کشور، از اندیشه بنیادین او که در جلسه ۱۹۷۵/۹/۱۳ بیان داشت، نشئت گرفته است. امام در این نشست چنین گفت:

«از آن زمان که کشور به استقلال رسید و لبنان بزرگ تأسیس شد، مردم بر مبادی ملی و وطنی بنیادین توافق نکردند و از ترس تقسیم لبنان از بحث و بررسی پیرامون آن اجتناب ورزیده، و به مجامله و استعمال الفاظ مجمل و دارای مفاهیم متعدد گذراندند و مشکلاتی را در زندگی خویش با دست خود و به اختیار خود آفرینند و فاجعه تا آنجا پیش رفت که ما اینک وحدت ملی در لبنان نمی‌یابیم.»

امام موسی صدر در تاریخ ۱۹۷۵/۱۰/۴ به تشکیل سمیناری

تأسف فراوان در اواخر مارس ۱۹۷۶ کشت و کشتار با شدت و حدت بیشتری از سر گرفته شد و دامنه آن به منطقه کوهستان نیز کشیده شد.

وی کوشش‌های فراوانی در راه رفع سوء تفاهم میان نهضت مقاومت فلسطین و سوریه مبذول داشت و برای وصول به این هدف، مخاطراتی در میان زد و خوردهای خونین، در مسیر رفت و آمدهای مکرر بین بیروت و دمشق از جان و دل تحمل کرد، تا توانست میان رئیس‌جمهور سوریه، حافظ اسد، و رهبر سازمان آزادی‌بخش فلسطین، یاسر عرفات، ملاقاتی در تاریخ ۱۹۷۶/۵/۶ با حضور فعال خویش و سهم مؤثر به‌سزایی که در موفقیت و پیروزی گفتگوها داشت برقرار سازد، جریانی که بالأخره در انعقاد مجدد مجلس شورای ملی در تاریخ ۱۹۷۶/۵/۸ و انتخاب رئیس‌جمهوری جدید کشور، سهمی به‌سزا داشت و بدین‌وسیله حکومت قانونی لبنان استمرار پیدا کرد.

وی در ماه‌های ژوئن و ژوئیه ۱۹۷۶ که روابط میان سوریه و نهضت مقاومت فلسطین مجدداً رو به تیرگی می‌گذارد، کوشش‌های سخت و پیگیر خویش را از سر گرفت.

امام صدر با اعمال دو جبهه درگیر و متعارض که در لبنان به جای ادارات رسمی، دست به تأسیس ادارات محلی تابع خویش زده بودند، با سرسختی شدید به معارضة برخاست. او در بیانیه‌ای که در تاریخ ۱۹۷۶/۴/۲۷ منتشر ساخت، این قبیل شیوه‌ها را مقدمه‌ای جهت تقسیم وطن و تجزیه لبنان خواند و افراد و گروه‌هایی را که به چنین روش‌هایی دست یازیده‌اند، تجزیه‌طلبان (انفصالیون) نامید و در همین رابطه در تاریخ ۱۹۷۶/۷/۲۳ به بعلبک سفر کرد تا ادارات رسمی منطقه استان بقاع را احیا کند. برای نخستین بار این مردم بودند که در تاریخ ۱۹۷۶/۸/۷ دعوت وی را لیبیک گفته و در نتیجه به مسئولیت‌های خویش رجوع کرده و ادارات استان سیر طبیعی و جریان عادی خویش را از سر گرفتند.

سرزمین‌های لبنان تجاوز می‌کرد و در تاریخ ۱۹۷۵/۱۲/۲ که هوایماهای اسرائیل تجاوز گسترده‌ی هوایی خویش را آغاز کردند و منجر به شکایت دولت لبنان به مجمع عمومی سازمان ملل متحد گردید، در چنین شرایطی امام موسی صدر در سخنرانی‌ای که به تاریخ ۱۹۷۵/۱۲/۲۱ در شهر صور ایراد کرد، صریحاً اعلام داشت:

«نشانه‌های تقسیم کشور ظاهر گردیده است.» ایشان، مردم را از ایجاد یک اسرائیل جدید در لبنان و مخاطرات آن، و تصفیه نهضت فلسطینی و تجاوزات دولت صهیونیستی به جنوب لبنان برحذر داشت و به طور صریح، توده‌ها را به حمل سلاح برای دفاع از جان و وطن و جلوگیری از تقسیم لبنان دعوت کرد، و در عین حال بر ضرورت حمایت از اقلیت‌های دیگر مذهبی که در مناطق اسلامی سکنی گزیده‌اند، تأکید ورزید و مردم را از انتقام و کینه‌توزی و تجاوز به بزرگان و نیکان بازداشت.

و بدین ترتیب همواره در سخنرانی‌ها و دعوت‌های خویش طوایف مختلف را به توقف جنگ و بازگشت نظم و امنیت و سیادت ملی و بحث و گفتگو فرامی‌خواند.

امام موسی صدر در اجتماعات سران اسلامی که از رؤسای طوایف اسلامی و نخست‌وزیران و برخی از شخصیت‌های بزرگ اسلامی و سیاسی تشکیل گردیده بود، شرکت کرد. این کنفرانس موفق شد حکومت نظامی را که در تاریخ ۱۹۷۵/۵/۲۳ بر مردم لبنان تحمیل شده بود، لغو و سوریه را نسبت به دخالت در اوضاع و احوال لبنان تشویق کند که بالأخره به مصالحه و پیمان‌نامه قانونی که رئیس‌جمهوری لبنان آن‌را در تاریخ ۱۹۷۶/۲/۱۴ اعلان کرد، منجر گردید. این معاهده قانونی، به‌عنوان مدخلی برای صلح نهایی در لبنان و زمینه‌ای جهت اتحاد ملی شناخته شد که هرگونه جرح و تعدیلی در آن از راه‌های دموکراتیک و بحث و گفتگو به آینده موکول گردید. و بر همین اساس بود که با تأیید و وساطت سوریه جنگ پایان پذیرفت و مصالحه ملی اجرا گردید. اما با

و - کوشش امام موسی صدر برای پایان بخشیدن به جنگ داخلی لبنان

پیشوای شیعیان لبنان این واقعیت را به درستی درک کرده بود که خاتمه جنگ در لبنان، نیازمند یک پیمان عربی مشترک است و این پیمان آنگاه تحقق خواهد یافت که مسبوق به یک توافق عربی مشترک گردد و در همین ارتباط و برای همین منظور در تاریخ ۱۹۷۶/۸/۲۳ به دمشق رفت و از آنجا درست ده روز بعد یعنی در تاریخ ۱۹۷۶/۹/۲ به قاهره پرواز کرد تا ابتدا جو سیاسی دو کشور را که به سردی گراییده بود، و سپس موضع رهبران دو کشور عربی را نسبت به جنگ داخلی لبنان متحد سازد.

رفت و آمدهای امام صدر میان مصر و سوریه و نیز به عربستان سعودی و کویت و همچنین تماس‌های مکرر وی با رئیس‌جمهور جدید لبنان و مقاومت فلسطین تا تاریخ ۱۹۷۶/۱۰/۱۳ همچنان ادامه داشت. او در ملاقات‌های خویش با ملوک و رؤسای کشورهای عربی و مسئولین جوامع عرب کوشش کرد تا همبستگی عربی را جهت پایان بخشیدن به جنگ داخلی لبنان محقق سازد. تا اینکه بالأخره مساعی امام همراه با کوشش‌های مسئولین جهان عرب به ثمر نشست و در تاریخ ۱۹۷۶/۱۰/۱۶ به تشکیل کنفرانس ریاض و در نهایت در تاریخ ۱۹۷۶/۱۰/۲۵ به انعقاد کنفرانس قاهره منجر شد، و در این دو کنفرانس مقرر گردید که با دخالت نیروهای حافظ صلح عربی، جنگ داخلی لبنان پایان پذیرد.

با ورود نیروهای عربی حافظ صلح در خاک لبنان، امام موسی صدر مردم را به خروج از فضای جنگ و توجه به محور قانون و تمسک به وحدت لبنان یکپارچه و صیانت از کيان و استقلال کشور و بازگشت به سازندگی وطن و مؤسسات آن، فراخواند.

ایشان در تاریخ ۱۹۷۷/۵/۱۱ اعلامیه‌ای را مبنی بر عمل به یک

سلسله پیشنهادات اصلاحی سیاسی و اجتماعی و مبادی بنیادی، جهت ساختن یک لبنان جدید، در چارچوب زندگی مسالمت‌آمیز و با حسن تفاهم میان فرقه‌های مختلف مذهبی، منتشر ساخت. وی در اعلامیه مزبور، قرارداد جدیدی را به جای قرار داد قاهره در مسیر تنظیم روابط دولت لبنان و مقاومت فلسطین، ضروری خواند و نیز مشکلات کشور لبنان را جدای از مشکلات عمومی خاورمیانه، مورد تأکید قرار داد و حکومت لبنان را جهت اتخاذ مواضع قاطعی در مسیر صلح و توافق فراخواند.

ز - کوشش گسترده رهبر شیعیان لبنان برای نجات جنوب لبنان

هنگامی که نیروهای عربی حافظ صلح به جنوب وارد نشده بودند و دولت مرکزی قدرت و سلطه خویش را بر این منطقه از دست داده بود و در عوض، گروه‌ها و نیروهای درگیر که قبلاً در سرزمین‌های دیگر لبنان به نزاع و زد و خورد می‌پرداختند، پیش از دخول نیروهای مزبور، وارد جنوب لبنان شدند، امام صدر مساعی و کوشش‌های مداوم خود را با مسئولان و رهبران کشور لبنان و رؤسای برخی از دولت‌های عربی آغاز کرد. وی مساعی خویش را در این زمینه از اواخر سال ۱۹۷۶ شروع کرد و در طی سال ۱۹۷۷ و تا اوایل سال ۱۹۷۸ ادامه داد. آنگاه که محنت و مصیبت جنوب لبنان شدت یافت و این منطقه به صورت نمایشگاهی برای رخدادهای خطیر، که سرنوشت و آینده آن را تهدید می‌کرد درآمد، امام در سخنرانی‌ها و مصاحبه‌های مطبوعاتی و سایر مناسبت‌ها، صدای خویش را بلند کرد و نسبت به فاجعه‌ای که در جنوب لبنان در شرف وقوع است و خطر توطئه توطین یا اسکان دائمی فلسطینی‌ها^۱ و

۱- امام موسی صدر همواره از خطر توطین فلسطینی‌ها در جنوب لبنان نام می‌برد و آن را توطئه و مقدمه‌ای برای اشغال جنوب از طرف اشغالگران قدس می‌دانست. ←

اشغال این منطقه از طرف دولت غاصب و متجاوز اسرائیل، به شدت هشدار داده و اعلام خطر می‌کرد. وی همواره خواهان تحقق صلح در منطقه جنوب لبنان و بازگشت سلطه و نفوذ دولت مرکزی بر آن سامان بود.

در تاریخ ۱۴/۳/۱۹۷۸ مرزهای جنوب لبنان توسط نیروهای اشغالگر فلسطین اشغال گردید. در این موقع، امام موسی صدر فعالیت جدیدی را در سطح جهان عرب آغاز کرد. او در ملاقات‌های خویش با پادشاهان و رؤسای جمهور کشورهای عربی، واقعیت اسفبار جنوب لبنان را برشمرد و از ایشان خواست تا کشور لبنان را از میدان اختلافات و کشمکش‌های عربی دور نگه داشته و هرچه سریعتر یک کنفرانس محدود عربی جهت رسیدگی به ماجرای جنوب و در نهایت نجات آن تشکیل دهند.

رهبر شیعیان لبنان بدین منظور از کشورهای سوریه، اردن، پادشاهی سعودی و الجزایر دیدار کرد و در تاریخ ۲۵/۸/۱۹۷۸ به کشور لیبی وارد شد.

ح - ربودن امام موسی صدر در لیبی

امام موسی صدر درحالی‌که شیخ محمد یعقوب و خبرنگار معروف استادعباس بدرالدین، او را همراهی می‌کردند، در تاریخ ۲۵/۸/۱۹۷۸

→ در آن روز شاید عده‌ای نمی‌توانستند به عمق این فاجعه پی برده و آن را خالی از هرگونه حب و بغض و موضع‌گیری‌های خاص سیاسی مورد تحلیل و ارزیابی قرار دهند؛ اما امروز که پیش‌بینی‌های رهبر شیعیان لبنان به وقوع پیوسته است و جنوب لبنان در اشغال صهیونیست‌های غاصب قرار دارد و ماهیت برخی از رهبران انقلابی فلسطین روشن شده است و سیاست‌بازی‌های آنها، ایشان را تا سرحد خیانت به آرمان فلسطین پیش می‌برد، نظریات صادقانه و دردمندانه امام موسی صدر و ارزیابی و تحلیل آنها قابل درک و فهم می‌باشد؛ هرچند آنها که «فی قلوبهم مرض...» هنوز هم حاضر نیستند از جهت‌گیری‌های خصمانه و کینه‌توزانه خود دست بردارند... ح ک.

در یک دیدار رسمی وارد لیبی شد و به عنوان مهمان دولت لیبی در هتل الشاطی واقع در طرابلس غرب منزل گزید. وی قبل از ترک لبنان اعلام کرد که جهت دیدار با سرهنگ معمرالقذافی رئیس حکومت لیبی به آن کشور سفر می‌کند، اما دستگاه‌های خبری و وسایل ارتباط جمعی لیبی، اخبار سفر امام صدر به آن کشور و روزهای اقامت او را منتشر نساختند و به ملاقات وی با سرهنگ قذافی و یا سایر مسئولین کشور لیبی، کوچکترین اشاره‌ای نکردند و علیرغم عادت امام که همواره در مسافرت‌های خویش هر روز با ارکان مجلس اعلاهی اسلامی شیعیان و خانواده خود، ارتباط تلفنی برقرار می‌کرد، ناگهان ارتباط او با جهان خارج از لیبی قطع شد.

امام را به اتفاق دو همراهش برای آخرین بار در ظهر روز ۳۱/۸/۱۹۷۸ در لیبی مشاهده کرده‌اند. اما پس از قطع خبر از او و دوستانش و برپاشدن سوگواری جهانی ناپدیدشدن آنها، در تاریخ ۱۸/۹/۷۸ دولت لیبی رسماً اعلام کرد:

«رهبر شیعیان لبنان به اتفاق دو دوستش در شب ۳۱/۸/۷۸ با یک هواپیمای ایتالیایی از طرابلس غرب به سوی ایتالیا پرواز کرده‌اند.»
چمدان‌های امام و شیخ محمد یعقوب در هتل هالیدی این واقع در رم پیدا شد.

سازمان قضایی کشور ایتالیا پس از یک تحقیق گسترده و جامع توسط دادستان کل دادگاه استیناف رم در تاریخ ۱۲/۶/۷۹ اعلام کرد:

امام موسی صدر، پیشوای شیعیان لبنان و دو همراهش هیچ‌گاه وارد سرزمین‌های ایتالیا نشده‌اند.

قبلاً نیز مطالعات و بررسی‌های وسیع و همه‌جانبه معاون دادستان کل ایتالیا در تاریخ ۱۹/۵/۷۹ به این نتیجه جازم و قاطع رسیده بود که:

امام صدر و دو دوستش هرگز از مرزهای کشور لیبی خارج نشده‌اند. سپس دولت ایتالیا طی یک ابلاغ رسمی به هریک از حکومت‌های

امام موسی صدر، پیشوایی که خدمات ۲۰ ساله‌اش در صور، جنوب لبنان و به همه مسلمانان و شیعیان منطقه، فصل جدیدی از حیات اجتماعی لبنان را در نیمه دوم قرن بیستم گشود، رهبر باکفایت و شایسته‌ای که سازمان فتح را قرین سازمان امل قرار داد و با تأسیس حركة المحرومین، میان محرومان در وطن، شیعیان، و محرومان از وطن، فلسطینیان، صیغه اخوت خواند و در همان حال که سلاح را زینت رجال خواند و حملش را چون حمل قرآن واجب شمرد، برای پیش‌گیری از خونریزی بی‌ثمر و برادرکشی، در مسجد تحصن کرد و در توجیه این عمل به ظاهر متضاد گفت: من پیرو علی و حسینم نه هیتلر و گاندی. او همواره در ملاقات‌ها و تماس‌هایش با رجال و شخصیت‌های علمی و اجتماعی و سران کشورهای اسلامی آنها را به اتحاد در قبال دشمنان مشترک و امپریالیسم و صهیونیسم بین‌الملل دعوت می‌کرد و خود نیز تبلوری از اتحاد و تفاهم و بزرگواری و گذشت اسلامی بود.

و اینک به سخنان و تحلیل‌های دردمندانه‌اش در زمینه جنگ داخلی لبنان و توطئه‌های ناجوانمردانه چپ و راست که همواره آفت رشد نهضت‌های اصیل اسلامی بوده‌اند. به پاسخ نامه‌ای که به همین منظور طی ۲۰ پرسش برایش ارسال داشته بودم، گوش فرا می‌دهیم، باشد که نظرهایش به ویژه در مورد اتحاد چپ و راست در بحبوحه انقلاب مقدس اسلامیمان قابل درک و فهم و لمس گردد و هشدار و بیداری‌اشی باشد برای ساده‌اندیشان.

جمهوری عربی سوریه و جمهوری اسلامی ایران و همچنین به مجلس اعلای اسلامی شیعیان لبنان اطلاع داد که امام موسی صدر و دو همراهش به خاک ایتالیا وارد نشده و حتی به صورت ترانزیت هم از آن کشور عبور نکرده‌اند.

دولت لبنان یک گروه از مأموران امنیتی را جهت بررسی ماجرا به سوی لیبی و ایتالیا روانه کرد، اما دولت لیبی از ورود این گروه به کشورش جلوگیری کرد و آنان تنها به ایتالیا مسافرت کرده و بررسی‌ها و تحقیقات گسترده و دقیقی را به مرحله اجرا گذاردند که تحقیقات این گروه نیز به این نتیجه مسلم و غیرقابل انکار رسید که امام صدر و دو دوستش هرگز وارد ایتالیا نشده و ایشان در آن موعد و با آن هواپیمایی که در بیانیه رسمی دولت لیبی آمده است، هرگز خاک لیبی را ترک نگفته‌اند.

مجلس اعلای اسلامی شیعیان در اعلامیه‌ها و بیانیه‌های مکرر خویش، به ویژه در دو کنفرانس مطبوعاتی که نایب رئیس مجلس حضرت آقای شیخ محمدمهدی شمس‌الدین، در تاریخ ۷۹/۸/۳۱ و ۱۹۸۰/۴/۱۰ در بیروت تشکیل داد، مسئولیت شخص سرهنگ قذافی را در ربودن امام موسی صدر و دو همراهش اعلام کرد. سازمان آزادی‌بخش فلسطین نیز در سرمقاله نشریه مرکزی سازمان «فلسطین الثوره» شماره ۹۴۹، مورخ ۱۹۷۹/۱۲/۱۱ مسئولیت ناپدیدشدن پیشوای شیعیان لبنان را به عهده شخص قذافی گذارده است.

و همچنین نایب رئیس مجلس اعلای اسلامی شیعیان اعلام کرد که پادشاهان و رؤسای جمهور ممالک عربی به او و به نماینده مجلس اطلاع داده‌اند که مسئولیت ربودن امام موسی صدر به عهده شخص سرهنگ قذافی است.^۱

→ انسانی‌اش را گرامی داشته و ظهور و بازگشتش را به خانواده و کشور و ملتش از پروردگار قادر حکیم مسئلت داریم و اینه علی رجعه لقادر. -ح ک.

۱- و حال که متجاوز از پنج سال از ربودن اسرارآمیز، معماگونه و فاجعه‌بار پیشوای شیعیان لبنان می‌گذرد، ما همواره یاد و خاطره و شخصیت ممتاز اسلامی و ←

پاسخ امام موسی صدر

به

نامهٔ علی حجتی کرمانی

متن نامه

محضر امام موسی صدر رهبر شیعیان لبنان (مدظله)

سلام علیکم و رحمة الله و برکاته

با عرض سلام و تجدید ارادت، به منظور تکمیل کتابی که درباره جنگ داخلی لبنان و نقش شیعیان در دست انجام است، نیازمند وضوح هرچه بیشتر پاره‌ای از مسائل مبهم و در عین حال بنیادی هستم. گمانم این است که پاسخ مشروح حضرت‌تعالی به سئوالات ذیل بتواند روشنگر بسیاری از ابهامات و تاریکی‌ها و در عین حال زایل‌کننده تردیدهایی باشد که این روزها سازمان‌های تبلیغاتی در این زمینه و به خصوص در مورد حركة المحرومین و سازمان امل، سازمان آزادی‌بخش فلسطین و بالأخره دخالت سوریه آفریده است و اذهان مسلمانان علاقمند و متعهد این سامان را مشوش کرده است. قبلاً از لطف و عنایت شما در این باره سپاسگزارم.

برادر شما - علی حجتی کرمانی

تابستان ۱۳۵۴

۱- عوامل جنگ خانگی لبنان؟

۲- چگونه فلسطینی‌ها با توجه به امتناع قبلی، به این جنگ کشیده شدند.

۳- چرا سوریه دخالت کرد؟ (آن هم در صف مسیحیان و بر ضد

چپ‌گرایان و فلسطینی‌ها)

قابل توجیه است؟ و در صورت دوم مبارزه با کدام دین؟ دین آقای شمعون، الیاس سرکیس، ریمون اده، فرنجه و پی‌یر جمیل و یا دین رشید کرامی و کامل اسعد؟ آخر کدام دین؟ مگر نه این است که هم‌اکنون حکومت لبنان لاییک است و تنها نامی از مسیحیت و اسلام را دارد؟

۱۵- موضع مقام رهبری شیعه در قبال رهبران فلسطین و به‌ویژه زعمای فتح و بالآخره شخص ابوعمار؟

۱۶- آیا امام موسی صدر در برپایی کنفرانس ریاض و سپس قاهره و بالأخره استقرار صلح نقشی را ایفا کرد؟

۱۷- آیا به راستی چپ، مقاومت فلسطین را تحت تأثیر قرار داده تا آنجا که از رهبران معتدل و اصیلی چون یاسر عرفات سلب اختیار شده است؟

۱۸- دیدگاه شخص یاسر عرفات نسبت به امام موسی صدر؟

۱۹- ... و بالأخره آینده چه خواهد شد؟

۴- موقعیت کمال جنبلاط با طرز تفکر و سوابق سیاسی وی؟ و آیا او سیاستمداری اصیل و غیروابسته است؟

۵- مشهور است که کمال جنبلاط در به قدرت رسانیدن رئیس‌جمهور جنایتکار، سلیمان فرنجه دخیل بوده است. آیا صحیح است؟

۶- آیا وی با دخالت سوریه موافقت کرد و بعد تغییر موضع داد؟

۷- کدامیک از دو طرف، سوریه یا فلسطینی‌ها نخست بر روی یکدیگر آتش گشودند؟

۸- مسئله‌ای که در اینجا حتی تصورش نمی‌رفت این بود که روزی حافظ اسد در نقش ملک حسین درآید و بر روی «فتح» آتش بگشاید. این را چگونه توجیه می‌کنید؟

۹- ترسیم کلی نقش شیعیان و موضع سازمان امل در درگیری خونین ۱۹ ماهه لبنان؟

۱۰- چه تعداد از شیعیان در این نبرد به شهادت رسیدند؟

۱۱- موضع شیعیان نسبت به مقاومت فلسطین، مسیحیان و چپ‌گرایان؟

۱۲- نقش مقام رهبری شیعه در این جنگ از زمان اعتکاف در مسجد تا به حال؟

۱۳- سلاح زینت رجال است و چونان قرآن حملش واجب و آنگاه شیوه‌های به ظاهر محافظه‌کارانه‌ای مانند تحصن در مسجد و اعتصاب غذا، چگونه قابل توجیه است؟

۱۴- طرح عَلمَنَه (لاییک کردن) دارای یک بعد مترقی است که راه را برای اکثریت مسلمانان برای به دست گرفتن قدرت باز می‌کند و قانون تحمیلی و استعماری همیشه مسیحی بودن رئیس‌جمهور را از بین می‌برد، آیا این طرح که از طرف به اصطلاح مترقیان چپ‌گرا عنوان شده است به همین منظور است؟ یا به منظور مبارزه با دین؟ در صورت نخست مبارزه و مقابله با چنین پیشنهادی چگونه

دوست ما نوشته‌اند برای تکمیل جزوه‌ای که به منظور آگاهی مسلمانان این سامان در دست انجام است به پاره‌ای از مسایل بنیادین مخصوصاً آنچه که مربوط به شیعیان می‌شود نیاز است. پاسخ به سؤالات زیر می‌تواند بسیاری از نقاط تاریکی را که در جنگ ۱۹ ماهه لبنان مطرح است روشن سازد.

پاسخ امام موسی صدر^۱

بسمه تعالی

برادران و خواهران ایرانی! برادران و خواهران فارسی زبان در همه‌جای دنیا، درست یک هفته از شهادت سرور شهیدان حضرت اباعبدالله می‌گذرد، جنگ کربلا پایان یافته است. آثار جنگ در کنار حزن عمیق که در اثر شدت و عظمت این فاجعه بر قلب‌های جهانیان بلکه بر قلب جهان نشست است آثار عظیم و دهشت‌آوری را به تدریج به وجود می‌آورد. در لبنان ما نیز چند هفته‌ای بیشتر از جنگ خونین و وحشت‌آوری که ۱۹ ماه این کشور کوچک را در آتش خود می‌سوزاند نمی‌گذرد. جنگ لبنان از حقیقتی وحشت‌آور و اثری غیر قابل تصور از بازی سیاست‌های جهان و از بازی‌های خطرناک اسرائیل، این جسم غریب که در قلب جهان اسلام کاشته شده است، حکایت‌ها می‌کند. در مقابل حوادث لبنان، گزارش‌ها، نوشته‌ها، بحث‌ها و مطالعات فراوانی صورت گرفته است و من نیز به سهم خود با ناچیزی امکانات برای گروهی از دوستان گزارش‌هایی فرستادم که آخرین گزارش از مکه بود، ولی از این فرصت عزیز استفاده می‌کنم، چند بحث دربارهٔ حوادث لبنان به عرض دوستان می‌رسانم. این بحث‌ها در جواب نامه‌ای که یکی از دوستان عزیز و دردمند برای من فرستاده است و سؤالی‌هایی که در این نامه مطرح شده است عرضه می‌شود.

سؤال اول: دوست ما سؤالات خود را با این سؤال اساسی شروع می‌کند که عوامل جنگ خانگی لبنان چه بوده است؟ در حقیقت جنگ لبنان نتیجه عوامل گوناگون داخلی، عربی و جهانی است.

عوامل داخلی لبنان در شعله‌ور ساختن این جنگ، مربوط به وضع جامعهٔ لبنان است. در لبنان همانطور که می‌دانیم ۱۶ مذهب در کنار هم زندگی می‌کنند، مسیحیان به چند مذهب گوناگون تقسیم می‌شوند: مارونی‌ها که نوعی کاتولیک‌های شرقی هستند از نظر عدد و سابقه و قدرت، مذهب اول را در میان مسیحیان تشکیل می‌دهند. مذهب مارونی که به ابتکار یک راهب مسیحی شرقی به نام مارمارون در حلب و در مناطق هرمل به وجود آمده است، تاریخی طویل و پرحادثه دارد. مردم مارونی در جنگ‌ها و در مبارزات خونین شرکت کرده‌اند و در تاریخ اسلام نیز در بسیاری از جنگ‌های اسلامی و روش خلفای بنی‌امیه نامی از آنها دیده می‌شود.

اینان در کوه‌های سرسخت زندگی می‌کنند و از امتیازاتشان آن است که نماز و تشریفات مذهبی خود را با زبان عربی انجام می‌دهند.

در سال ۱۸۶۰ میلادی پس از پایان یک‌سری جنگ‌های داخلی بین مارونی‌ها و درزی‌ها، ۶ کشور اروپایی به نام حمایت از مارونی‌ها وارد لبنان شدند. این ۶ کشور که عبارتند از روسیه تزاری، انگلستان، فرانسه، آلمان، ایتالیا و اطریش، از ضعف دولت عثمانی مطلع شده و برای آنکه جای پای در خاورمیانه داشته باشند، از جنگ خونینی که به احتمال

۱- متن پاسخ امام موسی صدر از روی نوار صوتی پیاده شده است.

مناطق دیگر به خصوص مناطق شیعه‌نشین در آتش ظلم و بدبختی می‌سوخت.

عثمانیان، شیعیان را دسته دسته به جنگ‌های بی‌فایده و کشنده گسیل می‌دادند. آنها را به جنگ یمن می‌فرستادند، کسی که از جنگ سر باز می‌زد مجبور بود مالیاتی در حدود ۷۵ لیره طلا بدهد و چون این مبلغ غالباً تأمین نمی‌شد، یا به جنگ می‌رفتند و کشته می‌شدند و یا زمین‌های خود را به فئودال‌ها و به مزدوران دولت عثمانی می‌فروختند.

تعدد گروه‌ها... تقسیم حکومت

به این ترتیب جنوب لبنان، جبل‌عامل که روزی مشرق‌معلومات و مرکز فرهنگ اسلامی بود و در هر دهی عالمی و یا مؤلفی دیده می‌شد و در یک ده به قراری که در بعضی از تواریخ هست، هشتاد مجتهد زندگی می‌کردند، این منطقه به کلی از علم و تمدن و فرهنگ تهی شد، جوان‌ها رفتند، مزرعه‌ها خراب شد و مدرسه‌های دینی از بین رفت و آخرین بقایای کتابخانه‌ها و کتاب‌های علما هم در زمان حاکم عثمانی به نام احمد جزار سوخته شد و نانوایی‌ها و تنوره‌های شهر عکا شاهد سوختن آن کتاب‌ها بود. شیعیان در اثر فشار طولانی دولت عثمانی که ۷۰۰ سال طول کشید وضع اجتماعی نامناسبی داشتند.

سنی‌ها در اثر حمایت دولت عثمانی و باز بودن راه تجارت، وضع نسبتاً بهتری و از نظر مادی وضع قابل توجهی داشتند. بعد از جنگ بین‌الملل اول، آنگاه که مقرر شد لبنان به یک کشور تبدیل شود، فرانسوی‌ها بر لبنان و سوریه دست یافتند و انگلیسی‌ها فلسطین را گرفتند و بدین ترتیب ترکیه دولت عثمانی را میان خود تقسیم کردند و فرانسوی‌ها در صدد برآمدند که اسم لبنان را که نام جبل لبنان بود، بر کشور لبنان که عبارت بود از جبل لبنان و ۴ فرمانداری دیگر بگذارند

زیاد خودشان به وجود آورده بودند استفاده کرده و در خاک لبنان نیروه پیاده کردند و سپس با قراردادی که در استانبول با دولت عثمانی امضاء کردند، با یک نوع استقلال داخلی در ضمن دولت عثمانی، راه را برای دخالت کشورهای اروپایی و کمک‌های اجتماعی و فرهنگی به مردم مارونی و در نتیجه استفاده کردن از این مردم باز کرد.

درزی‌ها یکی از مذاهب سه‌گانه اسلامی هستند که در خاک لبنان از زمان فاطمین تا به حال به صورت یک قبیله وجود دارند، به احتمال زیاد درزی‌ها همان اسماعیلی‌هایی هستند که در اثر دور بودن از مراکز علم به صورت یک مذهب باطنی درآمده، افکار صوفیانه در آنها به شدت رواج داشته است و رفته رفته به صورت مبالغه‌آمیزی جلوه کرده تا آنجا که در میان درزی‌های امروز نماز و روزه و حج و ماه رمضان و عید فطر و مسجیدی دیده نمی‌شود.

مذاهب دیگر مسیحیان لبنان عبارتند از: کاتولیک‌ها، ارتدوکس‌ها، پروتستان‌ها، لاتین‌ها و غیره. اما مذاهب اسلامی عبارتند از شیعیان که در حال حاضر نزدیک یک میلیون جمعیت از آنها در لبنان زندگی می‌کنند و بیشتر در مناطق جنوبی لبنان یعنی «جبل‌عامل» و مناطق شرقی یعنی «بعلبک و هرمل» و قسمتی از شمال و مناطق اطراف بیروت و مناطق دیگر زندگی می‌کنند.

سنی‌ها نیز در ساحل طرابلس و صیدا و بیروت اکثریت دارند. این مذاهب در کنار هم رژیم مذہبی و در عین حال دمکراتیک به وجود آورده‌اند.

از سال ۱۸۶۰، استقلال داخلی در منطقه جبل لبنان که تقریباً یک پانزدهم از خاک لبنان را به وجود می‌آورد، سبب شد که مردم جبل لبنان سطح فرهنگی و اجتماعیشان بالا برود، در تمام روستاهای این منطقه آثاری از بیمارستان‌ها، مدرسه‌ها، درمانگاه‌ها، آسایشگاه‌ها و حتی دانشگاه‌ها دیده می‌شود، در همان وقت

و به این ترتیب در سال ۱۹۲۳ و یا ۱۹۲۲ میلادی کشور لبنان به وجود آمد.

در آن وقت گفته می‌شد اگر رژیم دموکراتیک در لبنان مستقر شود، رژیم دموکراتیک صورت مسابقه‌ای دارد و چون مردم این کشور هماهنگ نیستند و فرصت‌های متفاوت در پیش دارند، حتماً وضع نابسامانی خواهند داشت و ظلم ادامه خواهد یافت، در این مسابقه آن کس که وضع بهتری دارد، مسابقه را خواهد برد.

در رژیم دموکراتیک، قوی، قوی‌تر و ضعیف، ضعیف‌تر می‌شود و برای آنکه به مذاهب ظلم کشیده و عقب‌افتاده کمکی بشود، باید رژیم مذهبی به وجود آید یعنی (چهار دولت) بین مذاهب مختلف به نسبت عددی آنها تقسیم شود تا هر مذهب بتواند در کابینه و در مجلس و در پیکره دولت سهمی مناسب با عدد خود داشته باشد. به این ترتیب قرار شد یک پنجم دولت نصیب شیعیان گردد و نیز یک پنجم و کمی بیشتر به سنی‌ها رسید و یک چهارم به مارونی‌ها و یک دهم یا کمی بیشتر و کمتر به درزی‌ها، کاتولیک‌ها و پروتستان‌ها و ارتدوکس‌ها داده شد، این کشور که در آن به نام عدالت تقسیم منافع و مراکز انجام گرفت، درحقیقت بهانه‌ای برای حفظ امتیازات مارونی‌ها بود، زیرا اگر حقیقتاً منظور، توزیع عادلانه دولت بود، باید این نصیب‌ها به همه عادلانه برسد، ولی هیچ‌وقت شیعیان نصیب خود را از دولت دریافت نداشتند و در عین حال که ۱۹ نماینده و چند وزیر در کابینه داشتند، همیشه از ظلم اجتماعی و سیاسی و ظلم اقتصادی شکایت داشتند.

مارونی‌ها نظرشان این بود که با کمک فرانسه که استعمار گذشته را به نفع آنها و به ضرر مردم دیگر ادامه می‌داد، امتیازات خودشان را حفظ کنند و به این ترتیب وجود و موقعیت سیاسی مستقلی را برای خویش نگاه دارند. آنها می‌گفتند اقلیت‌ها در خاورمیانه پایمال می‌شوند. این اتهام به اسلام وارد نیست، ولی واقعیت آن بود که دولت عثمانی نه تنها

مسیحیان را بلکه مسلمانان غیرسنی و حتی مسلمانان غیرحنفی را مورد ظلم و تجاوز قرار می‌دادند مثلاً شیعیان در جنگ شرکت می‌کردند ولی از منافع دولت بهره‌ای نمی‌بردند. درحالی‌که مسیحیان که از منافع دولت محروم بودند حداقل چون اهل ذمه هستند در جنگ شرکت نمی‌کردند.

مارونی‌ها با این شعار و در واقع با احساس تفوقی که در اثر ۶۰ سال معاشرت با اروپاییان و استفاده از فرصت‌های آماده شده از طرف چند کشور اروپایی برایشان فراهم شده بود، می‌خواستند این تفوق را حفظ کنند و به این دلیل مرکز اصلی دولت، مقام ریاست جمهوری، فرماندهی ارتش و عدلیه و مرکز مهم استخدام کشوری را برای خود حفظ کردند. در سال ۱۹۴۳ و بعد از جنگ بین‌الملل دوم، لبنان مستقل شد و یک رژیم دموکراتیک مذهبی در آن برقرار شد و رئیس‌جمهور، مارونی اعلام شد و چون مندوب سامی فرانسه از کشور رفت، تمامی اختیارات مندوب سامی نیز به ریاست‌جمهوری واگذار شد و در نتیجه رئیس‌جمهوری غیر مسئول، یک دیکتاتور به تمام معنا ولی در چهره‌ای دموکراتیک در لبنان آغاز به حکومت کرد. شیعیان از فرصت استفاده کردند و چون از استعمار ۷۵۰ ساله نجات یافته بودند، نعمت استقلال را غنیمت شمرده، با تمام نیرو به ساختن وطن خود پرداختند؛ به مدرسه‌ها رفتند، کمتر کسی بود که در شرایط اجتماعی گوناگون زندگی کند و حتی اگر کارگر بود، فرزند خود را به مدرسه نفرستد و تا پایان دانشگاه درس را ادامه ندهد. بدین ترتیب شیعیان در راه تحصیلات قدم‌های بزرگی برداشتند و در ظرف یک سال، عدد محصلین آنها گاهی تا ۱۰۰٪ بالا می‌رفت و عده‌ای به دنبال کار به کشورهای عربی، آفریقای غربی و آمریکای جنوبی می‌رفتند و ثروتمند شدند، گروهی دیگر به زراعت‌های مدرن و متریکی پرداختند و به‌طور کلی مذهبی زنده و جوان به‌وجود آمد، ولی چون فئودال‌ها بر جان آنها حکومت می‌کردند و نفوذ سیاسی را در دست داشتند، شیعیان به‌صورت افراد متشتت و فرقه‌های مختلف در مناطق

مختلف درآمده بودند و به این ترتیب وحدت کلمه نداشتند و وضع سیاسی و اجتماعیشان آن طور که لایق کوشش و فعالیت و جدیت آنها بود برای آنها فراهم نشد. سپس شیعیان به فکر وحدت کلمه افتادند و در سال‌های ۶۰ و ۶۱ و ۶۲ فعالیت فراوانی برای تشکیل مجلس اعلای شیعیان انجام گرفت تا وحدتی میان شیعیان به وجود آید.

این فعالیت با مبارزات و مخالفت‌های رهبران سیاسی شیعه و گروهی از روحانیون شیعه و مجموعه‌ای از صاحب نفوذان سنی که این فعالیت را به معنای تفرقه اسلامی تصور می‌کردند شروع شد و قسمتی از شیعیان که دنباله‌رو آنها بودند تحت تأثیر قرار گرفته و از نیروی مردمی آنها برای منافع خاص خود بهره می‌جستند. رهبران سنی نیز با تشکیل مجلس اعلای شیعیان مبارزه کردند، کشورهای عربی نیز در اثر هماهنگی فراوانی که با سنیان لبنان داشتند، نسبت به تشکیل مجلس اعلای شیعیان روش نامناسبی نشان دادند و مبارزه‌ها کردند، ولی بالأخره فشار شیعیان سبب شد که در سال ۱۹۶۹ مجلس اعلای شیعیان به وجود آمد و با ایجاد چنین مرکزی، شیعیان لبنان همدست و هم‌پیمان شدند و با مطالعات فراوانی که درباره وضع حقوق و وظایف دولتی و وضع آبادانی مناطق خود انجام دادند، معلوم شد که پیروان این مذهب در حرمان سیاسی و اجتماعی فراوان زندگی می‌کنند و بدین لحاظ نهضتی به نام حرکت المحرومین که رفته‌رفته و بعدها به صورت یک نهضت سیاسی عظیمی جلوه کرد، به وجود آمد.

در ابتدای استقلال، روابط بین مذاهب به تدریج ساخته و منظم شد، ولی چنین به نظر می‌رسد که مارونی‌ها می‌خواهند امتیازات خود را حفظ کنند و برای حفظ همین امتیازات بود که مراکز اساسی دولت و قدرت ارتش را به دست گرفتند و با فشار ارتش مانع از به هم خوردن وضع موجود و منافع تأمین شده خود می‌شدند. مردم به تدریج بیدار می‌شدند، سطح افکار عمومی بالا می‌رفت و بحران‌های خاورمیانه و

نفوذ کشورهای خارجی بر خاورمیانه، مسئله نفت، مسئله فلسطین و آواره شدن صدها هزار بلکه یک میلیون و نیم فلسطینی و انتشار آنها در میان کشورهای عرب و مبارزات آنها کمک کرد تا سطح فکر مردم لبنان، مردم غیرمارونی لبنان و به خصوص مسلمانان و به وجه خاص شیعیان بالا رود و آنها به حقوق خود آشنا شدند ولی باز هم امتیازات مارونی‌ها به واسطه ارتش حفظ می‌شد.

مدهتها گذشت و نهضت مقاومت فلسطین به وجود آمد. فلسطینی‌ها که از صورت لاجیء [پناهنده] به صورت مبارز و فدایی درآمدند، احساس می‌کردند که دیر یا زود دولت لبنان علیه آنها قیام خواهد کرد و آنها را از کشور لبنان بیرون خواهد راند و یا آنها را لجام خواهد کرد. بدین جهت سعی کردند در لبنان هم‌پیمانان و هم‌دستانی برای خود پیدا کنند. و واضح بود که این محرومان از وطن با محرومان در وطن هم‌پیمان و هم‌داستان خواهند شد. این تعبیر را یکی از دانشمندان فلسطینی به نام دکتر نبیل شعث می‌گفت و نمونه‌ای از حقیقت بود.

رفته‌رفته مردم لبنان مسلح می‌شدند. مارونی‌ها که احساس می‌کردند موازنه قدرت در لبنان به هم خورده است برای یک مبارزه نظامی و خونین آماده می‌شدند. یکی دو مرتبه تجربه‌ای صورت گرفت و زدو خوردی میان ارتش و نهضت مقاومت فلسطین انجام گرفت. در سال ۱۹۷۳ این زدو خورد به صورت جنگ عمومی درآمد ولی به سرعت خاموش شد، زیرا سوریه مرزهای خود را بست و به دولت لبنان فشارهای فراوان آورد. مارونی‌ها احساس می‌کردند که ارتش دیگر نمی‌تواند از آنها حمایت کند، به این علت به مسلح کردن افراد خود پرداختند و از تجربه‌های فاشیست‌های اروپا به خصوص ایتالیا و فرانسه استفاده کردند و احزاب مسلحی به نام کتائب، احرار و... به وجود آوردند.

در پایان سال ۱۹۷۴، حدود چهل و پنج هزار مسلح مارونی با تجهیزات کامل و اسلحه کاملی که از شرایط ایام ریاست جمهوری

قدرت نظامی اعراب تاحدودی روشن شد. قدرت جنگ نفت برای جهانیان نیز وحشت‌آور بود. عرب‌ها اشاره می‌کردند که با پول هم می‌توان جنگید و می‌توانند پول‌های خود را از بانک‌های اروپا و آمریکا بیرون بیاورند و بحران اقتصادی برای غرب ایجاد کنند. کشورهای آفریقایی یکی پس از دیگری روابط خود را با اسرائیل قطع کردند. کشورهای اروپایی نیز سعی می‌کردند خود را در جنگ اعراب و اسرائیل بی‌طرف نشان دهند. این مبارزات و پیروزی‌های نظامی و سیاسی و نفتی و اقتصادی با یک پیروزی ایدئولوژیک نیز توأم شد. سازمان فرهنگی، یونسکو، اسرائیل را به اتهام تغییر معالم (ظاهر) قدس، از داخل خود بیرون راند. در سازمان ملل نیز بحث از این بود که اسرائیل از سازمان ملل اخراج شود. ولی بالأخره یکی از کمیته‌های سازمان ملل قرار صادر کرد که صهیونیسم یک نوع حرکت نژادپرستی است و معنای این قرار آن بود که جهان، اسرائیل را جسم غریبی می‌دانست و آن را در خانواده جهانی عضوی نامناسب می‌انگاشت. به این ترتیب اسرائیل خود را در مقابل شکست عظیمی مشاهده می‌کرد که او را به زوال تهدید می‌کرد. بدین ترتیب تصمیم به انتقام گرفت و لبنان را که محیطی قابل انفجار بود برای انتقام اختیار کرد. اسرائیل می‌خواست دو موضوع مقدس را در کشورهای عربی به هم بزند؛ قضیه فلسطین و قضیه همزیستی میان مسلمانان و مسیحیان لبنان را و توانست یکی را به جان دیگری انداخته و هر دو را خرد کند.

آمریکا نیز با روش دکتر کیسینجر که صلح گام به گام آمریکایی را به کشورهای عربی پیشنهاد کرده بود، تصمیم داشت این صلح خود را تحمیل کند. سوریه و نهضت مقاومت فلسطینی دو قدرتی بودند که در مقابل روش آمریکا ایستادند و به صلح گام به گام و ذلت‌آور کیسینجر تن در ندادند و از این جهت هر دو در قاموس امریکا مستحق عقوبت شدند. آمریکا تصمیم گرفته بود که فلسطینی‌ها و سوری‌ها را به جان هم

سلیمان فرنجه، که مرد خون‌خوار و متکبر و متعصب بود، بهره جسته و از فرماندهی ارتش ژنرال غانم که مردی احمق و مغرور و نوکر مآب بود، استفاده کردند و اسلحه‌های فراوان به نام دولت وارد کردند. جوانان خود را تعلیمات نظامی دادند. تشکیلات نظامی مفصل، بی‌سیم و امثال آن برای خود فراهم کردند. این مسلح شدن مارونی‌ها با عکس‌العمل مسلمانان مواجه شد، آنها از خود می‌پرسیدند که اینها برای چه و برای که مسلح می‌شوند. و به این ترتیب مسلمانان نیز شروع به مسلح شدن کردند و در نهایت سال ۱۹۷۴، به‌طور کلی صدها هزار قبضه سلاح در لبنان وجود داشت و محیط برای انفجار آماده می‌شد.

از طرف دیگر مردم جنوب لبنان که با فشارهای سخت اسرائیل و ضربات دردآور آن دولت متجاوز از جنوب به بیروت رو می‌آوردند، از دولت غضبناک و نگران بودند. آنها دولت را متهم می‌کردند که جنوب را مهمل گذاشته و کرامت مردم را لکه‌دار کرده است. مسائل دیگری که از جمله روش سیاستمداران لبنان و مبارزات بی‌امان آنها نیز بود کمک می‌کرد و محیط داخلی را برای انفجار آماده می‌ساخت.

جهان عرب به خود مشغول بود؛ سوریه و عراق با هم اختلاف داشتند، مصر و لیبی در حال ستیزه بودند، مغرب و الجزایر با هم مبارزه داشتند و کشورهای عرب هر یک به جان دیگری افتاده بودند و به‌طور کلی یک خلأ عربی به وجود آمده بود که می‌توانست توطئه‌های جهانی و نقشه‌های خائنانه اسرائیل در کشورهای عربی انجام پذیرد. این عوامل داخلی و عربی بحران لبنان بود.

با تقسیم لبنان اسرائیل دوم به وجود می‌آید

اما عوامل جهانی را باید در جنگ سال ۱۹۷۳ جستجو کرد. در این جنگ عرب‌ها پیروز شدند و یا حداقل اسرائیل پیروز نشد ولی در این درگیری

بیندازد. از طرف دیگر مطامع جهان شرق و غرب در خاورمیانه ایجاب می‌کرد که هرکس در این فکر باشد که از نمود لبنان برای خود کلاهی بسازد. و به همین دلیل هرچه بحران جنگ بیشتر ادامه پیدا می‌کرد، طمع‌ها و خطر‌ها و توطئه‌ها و منابع اسلحه و منابع پول و خونریزی‌ها زیادتر شد. در این اواخر کاملاً روشن شده بود که بحران لبنان نه تنها خطر تقسیم این کشور را دربر دارد، بلکه ممکن است پایگاهی برای غرب در کشور مارونی‌ها، پایگاهی برای کمونیست‌ها در جنوب و در نوار مرزی جنوب، منطقه‌ای برای امنیت و توطئه‌های اسرائیلی و مصرف مواد تولید شده در اسرائیل و مکانی برای همزیستی و عادت کردن مردم عرب به زندگی با اسرائیل به وجود آید.

بدین ترتیب روشن گردید که عوامل جنگ خانگی لبنان بر سه قسم لبنانی، عربی و جهانی و به خصوص اسرائیلی بود.

* * *

منطقه آماده شد و نیاز جز به کبریتی که این منطقه پر باروت را منفجر کند نداشت، وسیله آسان بود. معروف سعد که یکی از رهبران مسلمان جنوب لبنان بود، در پیشاپیش تظاهراتی به نفع ماهیگیران محروم که اعتراض به تشکیل یک شرکت احتکار ماهیگیری داشتند، هدف گلوله قرار گرفت و کشته شد. بدین ترتیب بحران شروع گردید. چند روز بعد اتوبوسی که ۳۷ نفر لبنانی و فلسطینی در آن بودند از منطقه عین‌الرمانه در حال عبور بود که اتومبیل منفجر شد و مردانی که داخل آن بودند یک به یک بیرون آورده شده و با گلوله مارونی‌ها کشته شدند و از این پس جنگ داخلی آغاز شد. انفجار نخست بین منطقه فلسطینی‌ها و منطقه مسیحی‌نشین بود. یعنی بین عین‌الرمانه و شیاخ هنوز بحران به صورت انفجار درنیامده بود، ولی جنگ میان تل‌الزعر که اردوگاه فلسطینی است و دکوانه که منطقه مارونی است درگرفت.

رهبران فلسطین تصمیم گرفتند جنگ را از صورت جنگ بین

فلسطینی‌ها و لبنانی‌ها خارج کنند و برای این کار شیاخ، منطقه شیعه‌نشین را در مقابل عین‌الرمانه، منطقه مسیحی‌نشین، و نبعه را که منطقه شیعه‌نشین است در مقابل سن‌الفیل که منطقه مارونی‌نشین است قرار دادند.

شیعیان که هنوز آمادگی کامل نداشتند، چون مقاومت فلسطین را در خطر می‌دیدند و وحدت کشور خود را به خطر افتاده می‌شناختند، این جنگ را با جان و دل پذیرفتند، چون مارونی‌ها آنان را در مقابل یک اختیار مشکل قرار داده بودند؛ مارونی‌ها به زبان حال می‌گفتند یا باید امتیازات ما به‌طور قانونی ثابت و راسخ شود و برای این کار باید روابط لبنان با کشورهای عربی تضعیف گردد و مقاومت فلسطینی باید خلع سلاح شود و یا ما لبنان را تقسیم می‌کنیم. تقسیم لبنان یعنی به‌وجود آمدن اسرائیل دومی که از اسرائیل اول خطرناک‌تر بود. شیعیان و مسلمانان لبنان این پیشنهادها را رد کردند و مردانه و بدون آمادگی کافی از کشور خود و از وحدت لبنان و از نهضت مقاومت ملی با جان و دل دفاع کردند و کشته‌ها دادند، ولی پیروز شدند زیرا هدف‌های دشمنان اسلام و دین و دشمنان حق و عدالت به ثمر نرسید.

* * *

سؤال دوم: دوست محترم و دردمند ما سؤال دوم خویش را چنین مطرح می‌کند: چطور فلسطینی‌ها با توجه به امتناع قبلی به این جنگ کشیده شدند؟

راستی جای تعجب است! مارونی‌ها فلسطینی‌ها را به جنگ کشیدند، ولی فلسطینی‌ها سعی کردند جنگ را بین مردم لبنان قرار دهند و در حقیقت گارد ملی فلسطینی که گروهی از لبنانیان همگام فلسطینی‌ها بودند وارد میدان شدند و مقاومت به آنها اسلحه و معدات می‌داد و گاهی رهبران نیروهای جنگجو نیز از طرف مقاومت تضمین می‌شدند و مخارج جنگ را می‌پرداخت، ولی خود مقاومت فلسطین در

مقاومت فلسطینی در آن موقع در دمشق در حال جلسه بود و تصمیم گرفت انتقام خود را از این جرئت‌کتابی‌ها با یک بایکوت اقتصادی در جهان عرب بگیرد. روش مقاومت، روش صحیحی بود، زیرا فشار اقتصادی می‌توانست کتابی‌ها و مارونی‌ها را رام کند بدون اینکه مقاومت فلسطینی را وارد مبارزات سیاسی لبنان کند. ولی قرار عزل که از طرف آقای جنبلاط و احزاب چپ صادر شد، نه برای صلاح و تقویت نهضت فلسطینی، که فقط برای تضعیف سیاسی کتائب و هم‌پیمانان آنها بود سبب شد که مقاومت فلسطین در میدان مبارزات سیاسی لبنان وارد گردد.

مسلمانان غیرحزبی و به‌خصوص موسی صدر، گوینده‌ی این کلمات، و مفتی لبنان و رهبران دیگر مسلمان، سعی کردند قرار عزل را نپذیرند. خود بنده دعوتی از مسیحیان بی‌طرف در مجلس اعلای شیعیان کردم. هفتادوهفت نفر از رهبران بزرگ مسیحیان که در جنگ آلوده نشده بودند، دور هم جمع شدند و تصمیم گرفتند روابط بین دو طرف را بدون جنگ پایان دهند و این جنگ پرتوطئه پایان پذیرد.

ولی روش ما همان قدر که مورد مخالفت فاشیست‌های دست راستی قرار گرفت همان قدر هم مورد مخالفت چپی‌ها و در نتیجه مورد رضایت و قبول فلسطینی‌ها واقع نشد و به‌این ترتیب جنگ ادامه پیدا کرد و روزبه‌روز فلسطینی‌ها به‌طور گسترده‌ای به این بحران کشیده شدند و اکنون بعد از گذشت زمان استاد آقای ابوعمار، یاسر عرفات در جلسه‌ای به‌طور صریح گفت:

کمال جنبلاط امروز در مجله‌ی فرانسوی زبان آب‌زروتور می‌گوید: «فلسطینی‌ها بر ما حالت قیّم را داشتند و خواسته‌های خود را بر ما تحمیل کرده بودند، درحالی‌که آنها ما را به جنگ کشیده بودند.»
فلسطینی‌ها حتماً امروز پشیمانند ولی پشیمانی سودی ندارد. اما درعین اینکه در متنها درجه حزن و اسف هستیم از ناحیه وجدانی و

مراحل نخست وارد نبرد نشد. می‌توان گفت که اگر انحراف هم‌پیمان‌های فلسطینی‌ها نبود و اگر خودخواهی‌های آقای کمال جنبلاط نبود، فلسطینی‌ها این‌طور، آن هم ناخواسته گرفتار این جنگ خانگی نمی‌شدند.

کمال جنبلاط که افکار دروزی و افکار فئودالی و افکار کینه‌توزانه‌ای دارد، می‌خواست بر رقبای سیاسی خودش پیروز شود. او در نظر داشت که کمیل شمعون را که رقیب انتخاباتی او در منطقه شوف است بکوبد. وی در نظر داشت حزب کتائب را که رقیب بزرگ سیاسی او بود از بین ببرد و یا تضعیف کند.

کمال جنبلاط با این دلایل و مقاصد مقاومت فلسطین را به جنگ جبل کشید. کمونیست‌ها نیز می‌خواستند از جنگ لبنان برای تغییر رژیم استفاده کنند و حزب‌های تندرو دیگر نیز هرکدام طمعی داشتند؛ تنها مسلمانان غیرحزبی سنی و شیعه بودند که برای دفاع از مقاومت فلسطین وارد جنگ شده بودند و تلاش می‌کردند مقاومت در شن‌های متحرک لبنان و در سیاست پرعقده لبنان و در بحران پرتوطئه لبنان وارد نگردد.

ولی متأسفانه احزاب تندرو هم‌پیمان فلسطینی‌ها با رهبری کمال جنبلاط از یک طرف و کادرهای کمونیست سازمان مقاومت فلسطینی به‌خصوص جبهه‌های تندرو سازمان‌های فلسطینی و همچنین اسلحه و سیاست جهانی که از طرف بلوک شرق به سازمان مقاومت فلسطینی داده می‌شد، از طرف دیگر رفته‌رفته مانند موری که در تاس لغزنده وارد می‌شود، مقاومت فلسطین را به جنگ کشید. رهبران لبنان، رهبران با ایمان و مسلمان لبنان سعی می‌کردند مقاومت وارد جنگ نشود و به همین سبب در نخستین روز حادثه انفجار اتوبوس در عین‌الرمانه، احزاب چپ لبنان دور هم جمع شدند و تصمیم عزل [منزوی کردن] حزب کتائب را صادر کردند.

مذهبی خوشحال هستیم که همیشه نصیحت و گوشزد کردیم ولی آنها به نصایح مخلصانه ما ترتیب اثر ندادند. امیدواریم این تجربه درس پرقیمتی باشد همچنان که کاملاً روشن ظاهر است که سازمان مقاومت فلسطین در حال تنظیم و پاک‌سازی صفوف خود و تجدید تشکیلات است، امیدواریم این تجربه تلخ دیگر تکرار نشود.

* * *

سوریه نمی‌توانست در بحران لبنان بی‌تفاوت باشد

سؤال سوم: دوست ما می‌گوید به چه منظور و چرا سوریه دخالت کرد و چرا وارد جنگ شد، آن هم در صف مسیحیان و بر ضد چپ‌گرایان و فلسطینی‌ها؟

مقدمتاً باید عرض کنم که ما وکیل مدافع سوریه نبوده و نیستیم و در بسیاری از روش‌های سوریه، نصیحت‌ها و انتقادهایی را نیز در اعلامیه‌های علنی و نامه‌های سرگشاده منعکس کردیم؛ ولی حقیقت این است که تبلیغات چپ و راست روش سوریه را درست برخلاف حقیقت جلوه داده و حمله‌های ظالمانه‌ای متوجه سوریه شد و برای بیان حقیقت باید گفت که اصولاً سوریه نمی‌تواند در بحران لبنان بی‌تفاوت باشد.

سوریه تنها کشور عربی است که با لبنان هم‌مرز است. اساساً لبنان هم‌مرزی جز اسرائیل و سوریه ندارد. دریا طرف دیگر لبنان قرار گرفته است. جنگ داخلی در لبنان حتماً سبب بحران در سوریه می‌شود. چرا که اسلحه فراوان لبنان به سوریه سرازیر می‌گردد. همچنین توطئه‌ای که در سوریه انجام می‌گیرد به‌طور حتم در لبنان منعکس است و عکس آن نیز صادق است.

سوریه می‌دید اسلحه به‌طور قاچاق وارد کشورش می‌شود. سوریه می‌دید که در حدود یک میلیون مردم لبنان فرار کردند و در کشور سوریه که اقتصادی توجیه شده [جهت‌دار] دارد زندگی می‌کنند.

اینها غذا می‌خواهند، بنزین احتیاج دارند. نیازمند خانه و وسایل زندگی هستند و این مسائل همه در وضع سوریه مؤثر خواهد بود. یک میلیون پناهنده لبنانی در کشوری که هفت میلیون جمعیت دارد بحران اجتماعی به‌وجود می‌آورد. از طرف دیگر سوریه حساب می‌کرد که اگر اسرائیل دومی از طرف مارونی‌ها تشکیل شود، این کشور با اسرائیل خطرناک‌تری مواجه خواهد شد. وانگهی اگر کمونیست‌ها در لبنان پیروز شوند، سوریه میان بعث عراق و کمونیست‌های لبنان محصور خواهد شد. بدین جهت سوریه نمی‌توانست در وضع لبنان بی‌تفاوت باشد. نخست با فرستادن هیئت‌های نمایندگی مکرر و تلاش‌های سخت و خستگی‌آور به نصیحت اقدام کرد ولی بالاخره هم با عدم دخالت سوریه جنگ پایان نیافت. سوریه در آن هنگام هم‌پیمان جبهه ملی لبنان و فلسطینی‌ها بود، به‌طوری که تمام اسلحه‌هایی که به نفع فلسطین و جبهه ملی وارد لبنان می‌شد از سوریه بود. خود سوریه نیز مقدار زیادی اسلحه برای جبهه مسلمانان و وطن‌پرستان فرستاده بود، تبلیغات و تلاش‌های سوریه در کشورهای عربی نیز همه و همه به نفع این جبهه بود.

مسیحیان در جنگ داخلی لبنان به پیروزی نزدیک می‌شدند و مقاومت ساعت به ساعت در این جنگ فرو می‌رفت. یکی از روزها مسیحیان یکی از اردوگاه‌های فلسطینی مسیحی را به نام ضبیه تسخیر کردند. این اردوگاه به علت آنکه افراد آن مسیحی بودند، برای فلسطینی‌ها نقش حیاتی داشت و آنها را از رنگ مذهبی بودن به‌دور می‌کرد. مقاومت فلسطین در مقابل بحران به زحمت می‌افتاد. روز بعد یکی از اردوگاه‌های بزرگ به نام تل‌الزعترا که در ماه‌های اخیر ساقط شد محاصره کردند. آنها مارونی‌ها و احزاب راست را تهدید کردند و تهدید آنها بی‌فایده بود. تلاش فلسطینی‌ها سبب شد که مقدار زیادی اسلحه از نو وارد جنگ شود. ولی در مقابل، ارتش لبنان نیز به نفع مارونی‌ها وارد شد.

فلسطینی‌ها نتوانستند محاصره تل‌الزعتیر و نبعه را بشکنند. وضع نظامی مقاومت فلسطین و جبهه ملی روزبه‌روز بدتر می‌شد، تا آنکه محله‌ای از محلات بیروت به نام کرتینا و مسلخ به دست مارونی‌ها افتاد و جنایت‌های عجیبی در آنجا صورت گرفت و مسلمانان در آتش ظلم و غضب می‌سوختند.

رئیس‌الوزراء [نخست‌وزیر]، رشید کرامی که از این بحران به شدت متزلزل شده بود، استعفا داد و به سرعت جلسه‌ای از رهبران مسلمان در منزل داماد او مالک سلام، که برادر رئیس‌الوزراء سابق، صائب سلام بود تشکیل شد. در این جلسه، موسی صدر، صائب سلام، رشید کرامی، کمال جنبلاط، رهبر احزاب چپ، یاسر عرفات، پیشوای مقاومت فلسطینی و دیگران شرکت داشتند و چون اوضاع و احوال به‌طور دقیق مورد بررسی قرار گرفت معلوم شد که خطر پیشرفت مارونی‌ها و به دام افتادن فلسطینی‌ها، به‌طور واضح برای همه حاضران روشن است.

در آن جلسه کمال جنبلاط می‌گفت: نقشه مارونی‌ها این است که پس از کرتینا و مسلخ به مناطق اطراف بیروت حمله کنند و شیعیان را که حامیان غیرمنتظره فلسطینی‌ها هستند، رام کنند و ناخن‌های آنها را بگیرند [اصطلاح به معنی اینکه آن‌ها را تنبیه کنند]. در این حالت سنی‌ها تسلیم خواهند شد و مقاومت فلسطین از پای درخواهد آمد. سپس نقشه حمله را نشان می‌داد.

ما در صدد چاره‌جویی برآمدیم و چاره‌ای جز پناه بردن به سوریه نداشتیم. به‌طور کلی توافقی که میان مسلمانان و مسیحیان لبنان وجود دارد در اثر این است که مسلمانان امتدادی از کشورهای عربی هستند و گزینه قدرت نظامی و سیاسی مسیحیان با در دست داشتن دولت لبنان همیشه بیشتر بوده است. در آن جلسه تلفنی با وزیر امور خارجه سوریه، عبدالحلیم خدام تماس گرفته شد. همه حاضران با عبدالحلیم خدام صحبت کردند و بعضی از آنان حالت استغاثه و التماس به خود گرفتند.

آنها از عبدالحلیم خدام خواستند که به حافظ اسد بگوید که سلیمان فرنجیه را تهدید کند و اگر از تهدید نتیجه نگرفت، دخالت کند. در آن شب تماسی میان حافظ اسد و سلیمان فرنجیه برقرار شد. در آن تماس حافظ اسد، سلیمان فرنجیه را تهدید کرد و چون تهدیدش به جایی نرسید، در برابر یک تصمیم خطرناک واقع شد؛ یا باید در مقابل این بحران ساکت بنشیند و نتایج آن را برای لبنان و همچنین سوریه تحمل کند و یا باید ارتش سوریه را وارد لبنان کند. وارد کردن ارتش در لبنان نیز مشکلات فراوان داشت، چرا که خطر عکس‌العمل اسرائیل در پیش بود و امکان بود غرب دخالت کند.

طبعاً حافظ اسد با تماس‌های فراوان که با جهان گرفت تاحدی اطمینان حاصل کرد که اگر دخالت سوریه برای خاموش کردن آتش جنگ صورت بگیرد و در شکل از بین بردن مارونی‌ها نباشد با عکس‌العمل منفی غرب مواجه نخواهد شد به‌خصوص غرب، با منافع اقتصادی که با کشورهای عربی و به‌ویژه با سعودی و مصر دارد، به‌هیچ عنوان و به‌هیچ‌وجه تمایل به هم‌زدن این روابط را نخواهد داشت.

حافظ اسد تصمیم گرفت به نام فلسطینی‌ها و در لباس ارتش آزادی‌بخش فلسطین و سازمان فدایی صاعقه وارد لبنان شود. در آن روز در حدود ۵ هزار نفر مسلح از سوریه وارد لبنان شدند و در ظرف ۵ روز جاده‌های اساسی را گرفتند. شهر مسیحی نشین دامور ساقط گردید و با خاک یکسان شد. زحله شهر بزرگ مسیحی نشین محاصره شده، شهر زغرتا، مسقط‌الراس رئیس‌جمهوری محاصره شد، روستاهای فراوان مسیحی نشین در برابر این اسلحه و ارتشیان تازه نفس سوری که به لباس فلسطینی‌ها درآمده بودند از پای درآمدند. در نتیجه مسیحیان تسلیم شدند و تسلیم خود را با قبول آتش‌بس اعلام کردند و سپس بحث و گفتگو میان آنها که در جبهه‌ای به نام جبهه لبنانی جمع شده بودند و سوریه آغاز گردید.

زمین چشم از آنها پوشیده و آنها را به نفت فروخته است و معلوم شد اسرائیل هم اجازه ندارد به حمایت مارونی‌ها بشتابد و بنابراین تسلیم اراده‌ی سوریه شدند^۱. حال سوریه تا چه حدی می‌تواند اهداف و مطالب مسلمانان و تلاش ملیون را به ثمر برساند؟ آیا این امکان بود که پیروزی کامل آنها را و شکست کامل مسیحیان را اعلام و به تسلیم آنها اعتنایی نکنند؟ آیا سوریه همان‌طور که کمال جنبلاط از حافظ اسد خواسته بود، می‌توانست دو سه هفته دیگر به ملیون، اسلحه و مهمات بدهد و ارتش سوریه به‌طور غیرمستقیم به کمک آنها علیه مسیحیان اقدام کند تا ارتش‌های ملیون و مقاومت فلسطینی به مناطق مسیحی نشین دست یابند و پاره‌ای از دهات را خراب کرده و آنها را به‌طور کلی ذلیل کنند؟ قطعاً چنین امکانی برای سوریه وجود نداشت؛ زیرا مردم اروپا که مصلحت خود را در دخالت در شئون لبنان نمی‌دیدند و منافع اقتصادی خود را در کشورهای عربی در خطر می‌دیدند، کوشش می‌کردند افکار عمومی اروپا را آرام نگاه داشته و دخالت سوریه را به عنوان جلوگیری از جنگ داخلی و به منظور جلوگیری از پیروزی دسته‌ای علیه دسته دیگر جلوه دهند.

زمینه‌سازی برای دخالت غرب

اگر جنگ ادامه پیدا می‌کرد، به‌طور قطع افکار عمومی غرب تهییج می‌شد به‌ویژه آنکه اسرائیل هم مرتب مشغول تحریک آنها بود و پاپ و واتیکان و رهبران مسیحی، جهان را به لابی‌گری در مقابل مسیحیان لبنان متهم می‌ساخت. اگر چنین تهییج و تحریکی صورت می‌گرفت،

سوریه با احزاب و رهبران مسلمان که در کنگره مذهبی مسلمانان جمع می‌شدند از طرفی و با مقاومت فلسطین از طرف دیگر به بحث و گفتگو پرداخت. بحث و مشاوره به آنجا رسید که مارونی‌ها در برابر نهضت مقاومت فلسطین تسلیم شدند و مبارزه فلسطینی‌ها را در کشور لبنان پذیرفتند، عرب بودن لبنان را قبول کردند، هماهنگی برنامه فرهنگی را اعلام کردند و الغای رژیم مذهبی را نیز به تدریج پذیرفتند. در مقابل مسلمانان نیز با آتش‌بس موافقت کردند و اعلام شد که به‌زودی رئیس‌جمهور به سوریه می‌رود. سوریه با مقاومت فلسطین نیز مشورت کرد و این مطالب را با خط ابوعمار، یاسر عرفات، در آرشیو وزارت امور خارجه سوریه می‌توان دید.

به هر حال اعلام آتش‌بس و پیروزی مسلمانان و مقاومت فلسطین نوید پایان جنگ و توطئه لبنان را می‌داد ولی از طرفی کاملاً روشن بود که سوریه، امتداد جبهه ملی لبنان و پایگاه و حامی مقاومت فلسطین است و با این همسنگی به هیچ‌وجه از بین رفتن جبهه ملی و مقاومت فلسطین امکان‌پذیر نیست. همه موضع‌ها روشن شده بود و دشمن به نقاط ضعف بیش از پیش پی برده بود و بدین ترتیب یک توطئه اساسی و عظیم بین شرق و غرب، بین اسرائیل و مزدوران آن و چپ‌های تندرو شروع شد.

ما خوشوقت و خرسندیم که در آن زمان کاملاً آگاه بودیم و به مقاومت فلسطین و دیگران، خطرهای فراوان را اعلام می‌کردیم ولی متأسفانه بحران ادامه یافت و فصل دوم جنگ خانگی لبنان که من آن را فصل دردها می‌نامم شروع شد.

توطئه‌ای که سوریه را در مقابل فلسطین قرار داد

... گفتیم آتش‌بس اعلام گردید. رهبران مسیحی راستگرای تندرو لبنان یکی پس از دیگری به سوریه آمدند. آنها احساس می‌کردند که مغرب

۱- من به سهم خودم نمی‌توانم این نقطه‌نظر را بپذیرم و این دیدگاه که رهبران مسیحی آن هم تندروان آنها و متکی به امپریالیسم جهانی و صهیونیسم بین‌الملل، تسلیم اراده‌ی سوریه شوند. به گمانم این برداشت تا اندازه‌ای ناشی از ساده‌اندیشی از یک طرف و حسن ظن فوق‌العاده به سوریه از طرف دیگر باشد. - ح. ک.

زمینه مساعدی بود برای دخالت دولت‌های غربی و به‌خصوص آمریکا در خاک لبنان.

رهبران مسیحی در سوریه به اموری از قبیل وحدت لبنان و بقاء و دوام نهضت مقاومت فلسطین در لبنان و عربی بودن لبنان و همچنین وحدت برنامه‌های تربیتی و از بین رفتن فرهنگ‌های گوناگون ژزوئیت و غیره تن در دادند.^۱

سوری‌ها پس از این تسلیم، با رهبران مقاومت فلسطین ملاقات کردند و با کمال صراحت به آنها اعلام کردند تا منظور و خواسته‌های خود را بیان دارند. آنها نیز خواسته‌ها و اهداف خود را بیان و بر روی کاغذ آورده و این مطالب با کمال وضوح در قرارداد سوریه و مقاومت فلسطین که بعداً به صورت اعلامیه‌ای از طرف رئیس‌جمهور وقت سلیمان فرنجیه منتشر شد، آمده است.

سقوط ارتش لبنان

سپس هیئت نمایندگی سوریه به لبنان آمد و با تمامی رهبران مختلف لبنان ملاقات و گفتگو کرد و به خواسته‌های آنان گوش فراداد که همه آنها به‌علاوه مطالب دیگر در اعلامیه رئیس‌جمهوری که بعدها به نام وثیقه قانون اساسی لبنان نامیده شد، آمده است.

در اینجا به خوبی روشن بود که جنگ پایان پذیرفته و دیگر موجهی برای آن نیست، ولی همان‌طور که گفتیم کمونیست‌ها و هم‌پیمانانشان خواهان تغییر رژیم لبنان بودند. کمال جن بلاط و گروهی دیگر از رهبران تندرو، هدفی جز شکست رقبای سیاسی خود نداشتند. چپ‌روان فلسطین نیز می‌خواستند وضع را به نفع خود اعلام کنند. دکتر جرج

حبش رهبر یک سازمان چپ‌گرای فلسطینی اعلام می‌کرد که به‌هیچ‌وجه نباید اسلحه را از دست مردم لبنان گرفت و تا تغییر رژیم لبنان باید جنگ را ادامه داد. ولی رهبران مسلمان که در منزل مقتی مسلمانان سنی جمع شدند، بالاتفاق، وثیقه قانون اساسی را مورد قبول قرار داده و با آتش‌بس موافقت کردند. هیئتی از طرف سوریه برای اجرای مواد وثیقه به لبنان آمد و قرار شد کابینه تغییر کند.

برای تشکیل کابینه مشکلاتی پیش آمد و به‌خوبی روشن شد که چپ‌گرایان و نیز تندروان دست راستی مشکلاتی را در راه تشکیل کابینه به‌وجود می‌آورند و از طرف دیگر تلاش‌هایی از طرف چپ‌گرایان برای فرو ریختن ارتش لبنان انجام گرفت. ارتش لبنان نیز که همان عقده‌ها و نارضایتی‌های همه سازمان‌های لبنان را داشت، رفته‌رفته فرو ریخت و طبعاً گروه‌های چپ و گروه‌های فراوانی از مقاومت فلسطین به فروپاشی این ارتش کمک می‌کردند و تلاش‌های فراوان رهبران مسلمان غیرحزبی برای باقی ماندن ارتش بی‌نتیجه ماند و به‌خصوص اینجانب تلاش‌های زیادی کردم تا فرو ریختن ارتش به جنوب لبنان سرایت نکند و اردوگاه‌های نظامی لبنان در جنوب ساقط نشود که مبادا اسرائیل از بحران مشروعیت لبنان و از دور شدن ارتش قانونی سوءاستفاده کرده و به بهانه اینکه جنوب لبنان مرکز تاخت و تاز فداییان قرار گرفته است، به آنجا حمله کند. تلاش فراوان ما بی‌نتیجه ماند و تمام اردوگاه‌ها که در مناطق مساعد قرار داشت، یکی پس از دیگری ساقط شد و پس از مدتی مؤسسات دولتی دیگر نیز به حال تعطیل درآمد. اموال دفترها و نقشه‌ها و پرونده‌ها و حتی روزنامه‌های رسمی و تمام مستندات دولتی به آتش کشیده شد و کاملاً واضح بود که دستی برای نابود کردن کلیه آثار دولت تلاش می‌کند. چندی بعد میان رئیس‌جمهوری وقت و فرمانده ارتش اختلافی عمیق در گرفت. این اختلاف ناشی از این بود که رهبران مسلمان و هیئت نمایندگی سوریه از دولت می‌خواستند که برای پاره‌ای

۱- آیا این یک تسلیم تاکتیکی و مزدورانه از طرف مارونی‌ها نبود؟ و نوطه‌های بعدی یعنی همان فصل دوم جنگ خانگی لبنان که امام صدر آنرا بخش دردها نامیده چنین واقعیت فریبکارانه‌ای را مبرهن نمی‌سازد؟- ح. ک.

کردند که سوریه تصمیم دارد وارد لبنان شود و ما را زیر قیمومت خود قرار دهد. سوریه که به هیچ‌وجه تصور نمی‌کرد با وارد شدن ارتش او، زدو خوردی میان سوری‌ها و فلسطینی‌ها در می‌گیرد، ارتش بیشتری وارد لبنان کرد.

مسئلاً کسی که روابط سوری‌ها و فلسطینی‌ها را می‌داند درست می‌تواند درک کند که چرا سوریه چنین می‌پنداشت. در تمام مدتی که روابط فلسطین با سوریه تیره و تار بود تمام دفاتر فلسطینی‌ها در سوریه باز و مشغول کار بودند. آنها ۸۴ دفتر در سوریه داشتند. تمام اردوگاه‌های نظامی و دانشکده‌ی افسری فلسطین به فعالیت روزمره‌ی خود ادامه می‌دادند و همه‌ی خانواده‌های رهبران سیاسی در سوریه زندگی می‌کردند. همه‌ی ارتش مقاومت فلسطین با اسلحه‌هایی که از سوریه می‌آمد مجهز بودند. سوریه و فلسطین پیمان ابدی با هم داشتند و به هیچ‌وجه این تصور برای رهبران سیاسی سوریه پیش نمی‌آمد که روزی این روابط صمیمانه تیره گردد و در شکل جنگ جلوه کند.

ورود ارتش سوریه به لبنان

در هرحال سوریه ارتش خود را وارد لبنان کرد. در اینجا باید بگوییم که ما رهبران مسلمان لبنان و به خصوص این بنده ضعیف، موسی صدر، در ملاقات‌های مکرری که با حافظ اسد و ابوعمار انجام گرفت و آخرین بار در ملاقات هفت ساعته سه نفری، تلاش فراوان کردیم که روابط سوریه و فلسطین و پیمان آنها به هم نخورد ولی متأسفانه همه‌ی این تلاش‌ها بر اثر دخالت‌ها و خرابکاری‌های چپ و راست بی‌نتیجه ماند.^۱

۱- در اینجا من به خودم حق می‌دهم به عنوان یک برادر مسلمان و دردمند و نگران سرنوشت انقلاب اسلامی عظیم و عزیز کشورمان هشدار دهم که اجازه ندهیم تاریخ تکرار گردد و دخالت‌های مزدورانه و حساب‌شده و سازمان‌یافته گروه‌های چپی و راستی، برادران و هم‌زمان مسلمان را در برابر هم قرار دهند و در نتیجه ←

از رهبران جدا شده از ارتش عفو صادر کند. سلیمان فرنجه این موضوع را به کلی رد کرده و این سبب شد که نامی از یک انقلاب نظامی به وجود آید. ولی انقلاب نظامی به‌طور کامل انجام نگرفت و فرمانده نظامی بیروت انقلاب نمایشنامه‌ای و تلویزیونی اعلام کرد. او با هم‌دستی برخی از رهبران فلسطین، به فرستنده رادیو تلویزیون آمد و اطلاعیه شماره یک خود را قرائت کرد. در آن اعلامیه از رئیس‌جمهور خواسته شد که استعفا دهد.

دیوانگان را هم سر بریدند

رئیس‌جمهور عصبانی و متشنج لبنان، گارد ملی خود را به نام جیش المرده (ارتش آزادی‌بخش) وارد میدان کرد. آنها به اعمال ضد انسانی دست می‌زدند. حتی دیوانگان مسلمان را از دارالمجانین بیرون آورده و سر بریدند. بحران شدت پیدا کرد و آثار جنگ از نو به چشم می‌خورد. در منطقه هتل‌ها، جنگی خونین در گرفت ولی ناگهان خطرناک‌ترین امری که به نظر می‌رسید، صورت گرفت.

کمال جنبلاط و کمونیست‌ها پای مقاومت فلسطین را به جنگ کشیدند. چند روز پیش همان‌طور که گفتیم ابوعمار می‌گفت: «کمال جنبلاط و کمونیست‌ها ما را به جنگ جبل کشیدند و الا ما را با جبل چه کار!»
جبل لبنان درست نقطه‌ی مقابل اردوگاه‌های فلسطینی قرار دارد و ارتش فلسطین و کشته شدن آنها در این مناطق برای مردم دنیا بی‌مفهوم به نظر می‌رسد. به‌هرحال در ظرف چند هفته، ده‌ها روستای مسیحی‌نشین از قبیل عینطوره و متین و روستاهای دیگر نابود شد و مردم فراوانی کشته شدند و جنگ دوباره در گرفت.

دولت سوریه که آبروی خویش را در خطر می‌دید، مجبور شد به نصیحت، تهدید، تماس و اتصالات پی‌درپی دست بزند. ولی چون همه‌ی این فعالیت‌ها بی‌نتیجه ماند، رفته‌رفته چپ‌گرایان و کمونیست‌ها اعلام

به سوی ارتش سوریه آتش گشودند و جنگ در دو نقطه صیدا و صوفر و شرق لبنان در گرفت و حوادث اسف‌باری به وجود آمد، ولی نه آن‌طور که تبلیغات جهان منعکس می‌کرد، چون عدد کشته‌شدگان فلسطینی و سوری در این حادثه بزرگ از ۵۰ نفر تجاوز نمی‌کرد.

حافظ اسد وقتی باخبر شد میان ارتش سوریه و فلسطین درگیری به وجود آمده است، به سرعت بر اعصاب خویش مسلط گردید و فرمان توقف ارتش خویش را صادر کرد.

دولت لیبی فوراً رئیس‌الوزرای خود را به دمشق فرستاد. عبدالسلام جلود ۴۰ روز در این کشور اقامت داشت و با وساطت او ارتش سوریه چند کیلومتر عقب نشست و روابط سوریه و فلسطین تا اندازه‌ای آرام‌تر شد. قراردادی نیز میان آنها به امضاء رسید. در این قرارداد از اتفاتی‌سینا که از طرف مصر و سادات انجام گرفته بود به عنوان فاجعه‌ی لبنان نام برده شد.

این قضیه موجب گردید که مصر با شدت عمل و حدت بیشتری بر ضد سوریه وارد عمل گردد و تبلیغات عربی علیه حافظ اسد شدت بیشتری یابد. جنگ همچنان ادامه داشت و روزه‌روز اوضاع و احوال وخیم‌تر می‌شد و روابط سوریه با فلسطینی‌ها و چپ‌گرایان همچنان و نابسامان بود.

اما بنا به ارزشی که برای حق و حقیقت قائلم با کمال صراحت می‌گویم که:

ارتش سوریه یک تیر هم شلیک نکرد.

سوریه هیچ‌گاه در صف مسیحیان بر ضد فلسطینی‌ها و چپ‌گرایان نجنگید. اینها همه تبلیغات و اتهاماتی بود که سازمان‌های جهانی منتشر می‌ساختند. آنها می‌گفتند که خون در کوچه‌های بعلبک در جریان است. اما واقع جز آن بود. ارتش سوریه که وارد بعلبک شد حتی یک تیر هم شلیک نشد. تبلیغات جهانی وابسته به امپریالیسم و صهیونیسم و یا کمونیسم بین‌المللی می‌گفتند که هواپیماهای سوری عیون‌السیمان را

و بالأخره ارتش سوریه وارد لبنان گردید درحالی‌که تبلیغات شدید در لبنان و سایر کشورهای عربی و در تمام جهان علیه سوریه انجام می‌گرفت. تبلیغات چپ و راست در سطح جهانی هر دو ضد سوریه بود. کاملاً قابل فهم و درک است که چپ و راست در سطح جهانی هر دو به نفع فلسطین و بر علیه سوریه باشد. اما این رویداد چگونه قابل فهم و توجیه و تفسیر است که همه کشورهای دست راستی، تمامی ممالک امپریالیستی و دولت‌های حامی اسرائیل به نفع مقاومت فلسطین و بر ضد دولت سوریه بسیج گردند؟ آیا جز این است که آنها می‌خواستند روابط این دو هم‌پیمان ضد استعمار و ضد امپریالیسم را تیره سازند و ضروری است برای توسعه و ادامه جنگ و نزاع و درگیری به طرفداری ضعیف بر ضد قوی برخیزند، چون اگر در کنار قوی بایستند، حتماً ضعیف دست از جنگ می‌کشد، و تسلیم می‌گردد و از همین رو مشاهده کردیم تبلیغات شگفت و دامنه‌داری در دنیا علیه سوریه ترتیب داده شد.

وعده‌های عجیب عراق

عراق وارد عمل گردید درحالی‌که وعده‌های عجیب و غریبی به فلسطینی‌ها می‌داد. رژیم بعث عراق معتقد بود و به فلسطینی‌ها وعده می‌داد که دولت حافظ اسد در ظرف یک هفته سقوط می‌کند و به زودی سرنگون خواهد شد.^۱ بالأخره همه اینها سبب شد تا سربازان فلسطینی

→ توطئه‌های امپریالیسم غرب و امپریال سوسیالیسم شرق که هر دواز دشمنان قسم خورده و کمر بسته اسلامند پیروز شوند. -ح.ک.

۱- رژیم فاسد و تبه‌کار عراق در جریان حمله و تجاوز به سرزمین مقدس اسلامی ایران نیز چنین می‌پنداشت که رژیم جمهوری اسلامی حداکثر در مدت یک هفته سرنگون خواهد شد و دیدیم نه چند سال قبل دولت حافظ اسد سقوط کرد و نه امروز نظام جمهوری اسلامی ایران، و جز ننگ و نفرین و شکست و اثبات وابستگی عمیق رژیم به اصطلاح انقلابی صدام به شرق و غرب اثری دیگر نداشت و این تازه از نتایج سحر است، باش تا صبح دولتش بدمد. -ح.ک.

سؤال چهارم: دوست ما از آقای کمال جنبلاط، موقعیتشان، طرز تفکرشان، سوابق سیاسی، و موضع‌گیری‌های اجتماعی وی می‌پرسند و اینکه آیا به‌راستی ایشان عامل است و به چه دلیل؟

این سؤال متوجه شخص آقای کمال جنبلاط است، زیرا ایشان رئیس مجلس سیاسی بود که تمام احزاب چپ در آن عضویت داشتند. کمال جنبلاط یک رهبر درزی است. نماینده مجلس است. رئیس یک فراکسیون پارلمانی می‌باشد که نه عضو دارد. او چندبار وزیر شده است. مردی تحصیل‌کرده و از نظر روش شخصی منزه به‌نظر می‌رسد. افکار دور و درازی دارد. سوابق سیاسی کمال جنبلاط آن است که از پدری که یک رهبر درزی بود و مادری که مدت‌ها رهبری درزی‌ها را به عهده داشت، به دنیا آمده است. او در مدارس مسیحیان درس خواند و طرز افکار ژزویتی دارد. حتی او در بعضی از مدارس رهبان‌های فرانسوی تعمیم شد. مادر او که زعامت آینده خود را به خطر می‌دید، ناراحت شد و کسی را فرستاد و او را به لبنان بازگرداندند. کمال جنبلاط هنگامی که برگشت، جوانی بود کاملاً روشن که از نظر افکار، افکار سیاسی ممتازی داشت. متأسفانه افکار او غرب‌زده بود. در یک سخنرانی که در سال ۱۹۴۶ کرده است صریحاً می‌گوید:

«در دنیا یک تمدن بیشتر وجود ندارد و آن تمدن غرب است. آنها که از تمدن شرق صحبت می‌کنند مانند هیکل و دیگران، آنها عوام‌فریبانی بیش نیستند. هر کشوری تاحدی که با تمدن غرب آشنایی دارد، متمدن شمرده می‌شود.»

در سال ۱۹۵۶، کمال جنبلاط در سخنرانی که در سالن یونسکو بیروت انجام گرفته بود، اعلام کرد که کشورهای عربی کشورهای متعصبی هستند. اینها باید اسرائیل را به رسمیت بشناسند و باید با ملت یهود هماهنگ بود تا گفته نشود که شرقی‌ها متعصب هستند. او با ملی کردن کانال سوئز نیز مخالفت کرد و با وحدت سوریه و مصر نیز

بمباران کردند، حال آنکه تنها گروه نظامی که در این منطقه بودند جوانان امل و نظامیان فتح بودند. جوانان امل با این اعتقاد که مسیحیان با زمینه‌سازی و تحکیم مواضع استراتژیک خود می‌خواهند لبنان را تقسیم کنند به آنجا رفتند و سازمان فتح نیز به کمک آنها شتافت ولی هیچ‌گاه مشاهده نگردید که سربازان سوری و یا هواپیماهایشان به روی آنها شلیک کنند. اما متأسفانه سازمان‌های تبلیغات جهانی، حقایق و واقعیات را معکوس جلوه می‌دادند و ساده‌اندیشان نیز بدون توجه به پیچیدگی عظیم و عجیب تبلیغات چپ و راست می‌پذیرفتند.

بنابراین در پاسخ به سؤال سوم باید بگویم که هیچ‌وقت سوریه در صف مسیحیان نجهنگید، و بی‌طرف ماند.

جاده‌های امدادی مقاومت فلسطین بسته شد و نتوانستند اسلحه و مهمات وارد کنند و هنوز هم راه دریایی کافی برای آنها باز نشده بود که تفوق نظامی مسیحیان بار دیگر تجدید شد. آنها توانستند در راز مدت، وضع خطرناک و بحرانی به‌وجود آورند. پاره‌ای از اردوگاه‌های فلسطینی مانند جسرالباشا و تل‌الزعتار با وضع عجیب و تأسف باری سقوط کرد و همچنین بعضی از مناطق شیعه‌نشین مانند نبعه و غیره ساقط شد.

در اینجا به‌درستی قابل فهم بود و به‌خوبی مشاهده می‌گردید که تنها سبب سقوط این مناطق این بود که ارتش سوریه در مناطق مسیحیان وجود نداشت و گرنه هیچ‌وقت سوریه برای سقوط نبعه که یک منطقه شیعه‌نشین است اقدام نمی‌کند. اما توطئه‌ای با کمال دقت انجام می‌گرفت و سادگان نیز این توطئه مزدورانه را حقیقت می‌انگاشتند و آنها که آرزوی چنین روزی را داشتند خوشحال بودند. خوشبختانه روزهای سیاه و تلخ را پشت‌سر گذاشتند و پس از مدتی حقایق و واقعیات روشن گردید و روابط فلسطینی‌ها و سوری‌ها رو به بهبودی گذارد و کنفرانس ریاض تشکیل شد و این بحران خطرناک پایان پذیرفت.

مخالفت فراوان داشت، ولی از مدت‌ها پیش چپ‌گرایی می‌کرد که کاملاً برخلاف روش شخصی اوست. پیدا بود به نفوذ فراوان طمع دارد. کمال جنبلاط در روش شخصی خود و طرز سلوکش با مردم و درزی‌ها کاملاً یک فتودال صد در صد دیده می‌شود. هیچ‌وقت «من» نمی‌گوید. همیشه تعبیر به «ما» می‌کند. این مرد از همه چیز به پیشروی و راست یا چپ‌گرایی دورتر است. ولی با این حال او را باهوش‌ترین رهبر سیاسی لبنان باید شناخت. به هیچ‌وجه نمی‌توان گفت کمال جنبلاط عامل بیگانه است. ولی او عامل هوی و هوس خود است. کمال جنبلاط در راه راضی کردن هوی و هوس خود، از هیچ چیز کوتاهی نمی‌کند. در لبنان کاملاً حس می‌شد که از روش آمریکایی‌ها و روس‌ها و اختلافات کشورهای عربی و از افکار مصر و عراق و لیبی کاملاً مطلع است و از این واقع‌بینی و اطلاع کاملاً استفاده می‌کند. و الا او به هیچ‌وجه نمی‌توانست با شدت در مقابل سوریه بایستد. فلسطینی‌ها امروز صریحاً می‌گویند: کمال جنبلاط آنها را منحرف کرده است.

سؤال پنجم: در پرسش پنجم سؤال می‌شود که آیا کمال جنبلاط در به حکومت رسانیدن رئیس‌جمهوری جنایتکار، سلیمان فرنجه نقشی داشته است؟

حتماً او در انتخابات ریاست جمهوری سلیمان فرنجه به نفع و رأی داد. او با الیاس سرکیس که کاندید رقیب سلیمان فرنجه بود، مبارزه کرد و به مدرسه شهپایسم که یک مدرسه نسبتاً معتدل در لبنان بود و الیاس سرکیس رئیس‌جمهوری فعلی لبنان، از پیروان این مکتب است، حمله‌های شدید کرد و در نتیجه برای ریاست‌جمهوری فرنجه زمینه را آماده ساخت. در چهار سال اول حکومت سلیمان فرنجه نیز با او همدست بود. آنگاه که حرکت محرومان به اوج خود رسیده بود و رهبران این حرکت، جنگ سرد و تبلیغاتی شدیدی علیه سلیمان فرنجه

سؤال ششم: می‌گوید آیا وی نخست با دخالت سوریه موافقت داشت و سپس مخالف شد؟

آری! او در روزی که جلسه رهبران مسلمان در منزل مالک سلام انجام گرفت، یکی از کسانی بود که با اصرار از دخالت سوریه طرفداری می‌کرد. اسلحه کمال جنبلاط، اتاق عملیات کمال جنبلاط، مقدار زیادی از مهمات و ذخایر او، همه از راه سوریه رسیده است. در لبنان گفته می‌شد که کمال جنبلاط مرد سوریه است. در یکی از روزهایی که او با پی‌یر جمیل رهبر فالانژیست‌ها اختلاف داشت، تهدید کرد که اگر پی‌یر جمیل به این روش ادامه دهد، هواپیماهای سوری منطقه پی‌یر جمیل را بمباران خواهند کرد. این سخن سبب محذور برای دولت سوریه شد و مجبور شد آن را تکذیب کند.

سؤال هفتم: اول کدام‌یک از دو طرف، سوریه یا فلسطینی‌ها جنگ را شروع کردند؟

البته همان‌طور که در سؤال سوم گفته شد، سوریه به هیچ‌وجه جنگ را شروع نکرد. دخالت سوریه برای حفظ امنیت در لبنان بود. نخست فلسطینی‌ها به عنوان دفاع از خود جنگ را شروع کردند. نباید گفت که رهبران دست دوم سوریه نیز اشتباهاتی نکردند. حتماً در سوریه کسانی بودند که برای به هم زدن این روابط تلاش می‌کردند. کسانی بودند که فلسطینی‌ها را تحقیر کردند. خود اینجانب جلسه‌های تند و تندتر در سوریه با گروهی از رهبران سوری داشته‌ام. بنابراین این جنگ از طرف

فلسطینی‌ها شروع شد. ولی حقیقت این است که جنگ را بسیار محدود باید دانست. همچنان‌که عرض کردم، در دو جبهه صیدا و صوفر بیش از پنجاه نفر در این مبارزه کشته نشدند.

سؤال هشتم: چیزی که در اینجا حتی تصورش نمی‌شد این بود که روزی حافظ اسد در نقش ملک‌حسین درآید؟

باید گفت که حافظ اسد هیچ وقت در نقش ملک‌حسین درنیامد و به روی فتح آتش نکشید. تصادف، حادثه غیرقابل منتظره‌ای برای ارتش سوریه در صوفر و در صیدا پیش آورد که آن هم بعد از اطلاع حافظ اسد، فوراً سعی کرد این جنگ را به حالت رکود درآورد و سپس ارتش سوریه عقب‌نشینی کرد و آنگاه توافق با فلسطینی‌ها حاصل شد. باید گفت که وسایل تحریک و تحریض حافظ اسد از دور و نزدیک فراهم می‌شد ولی او همیشه بر اعصاب خود حکومت می‌کرد. البته نمی‌توان گفت، سازمان دولتی سوریه در این بحران بی‌تقصیر است. در دو اطلاعیه، ما اعلام کردیم و از سوریه خواستیم که ارتش خود را تا حد اطمینان فلسطینی‌ها عقب بکشد. کاملاً معلوم بود که منظور از این پیشنهاد، آن است که روابط سوریه با فلسطینی‌ها، باید ثابت و محکم و قوی باشد و مفتی مسلمانان سنی لبنان در اعلامیه‌ای گفت که روابط تیره سوریه و فلسطین کم‌ر مسلمانان را در لبنان شکسته است. این حقیقتی بود که او می‌گفت. ولی نمی‌توان سوریه را مسئول این حوادث دانست. باید گفت که سوریه و مقاومت فلسطین هر دو گرفتار یک توطئه عظیم جهانی شدند که چپ‌های تندرو و راست‌های تندرو در اجرای توطئه شرکت کردند.

روش شیعیان

سؤال نهم: درباره روش شیعیان پرسش‌هایی شده است و موقف شیعیان و سازمان امل با تصویری کلی در جنگ نوزده ماهه لبنان مورد سؤال قرار گرفته است.

حقیقت آن است که پیش از این حوادث، مارونی‌ها سعی فراوان کردند که شیعیان را به طرف خود جلب کنند. آنها احترام فراوانی برای موسی صدر قائل بودند. او در کلیساها سخنرانی‌ها کرده بود. در بیشتر منازل مسیحیان عکس رهبر شیعیان دیده می‌شد. محبت‌ها و مبالغه‌های فراوان نسبت به وی می‌کردند. روزی که موسی صدر به زحله که یک شهر مسیحی نشین است سفر کرد، استقبال عظیم و باشکوهی از او به عمل آمد که حتی درباره پیشوایان خود چنین احترام و استقبالی بی‌سابقه بود. آنها امید داشتند که شیعیان هم پیمان آنها باشند. ولی در حقیقت این هم‌پیمانی را تنها برای استعمار و بارکشی و بهره‌برداری‌های سیاسی از موقعیت شیعیان لبنان می‌خواستند.

آنها درصدد بودند به وسیله ما در بین مسلمانان اختلاف ایجاد کنند، ولی به هیچ‌وجه برای رفع مظلومی که بر شیعیان می‌رفت، اقدامی نکردند. ما سال‌ها فریاد زدیم. فغان برآوردیم و تظاهرات کردیم، اما بی‌نتیجه ماند. با وجود همه اینها شیعیان لبنان به هیچ‌وجه حاضر نبودند آلت دست مسیحیان علیه برادران اهل تسنن و نهضت مقاومت فلسطین شوند. هزار سال طعنه و تهمت که شیعیان را ستون پنجم و خائن قلمداد می‌کرد و یا به قول احمد امین مصری: «حق این است که شیعیان، همواره در طول تاریخ ملجأ و پناهگاه همه آنهايي که به اسلام خیانت می‌کرده‌اند، بودند.» همه اینها کافی نبود که این‌بار به صورت عینی زمینه یک اتهام جدید فراهم گردد. دین جدیدی به نام تشیع درست نشده است. شیعیان همواره پیشروان مسلمانان بوده‌اند. آنها فداییان اسلامند و بنابراین ما از فرصت «فداییان فلسطین» در لبنان استفاده کرده

مقاومت فلسطین را به دوش کشیده‌اند و آنگاه نیز که بحث از قرارداد قاهره به میان آمد و لبنان آرام گرفت، باز مقاومت فلسطین در آغوش گرم ساکنین جنوب یعنی شیعیان باقی ماند.

کمیل شمعون رهبر یک حزب دست راستی به نام «احرار» است. بسیاری از شیعیان بی‌گناه و غیرنظامی به دست مسیحیان و به‌ویژه حزب کمیل شمعون ربوده شدند و با وضع فجیعی به قتل رسیدند.

پانزده هزار شهید

سؤال دهم: و اما درباره تعداد شهدای شیعیان بر طبق اطلاعاتی که تا به حال رسیده است، شیعیان در جنگ نوزده ماهه لبنان پانزده هزار شهید تقدیم داشته‌اند و تعداد فراوانی معلول و ناقص‌العضو شده‌اند و خسارت‌های مادی که بر آنها وارد شده است فوق‌العاده و غیرقابل وصف است.

اسرائیل شر مطلق است

سؤال یازدهم: درباره سؤال از موقف [موضع] شیعیان در قبال مقاومت فلسطین، مسیحیان و چپ‌گرایان ما بارها اعلام داشته‌ایم که مقاومت فلسطین مورد تأیید مطلق ماست. ما بارها هشدار داده‌ایم که اسرائیل شر مطلق است، برای خدا و اسلام و انسانیت و اخلاق خطری عظیم است و هر قدرتی که در برابر این شر مطلق و این دشمن غدار انسانیت بایستد مورد حمایت ما قرار خواهد گرفت. ما در عین جانبداری از فلسطین در برابر دشمن مشترک خارجی، در داخل نیز همواره به نصیحت و راهنمایی رهبران فلسطین می‌پرداختیم و یکی از آثار خیرخواهی‌های ما این بود که اخیراً کمیته‌ای برای اصلاح تبلیغات فلسطین تشکیل شده است. قبلاً همه سازمان تبلیغاتی فلسطین تحت تأثیر گروه چپ مقاومت به رهبری ماجد ابوشرار که متأسفانه تحت فشار روسیه

و مکان و موقف صحیح و شایسته خویش را یافتیم و برای همبستگی دائم و نیرومند خود با اعراب و مسلمانان اقدام کردیم.

و بالأخره شیعیان هیچگاه با مسیحیان همدست نبودند و جنگ نخست بین یک منطقه مسیحی نشین به نام دکوانه و اردوگاه فلسطینی به نام تل‌الزعترا صورت گرفت. ولی رهبران بیدار فلسطینی که از درگیری میان لبنانی‌ها و فلسطینی‌ها هراس داشتند که مبادا جریانات تلخ اردن تکرار شود، جنگ را بین منطقه شیعه‌نشین شیاخ و نبعه و منطقه مسیحی نشین سن‌الفیل و عین‌الرمانه قرار دادند.

شیعیان با وجود اینکه آماده نبودند، به رهبری سازمان امل که هنوز تشکیلاتی نوپا بود و اعضای آن جوانان نارس و دارای استعدادهای مبتدی و متوسط بودند و به نبردی شجاعانه پرداختند و شرافتمندانه از خود دفاع کردند. شیعیان در تمام مدت چه در مرحله اول جنگ و چه در مرحله دوم جنگ و پس از اعلام تسلیم مسیحیان و جنگ جبل که ما با آن مخالف بودیم، هیچگاه مقاومت فلسطین را رها نکردند و همیشه در تمام اوقات از آنها دفاع می‌کردند. ما از همان روزهای اول جنگ نوزده ماهه لبنان با اینکه در دستمان سلاح بود و از خود و از مقاومت فلسطین و وحدت لبنان دفاع می‌کردیم، ندای صلح و صفا و برادری و فریاد جلوگیری از خونریزی را نیز سر داده بودیم، چون می‌دانستیم این جنگ یک توطئه بین‌المللی است.

ما در روزهای اول جنگ برای پیشگیری از گسترش آتش درگیری، یک اجتماع [جلسه] هفتادوهفت نفری از رهبران مسیحی در مجلس اعلای شیعیان ترتیب دادیم و در جنگ‌های بعدی ندای صلح و فریاد توقف جنگ را در شکل اعتصاب غذا و تحصن در مسجد بلند کردیم.

ما همواره در کنار مقاومت فلسطین بوده و اینک نیز در خطرناک‌ترین جبهه‌های جنگ، جوانان امل حاضرند و شیعیان بدون ادعا در مراکز شیعه‌نشین جنوب صور و صیدا و جبل‌عامل، بار نهضت

شوروی بر همه شئون تبلیغاتی مسلط شده بود، قرار داشت و تبلیغات زهرآگین، نشر اکاذیب و تهمت و افترا نسبت به شیعیان و سازمان امل و حرکة المحرومین آن طور که شیوة کمونیست‌ها و طرفداران مارکسیسم است، انجام می‌گرفت.^۱

این کمیته مشترک، ماجد ابوشرار را از کار برکنار کرد و به تدریج وضع تبلیغات فلسطین را هماهنگ با شیعیان و سایر مسلمانان به عهده گرفت. امیدواریم در آینده شکل واضح‌تر و صورت روشن‌تر و افتخارآمیزتر از روابط برادرانه و صمیمانه ما با مقاومت فلسطین به عرض برادران ایرانی برسد.

روش شیعیان نسبت به مسیحیان

اما روش شیعیان نسبت به مسیحیان لبنان؛ مسیحیان هموطنان ما هستند، ولی هیچ‌گاه به پیروی از اولیا و پیشوایانمان، ستمگر را در ظلم و ستم خویش تأیید نکرده و نخواهیم کرد. در مرحله اول جنگ، یعنی نُه ماهه نخست، احزاب دست‌راستی که عبارت بودند از کتائب (فلانژیست‌ها) و احرار (پیروان کمیل شمعون) و سلیمان فرنجیه و دوستانشان، ظالمانه و ناجوانمردانه به ما حمله کردند و به راستی خطر عظیمی را متوجه مقاومت فلسطین کرده بودند. ما در برابر آنها ایستادیم، بسیاری از شیعیان به دست مسیحیان به شهادت رسیدند. با روش‌های قساوت‌بار با ما رفتار کردند، بسیاری از شیعیان بی‌گناه و غیرنظامی به دست مسیحیان و به ویژه حزب کمیل شمعون روده شدند و با وضع فجیعی به قتل رسیدند. ولی در برابر چپ‌گرایان، ما روشی غیر از این داشتیم. ما در مرحله اول جنگ، با آنها در قبال مارونی‌ها هم‌پیمان بودیم و با رهبران کمونیست نیز جلسات مشترکی داشتیم، اما پس از تسلیم

۱- ما اینک به درستی می‌توانیم به دردهای دل رهبر شیعیان لبنان در قبال شیوه‌های مزورانه، زهرآگین و ناجوانمردانه طرفداران مارکسیسم واقف باشیم. - ح. ک.

گرایش فئودال‌ها به احزاب راست

سؤال دوازدهم: در پاسخ به سؤال دوازدهم که از نقش سازمان رهبری شیعیان در جنگ نوزده ماهه سؤال شده است، باید بگوییم که به طور کلی روش شیعیان همان روش سازمان رهبری آنهاست. مردم شیعه غالباً با رهبری حقیقی خود هماهنگ بودند و اقلیتی حدود ده درصد جذب احزاب چپ شده و یا به طرفداری از «ناصریسم» برخاسته بودند و خوشبختانه از شیعیان کسی با احزاب دست راستی نیبوست، مگر تعداد قلیلی از فئودال‌های لبنان مانند «کامل اسعد» رئیس مجلس شورای ملی و «کاظم الخلیل» نماینده مجلس که همواره با مسیحیان دوست و همکار بوده و در جنگ‌ها نیز به مناطق مسیحیان پناه می‌بردند.

بنابراین روش شیعیان جدای از روش پیشوا و سازمان رهبری آنان نیست.

۱- به معنی جدایی دین از سیاست، حکومت لائیک (علمنه) یعنی حکومت منهای مذهب. - ح. ک.

سال گذشته

سؤال سیزدهم: آمده است این موضع شما که حمل سلاح مانند حمل قرآن واجب است با شیوه‌های محافظه کارانه‌ای که از اعتصاب در مسجد آغاز گردید، چگونه قابل توجیه است؟

حقیقت آن است که ما همواره این دو روش را به پیروی از پیامبر عظیم‌الشان اسلام ص ادامه می‌دادیم. اگر ما گفتیم «السلاح زینة الرجال» [سلاح زینت مردان است]، روایت نبوی را در تفسیر آیه قرآنی «خذوا زینتکم عند کل مسجد» [به هنگام رفتن به مسجد زینت خود را ببرید] تکرار کرده‌ایم. سلاح همیشه در دست مولا علی بن ابیطالب بود، ولی در عین حال آن حضرت در هیچ موردی آغاز به جنگ نکرد. همه می‌دانیم که او چگونه در برابر بی‌گناهان می‌لرزید و در برابر اشک یتیمان و ناله بیوه‌زنان از خود بی‌خود می‌شد و لرزه بر اندام نیرومندش مستولی می‌گشت.

ما به متابعت از امام عادل و پیشوای معصوم خود از روز نخست هم حمل سلاح را چونان حمل قرآن لازم شمردیم و هم برای دور کردن سایه شوم جنگ، با تمام نیرو تلاش می‌کردیم. اعتصاب در مسجد روزی آغاز شد که اسلحه‌های سنگین تازه وارد صحنه شده بود و منطقه شیعه‌نشین شیاح را با قساوت و بی‌رحمی هرچه بیشتر می‌کوبید. ما سه راه بیشتر نداشتیم، یا نسبت به مسئله بی‌تفاوت و لابلالی می‌ماندیم و یا به شیاح می‌رفتیم و یک جنگ دامنه‌دار و خونین مذهبی را شروع می‌کردیم و یا برای جلوگیری از جنگ اعتصاب کرده و در مسجد متحصن می‌شدیم. اعتصاب وقتی شروع شد که از تشکیل کابینه رشید کرامی جلوگیری به عمل می‌آمد. چند هفته می‌گذشت و این کابینه تشکیل نشده بود و جریان به طور اختصار از این قرار بود که جبهه ملی مسلمانان با دخالت مستقیم رهبر شیعیان لبنان، کابینه نظامی نورالدین الرفاعی را ساقط کرد، آنگاه که نورالدین الرفاعی از طرف سلیمان فرنجیه

به مقام نخست‌وزیری رسید و مأمور تشکیل کابینه شد، تیراندازی مسرورانه مسیحیان گوش فلک را کر می‌کرد.

یاسر عرفات در یک تماس تلفنی از من تقاضای ملاقات کرد و چون ملاقات صورت گرفت از من خواست که به هر ترتیب و به هر قیمت که شده با همکاری برادران خود از استمرار حکومت نورالدین الرفاعی جلوگیری کنم. او می‌گفت: درست منظره دولت محمد داود در اردن، در نظر ما جلوه کرده است. ما مرگ را پروازکنان دور سر خودمان می‌بینیم. وقتی ابوعمار این سخنان را می‌گفت که دکتر نبیل شعث مرد دانشمند و عاقل فلسطینی در کنار او نشسته بود. من فوراً به دارالفنوی نزد مفتی جمهوری، شیخ حسن خالد رفتم و به سرعت تصمیم تشکیل یک کنفرانس اسلامی را گرفتیم و عصر همان روز این کنفرانس از تمامی ملیون و مسلمانان تشکیل گردید و درخواست استعفای فوری نورالدین الرفاعی داده شد. او فوراً استعفا داد و رشید کرامی به جای او به نخست‌وزیری منصوب شد، اما کمیل شمعون و سلیمان فرنجیه در تشکیل کابینه وی به شدت کارشکنی می‌کردند. با اعتصاب غذا و تحصن در مسجد این کابینه تشکیل شد و جنگ تا مدتی آرام گرفت. بنابراین ما با یک دست اسلحه داریم و در دست دیگر همان‌طور که یاسر عرفات در سازمان ملل گفت: «شاخه زیتون را حمل می‌کنیم». ما نه پیرو هیتلر هستیم و نه پیرو گاندی. ما تابع محمد و علی و حسینیم.

لغو رژیم مذهبی در لبنان

سؤال چهاردهم: گفته شده است که طرح لائیکیتی دارای یک بعد مترقی است که راه را برای اکثریت مسلمانان باز می‌کند و قانون تحمیلی که همیشه باید رئیس جمهور مسیحی باشد از بین می‌رود. آیا این طرح که از طرف چپ‌گرایان عنوان گردید، به همین منظور بود یا به منظور مبارزه با

حمایت بی‌دریغ مقام رهبری شیعیان بوده است. زیرا همانطور که گفتیم فتح برای آزاد کردن فلسطین از شر مطلق تلاش می‌کند یاسر عرفات دوست نزدیک و صمیمی موسی صدر است. آنها با یکدیگر تماس‌ها و ملاقات‌های فراوان دارند و یاسر عرفات در ملاقات با هیئت نمایندگی علمای ایران گفت: «اگر موسی صدر نبود، شیعیان با ما مبارزه داشتند و یا حداقل بی‌طرف بودند.»

و اما موضع مقام رهبری نسبت به سوریه؛ روابط ما با سوریه بسیار گرم و براساس علایق متقابل استوار است ولی این بدین مفهوم نیست که ما با روش سوریه صد در صد موافقیم. ما همواره سوریه را نصیحت می‌کردیم، نه تنها برای حفظ روابط دوستی میان سوریه و فلسطین کوشش می‌کردیم که در برابر سازمان صاعقه و فرمانده ارتش تحریر که بر ضد فلسطینی‌ها اقدام می‌کرد، روش‌های علنی و قاطع داشتیم و در این مورد اعلامیه‌های فراوانی صادر کردیم که همه آنها در مجله صوت‌المحرور و مین ارگان حركة‌المحرور مین چاپ گردیده است.

توطئه‌های جهانی در لبنان

سؤال شانزدهم: نقش امام موسی صدر در کنفرانس ریاض و سپس قاهره و بالأخره استقرار صلح در لبنان، مورد سؤال قرار گرفته است.

در این باره باید بگوییم که توطئه‌های جهانی در لبنان وقتی به ثمر می‌رسید که اراده واحد اعراب بتواند جلوی آن را بگیرد. با اختلاف میان سوریه و مصر، اراده واحد عربی گرفتار مخاطره شده بود. اختلاف سوریه و مصر مشکلات لبنان را گسترده‌تر می‌کرد. دو کشور ثروتمند کویت و سعودی برای وحدت تلاش می‌کردند، ولی این تلاش تنها در بعد دیدار رئیس‌الوزرای دو کشور در ریاض مجسم شد و به نتیجه اساسی نرسید. آنگاه که بحران شدت یافت، امام موسی صدر با حافظ

دین؟ در صورت نخست، مبارزه با چنین پیشنهادی یعنی چه؟ و در صورت دوم کدام دین؟ دین آقای رشید کرامی؟ یا دین آقای کامل اسعد؟ اما حقیقت چیز دیگری است. زیرا ما و همه مسلمانان غیرحزبی لبنان نیز بر ضد مسیحی بودن رئیس جمهوری همواره اقدام می‌کردیم و این قانون استعماری را ظالمانه می‌دانیم. ما همواره فریاد برمی‌آوریم که رژیم مذهبی در لبنان باید لغو شود؛ ولی طرح لائیکیک یک بحث و مسئله تازه‌ای بود که چپ‌گرایان مطرح کردند. یادآوری این نکته لازم است که اساساً کشور لبنان یک کشور لائیک است چون نه حکومتش «ظل الله» است و نه قوانین از کتاب‌های مذهبی سرچشمه می‌گیرد. تنها حکومت و تسلط دین در احوال شخصی یعنی ازدواج و طلاق و میراث است. و بنابراین برای باقی ماندن مذهب در لبنان به عنوان یک زمینه که در آینده بتوان آن را گسترش داد چاره‌ای جز این نیست که در ابتدا و انتها افراد با دین سروکار داشته باشند. در ولادت که از ازدواج نشئت می‌گیرد و در مرگ که با ارث ارتباط پیدا می‌کند، باید این احکام حفظ شود. همانطور که گفتیم چپ‌گرایان در مسئله لائیکیک با فالانژیست‌ها همراه بودند و اساساً این مسئله همیشه از طرف مسیحیان مطرح بوده است. بنابراین ما همیشه برای از بین بردن رژیم مذهبی تلاش می‌کردیم ولی هیچ‌گاه برای الحاد و کفر و از بین بردن حتی حداقل روابط انسان‌ها با خدا، تلاش نخواهیم کرد. رشید کرامی و کامل اسعد هر دو زندگی لائیکیک دارند و هیچ‌کدام از آنها مورد حمایت و یا مقتدای ما نبوده و نخواهند بود.

رابطه با رهبری فلسطین

سؤال پانزدهم: و اما درباره‌ی موقف مقام رهبری شیعیان در برابر رهبران فلسطینی و رهبران فتح و به خصوص شخص یاسر عرفات باید بگوییم که نهضت مقاومت فلسطین و به خصوص سازمان فتح همواره مورد

ملاقات خواهند کرد. در آن موقع هیچ‌کس جرئت اینکه در قاهره نامی از حافظ اسد ببرد نداشت.^۱

شخصیت ابوعمار

سؤال هفدهم: می‌گوید که آیا به راستی جناح چپ مقاومت، نهضت فلسطین را تحت‌الشعاع قرار داده است؟

باید گفت اسلحه نهضت مقاومت از روسیه می‌رسد. باید گفت که جرج حبش رهبر جناح تندرو و مارکسیست نهضت مقاومت است. باید گفت نایف حواتمه رهبر جبهه دموکراتیک، هم‌پیمان ابوعمار است. باید گفت بعضی از کادرهای رهبری مقاومت کمونیستند و بالأخره باید گفت پاره‌ای از احزاب کمونیستی در کنار ابوعمار هستند، اما نه به این معنی که بخواهم بگویم پاسر عرفات به شدت رهبری سازشکار است، نه! وی هنوز شخصیت ممتاز و جهانی خویش را در دست دارد. ولی واقعیت آن است که فشارهای دور و نزدیک، تندروی‌های راست و چپ (و بی‌پناهی فلسطینی‌ها در سطح جهانی و از همه مهم‌تر نیاز به سلاح و مهمات و سایر پشتوانه‌ها) ابوعمار را به این راه کشانده است.^۲

۱- باید دانست که در آن روزگار هنوز انور سادات به این وضع تباه و سیاه درنیامده بود. ح. ک.

۲- و اینک نیز جهت‌گیری‌های ابوعمار و به‌طور کلی سازمان رهبری فتح در قبال تجاوز نظامی روسیه شوروی به کشور مسلمان و برادر افغانستان و نیز در برابر تجاوز خائنانه و ناجوانمردانه نظامی حزب بعث عراق به خاک جمهوری اسلامی ایران، از همین مسائل و جریانات و ملاحظات و احتیاجات نشئت می‌گیرد که صد البته از نظر تفکر اسلامی و عقاید ناب جهان‌بینی توحیدی و سیاست نه شرقی و نه غربی، هرچند که به شکست ظاهری منجر شود، این شیوه‌ها قابل قبول نیست و محکوم است. - ح. ک.

اسد ملاقات کرد و سپس به ملاقات انورالسادات شتافت. در ملاقات با رئیس‌جمهوری سوریه که در ماه رمضان و در یک جلسه افطار صورت گرفت به او گفتم: برای آینده لبنان چه پیش‌بینی می‌کنید و چه کاری را در نظر گرفته‌اید؟ وی پاسخ داد: زمان به مصلحت ما در جریان است. به او گفتم این سخن را کسی می‌گوید که همه عوامل مؤثر و مثبت را در دست داشته باشد. آیا شما از خطر و با در لبنان نمی‌ترسید؟ آیا از توطئه مشترک آمریکا و روس هراس ندارید؟ آیا از حمله اسرائیل نگران نیستید؟ و چون ساکت شد به او گفتم: من به قاهره می‌روم. او گفت: پس از ملاقات با رئیس‌جمهور مصر یکدیگر را ملاقات کنیم. بعد از همان جلسه به سوی قاهره پرواز کردم و انورسادات را در حالی که مشغول تلاوت قرآن بود ملاقات کردم و به وی گفتم که این یعنی چه که دو رئیس‌جمهور روزه‌دار و قاری قرآن اینگونه با هم اختلاف کنند و تا این حد به کشتار مردم مسلمان و بی‌گناه راضی باشند. انورسادات به من گفت که ما نمی‌توانیم مسئولیت دخالت سوریه در لبنان را به عهده بگیریم. او اشاره می‌کرد که سوریه تصمیم دارد قسمتی از خاک لبنان را ببلعد. به او گفتم: سبحان الله! کسی که اسرار جنگ رمضان را تا چند روز در دست داشت و اگر آنها را فاش می‌کرد تورا به روز سیاه می‌نشانند و خود زمین‌های اشغالی کشورش را بازپس می‌گرفت، چطور یک دفعه رفیق جنگ تو خائن از کار درآمد؟

به هر حال لطف خدا سبب شد که توانستیم تا اندازه‌ای روابط را به صورت بهتری درآوریم. البته همه مخلصان و آگاهان می‌دانستند که اختلاف مصر و سوریه باعث استمرار جنگ است و اتحاد آنها موجب توقف نبرد خواهد شد. شاید عنایت خدا سبب شد که این افتخار نصیب من شود و بتوانم در تشکیل کنفرانس ریاض و قاهره مؤثر باشم.

در مصر پس از ملاقات با رئیس‌جمهوری در یک کنفرانس مطبوعاتی اعلام داشتیم در ظرف یک ماه آینده حافظ اسد و انورسادات

سؤال آخر: و اما آینده لبنان از نظر ما؛ ما لبنانی می‌خواهیم و در نظر داریم که رژیم مذهبی در آن وجود نداشته باشد. لبنانی که مساوات و عدالت در آن حکومت کند و مهم‌تر از همه، ما طرفدار حمایت از جنوب محروم لبنان هستیم. دولت‌ها از جنوب حمایت نمی‌کنند. رژیم صهیونیستی همواره به جنوب حمله می‌کند. ما می‌خواهیم جنوب را به صورت قلعه‌ای محکم در برابر حملات اسرائیل درآوریم، ما لبنانی می‌خواهیم هماهنگ و هم‌پیمان با مقاومت فلسطین. ما بر این عقیده‌ایم که لبنان با وابستگی به نهضت مقاومت می‌تواند مقام و حیثیت عظیمی در جهان پیدا کند و فلسطینی‌ها نیز می‌توانند از موقعیت لبنان بهره‌های فراوان ببرند. ما طرفدار ایجاد جبهه اسلامی متحد هستیم که به ما امکان دهد از موضع قدرت به سوی هموطن‌های مسیحی خود دست همکاری دراز کنیم و همزیستی میان مسلمانان و مسیحیان را که اسرائیل اصرار دارد آن را در جهان غیرممکن جلوه دهد و در نتیجه به وجود آمدن فلسطین مستقل را که یهودی و مسلمان و مسیحی در کنار هم زندگی نمایند غیر عملی و غیر ممکن تلقی نماید ممکن سازیم.

شیعیان در کام طوفان

امام موسی صدر

پیشگفتار

شیعیان یک سوم مردم لبنان را به وجود می‌آورند. مناطق اصلی سکونتشان در جنوب، جبل عامل، و در شرق، بعلبک و هرمل و مشغره و در اطراف بیروت شیخ و برج البراجنه، شویفات و نبعه و در کوهستان‌های شمال، منطقه جیل است. فعلاً در بیروت و صیدا برای کار و تجارت عده زیادی از شیعیان سکونت دارند و در طرابلس هم رفته رفته تعدادشان زیاد می‌شود.

لبنان که تاریخ، فرهنگ و تمدن ثروتمندی دارد، بعد از گسترش اسلام در منطقه خاورمیانه، فرهنگ و تمدن لبنان منحصراً به فعالیت‌های شیعیان جبل عامل اختصاص می‌یابد و تاریخ کتب و دانشمندان و ادبای بزرگ و جهانی شیعه، درخشنده‌ترین صفحه افتخاراتش است و به علاوه این منطقه را همانند سرچشمه فرهنگ و اخلاق و دینداری درمی‌آورد.

فشارهای هشت قرن «ابویان» و «عثمانیان» و تعصب‌های وحشیانه حکمرانان متعصب، رفته رفته و علیرغم پایداری قهرمانانه شیعیان، اوضاع عمومی زندگی آنان را بحرانی و راکد ساخت، مدرسه‌های دینی و کتابخانه‌های فراوانی را خراب و دانشمندان و بزرگانشان را زندانی کرد و گاهی به قتل رسانید. مناطق آنها را از جوانان و کشاورزان خالی ساخت و غالباً آنها را به جنگ‌های فرساینده و بی‌نتیجه می‌فرستاد و

همدست دولت، آنان و مناطق آنان را راکد می‌گذاشتند. از طرف دیگر برای شیعیان یک سازمان مرکزی ضرورت داشت که هم‌آهنگی و تکامل پیشرفت را با نیرویی اصیل ادامه دهد، ولی دولت‌ها و اتباعشان از ایجاد این سازمان که در همه مذاهب وجود داشت جلوگیری می‌کردند.

از سال‌های ۱۹۶۴ و ۱۹۶۵ یک فعالیت وسیع و عمیق از طرف شیعیان به رهبری موسی صدر در لبنان آغاز یافت. ایشان در ظرف پنج سال توانسته بود از همه مناطق شیعه‌نشین دیدار و روابط برادرانه و قابل اعتمادی با مردم ایجاد کند.

مبارزه شدت یافت و جریان‌های متعددی برای جلوگیری از ایجاد مجلس اعلای شیعیان فعالیت می‌کردند. دولت‌های متنفذ عرب، احزاب سیاسی چپ و راست، گروهی از سیاستمداران شیعه و عده‌ای از روحانیان و بیشتر متنفذین مسلمان غیر شیعه، تلاشی منفی و پیگیر داشتند، ولی فداکاری‌ها و فعالیت‌های توده‌های وسیع شیعیان و روشن بینی مردم که محرومیت تاریخی خود را به علت تفرق و تشتت خود می‌دیدند کار خود را کرد.

در تابستان سال ۱۹۶۹ مجلس اعلای شیعیان، نماینده همه مردم شیعه در لبنان با سه جناح دینی، سیاسی و اجتماعی و اجرایی به وجود آمد و یک صفحه درخشان و پیروز در مبارزه تاریخی شیعیان نگاشته شد. اولین برنامه‌های این سازمان جدید، رسیدگی و حمایت از حقوق شیعیان بود. تحقیقات اجتماعی و بررسی‌ها و آمارگیری‌ها شروع شد و حقایق وحشت‌آوری در این زمینه در برابر افکار عمومی مردم لبنان و در جلوی شیعیان گذاشته شد که از ظلم و بی‌عدالتی عجیب حکایت می‌کرد.

مجلس جدید، مجلس شیعیان که اولین سازمان منظم و قانونی شیعه در تاریخ بود به هیچ‌وجه نمی‌توانست به صورت یک سازمان خشک و اداری درآید، چه شیعیان همیشه تشیع را یک نهضت می‌دانستند، نه یک وابستگی میراثی و یک امتیاز نژادی و یا یک سازمان.

زمین‌های آنان را تملک می‌کرد. به‌خصوص این فشارهای ظالمانه، هنگامی که دولت عثمانی از دولت‌های شیعه ایران شکست می‌خورد، شدت می‌یافت و حالت انتقام به خود می‌گرفت و با تهمت‌های ظالمانه توأم می‌شد.

با انقراض عثمانی‌ها، استعمار فرانسه دردی دوا نکرد و مصیبت را افزود، چه این استعمار سعی می‌کرد مسیحیان را در همه مناطق مسلط کند و در جنوب انتقام‌های سنگینی از شیعه که داعیه وحدت با سوریه را در سر داشتند، می‌گرفت.

فتوادل‌های شیعه که مورد اعتماد و از همکاران استعمار ترکی و فرانسوی بودند نیز در همه وقت نقش منفی خود را بازی می‌کردند.

در سال ۱۹۴۳ میلادی لبنان کشور مستقل اعلام شد و این خود فرصتی گرانبها برای شیعیان بود تا با فعالیت همه‌جانبه، عقب‌ماندگی خود را جبران کنند. و به همین جهت با سرعت فراوان به کار و کوشش پرداختند. کشاورزی با وضع مدرنی در جنوب و بقاع رشد پیدا کرد. مهاجرت به آفریقا، به کشورهای عربی و به آمریکای جنوبی وسعت یافت. و این مهاجران وطن‌پرست، آبادانی فراوانی در بیروت و در جنوب ایجاد کردند. فرزندانشان به مدرسه می‌رفتند و پدران کارگر و کشاورز گاه با قناعت طاقت‌فرسا فرزندان خود را به آخرین مراحل مدرسه می‌رساندند. به تدریج شیعه به صورت یک نیروی رشدکننده و آینده‌ساز درآمد. گاه در یک سال تحصیلی عدد فارغ‌التحصیلان سی درصد زیاد می‌شد و تعداد استادان دانشگاه در مدت ده سال از یک نفر به پنجاه نفر می‌رسید.

این سرعت همه‌جانبه به سوی تکامل، در مدت بیست سال همه چیز را عوض می‌کرد، ولی هنوز وضع عمومی شیعیان تغییر نکرده بود. اکثریت افرادشان و اکثریت مناطق مسکونی‌شان در محرومیت می‌زیستند. زیرا از طرفی حکمرانان ظالم و فتوادل‌های ظماعت و

است، ولی تلاش در نهضت همیشه و اخیراً به صورت یک مبارزهٔ حق طلبانه درآمده و اساس حركة المحرومین را به وجود آورده است.

ریشه‌های بحران

در سال ۱۹۲۱، لبنان که به نام منطقهٔ جبل لبنان بود و فعلاً یک استان از کشور است به همهٔ پنج استان لبنان اطلاق شد. مارونی‌ها که شصت سال در منطقهٔ جبل حکومت می‌کردند و یک نوع خودمختاری با حمایت چند دولت اروپایی به دست آورده بودند، سعی می‌کردند در این میهن جدید وجود سیاسی خود را حفظ کنند. گروهی خود را از دیگران مترقی‌تر می‌دانستند و جمعی وضع اقلیت‌های جهان غرب را قابل تحمل نمی‌دیدند و گروهی وضع تحت‌الحمایگی قبل از جنگ جهانی را با توجه به تغییرات شگرفی که در عالم به وجود آمده بود، قابل دوام نمی‌شناختند و به همین علت سعی می‌کردند در میهن جدید هضم نشوند.

یک رژیم پیچیدهٔ مذهبی و با تصاحب مراکز حساس دولتی و با کمک استعمار فرانسه ایجاد شد که کاملاً منافع اقتصادی و سیاسی و فرهنگی و بین‌المللی دولت جدید را به مارونی‌ها اختصاص می‌داد و نیروهای مسلح این دولت نیز از این احتکار حمایت می‌کردند. فرهنگ‌های گوناگون غربی و سازمان‌های تشریری و مطبوعات گوناگون هم این وضع استثنایی را توجیه می‌کرد و برای آن ایدئولوژی می‌ساخت و آنرا بهترین رژیم‌های خاورمیانه می‌شمارد. اسرائیل هم که همچون سند زنده‌ای برای فکر تفوق و تبعیض نژادی و دینی به وجود آمده بود، با پیروزی‌های متعدد و پی‌درپی خود و تبلیغات مسموم به این موج دامن می‌زد. وضع عمومی کشورهای عرب هم دلپذیر و قانع‌کننده نبود. در سال ۱۹۵۸ با بالا گرفتن قدرت عبدالناصر و وحدت مصر با سوریه، وضع مارونی‌ها تزلزل یافت، آن‌ها فوراً به ناوگان ششم آمریکا توسل

در مدت سه سال دوران مطالعه و آمارگیری و اكمال سازمان داخلی مجلس، به جز یک اعتصاب عمومی در سال ۱۹۷۰ به نفع جنوب، همهٔ فعالیت‌های این سازمان جدید از حدود بحث و انتقاد و سخنرانی و ملاقات‌ها و مطالبه‌ها و پیام‌ها و درخواست‌ها تجاوز نمی‌کرد و چون این روش اجتماعی بی‌فایده بودن خود را اثبات کرد، موسی صدر در اوایل سال ۷۳ این تلاش عمومی را به صورت یک مبارزه توده‌ای درآورد و تظاهرات گوناگونی به صورت‌های متفاوت در سرتاسر لبنان پدیدار شد و یک نهضت جدید به نام «حركة المحرومین» به وجود آمد.

مسئلاً بدون یک قدرت اجتماعی منظم و در حال حرکت، حقوق محرومان تأمین نمی‌شد، بلکه جوانان مظلوم ما می‌یوس شده، در دامان کمونیست‌های چپ و فاشیست‌های راست می‌افتادند.

اکنون شیعیان یک قدرت اساسی و در حال رشد و یک نهضت مترقی و آینده‌ساز لبنان هستند زیرا عددشان یک سوم مردم لبنان است که بزرگترین مذاهب را به وجود می‌آورد و استعداد‌های افراد، قابل تقدیر بلکه موجب حیرت است. بیش از شصت درصد زمین‌های لبنان، به خصوص زمین‌های حاصل‌خیز، در اختیار آنهاست به علاوهٔ یک سازمان مرکزی، مجلس اعلای شیعیان، و یک نهضت پیشرو و اصیل و خدمتگزار مردم و بدون تعصب، حركة المحرومین. اینها عوامل لازم و کافی برای پیشرفت و ساختن آیندهٔ ملتی است و همه‌اش در اختیار شیعیان است.

به علاوه در لبنان سیاسی و بعد از استقلال، به موجب قانون و عرف و عادت، نوزده نمایندهٔ مجلس شورای ملی، شیعه هستند که یکی از آنها رئیس مجلس می‌شود. عدد نمایندگان نود و نه نفر است. یک پنجم کارمندان دولت حق شیعیان است و در کابینه هم تعداد وزرای شیعه به همین نسبت تعیین می‌شود.

هرچند این حق در سازمان‌های دولتی، حتی یک بار هم عملی نشده

اصالت اسلامی خود را حفظ کنند و همچون پیشوایان خود به امت اسلامی وفادار باشند و به هیچ وجه منافع موقت و فشارهای دور و نزدیک را در روش تاریخی خود دخالت ندهند. شیعیان لبنان به هیچ وجه حاضر نبودند علیه مصالح مسلمانان قدمی بردارند و همدست غاصبان داخلی و خارجی گردند و به تکروری و مصلحت‌جویی چون پاره‌ای از رهبران سیاسی‌شان ادامه دهند و سند جدیدی برای افکار نادرستی که هزار سال علیه‌شان در جهان عرب تبلیغ می‌شد به دست دشمن بدهند. شیعیان تصمیم گرفته بودند با عقیده و تاریخ و آرمان‌های بزرگ مذهبی و ملی خود هم‌آهنگ باشند. آنها این پیشنهاد عملی و پنهانی مارونی‌ها را رد کردند و در این راه، یک بحران سخت سیاسی داخلی و پیچیده را که از پاره‌ای قدرت‌های خارجی هم کمک می‌گرفت تحمل کردند.

شیعیان همان قدر که وفای خود را به اسلام و عرب و قضیه فلسطین اعلام کردند، همبستگی و تعهد خود را نیز به لبنان، به استقلال و وحدت لبنان و تابعیت آن و به همکاری شرافتمندانه و وطن‌پرستانه با همه هموطنان، از هر مذهب که باشند و با تلاش پیگیر برای ترقی و عظمت لبنان و تحول مثبت آن، اثبات و تأکید کردند.

لبنان در آستانه جنگ داخلی

این وضع اجتماعی لبنان که علی‌رغم مظاهر رفاه و آزادی، همه را نارضاضی و شاکی کرده بود، لبنان را در جهان عرب جبهه ضعیف و منطقه قابل نفوذ برای دشمن قرار می‌داد.

بیشتر لبنانی‌ها حس می‌کردند که حقوقشان پایمال است و رژیم لبنان این کشور را مزرعه چند نفر یا چند خانواده قرار داده است و این خود وابستگی و وفاداری مردم را به میهن خود تضعیف می‌کرد.

اخلاق عمومی و طغیان‌مادگیری و خودخواهی سیاستمداران،

جستند. سپس سهم ناچیزی از منافع خود را به مسلمانان و به خصوص سنی‌ها واگذار کردند و امیدوار شدند که برای حفظ امتیازات خود سندی محکم به دست آورده باشند. ولی تحولات جهان و بحران‌های خاص خاورمیانه و جنگ‌های سرد و گرمی که در این منطقه دایر است، افکار عمومی را بالا برده بود و اصولاً لبنانی‌ها با سفر و هجرت و آزادی مطبوعات و دیدار فراوان مردم توریست جهان و توسعه تحصیلات گوناگون، با سرعت بیشتری رشد فکری می‌کنند. و خوب روشن است که روشنفکری و بالا رفتن سطح افکار عمومی به هیچ وجه با منطق امتیاز برای هیچ فرد و هیچ مذهبی تطبیق نمی‌کند.

از طرف دیگر مقاومت فلسطینی در لبنان، از آزادی این کشور و سستی رژیم آن و بی‌علاقگی حکمرانان به جنوب استفاده کرد، احتکار اسلحه را شکست و مردم مسلمان و مسیحیان غیر مارونی هم مسلح شدند و افسانه حمایت از امتیازها در ارتش نیز فرو ریخت.

یکبار هم در سال ۱۹۷۳ تجربه کردند و در جنگی که بین فلسطینی‌ها و ارتش درگرفت کاملاً روشن بود که تفوق نظامی و معنوی رژیم لبنان به هم خورده است، به خصوص که سوریه هم مرزهای خود را علیه دولت لبنان بست.

مارونی‌ها مدتی سعی می‌کردند شیعیان را همدست خود سازند و اکثریتی مطلق از این پیمان دوطرفه یا بیشتر به وجود آورند تا حافظ مصالحشان باشد؛ ولی روشن بود که آنان فقط از شیعیان کمک نظامی و سیاسی می‌خواهند و در مقابل به هیچ وجه از امتیازات خود چشم نمی‌پوشند و برای بهبود بخشیدن به وضع زندگی شیعیان و استیفای حقوق از دست رفته آنان هیچ قدمی بر نمی‌دارند. این حقیقت با تجربه عمومی سه ساله مجلس شیعیان و با تجربه‌های کوچکتر دیگری روشن شده بود و بارها موضوع بحث و مطالعه قرار گرفته بود. و اصولاً شیعیان لبنان در راهی که به رهبری موسی صدر برگزیدند، سعی می‌کردند

حدود مبارزات سیاسی را در خدمت مردم و درحد مصالح عمومی کشور منحصر نمی ساخت، بلکه این مبارزات با قساوت و به ضرر مردم ادامه می یافت.

جامعه لبنان جامعه ای سست و بی پایه و قابل انفجار بود و دشمن این جبهه را برای توطئه خود اختیار کرد.

اسرائیل که در جنگ رمضان (۱ اکتبر ۱۹۷۳) پیروز نشده بود و از نظر سیاسی و اقتصادی، جنگ با شکست او و طرفدارانش تمام شد در حالی که در این وضع روحی و بحرانی در داخل خود رنج می برد و چاره می اندیشید، ناگاه ضربه دیگری بر پیکر او وارد شد. سازمان ملل، صهیونیسم را حرکتی نژادی شناخت و اسرائیل را در خانواده جهانی عنصری غریب دانسته و فلسفه وجود اسرائیل را نفی کرد. این ضربه پس از ضربه های چندی دیگر که از طرف «یونسکو» و سازمان های دیگر بین المللی به اسرائیل وارد شده بود، بسیار کاری بود.

اسرائیل از این جهت، نه تنها برای دشمنی قدیم خود، بلکه به علت های فوق می خواست انتقام بگیرد و به پیروزی احتیاج داشت و لبنان را که با همزیستی مسلمانان و مسیحیان سند بطلان اسرائیل را نشان می داد، هدف قرارداد و از سستی بنیان جامعه لبنانی استفاده کامل برد.

استعمار غرب هم که از طرفی با خلق اسرائیل، پایگاه خود را در خاورمیانه تأسیس کرده بود، باز هم برای تفرقه جهان عرب و بالا گرفتن نزاع های آنان تلاش می کرد. او آرزو می کرد با تقسیم لبنان، اسرائیل دیگری در قلب خاورمیانه بسازد، اسرائیلی که امتدادی زیادتر از اسرائیل فعلی داشته باشد.

آنگاه استعمار غرب مشاهده می کرد که مشکلات بیش از ربع قرن، عرب ها را به زانو دریاورده و جنگ های متعدد، آنان را خسته نکرده و هنوز هم گروهی از رهبران عرب، دم از جنگ می زنند و زوال اسرائیل را

می خواهند. به خصوص سوریه و فلسطینی ها با سیاست آمریکا درباره صلح آمریکایی خاورمیانه موافقت نکردند. سوریه و فلسطینی ها در نظر استعمار غرب به تأدیب [تنبیه] احتیاج داشتند و چه بهتر که این ضربه ها در لبنان، که تازه از سازمان ملل برای دفاع از حق فلسطینی ها بازگشته بود به آنها وارد آید.

کمونیسم جهانی هم به دنبال پایگاه های جدیدی در آب های گرم می گشت به خصوص که روابط جدید مصر و آمریکا، هر نوع امید شوری ها را به پایگاه های سابق مصری آنان بر باد داد، عراق هم با انگلستان و فرانسه نرد عشق می بازو و فرانسه اسلحه هوایی به عراق می فروشد. سوریه هم که سعی می کند سیاست مستقل و بدون تابعیتی بازی کند. به همین علت، کمونیست ها هم برای لبنان قطعه قطعه شده که از نمزش، کلاهی به آنها برسد موافق بودند و در نتیجه در توطئه خطرناکی که علیه لبنان اجرا می شد شرکت می کردند.

مبارزه های دولت های عربی با هم، همچون مبارزه کشورهای غرب، این بحران خطرناک را شدت می داد و به مبارزه داخلی و بدون حدود رهبران بی ایمان لبنان دامن می زد.

لبنانی ها، به خصوص مارونی ها به درایت سیاسی و درک وضع بین المللی معروفند و به خوبی برای یک فعالیت داخلی بزرگ می توانند اوضاع و احوال آماده را درک کرده و از شرایط مساعد سیاسی با حداکثر استفاده بهره برداری کنند.

اینک همه شرایط آماده بود؛ وضع خارجی، اوضاع جهان عرب و اوضاع داخلی. از طرف دیگر برای حفظ قدرت نظامی، که با تجربه جنگ داخلی سال ۱۹۷۳ متزلزل شده بود، فالانژیست ها و اتباع شمعون و سلیمان فرنجه و غیره دست به کار مسلح کردن افراد خود شدند و از ریاست جمهور سلیمان فرنجه که به سفاکی و بی پروایی و قانون شکنی معروف است حداکثر استفاده را بردند و از فرمانده کوتاه فکر و متعصب

ارتش، ژنرال غانم هم بهره‌برداری کردند و در پایان سال ۱۹۷۴ در حدود سی و پنج هزار مسلح با مقداری اسلحه سنگین و متوسط داشتند. علاوه بر آن تنظیم و تربیت جنگجویان، وسایل ارتباط، بی‌سیم‌ها، اردوگاه‌های تعلیمات نظامی، رادیو، انتشارات و همه چیز آماده بود.

این آمادگی حتماً بدون عکس‌العمل نمی‌ماند. فلسطینی‌ها به‌زودی از وضع باخبر شدند و حس کردند که توطئه‌ای علیه آنان در کار است. مسلمانان نیز برای این آمادگی سریع و شدید، حساب‌ها کردند. احزاب ملی هم خود را درخطر دیدند، آمادگی از طرف مقاومت فلسطینی و رفقایشان شروع شد. البته آمادگی مارونی‌ها بیشتر و کامل‌تر بود ولی در طرف مقابل فداکاری و ایمان بیشتری دیده می‌شد. مبارزه تبلیغاتی و جنگ روانی هم با شدت شروع شد. رئیس‌جمهور لبنان هم مردی خشن و ناپخته بود و خیلی زود از نقش‌پردی و بی‌طرفی نسبت به همه مردم لبنان صرف‌نظر کرد و خود به حادثه‌سازی و جنگجویی و فتنه‌انگیزی مشغول شد. اسرائیل هم با قدرت تخریبی، از نزدیکی با لبنان استفاده کرده، با همه نوع اسلحه مادی و معنوی به آتش دامن می‌زد؛ لبنان در آستانه جنگ داخلی بود.

شیعیان بر سر دوراهی

خوب واضح بود که پیروان مکتب امتیازهای سیاسی که به یک نوع تفوق نژادی ایمان داشتند، پس از تحولات عظیمی که در وضع جامعه لبنان صورت گرفته بود و به کلی امتیازهایشان را تهدید می‌کرد و پس از درنظر گرفتن اوضاع و شرایط داخلی و خارجی به این نتیجه رسیده بودند که یا باید همه لبنانیان غیرمارونی (مسلمانان و مسیحیان و نیز مارونی‌های روشنفکر) به امتیازهای آنان سر بسپارند و یا به تقسیم لبنان تن دردهند.

سر سپردن به امتیازهای مارونی‌ها مستلزم ایجاد قدرت حافظ آن و

نیز مستلزم محدود کردن موانعش بود. بایستی ارتش و نیروهای مسلح و همه دولت را به‌طوری نوسازی کرد که رژیم سابق را حفظ کند و نیز مقاومت فلسطین را خلع سلاح کرده از صحنه مبارزات لبنان خارج کرد و همچنین باید وابستگی لبنان را به کشورهای عرب کم کرد و در نتیجه باید درباره اسرائیل موضع بی‌طرفانه گرفت و به گفته ریمون اده، میان لبنان و اسرائیل باید پلیس بین‌المللی گماشت و در نتیجه بایستی تفوق ابدی مارونی‌ها را پذیرفت و تسلیم تبعیض مذهبی شد.

اما تقسیم لبنان، ایجاد اسرائیل دوم و چند پاره شدن لبنان و سقوط همزیستی بین مذاهب در کشور و پیروزی منطق نژاد و مذهب‌پرستی و به ثمر رسیدن توطئه سال‌های بعد از جنگ جهانی اول مبنی بر دایر ساختن چند کشور مذهبی^۱ در خاورمیانه و خطر سرایت این مرض به جهان عرب و بازهم سقوط مقاومت فلسطین را به یاد می‌آورد.

مسلمانان لبنان و همه وطن‌پرستان در مقابل این اختیار گفتند: نه؛ ما نه به تقسیم لبنان تن در می‌دهیم و نه برای تضعیف و یا تصفیه مقاومت فلسطین آماده‌ایم. ما در راه حفظ لبنان و وحدت آن و بقای مقاومت می‌جنگیم، هرچند امکانات مالی و نظامی و دفاعی ما ناچیز است. و این فداکاری را علی‌الخصوص شیعیان اعلام کردند، درحالی‌که تعداد جوانان مسلح شیعه به دو هزار نفر نمی‌رسید و وضع مناطق شیعه‌نشین بیروت به هیچ وجه آمادگی جنگ را نداشت و از همه مهمتر آنکه خطر اسرائیل هم دائماً جنوب را تهدید می‌کرد، با این حال تسلیم نشدند.

باید با کمال افتخار یادآور شد که نخستین شراره‌های جنگ بین منطقه تل‌الزعترا، اردوگاه فلسطینی، با دکوانه، منطقه مارونی در گرفت و به درگیری رنگ اختلاف لبنانی با فلسطینی‌ها می‌داد. رهبری مقاومت فلسطین سعی کرد که معرکه را بین مناطق لبنانی قرار دهد تا علناً در جنگ‌های داخلی رد پای از فلسطینی‌ها چون بحران اردن نباشد. و برای

۱- منظور کشورهای نژادی و مذهبی مانند اسرائیل است. - ح. ک.

این کار دو منطقه شیاح و عین‌الرمانه در جنوب بیروت و نبعه و سن‌الفیل را در شمال آن اختیار کرد.

«شیاح» و «نبعه» دو منطقه شیعه‌نشین و پیرجمعیت است که رفته رفته جزئی از شهر بیروت شده است و سکان آنها غالباً کارگران شریفی هستند که به دنبال کار از جنوب لبنان و شمال شرق آن به پایتخت مهاجرت کرده‌اند.

رهبری شیعه و مردم با کمال اخلاص و فداکاری این جنگ را پذیرفتند، زیرا جنگ خطری عظیم برای فلسطینی‌ها به بار می‌آورد. این فداکاری و شرف شیعیان در تاریخ کم‌سابقه است.

و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله و الله رءوف بالعباد.^۱
[کسی دیگر از مردم برای جستن خشنودی خدا جان خویش را فدا کند. خدا بر این بندگان مهربان است.] و شیعیان به پیروی از مولای متقیان راه فداکاری را اختیار کردند.

انفجار

محیط قابل انفجار لبنان، شرایط داخلی و عربی و بین‌المللی، یک توطئه دقیق و حساب شده، صدها هزار قبضه سلاح، محیط مسموم و تبلیغات مهیج، منتظر کبریتی بود تا منفجر شود.

معروف سعد یکی از رهبران ملی جنوب و نزدیکان شیعه، پیشاپیش میتینگ ماهیگیران، که به یک شرکت انحصاری صید ماهی اعتراض داشتند در حرکت بود، تظاهرات مسالمت‌آمیز بود، ولی معروف سعد که خود را از اعضای حرکت‌المحرومین می‌شناخت با گلوله از پای درآمد و شهید شد.

چند روز بعد اتوبوسی از خیابان «عین‌الرمانه» می‌گذشت و ۲۷ نفر سرنشین لبنانی و فلسطینی داشت که ساعتی پس از حادثه کشته شدن

جوانی، در حال عبور از این محله بود. این اتوبوس و سرنشینانش گلوله‌باران شدند و مردمش با وضع فجیعی به قتل رسیدند.

آتش درگرفت، هر ساعت در یک منطقه، هر فعلی عکس‌العملی شدیدتر و شعله‌های مجهول و دست‌های مجهزتر آتش‌افروزی می‌کردند.

و چون در روز اول احزاب چپ تصمیم گرفتند که کتائب (فالانژیست‌ها) را که متهم به حادثه عین‌الرمانه تشخیص داده بودند بایکوت کنند، این روش جنگ‌جویان را از هم جدا ساخت، هیچ نوع تماسی حتی انسانی برای نجات زخم‌خوردگان و اسرا وجود نداشت. بالاتر آنکه این جدایی به‌آسانی فرصت دخالت عناصر مشکوک را در جنگ می‌داد زیرا دولتی هم وجود نداشت. گاهی هم کسی آتش را می‌افروخت و یا آتشی را دامن می‌زد و هیچ وسیله کنترل وجود نداشت. آتش درگرفت. نخست، چند روز جنگ پی‌درپی و سپس یک آرامش چند روزه و سپس درگیری چند هفته‌ای و دوباره آتش‌بس طولانی‌تر و آنگاه جوله [درگیری] سوم و چهارم و پنجم که آرامشی در اوایل ماه برای دریافت حقوق از بانک به‌وجود می‌آمد و جنگ‌جویان فرصتی به خودشان می‌دادند، آنگاه جنگ دیگری شروع می‌کردند سپس چند جوله و بعد جنگ نهایی که نه ماه به طول انجامید شروع شد.

قصه افسانه مانند جنگ داخلی لبنان در قدرت این گزارش نیست و باید به‌طور مستقل درباره آن بحث کرد و مستندات و مطالب متنوع و اسباب و نتایج آن را با آمار جمع‌آوری کرد.

در این خلاصه باید گفت که تاریخ بشریت چنین جنگ وحشیانه و طولانی را در یک مکان و با این مشخصات تاکنون ثبت نکرده است.

اما خسارت‌های جنگ؛ تقریباً چهل هزار لبنانی و سی هزار فلسطینی کشته شدند. از میان کشته‌های لبنانی، پانزده هزار شیعه، دوازده هزار سنی و دوازده هزار مسیحی و حدود هزار نفر درزی و ارمنی و

۱- سوره بقره، آیه ۲۰۷.

عرب بودند. عدد معلولان پنج هزار و مجروحان از یکصد هزار نفر تجاوز می‌کرد.

ششصد هزار آواره لبنانی، و یکصد و چند هزار آواره شیعه خرابی‌های وحشت‌آور شهرها را نشان می‌دهد. خسارت سازمان‌های دولتی از بیست میلیارد لیره و خسارت وطن و مردم از پانزده میلیارد گذشت. بانک‌ها، کارخانه‌ها، مزارع، مؤسسات تجارت و خانه‌ها و تعطیلی اقتصاد خود میلیاردها ضرر در برداشت. سقوط فرهنگ و آبروی جهانی لبنان و اعتماد تجاری و اخلاق عمومی و امراض روانی و غیره خساراتی است که وضع وحشتناک لبنان را که به درجاتی بیش از یک جنگ جهانی ضرر دیده است نشان می‌دهد و آینده دشوار، پرمصیبت و دقیقی را هم در برابر لبنانیان و هم اعراب و نیز انسان‌های دردمند و سئول، ترسیم می‌کند.

جنگ داخلی در دو صفحه

صفحه اول: جنگی نژادی از طرف مارونی‌ها و همفکران آنان علیه مسلمانان و همه وطن‌پرستان و علیه نهضت مقاومت فلسطین شروع می‌شود و برای دامن زدن به آتش، سعی می‌کنند آن را به صورت یک جنگ مذهبی درآورند. کامیونی که قرآن حمل می‌کرد آتش می‌زنند، سه نفر کشیش پیرمرد را در شمال لبنان در دیر عشایر به وضع رقت‌انگیزی می‌کشند. کلیسا و مسجدها مورد تجاوز قرار می‌گیرد، با شیعیان به خصوص با قساوت فراوان معامله می‌شود و آنها را در راه اسیر کرده و می‌کشند. به قول روزنامه‌های فرانسوی، جنگ صلیبی ادامه می‌یابد و عکس‌العمل این اعمال نیز به هدف جنگ کمک می‌کند، به خصوص که در بین جبهه ملی هم عناصری غیر قابل اعتماد بودند که احساسات مذهبی مردم را تحریک می‌کردند.

دست راستی‌های مسلح، دشمنان خود را در نظر اروپاییان مسیحی،

مسلمانان متعصب و در نظر کشورهای اسلامی چپ‌گرا می‌نامیدند تا همه چیز و همه کس را علیه آنان تحریک کنند.

کمک‌های غرب از اسلحه و ذخیره و مزدوران جنگجو مرتباً به جنگ جویان مسیحی می‌رسید. گاهی هم از اسرائیل اسلحه می‌رسید. گلوله‌های اسرائیلی زیادی در جنگ به کار برده شد. رادیو اسرائیل هم مرتباً مسیحیان جهان را تحریک می‌کرد و پاپ و همه رهبران مسیحی جهان را به اهمال در حق مسیحیان لبنان و لابی‌گری متهم می‌ساخت.

در ماه‌های اول و بعد از یکی دوبار جنگ و صلح، قدرت نظامی مارونی‌ها زیادتر شد، کمک‌های دولت و ارتش هم به این تزاید [افزایش] قدرت می‌افزود و در مقابل، وضع جبهه ملی به تدریج ضعیف‌تر می‌شد، زیرا مقاومت فلسطینی سعی می‌کرد با همه قدرت خود وارد میدان نشود.

مناطق اسلامی چون حى الغوارنه، سبنای و اردوگاه الضیبه که فلسطینی‌های مسیحی در آن سکنی داشتند، به‌طور وحشیانه به دست مسلحان راستگرا سقوط کرد و مناطق وسیع لبنانی و فلسطینی، چون نبعه، رأس‌الدکوانه، تل‌الزعترا، جسرالباشا، محاصره شد.

مقاومت فلسطینی با یک اولتیماتوم اعلام کرد که اگر در بیست و چهار ساعت محاصره باز نشود با همه قدرت خود وارد نبرد می‌شود، و چون محاصره ادامه یافت، جنگ شدت یافت و در برابر شرکت مقاومت، واحدهایی در ارتش لبنان به صفوف مسیحیان پیوستند.

با شکست مقاومت و جبهه ملی در این جنگ اساسی، بر غرور راستگرایان مسیحی افزوده شد و آتش جنگ شعله‌ور گردید و دو منطقه بزرگ مسلمان‌نشین کرتینا و مسلخ با وضع وحشیانه‌ای سقوط کرد، مرد و زن و بچه را کشتند و آتش افروختند و بر روی اجسادشان شراب نوشیدند. به علاوه وضع غذایی و بهداشتی مناطق اسلامی هم روزبه‌روز بدتر می‌شد.

در لبنان اقرار می‌کند و بر رژیم مذهبی که امتیازات مارونی‌ها را ثابت می‌کند به تدریج پایان می‌دهد و یک برنامه واحد تربیتی که کشور را از فرهنگ استعماری نجات دهد، پیشنهاد می‌کند.

لبنان آرام شد و بحث درباره کابینه‌ای که این اصلاحات را اجرا کند شروع شد. دنیا که نگران وضع لبنان بود و از تقسیم لبنان بیم داشت و روش افراطی مسیحیان را محکوم می‌کرد به سوریه تبریک می‌گفت، رئیس جمهوری سوریه خود را برای سفر به فرانسه آماده می‌کرد.

صفحه دوم: با در هم پیچیده شدن صفحه اول و در هم شکسته شدن توطئه‌ها و طمع‌ها و نقشه‌های دور و دراز، کاملاً روشن شد که سوریه ضامن پیروزی اراده ملی لبنان و حافظ وجود مقاومت فلسطین است و با بقای این ارتباط و همکاری، نقشه استعمار قابل اجرا نیست.

از این جهت در عنوان صفحه دوم جنگ لبنان، برهم زدن این وابستگی نوشته شده بود و به همین دلیل در هر دو طرف نزاع، مساعی پیگیری در راه این هدف مشاهده می‌شود.

تندروهای چپ و راست هر دو سعی می‌کردند تلاش‌هایی که برای تشکیل کابینه می‌شد خنثی کنند و هر دو با شدت وثیقه دستوری را به باد انتقاد گرفتند ولی در برابر سوریه روش متفاوتی در پیش گرفتند، چپ‌های افراطی اعلام می‌کردند که سوریه می‌خواهد قیومیت خود را نسبت به مقاومت فلسطین تثبیت کند و به این وسیله توده‌های فلسطینی را که لبنان را آخرین پایگاه مبارزه خود می‌دانستند علیه سوریه تحریک می‌کردند. متأسفانه کمونیست‌ها در سطح رهبری مقاومت فلسطین و به خصوص در بخش اعلام و تبلیغات آن رخنه کرده بودند و با وضع عجیبی این افکار را در بین فلسطینی‌ها و همه جهان عرب پخش می‌کردند. در مقابل، تندروهای راست با محبت و اطاعت و هم‌آهنگی، سعی کردند سوریه را علیه چپ‌گرایان و مقاومت فلسطین بشورانند.^۱

رئیس‌الوزرا که وضع را غیر قابل تحمل دید استعفا داد ولی استعفای او پذیرفته نشد و یکبار دیگر رهبران مسلمان دور یکدیگر برای چاره‌جویی جمع شدند. در این جلسه نماینده احزاب چپ هم شرکت داشت. همه به اتفاق راه حل منحصر به فرد را کمک سوریه تشخیص دادند و در نتیجه با تلفن از همان‌جا با رهبران سوریه تماس گرفته شد که سوریه با تهدید، پیشروی مسیحیان را متوقف سازد و اگر نشینند خود دخالت کند. رهبران مقاومت و یاسر عرفات هم با اصرار خواستار ایمنی او بودند. دخالت زیر پرده سوریه که به نام ارتش آزادی‌بخش فلسطین صورت گرفت در مدت یک هفته وضع را تغییر داد. زحله شهر بزرگ مسیحی محاصره شد. زغرتا نیز که شهر رئیس‌جمهور است در آستانه سقوط قرار گرفت. جاده‌ها و مراکز استراتژی مهم به دست نیروهای ملی افتاد سپس شهر دامور ساقط و ویران گردید و مردمش از راه دریا فرار کردند. در این صفحه افکار عمومی جهان علیه متجاوزان مارونی تهییج شد و همگان روش آنها را تقبیح می‌کردند و این خود تا حد زیادی از عکس‌العمل‌های اسرائیل علیه دخالت نظامی سوریه جلوگیری کرد، به خصوص که سوریه اعلام کرده بود برای جلوگیری از جنگ و حفظ وحدت لبنان تلاش می‌کند و به هیچ دسته‌ای چه چپ و چه راست اجازه تعدی و کشتار نخواهد داد.

این فصل از جنگ در اینجا پایان یافت. راستی‌های مسلح شکست خوردند و انتظار آنها برای دخالت اسرائیل و غرب بی‌نتیجه ماند و توانایی در مقابل سوریه هم وجود نداشت. این شکست نظامی و سیاسی با مسافرت رئیس‌جمهوری لبنان به سوریه و اعلام یک متمم برای قانون اساسی که در حقیقت یک نوع تسلیم نهایی در برابر وطن‌پرستان بود ثابت شد.

این متمم که در لبنان به نام وثیقه دستوری نامیده می‌شد، لبنان را کشوری عربی و یکپارچه می‌شناسد، به مقاومت فلسطینی و فعالیتشان

۱- ما نیز در انقلاب اسلامی کشور خویش شاهد این اتحاد شرم چپ و راست ←

احزاب چپ از این اختلافات سوءاستفاده کرده، شعارهای خاص خودشان را مطرح کردند و خواستار جامعه لائیک شدند و گفتند در جمیع قوانین حتی قانون احوال شخصی، باید دین را از زندگی مردم جدا کرد. به این ترتیب می‌خواستند رقبای خود را از جبهه خارج کنند و خود ابتکار جنگ را نیز برای مناطقی که در اختیارشان بود به دست گیرند و ادارات جدیدی تأسیس کنند که به جای ادارات دولتی باشد و به این ترتیب به تقسیم اداری لبنان کمک می‌کردند.

جالب‌تر آنکه در این دو هدف لائیک کردن ادارات و تأسیس ادارات محلی، افراطیون چپ و راست هم‌آهنگ بودند.^۱

در بخش دوم جنگ که ما آن را صفحه دوم نامیدیم، اخلاق عمومی به کلی سقوط کرد؛ کشتن بی‌گناهان، تجاوز به همه سازمان‌های انسانی، خراب کردن بیمارستان‌ها، آتش زدن و مانع شدن از خاموشی آن، دروغ و تهمت و نشر اخبار مجعول و تحریک‌آمیز^۲، ربودن بی‌گناهان و کشتن گرفتاران و عذاب دادن آنها، صفحه‌ای تاریک در تاریخ بحران نوشته است.

در جهان هم، مقاومت فلسطین اعتبار خود را رفته رفته ضعیف می‌کرد، و جوابی برای جنگ جبل [کوهستان] و حمله به روستاهای مسیحی نشین نداشت. لبنانی‌های جهان و دوستانشان هم برای اولین بار علیه فلسطینی‌ها فعالیت می‌کردند و مسئله لبنان را علیه نهضت فلسطین معرفی کردند.

روابط سوریه با مقاومت فلسطین روز به روز تیره‌تر می‌شد و

کابینه‌ای که برای اجرای اصلاحات لازم بود، تشکیل شد. ارتش لبنان به هم ریخت و دسته‌جات نظامی گوناگون مذهبی به وجود آمد که هر قسمت علیه قسمت‌های دیگر آماده جنگ می‌شد. روابط ارتش و رئیس‌جمهور تیره شد، زیرا او روش فرماندهی را در برابر حوادث محکوم می‌کرد. یک انقلاب نظامی با صورت نمایشنامه‌ای انجام پذیرفت و استعفای رئیس را خواهان شد. رئیس‌جمهور دار و دسته خود را از شمال به بیروت منتقل کرد و در اطراف قصر ریاست جمهوری به جرایم هولناک دست زدند.

سازمان‌های دیگر دولتی هم فرو ریخت، تحریکات بالا گرفت و تیراندازی شروع شد. روستاهای جبل لبنان حالت تشنج به خود می‌گرفت و سپس جنگ در قسمت مسیحی نشین جبل و در منطقه هتل‌های بیروت با شدت بیشتری شعله‌ور گردید. سوریه سعی کرد از این جنگ که صورت مذهبی محض داشت و به عنوان مسیحی‌کشی با کمک سوریه تلقی می‌شد، جلوگیری کند. سوریه می‌دانست که اگر این جنگ ادامه یابد و به خصوص اگر سوریه کمک‌های خود را به جبهه احزاب چپ و مقاومت فلسطین ادامه دهد، ممکن است سبب دخالت غرب یا اسرائیل شود. و چون نصیحت سوریه مورد قبول جنگ‌جویان فلسطینی و احزاب چپ قرار نگرفت، روابط بینشان تیره شد و جبهه ملی هم وحدت خود را از دست داد، زیرا جمعی از آنها که نماینده مسلمانان غیرحزبی بودند این فصل از جنگ را محکوم می‌کردند در حالی که نیروهای مسلح کافی داشتند.

→ در ضربه زدن به انقلاب اسلامی و به جان هم انداختن نیروهای اصیل انقلابی و هم‌زمان مسلمان هرچند با روش‌های متفاوت و شیوه‌های تبلیغاتی گوناگون بودیم که هنوز هم آثار نکبت‌بار آن علی‌رغم روشن شدن ریشه‌ها، به‌ویژه در زمینه نفاق و دوئیت و سوءنفاهم و جدایی برادران انقلابی و همگامان و همفکران ۲۵ ساله و طرد فاجعه‌بار و بدون معیار شخصیت‌ها و نیروهای کارآمد و مخلص انسانی، باقی است و متأسفانه همچنان ادامه دارد. - ح ک.

۱- فاعتبروا یا اولی الابصار ... - ح ک.

۲- دروغ و تهمت و جعل اخبار و شایعه‌پراکنی و بازی کردن با شخصیت و آبروی انسان‌ها از شیوه‌های متداولی است که چپ و چپ‌گرایان و کسانی که شیوه‌های آنان را ساده‌لوحانه و ناآگاهانه تحت عناوینی چونان افشاگری در استخدام خویش درآورده‌اند، از راست‌گرایان در این شیوه ناجوانمردانه پخته‌تر و کارکشته‌ترند. - ح ک.

تبلیغات خصمانه و تحریکات گوناگون کار را به زد و خورد محدود کشاند. در صیدا و پاره‌ای دیگر از مناطق حادثه‌های تأسف‌انگیزی پیش آمد که به کشتار ده‌ها نظامی و افسر سوری منتهی شد. این تحریکات تنها به ارتش سوریه اکتفا نمی‌کرد، بلکه سازمان‌های سیاسی طرفدار سوریه را با شدت مورد تجاوز قرار داده و خلع سلاح می‌کردند و حتی از سازمان‌های سیاسی و شخصیت‌های بی‌طرف نیز انتقاد شده و گاهی مورد طعن و تجاوز قرار می‌دادند. با این ترتیب هدف‌های دشمن در آستانه تحقق یافتن بود.

و به راستی اگر قوت اعصاب حافظ اسد که به هیچ وجه تسلیم نصیحت مشاوران خود نشده بود و اگر گروهی از رهبران معتدل مقاومت فلسطین و شخص یاسر عرفات نبودند و باز هم اگر تلاش مخلصانه و فداکارانه موسی صدر که با خطرهای فراوان چندین بار راه دمشق و بیروت را پیمود، نبود، مصیبت بزرگ یعنی تصادم [درگیری] بین سوریه و مقاومت و در نتیجه تصفیه ده‌ها هزار فدایی فلسطینی تحقق می‌یافت.

در صفحه دوم جنگ نه تنها این خطر عظیم به چشم می‌خورد، بلکه خطرهای عظیم دیگری نیز دیده می‌شد. این خطرها همان آرزوهای دیرین دشمنان لبنان و فلسطین و اعراب بود.

تقسیم لبنان، پایگاهی برای غرب، پایگاهی برای شرق، نواری مرزی در خدمت اسرائیل، سقوط اخلاق و ارزش‌ها، سقوط مقاومت فلسطین و حتی بحران حل‌نشده برای سوریه؛ اینها عنوان‌های خطرات منتظره بود.

سوریه که حاضر به پیشروی در لبنان نبود و تصمیم به نابود کردن مقاومت نداشت و وضع موجود هم برای او قابل تحمل نبود، راهی جز رکود در لبنان و غرقه شدن در شن‌های روان و متحرک لبنان نداشت؛ نه ارتش سوریه برای باقیماندن در لبنان آمادگی داشت و نه مردم لبنان حاضر به این راه‌حل بودند. بنابراین حوادث برای سوریه هم خطرناک بود.

کار تبلیغات و سم‌پاشی به جایی رسید که سوریه را حامی منافع اسرائیل و حافظ امنیت آن معرفی می‌کردند. کشتن سرباز سوریه‌ای خدمتی بزرگتر از کشتن اسرائیلی بود و خرابکاری در منطقه ارتش سوریه، قهرمانی شمرده می‌شد. این اختلافات به همه جای دنیا کشانده می‌شد. عرب‌ها نیز جنگ سرد و گرم خود را در لبنان شدت می‌دادند. پارتیزان‌های عراقی، اسلحه‌های مصری، پول فراوان عراق و لیبی و تبلیغات روزنامه‌های جهان غرب آتش جنگ را می‌افزود.

رفته رفته بیم آن می‌رفت که جنگ میان عرب در میدان لبنان درگیرد و دیگران، همه به تماشا اکتفا کنند.^۱

وظیفه‌شناسی و روش منطقی کار، بس خطرناک بود. در وقتی که اختلافات دو برادر دامن زده می‌شود، وظیفه هر مسلمانی سعی در صلح است نه افروختن آتش جنگ.

موسی صدر در این وقت بحرانی و خطرناک یکی از اندک افرادی بود که می‌گفت نباید گذاشت این اختلافات ادامه یابد. این اختلاف توطئه اسرائیل و استعمار بین‌المللی است. هیچ‌کس جز اسرائیل از این اختلاف استفاده نمی‌کند. و به همین دلیل افراد مسلح سازمان امل در کنار مقاومت بودند و این نداها را مخلصانه و فعالیت‌های پیگیری که در راه اجرای آن در آغوش خطرها می‌رفتند صورت گرفت و بالاخره به نتیجه رسید. ولی خسارت‌های غیرقابل جبرانی به لبنان و نهضت مقاومت و سوریه و همه عرب وارد آمد و به جرئت می‌توان گفت که صفحه دوم جنگ لبنان می‌توانست صورت نگیرد. و چپ و راست تندرو در این توطئه شوم همدست و اجراکننده یک توطئه جهانی بوده‌اند.

۱- و این از شیوه‌های معمول استعمار نو و نئوکلینیسم است که فرزندان ملتی را به جان یکدیگر بیندازد و خود به تماشا بنشیند. این وضع را هم اکنون در گوشه و کنار جهان به خوبی می‌توان مشاهده کرد. - ح ک.

چند فصل از توطئه: نبعه و برج حمود

یکصد و هفتاد هزار نفر در منطقه نبعه که در اطراف بیروت و در جانب شمال شرقی آن قرار دارد زندگی می‌کردند. آنها خانواده‌های کارگرانی بودند که از مناطق جنوب و شرق و شمال لبنان به دنبال کار و لقمه حلال به این منطقه هجرت کرده بودند. و از مناطق عزیز خود که به علت اهمال دولت و ظلم فئودال‌ها قابل سکونت نبود، چشم پوشیدند. نود و پنج درصد آنها شیعه هستند و در کنار ارمنی‌ها که خود نیز کارگر و زحمت‌کش هستند در برج حمود زندگی می‌کردند.

وضع اجتماعی این منطقه بی‌نهایت نامساعد است. درمانگاه و بیمارستان و مدرسه درستی ندارد، عدد ساکنان نبعه نسبت به مساحت آن در همه لبنان بی‌سابقه بلکه در جهان عرب کم‌نظیر است. هرکس به‌خوبی می‌دید که در کوچه و خیابان‌های برج حمود بزرگ و کوچک درهم می‌لولند.

این وضع اجتماعی که به دنبال اهمال و ظلم مناطق اصلی مردم به‌وجود آمده بود نبعه را به نام چین لبنان یا مرکز تخمیر انقلابی معروف کرد و همین علت سبب طمع احزاب چپ و کینه راستی‌های لبنان شد.

مردم و روحانیون شیعه در نبعه، دو مسجد، سه حسینیه و چندین مدرسه ایجاد کردند و موسی صدر با همکاری سازمان پزشکان بدون مرز پاریس، یک بیمارستان میدانی در اوایل جنگ تأسیس کرد که هرچند کوچک بود ولی در ظرف سه ماه بیش از سه هزار عمل جراحی انجام داد و به‌طور خلاصه سبب شد که زخمی‌های جنگ نمیرند.

از روزهای نخستین جنگ، نبعه محاصره شد و زد و خورد و بمباران و تیراندازی و ربودن مردم در آنجا شروع شد. بدیهی است که وضع جغرافیایی و اجتماعی و سکنا نبعه برای جنگ نامساعد بود.

علی‌رغم این وضع نامساعد، نبعه مردانه در حوادث لبنان ایستادگی

کرد و یک سال پس از سقوط کرنتینا و مسلخ که وضع مشابهی داشتند مقاومت کرد. مهمترین و قویترین مدافعان نبعه جوانان امل بودند.

کمتر روز و شبی بود که توپ‌های سنگین، نبعه را هدف قرار ندهد و چندین کشته و زخمی در نبعه سقوط نکنند، گاهی هم به‌علت سقوط گلوله در بازار میوه یا مدرسه، ده‌ها کشته و گاهی تا یکصد نفر در ظرف یک روز شهید می‌شدند. به صورت خودجوش نبعه هم از خود دفاع می‌کرد و پاره‌ای از هم‌زمان نبعه و بعضی از افسران شیعه توپخانه که در مناطق دیگر بودند به نبعه کمک‌های شایان کردند.

در جبهه داخلی هم احزاب چپ و گروهی از سازمان‌های افراطی فلسطینی به مردم نبعه فشار می‌آوردند. آذوقه که تقریباً در انحصار مسیحیان بود، با شرایط نامناسبی به مردم می‌رسید. گاهی هم این فشارها به صورت فشارهای اخلاقی درمی‌آمد. کسانی که نبعه را به علت بی‌کاری و ناامنی ترک می‌کردند در راه مورد تعدی راست مسلح قرار می‌گرفتند و کشته‌های فراوان در این دام افتادند. خانه‌ها و دکان‌های مردمی که رفته بودند غارت می‌شد و رفتار نامساعدی با همه صورت می‌گرفت، و خلاصه وضع داخلی هم برای مردم تحمل‌ناپذیر بود. تعداد ساکنین نبعه از یکصد و هفتاد هزار نفر رفته رفته به پنجاه هزار و سپس به بیست و دو هزار کاهش یافت و در روزهای قبل از سقوط به پنج هزار رسید. مردم عادی در اثر فشار بیکاری، بمباران‌های دشمنان و فشارهای دوستان، نبعه را ترک کردند. و جنگ‌جویان هم با بدترین شرایط زندگی می‌کردند و به‌هیچ‌وجه اسباب مقاومت برایشان فراهم نمی‌شد.

روابط دوستانه موسی صدر با رهبران ارمنی و ارتباط و هماهنگی مستمر با آنان و وجود مناطقی ارمنی در منطقه بقاع، باعث می‌شد که ارمنی‌ها پشت جبهه نبعه را حمایت کنند، بسیاری مواد بهداشتی و پزشکان فرانسوی بیمارستان نبعه را در اختیار آنان قرار دهند و گاهی هم مهمات برای مردم می‌بردند.

فشار فاشیست‌های راستگرا شدت پیدا می‌کرد. تل‌الزعترا در محاصره سختی قرار داشت، روابط مقاومت فلسطین و سوریه همچنان تیره و تیره‌تر می‌شد. راستگرایان احساس می‌کردند سقوط نبعه از نظر عمومی پیروزی‌شان را ثابت می‌کند. کمیل شمعون مکرر می‌گفت که وظیفه من آزاد کردن نبعه و تل‌الزعترا و روستاهای جبل لبنان است و این کلام معنایش اجرای هدف تقسیم درباره لبنان بود. چپ‌گرایان افراطی نیز، مایل بودند نبعه قبل از تل‌الزعترا سقوط کند، این خود علت‌هایی چند داشت که خوانندگان این گزارش خود کشف می‌کنند، از جمله آنکه سقوط این مناطق بدون کمک سوریه، امری حتمی به نظر می‌رسید و مقاومت تل‌الزعترا جنبه قهرمانی یافته بود. به همین علت، آنان که قدرت نظامی تل‌الزعترا را تشکیل می‌دادند میل داشتند با سقوط نبعه قبل از تل‌الزعترا این قهرمانی را حفظ کنند. راستی که این افکار دور از مسئولیت و وحشت‌آور است.

موسی صدر به نمایندگی از طرف شیعیان برای بقای نبعه و تل‌الزعترا به دولت سوریه فشار می‌آورد و می‌خواست مسئولیت حمایت آنها را سوریه به عهده گیرد. دولت سوریه این مسئولیت را درباره نبعه نپذیرفت و چون ارتش سوریه در مناطق شرقی بیروت نبود، این فشار فقط صورت سیاسی داشت. راستگرایان در مقابل این فشارها سعی می‌کردند بی‌طرفی نبعه را مطالبه کنند ولی نبعه نمی‌توانست در بحران عمومی بی‌طرف بماند. فقط ممکن بود از تحریکات و تیراندازی توپخانه جلوگیری کند تا با عکس‌العمل مواجه نباشد.

به این ترتیب حفظ نبعه با فشار سیاسی سوریه، پس از یک سال و نیم مقاومت تأمین شد. در داخل نبعه هم جنگجویان امل هماهنگی کامل با فتح داشتند و بعضی از سازمان‌های دیگر هم در نبعه با آنان همکاری کرده و دفاع حقیقی نبعه با این حلقه نظامی کامل می‌شد:

۱- دفاع نظامی، ۲- نفوذ سیاسی سوریه و ۳- بی‌طرفی ارمنی‌ها؛ اصولاً در این وقت جنگجویان شیعه از ده هزار نفر هم بیشتر بودند.

سه هفته قبل از سقوط نبعه، یکی از احزاب چپ تندرو به نام سازمان کار کمونیستی و همزاد فلسطینی آن جبهه آزادی‌بخش دموکراتیک با بهانه‌های گوناگون و علل غیرمعمولی به تحریکات شدید علیه ارمنی‌ها پرداختند، چند خانه و دکان و جواهرفروشی آنها را غارت کردند و هفده مرد ارمنی را به صورت ناجوانمردانه کشتند و حتی تعدیاتی بی‌شرمانه نسبت به دختران ارمنی روا داشتند. در توضیح علت این تجاوزهای تحریک‌آمیز گفته می‌شود که فرمانده این سازمان کمونیستی، مردی مارونی به نام الیاس سروعی است و اصولاً جبهه کمونیست فلسطینی را مردی مسیحی و مشکوک به نام نایف حواتمه اداره می‌کند. رهبران ارمنی شکایت به رهبران فلسطینی و حزبی لبنان بردند، ولی تحریکات ادامه یافت و در نتیجه ارمنی‌ها از بی‌طرفی خارج شدند و حمله‌ای ناجوانمردانه و پرقساوت به نبعه کرده، کشتند و غارت کردند و به همه چیز دست‌درازی کردند و با باز شدن این جبهه، فاشیست‌های راستی هم وارد نبعه شدند و نبعه از نظر نظامی سقوط کرد.

با فشارهای موسی صدر به سوریه تعهداتی از احزاب راستگرا گرفته شد تا پیشروی در نبعه به اشغال تبدیل نشود و به همان اندازه سقوط نظامی اکتفا گردد ولی به قول فرمانده نظامی فتح در نبعه، فرماندهان سیزده حزب و سازمان در نبعه ورقه‌ای امضا کردند و به قیمت نجات جان خودشان، اسلحه را تسلیم کردند و خود فرار کردند و عملاً فاشیست‌های خونخوار را به اشغال و غارتگری نبعه تشویق کردند. تنها جوانان امل و فتح جنگیدند و فرماندهان نظامی و سیاسی و اجتماعی امل تا آخرین لحظه ایستاده و تاکنون هم به خانه‌های خود بازنگشتند و به احتمال فراوان شهید شده‌اند. این برادران ما هفده نفر هستند. نبعه غارت شد، خانه‌هایش ویران و در حدود هفتاد نفر در حمله

کشته شدند. مردم آنجا با عنف و قهر به طرف جنوب یا بقاع بیرون رانده شدند. نبعه شجاع و قهرمان، مظلوم و بی‌گناه سقوط کرد، ظلم و ستم دشمنان حق ادامه یافت.

بیدادگری‌ها و بی‌ایمانی‌ها

در همان وقت که قافله‌های داغدار و آواره مردم از خانه خود بدون حق اخراج شده و دسته‌دسته به طرف مناطق امن‌تر حرکت می‌کردند، و در همان حال که جوانان حرکت محرومین و روحانیون همفکر مجلس اعلای شیعیان از این مردم رنج‌دیده و محنت کشیده شریف استقبال و آنها را به مأوایی موقت منتقل می‌کردند، دستگاه تبلیغات کمونیست‌ها و اعوان آنان خود را آماده کرده بود که از این شکست نظامی و سیاسی که به دست خود آنها تهیه شده بود، حداکثر استفاده را برده و افعال و تحریکات ناجوانمردانه و نابخردانه خود را با تظاهر به علاقه‌مندی به مردم نبعه جبران کنند و موسی صدر و مجلس اعلای شیعیان و جنبش محرومان و مردان امل را مسئول این شکست معرفی کنند.

آنها می‌دانند که در امتحان محنت لبنان درجه موفقیتشان با احزاب راست‌گرای فاشیست فرقی ندارد و مردم لبنان بعد از جنگ، هدف و وسیله آنها را محکوم می‌کنند و در نتیجه پیروز آینده نخواهند بود و از این جهت می‌خواستند رقیب حقیقی خود را از میدان آینده بیرون کنند.

آنها می‌خواستند با ضربه‌ای که به دست فداییان به حرکت محرومین می‌زند از قدرت حرکت و مقاومت هم بکاهند و آنها را یکجا در دامان خود بیندازند و آنها را از پایه مردمی محروم کنند.

به این علت، همان وقت که این مصیبت بزرگ تاریخی به وقوع می‌پیوست، مغزهای جهنمی کمونیست‌ها و پیروان و همکارانشان فکر می‌کردند چطور از مصیبت این مردم بهره‌برداری کنند.

آنها حتی یک نفر از ستم‌دیدگان را سامان ندادند، همان‌طور که قبلاً هم نبعه را بی‌پناه گذاردند، ولی همه روزنامه‌هاشان و رادیوهاشان و دوستان‌انشان و خبرگزاری‌هاشان و مجالسشان، همه یک‌باره مشغول تهمت و افترا به موسی صدر و حرکت محرومین شدند و شیعه را مذهب خیانت خواندند و دستور قتل جوانان امل را صادر کردند و خون‌ها ریختند و ناجوانمردانی‌ها کردند و رفته رفته به شیعیان، به روحانیون و به مظاهر دینی و مذهبی شروع به حمله و ناسزاگویی کردند.

در اینجا باید قدری دقت کرد و قدرت تربیتی مکتب حق را مطالعه کرد و معنای کلام سیدالشهداء^ع که فرمود «انی لا اعرف اصحابا خیرا من اصحابی» را درک کرد.

فقط جوانان امل، در نبعه کشته می‌شوند. توده‌های شیعه در برج حمود و نبعه، صبر و ثبات بی‌حد دارند و خانه و اموال و جوانان خود را از دست می‌دهند، تنها مجلس اعلای شیعیان بیمارستان می‌سازد و وسایل زندگی و دفاع می‌فرستد، و هم او در هنگام بحران، مردم را به بقا و پایداری توصیه می‌کند. هم‌اکنون هم آنچه دارند و آنچه در خانه‌هاشان مانده و آنچه در دست دوستانشان است، در خدمت جنگ‌زدگان می‌گذارند و با تمام این حال به آنها تهمت خیانت و تسلیم نبعه زده می‌شود، آن هم از طرف کسانی که خود سبب بزرگی برای سقوط نبعه بودند.

و از همه بدتر آنکه سعی می‌کنند مقاومت فلسطین را که با خون مؤمنان قدرت یافته است علیه ما قرار دهند و هر روز خبری و مصیبتی و حادثه‌ای در پیش داریم.

با این حال جوانان امل در کنار مقاومت و برای دفاع از آنان در خطرناک‌ترین نقاط می‌ایستند و شهیدان خود را به صد نفر می‌رسانند. و با این حال شیعیان در جنوب، بار مقاومت را بر دوش می‌کشند و از آنها حمایت کرده آنها را در روستاهای خود می‌پذیرند. و با این حال رهبران

نکردید؟ چرا ده‌ها کیلومتر از جبل لبنان را با چند ده بزرگ و هزاران سلاح و ذخیره و سرباز در ظرف چند ساعت تسلیم کردند؟!
 قصهٔ نبعه و حملات وحشیانه علیه حرکت محرومان و موسی صدر بسیار قابل تأمل است.

تل الزعتر، رأس الدکوانه

از قهرمانی و مقاومت عظیم تل الزعتر در برابر فاشیست‌های راستگرا بحث نمی‌کنیم زیرا همهٔ روزنامه‌های جهان و ایران به قدر کافی در این باره گفته و نوشته‌اند. ولی چند منطقهٔ تل الزعتر، متصل به دهی به نام رأس الدکوانه و به محلی به نام حی الاشهب و محلی دیگر به نام مکلس است، منطقه‌ای که محاصره شد شامل همهٔ این مناطق است که به جز تل الزعتر، همهٔ مناطق شیعه‌نشین است. قدرت مقاومت فلسطینی‌ها در تل الزعتر به حد اعلی رسید زیرا در حمایت ۶۰٪ ساکنان که شیعه بودند ۴۰٪ فلسطینی زندگی می‌کردند و شیعیان آنجا هم اهالی منطقهٔ بعلبک و شجاع و مسلح هستند. مجموع ساکنان ۳۰ هزار نفر است.

امل در تل الزعتر ۳۵ شهید داده است و از یک خانوادهٔ اشهب که بنا به اصرار موسی صدر در محلهٔ خود باقی ماندند، سی و دو نفر مرد کشته شده و مسئولیت زندگی خانواده‌شان به عهدهٔ ماست.

رادیکال‌های فلسطینی سعی می‌کردند در تل الزعتر و از زنان و اطفال فلسطینی و شیعه یک تراژدی دلخراش بسازند و پیشنهادهای مکرر خروج اطفال و زنان و مجروحان، از طرف آنها رد شد و در این روش‌ها هیچ فرقی با فاشیست‌ها نداشتند، بلکه یکی از اسباب تأخیر سقوط تل الزعتر آن بود که راستگرایان از فضاحت و اهمه داشتند و می‌ترسیدند حملهٔ عمومی به کشتار دسته‌جمعی غیرجنگ‌جویان بکشد.

تل الزعتر تا وقتی ارتش سوریه در اطراف بیروت یعنی خنده بود و در تیررس موشک‌های سوریه بود ساقط نشد، ولی چون فشار مقاومت

حرکت محرومین از نقاط خطرناک و مرگبار می‌گذرند تا روابط تیرهٔ سوریه و فلسطینی‌ها را روبه‌راه کرده و از فشار علیه آنان بکاهند، قدرت آنها را به آنها بازگردانند.

در تاریخ، شهادت‌نامهٔ قهرمانی‌ها را خون شهیدان و اشک یتیمان و دل شکستهٔ مادران و زمین‌های حامل قدم‌های ثابت، خواهد داد و هم اینها خواهند گفت که ما به حق یاران علی و حسین هستیم و هم آنها از خدای حق و عدالت خواهند خواست که ظالمان را نبخشاید، چه آنها که در کشتار مردم بیگناه قدم برداشتند و چه آنها که در کشتن حقایق پیش قدم هستند.

روح انقلابی شیعیان و میراث شهادت مسلمانان مؤمن و بیداری و حق‌طلبی محرومان، همهٔ ظالمان و همهٔ محترمان مبارزه را در لبنان به وحشت انداخته و تلاش می‌کنند نطفهٔ سازمان منظم و وسیع شیعیان، بلکه همهٔ محرومان را خفه کنند.

هنگامی که ارمنی‌ها و وحشیانه و برای انتقام‌جویی به نبعه حمله کردند و قصد طمع به دختران شیعه داشتند، دختری خود را از طبقه چهارم پرتاب کرد و دیگری در صندوقخانه‌اش خود را آتش زد.

آخرین پایگاه دفاع جوانان امل، حسینیهٔ اسره التتافی بود و در آنجا، حسین قشاقش و محمد فقیه و سلیمان عقیق از رهبران سازمان، ناپدید شده و به سرور شهیدان ملحق شدند.

ما همان قدر که افسرده‌ایم، همان قدر افتخار می‌کنیم و احساس شرف و عزت داریم، زیرا از راه خود منحرف نشدیم و یقین داریم که خدای بزرگ حامی ما و روشن‌کننده حقایق است.

به زودی مردم خواهند پرسید، چطور شد با وجود سیزده سازمان، امل توانست نبعه را تسلیم کند؟ خواهند گفت پس کرتینا و مسلخ را یک سال قبل و حتی قبل از ورود ارتش سوریه چه کسی تسلیم کرد؟ آیا اردوگاه الضبیه جسربالاشا را تسلیم کرد؟ شما چرا از تل الزعتر دفاع

شدند و به تدریج مانند همه مناطق آمادگی کامل و فداکاری بی نظیر یافتند. پایمردی شیعیان و به خصوص جوانان امل در این مناطق جوابی قاطع به یاوه گویان بود.

مقاومت فلسطین و شیعیان

مسلماً شیعیان و مناطقشان اساس بقای مقاومت فلسطین اند. وجود مقاومت ارتباط با جنوب جبل عامل داشت و بقای آنها ارتباط به رضایت این منطقه دارد. در جنگ هم مناطق شیعه نشین سپر بلای مقاومت فلسطین بود.

توطئه جهانی، اختلاف شیعیان و نهضت مقاومت را فصل سوم خود قرار داده بود که فصل اول آن جنگ مسلمانان و مسیحیان و فصل دوم آن اختلاف سوریه و مقاومت و چون این دو جبران شد فصل سوم شروع شد که مقاومت فلسطین از پایگاه خود، محروم شود و این به خوبی نقش خرابکارانه رادیکالها را در لبنان نشان می دهد، زیرا آنان با قدرت به این هدف کمک می کردند، ولی بیداری رهبران شیعه این نقشه را باطل کرد و شیعه را همچنان فداییان و شهدای حق و عدالت نگاه داشت. رهبری شیعیان تلاش می کرد تا نیروهای خود را به تدریج در میدان وارد کند و از هدر رفتن نیروها جلوگیری کند و این کار خود خدمت ذی قیمتی به نهضت مقاومت کرد. بقاع و جنوب از مراکز مهم مسلمانان شیعه است.

در بقاع که موضوع خون خواهی نقش محرک بزرگی دارد، هنگام کشته شدن بعضی از اهالی در بیروت و در برابر تحریکات خرابکارانه برای آشوب در بقاع و قیام برای مسیحی کشی، موسی صدر می گفت:

«شما قهرمانان بقاع باید نیروهای خود را حفظ کنید تا روزی که قدم آخر توطئه که تقسیم لبنان است، خدا نخواسته در آستانه اجرا قرار گیرد و آنگاه شما از راه کوه های جبل به طرف دریا حمله کرده، دولت مارونی

فلسطین و احزاب چپ و وساطت لیبی منجر به عقب نشینی ارتش سوریه شد، سقوط آن در مقابل قدرت راستی ها تضمین شد. عجیب این است که سوریه را مسئول سقوط تل الزعتر می شمردند. روزهای آخر جنگ تل الزعتر، یاسر عرفات نزد موسی صدر آمد و با تأثر فراوان از او خواست که وساطت خود را بین سوریه و مقاومت تجدید کند و خواستار اقدام سیاسی سوریه شد برای جلوگیری از سقوط تل الزعتر که به نظر ابوعمار حتمی بود. سپس ماشین مخصوص خود را برای موسی صدر فرستاد. صدر با یک ملاقات سه ساعته و سخت، رئیس جمهور سوریه را به این اقدام نمونه ای برای سه روز قانع کرد و او را برای ملاقات با ابوعمار نیز آماده کرد، ولی چون موسی صدر بازگشت، کمونیست ها و همدستانشان از ملاقات ابوعمار با وی ممانعت کردند و تصمیم گرفتند که هیچ صلحی با سوریه نشود. جنگ ادامه پیدا کرد و تل الزعتر ساقط شد، درحالی که حتی یک سرباز سوریه در آن شرکت نکرد، برخلاف شایعات عجیب و ناجوانمردانه ای که در سطح جهانی منتشر شده بود.

شیاح، لیلکی و حی السلم

جنگ در ابتدا بین تل الزعتر و دکوانه بود و انعکاسی نامناسب داشت که جنگ بین لبنانی ها و فلسطینی هاست و این، هدف راستگرایان بود و خلاف مقصود جبهه ملی.

فلسطینی ها جنگ را به بین شیاح و عین الرمانه و بین نیعه و سن الفیل و بین حدث و کفرشیمما و لیلکی و حی السلم و بین کرک و زحله کشیدند که همه این مناطق شیعه نشین است.

این مناطق علی رغم آماده نبودن کامل، این تقدیر را با جان و دل پذیرفت و ثابت کرد که قهرمانانه می جنگد و تا پایان جنگ، خط اول اردوگاه های صبرا و شاتیل را حفظ کرده، مانع از انحراف فضای جنگ

را به دو قسمت تقسیم کنید و به این ترتیب وظیفه تاریخی و ملی خود را انجام دهید. کار شما انتقام از بی‌گناهان نیست.»

در نتیجه بقاع (بعلبک و هرمل) حفظ شد و به تحریکات فراوان چپ‌های افراطی و گروهی از منحرفان فلسطینی که آشوب بقاع را برای خرابی یکی از مراکز مهم ملیون و فلسطینی‌ها خواستار بودند، پایان داده شد.

در جنوب هم خرابکاران تلاش می‌کردند مسیحی‌کشی را رواج دهند. موسی صدر تلاش فراوان برای حفظ و سلامتی آنها کرد. بعدها روشن شد که این‌گونه تحریکات علیه مسیحیان، باعث نزدیکیشان به اسرائیل می‌شود و این خود مصیبتی بزرگ خواهد بود که هم‌اکنون با آن مواجه هستیم و باید با درایت کافی آن را معالجه کرد.

یک مطالعه دقیق در حوادث لبنان، نشان می‌دهد که شیعیان لبنان همچنان‌که از سالهای ۱۹۴۸ به بعد پناهندگان فلسطینی را با قلب‌های باز پذیرفتند و از سال ۱۹۶۵ به بعد، مقاومت مورد حمایتشان بود و در مقابل فشارهای اسرائیل سر فرو نیاوردند، همینطور در همه مدت بحران، حمایت مقاومت فلسطین هدف اساسی شیعیان بود. اکنون مقتدرترین و فداکارترین سازمان‌ها امل است.

سپیده دم

در افق کاملاً روشن بود که خطرهای عظیمی لبنان و جهان عرب را تهدید می‌کند و چه بسا آنچه که در لبنان گذشت، در مقابل خطرهای آینده ناچیز شمرده شود، این خطرها را نمی‌توان محدود کرد ولی چند قسمت و یا چند علامت، خطرهای زیر را نشان می‌داد:

تقسیم لبنان و این خود، پایان دادن به همزیستی مسلمانان و مسیحیان بود که زندگی مسیحیان را در جهان عرب به هم می‌زد و اگر تعداد مسیحیان عرب را که متجاوز از دوازده میلیون هستند مطالعه کنیم، خطر

این موضوع را متوجه خواهیم شد؛ زد و خوردها، خودمختاری طلبی‌ها، بی‌علاقگی‌ها به وطن و غیره. و همینطور وضع مسلمانان در اروپا که تا پایان قرن به پانزده میلیون می‌رسند در خطر می‌افتد و روابط عرب و اروپا بلکه روابط اساسی جهان تهدید می‌شود.

تقسیم لبنان یعنی تشکیل دولت مارونی و نژادی همچون اسرائیل، بلکه خطرناکتر و دنباله‌دارتر از این دولت و به علت اینکه مقومات یک دولت کامل را ندارد، پایگاه غرب خواهد بود.

تقسیم لبنان به تشکیل یک دولت کمونیستی در جنوب لبنان که پایگاه شوروی‌ها در آب‌های گرم است منتهی می‌شد و یک نوار مرزی خطرناک میان لبنان و اسرائیل، که مرکز همزیستی یهود و عرب و جایگاه جاسوسی و فساد و مصرف مواد تولیدی اسرائیل است، به‌وجود می‌آورد.

مقاومت فلسطین به صورت یک حرکت انقلابی کمونیستی عربی درمی‌آمد و از هدف اصلی خود منحرف می‌شد. ایمان و اخلاق در لبنان از بین می‌رفت و سلوک جنگ پیروز می‌شد و بقیه لبنان هم تکه‌تکه می‌گشت. این وضع برای سوریه هم خطرهای بزرگی ایجاد می‌کرد. و او را به جایی که تصور نمی‌کرد و نمی‌خواست، می‌کشانید. این خطرهایی بود که در افق لبنان دیده می‌شد.

در لبنان نیز روز به روز قدرت‌های ملی تضعیف و جبهه آنان متشتت و راستگرایان پیروز می‌شدند و هر روز سنگری از دست ملیون بیرون می‌رفت. وضع امنیتی، اخلاقی، آذوقه‌ای آن‌قدر خراب بود که بسیاری از مردم توانگر لبنان محتاج می‌شدند و هیچ‌کس در خانه خود امان نداشت و چون دولتی نبود و قدرت مطلق به دست مقاومت فلسطین بود، این اوضاع به ضرر آنان تمام می‌شد و پشتوانه و اعتماد به آنان مستهلک می‌شد.

خطر آن‌قدر بزرگ شده بود که از توان لبنانی‌ها و فلسطینی‌ها، حتی

اگر می‌خواستند حل کنند، خارج بود و بیم آن می‌رفت که از قدرت عرب نیز خارج شده، بحران بین‌المللی شود.

از این جهت تلاش فراوان برای اتحاد دولت‌های عرب در لبنان شروع شد و چون این وحدت با وجود اختلاف بین مصر و سوریه عملی نبود، تلاش در اینجا متمرکز شد.

بدون شک همانطور که مطبوعات مصر و کویت نوشته‌اند و در محافل سیاسی گفته می‌شود، موسی صدر در تشکیل کنفرانس سران عرب در ریاض و سپس در قاهره، نقشی به سزا داشت، این کنفرانس‌ها روابط مصر و سوریه و روابط سوریه و مقاومت فلسطین را بهبود بخشید و سپس نیرویی عربی از چند کشور که اکثراً سوری بودند برای حفظ امنیت لبنان در اختیار رئیس‌جمهور لبنان گذاشت و خواستار اجرای توافق‌نامه‌های معهود میان لبنان و مقاومت فلسطین گردید. این توافق‌نامه‌ها جای فعالیت و تمرین‌های نظامی و اسلحه و مبارزات فلسطینی‌ها را معین می‌کرد و بقای آنان را تضمین کرده و مقید شدن آنان به نظام و قانون و حدود اسلحه سنگین و غیره را مشخص می‌ساخت.

ارتش‌های عربی وارد لبنان شدند و در ظرف چند ساعت امنیت برقرار شد و همه مردم، حتی کودکان به خیابان‌ها سرازیر شدند. آنان در صدد جمع‌آوری اسلحه‌های سنگین برآمدند.

به این ترتیب مشخص شد که نیروهای مسلح لبنان و احزاب مسلح لبنانی، از هر دو طرف، نمی‌خواستند و نمی‌توانستند امنیت مردم را برقرار کنند و این مبارزات ناصواب بود.

همچنین روشن شد که امکان تصفیة مقاومت فلسطین وجود ندارد و تفاهم با آنان ممکن است و سوریه هیچوقت در نظر نداشته این شعله مقدس را خاموش کند.

اکنون روشن شد که سالم‌ترین و دقیق‌ترین و مخلصانه‌ترین روش‌ها، همان روش شیعیان بوده که از اول، دفاع شرافتمندانه را با صلح‌جویی

توأم کردند و در مبارزه به هیچ‌وجه از خط اخلاق و مبدأ خارج نشدند و از احساسات مردم سوءاستفاده نکردند.

اکنون روشن شد که مدعیان وطن‌پرستی و مدعیان حمایت مردم فلسطین و مدعیان روشن‌فکری و ترقی، همه و همه در مقابل منافع خودشان و ضعف اخلاقی خودشان در خطر وحشی شدن و درنده شدن هستند.

جنگ آلوده و دردناک لبنان، درس‌های ذی‌قیمتی برای وطن‌ها، برای ملت‌ها، برای انقلاب‌های ملی، برای انقلاب فلسطین و برای آینده لبنان داشت.

اکنون همه متوجه جنوب لبنان که ماورای «لیطانی» است و هنوز نیروهای امن [امنیت] عرب به آنجا نرفته‌اند هستند. باید کمی در این باره بحث کنیم و سپس به آینده لبنان و هدف‌های شیعیان به طور خلاصه پردازیم. باید توجه داشت که لیطانی اسم نه‌ری است در وسط جنوب لبنان، که سدی محکم است، که کوهستان‌های سربلند آن را به صورت منطقه‌ای نفوذناپذیر درآورده است. جنوب لبنان تا مرز لیطانی مورد طمع اسرائیل است.

جنوب لبنان، کانون خطر

نه تنها جهان عرب بلکه همه مطلعان از اوضاع این جهان خاکی از طمع تاریخی اسرائیل نسبت به جنوب لبنان یا جبل‌عامل و به‌خصوص روخانه لیطانی آگاهی دارند. آب‌های این منطقه و کوه‌های سرسخت که مرزهای محکم و غیرقابل عبور است، و حاصل‌خیزی زمینهایش و تاریخ و آثار ذی‌قیمت و جهانی صور و قانا، طمع آتشین اسرائیل را تیز و شعله‌ور می‌کنند. نقشه‌های حساب شده، سخنان رهبران اسرائیل و نیز دلایل دیگری این خطر را تأیید می‌کند. در چند سال گذشته، اسرائیل سعی کرده که خطر حمله فلسطینی‌ها را از جنوب لبنان به عالم نشان

داده و مجوزی برای حمله‌های ناجوانمردانه به جنوب و مردم زحمتکش و محرومش به دست آورد. این حمله‌ها که جنوب را به صورت مهجور و راکد درآورده است به اضافه تهدیدات دائمی و موسمی اسرائیل، جزیی از نقشه است که اگر تصرف جنوب ممکن نشد، حداقل منطقه‌ای بحرانی، بدون امنیت با مرزهای مکشوف و قابل عبور برای اسرائیل بماند.

در بحران نوزده ماهه و خونین لبنان، هرچند مشکلات جنوب و هجرت مردمش به بیروت و نارضایتی عمومی از احوال جنوب، یکی از عوامل مهم انفجار بود ولی جنوب نسبتاً آرام بود، زیرا شیعیان مردانه، مانع تعدی به مسیحیان شدند و نگذاشتند فتنه به آنجا منتقل شود. و چون این بحران رو به آرامش رفت، اسرائیل سعی کرد با ماسک انسان دوستی، مردم جنوب را بفریبد، چند درمانگاه ساخت، داوطلب خرید توتون‌های تولید آنجا شد، پیشنهاد کار و سفر و نقل و انتقال به مردم جنوب کرد که شیعیان همه این فریب‌ها را رد کردند.

اسرائیل فتنه‌های دیگری نیز برانگیخت و به واسطه عوامل خودش در چپ‌های افراطی لبنان و در سازمان «القیادة العامة» فلسطینی و بعث عراقی، به تحریکات خصمانه علیه مسیحیان مشغول شد، کینه‌ها از بیروت و شمال هم به مسیحیان جنوب سرایت می‌کرد و چون مردم مسیحی جنوب این روش را رد کردند، ناگهان مشاهده کردند که عناصر مسلحی از فاشیست‌های راستگرا از چند نقطه مرزی و از اسرائیل وارد لبنان شدند و مردم روستاهای مسیحی‌نشین را در مقابل وضع جدیدی قرار دادند. اکنون زد و خورد گاه به گاه بین این مسلمانان و چپ‌های افراطی در جریان است و باز هم سازمان مقاومت و همگامانش مجبورند از مواضع خود و از روستاهای مسلمان‌نشین جنوب حمایت کنند، به خصوص که چند ده و شهر مانند مرجعیون، حانین، بلاط و دبین مورد تجاوز راست‌ها قرار گرفت و پاره‌ای از آنان ویران شده‌اند.

جوانان أمل هم برای حفظ جنوب در برابر حمله‌های کماندویی اسرائیل، در جنوب موضع گرفتند، و چون همکاری فاشیست‌های راستگرا با اسرائیل و وجود اسلحه و افسران و ارتباط تلفنی را از طرف اسرائیل کشف کردند، مجبور شدند در پنج نقطه مرزی و مقدم و به خصوص در تل مسعود، وحدات نظامی خود را به وجود آورند.

بازرگانان جنگ و مزدوران جنگجو هم برای ادامه تجارت خود به جنوب لبنان رفته‌اند. از این جهت بیم آن می‌رود که درست همان وضع بیروت و شمال در جنوب تکرار شود.

اسرائیل تهدید می‌کند که نیروهای حافظ صلح عرب و به خصوص ارتش سوریه حق ندارند از رود لیطانی بگذرند. لبنان هم که ارتشی ندارد. ادامه وضع ناامنی هم خطرات فراوان دارد و ممکن است باز هم توطئه جدیدی از طرف اسرائیل آغاز شود.

اکنون یک فعالیت سیاسی برای لجام کردن اسرائیل و جلوگیری از عکس‌العملش و انتقال ارتش عربی به جنوب در جریان است و امید موفقیت فراوان می‌رود.

روش چپ‌های افراطی و چند سازمان فلسطینی که به خصوص با حمله به مدرسه حرفه‌ای ما و کشتن پاسبان آن شروع شد و سپس معهد الدراسات اسلامیة [انسیتو مطالعات اسلامی] را غارت کردند. به جوانان أمل و مردم شیعه حمله‌ها شد و گاهی هم نسبت به موسی صدر سخنان ناروایی گفته می‌شد. این وضع تا حد زیادی روابط مردم جنوب را با سازمان مقاومت متزلزل کرد.

در تماس‌های مکرری که رهبران فتح با رهبر شیعیان لبنان گرفتند و به خصوص در سه ملاقات پی‌درپی ایشان با یاسر عرفات و ابو جهاد، این وضع مطرح شد و به خصوص که حمله‌های مسیحیان از یک طرف و انحصار مکان فعالیت مقاومت در جنوب از طرف دیگر و روش مردم و عکس‌العملشان همه را نگران کرده است. یاسر عرفات صراحتاً به

رژیم فاسد لبنان را خواستار شده و حرکت محرومین مبارزه با این ساختار پوسیده را وظیفه اصلی خود می‌داند. موسی صدر هنگامی علیه این رژیم و برای احقاق حق محرومان و برای اسقاط سلیمان فرنجیه، رئیس مستبد لبنان تظاهرات وسیعی برپا می‌کرد که احزاب مترقی لبنان همکاران دولت بودند و در کابینه شرکت می‌کردند و با گرفتن امتیازهایی چند، ساکت می‌شدند.

۲- بحران خونین لبنان - در این گزارش روشن می‌شود که این جنگ با افکار نژادی شروع شد و از جامعه سست و پرمحروم لبنان کمک گرفت و هم‌آهنگ با توطئه جهانی بود و مسلماً آن را در سه فصل می‌توان خلاصه کرد: **جنگ مسلمان و مسیحی، جنگ سوریه و فلسطین، جنگ شیعیان و فلسطین**، می‌توان گفت که این سه هدف را بیداری و فداکاری شیعیان خنثی کرد و این حقیقت روز به روز روشن‌تر و شناخته شده‌تر می‌شود.

۳- مقاومت فلسطین - همیشه جناح‌های صحیح و معتدل این مقاومت هماهنگ با حرکت محرومین بوده و خواهند بود و خوشبختانه بحران‌گذرانی که کمونیست‌ها و همکارانشان خلق کردند، با بیداری رهبران و اخلاصشان رفع شده و دو رفیق راه و یا به قول ابوعمار دو روی یک حقیقت واحد، در کنار یکدیگر بودند و خواهند بود. ما با تضادهای داخلی مقاومت کاری نداریم همکاران ما با فتح و رهبران حقیقی و واقع‌بین آن است. مارکسیست‌ها که از خلأ ایدئولوژی مقاومت سوءاستفاده می‌کنند، ما را که مقیاس پیشروی را جهاد و فداکاری انقلابی در خدمت انسان‌ها می‌دانیم، دشمن خود می‌شمارند.

۴- سوریه، هم‌پیمان ما و مقاومت فلسطین - روش کلی سوریه در لبنان اصلاح بوده و بالأخره هم مورد قبول قرار گرفت و متأسفانه تبلیغات عجیبی، حقایق را مقلوب جلوه داد. ولی ما هیچ‌وقت تابع نیستیم. ما سعی کردیم مانع تیرگی روابط سوریه و مقاومت شویم و از

صدر گفت: شما می‌توانید مردم را به بقای همکاری و حمایت از ما قانع کنید و با وجود این تمام مسیحیان هم مطمئن خواهند شد. رهبر شیعیان لبنان نیز با صراحت خواستار محدود کردن فعالیت خرابکارانه تندروان چپ شد و بر این اساس تصمیم همکاری کامل گرفته شد و برای همگان اهمیت موضع شیعیان برای نهضت مقاومت فلسطین و وفاداری آنان به ارزش‌ها و استقامت سلوک آنان روشن شد.

جنوب لبنان هم اکنون احتیاج به حد‌اعلای دقت و کمک دارد: باید با فعالیت شدید سیاسی، اسرائیل را از هر نوع تعدی بازداشت و ارتشی عربی یا لبنانی به آنجا فرستاد. برای آبادی جنوب لبنان، باید نقشه‌ها و فعالیت‌های وسیعی طرح کرد، باید سازمان مقاومت لبنانی،أمل را با قدرت بیشتری و برای همکاری کامل با سازمان فتح تشویق کرد که از تحریکات بی‌معنی و خطرناک چپ و راست افراطی جلوگیری کند. باید همکاری وسیع عربی نسبت به جنوب ایجاد کرد تا جهان احساس کند که هر نوع تجاوزی به جنوب لبنان در حقیقت تجاوز به جهان عرب است و ممکن است با عکس‌العمل‌های نظامی و اقتصادی و نفتی اعراب روبرو شود.

این مطالب را در نامه موسی صدر به کنگره رهبران عرب در قاهره مشاهده می‌کنیم و همین مطالب سبب سفرهای اخیر او به خصوص سفر حج، می‌باشد.

چند حقیقت، ما و آینده

۱- رژیم لبنان - شیعیان که افتخار تاریخی خود را در پیشروی و فداکاری در راه امت و مردم می‌دانند، امروز نیز مخالف رژیم مذهبی لبنان هستند و آن را سبب رکود وطن و محرومیت اکثریت و موانع شکوفایی استعدادهای مردم می‌دانند.

مجلس‌اعلای شیعیان اولین مؤسسه بزرگ مذهبی است که الغای

روش سوریه در بسیاری از مواقع انتقاد کردیم و بالأخره چون تنها ما به دستور اسلام در هنگام جنگ برادران عمل کردیم، موفق به اصلاح این دو شدیم.

۵- احزاب چپ - یعنی کمونیست‌ها در سه حزب، حزب سوسیالیست جنبلاط و حزب بعث عراق، حزب قومی انعام رعد و ناصری‌ها، در قسمت اول بحران هم‌پیمان ما بودند و بعد از انحراف از هم جدا شدیم. ما خود را قدرتی تغییردهنده و در نتیجه چپ حقیقی می‌دانیم.

۶- حرکت محرومین - قدرتی مردمی برای رفع حرمان است و برای دفاع از جنوب لبنان به وجود آمده است. این نهضت ایمان به خدا را نقطه تحرک و هدف و سلوک می‌شناسد، زیرا ایمان به خدا از خدمت به مردم جدا نمی‌شود و ایمان به ارزش‌ها نیز زاییده ایمان به خداست. ما از تهدید و تطمیع نمی‌گریزیم، زیرا هدفمان ساختن تاریخ است. روش ما در حوادث لبنان، همکاری با مقاومت، در مقابل همه قدرتها و همه دولت‌ها است. آینده نیز از این قانون پیروی می‌کنیم. ما چون پیروان علی و حسین، خود را پاسداران حق و فداییان عدالت می‌شماریم.

تجزیه و تحلیل اخبار و اوضاع لبنان

و

نقش مهم شیعیان

شهید دکتر مصطفی چمران

مقدمه تاریخی

شیعه با ورود ابوذر غفاری وارد لبنان شد و هم‌اکنون مسجدی به نام اباذر در جنوب لبنان وجود دارد که بزرگترین پایگاه فکری، عقیدتی جبل عامل در جنوب لبنان است و متفکرین و نویسندگان و علما و آثار علمی زیادی به عالم هدیه کرده است، شهید اول، شهید ثانی، شیخ بهاء‌الدین عاملی و همچنین کتب و آثار علمی فراوانی را می‌توان نام برد. در تاریخ ۱۴۰۰ ساله اسلام، شیعه همیشه تحت فشار و ظلم قرار داشته و همواره نیز به عنوان پایگاه فکری عدالت و امامت، با ظلم و حکومت‌های موجود مبارزه کرده است.

بعد از دوران نکبت بار بنی‌امیه و بنی‌عباس، عثمانی‌ها نیز از هیچ ستمی نسبت به شیعه فروگذار نکردند، حتی صلاح‌الدین ایوبی، فرمانروای بزرگ، کشتارهای زیادی از شیعیان کرد. بعد از عثمانی، استعمار فرانسه نیز مسلمین خصوصاً شیعه را تحت فشار قرار می‌داد. شیعه در لبنان پست‌ترین و عقب‌افتاده‌ترین قشرهای اجتماعی را تشکیل می‌دادند. در آماري که استعمار فرانسه از لبنان (۱۹۳۵) به وجود آورد، طایفه مسیحی مارونی را اکثریت داد و قدرت سیاسی نظامی و اقتصادی لبنان را در اختیار آنها گذاشت.

متأسفانه اهل سنت نیز شیعه را به حساب نمی‌آوردند. از یک طرف هنگام رأی‌گیری شیعه را جزء مسلمانان به حساب آورده از نتایج آراء به نفع خود استفاده می‌کردند ولی از طرف دیگر هنگام تقسیم منافع،

یکباره شیعه را رافضی و حیوان و پست به شمار آورده، حقوقشان را پایمال می‌کردند.

مجلس اعلای شیعیان

در سال ۱۹۶۹ برای اولین بار، مرکزیت شیعه در لبنان، به رهبری امام موسی صدر و پس از زحمات و مشقات فراوان و در میان مخالفت همه دولت‌های عربی و سیاست‌مداران لبنانی، تشکیل شد و خواستار حقوق شیعیان شد. امید و آروزی شیعیان متوجه امام موسی صدر و مجلس شیعیان شد و برای اولین بار شیعیان مرکز و شخصیتی برای خود یافتند.

اسرائیل

پس از ایجاد دولت صهیونیستی، به خصوص با ضعف سیاسی و نظامی لبنان، هجوم تجاوزکارانه اسرائیل به لبنان شروع شد و از روزهای اول سرزمین‌های مرزی لبنان به تصرف اسرائیل درآمد. همان نقشه ترور و کشتار دسته‌جمعی و اجبار به فرار که اسرائیل در فلسطین اجرا کرده بود، در زمین‌های مرزی لبنان نیز به منصفه ظهور رسید و چهارده قریه شیعی از جبل عامل به تصرف اسرائیل درآمد، اکثر این شیعیان همدوش فلسطینیان آواره شدند و قسمت شیعه آوارگان فلسطینی را به وجود آوردند که اکنون در اردوگاه‌های فلسطینی زندگی می‌کنند.

سیاست تجاوزکارانه اسرائیل همچنان ادامه یافت. زیربنای سیاست اسرائیل تسخیر جنوب لبنان و دستیابی به رودخانه لیطانی در جنوب و سیطره بر مواضع استراتژیک و استفاده از آثار باستانی جنوب برای جلب سیاحان و بالأخره توسعه ارضی اسرائیل و استفاده از زمین‌های پربرکت و حاصلخیز جنوب لبنان است. لذا تجاوز و خونریزی همچنان ادامه دارد، و بر خلاف ادعای اسرائیل، هجوم اسرائیل به خاطر فداییان در جنوب نیست، بلکه اکثراً روستاهای غیرجنگی و بی‌پناه شیعه جنوب

مورد هجوم اسرائیل است و بهانه وجود فلسطینی‌ها عذری غیرموجه است. اکثریت مردم جنوب لبنان بر اثر تجاوز دائمی اسرائیل به بیروت گریخته‌اند و اقتصاد و درآمد جنوب تقریباً مختل شده است که بهترین زمینه برای تسلط اسرائیل است. اسرائیل بی‌باکانه جنوب را مورد تجاوز قرار می‌داد، بمباران می‌کرد، می‌کشت و اسیر می‌کرد و ارتش لبنان نیز فقط ناظر این جنایات بود و کوچکترین عکس‌العملی از خود نشان نمی‌داد، گویی قراری ضمنی بر عدم تعرض بین ارتش لبنان و اسرائیل وجود دارد.

تظاهرات شیعیان در ۱۹۷۰

امام موسی صدر، رهبر شیعیان که نمی‌توانست در مقابل هجوم اسرائیل و بی‌توجهی دولت لبنان ساکت و خنثی بماند، درخواست کمک کرده پیشنهاداتی داد ولی دولت لبنان ترتیب اثر نداد.

بالأخره در تابستان ۱۹۷۰ رهبر شیعیان برای اولین بار وارد معرکه مستقیم ضد حکومت لبنان شد و برای اعتراض به احمال و بی‌توجهی دولت و برای دفاع از جنوب لبنان و پرداخت غرامت به خسارت‌دیدگان جانی و مالی درخواست یک تظاهرات عمومی و همه‌جانبه کرد. دولت نیز اعلام کرد که تظاهرات و اعتصاب را به شدت منکوب خواهد کرد. اما در معرکه، تمام لبنان به ندای امام موسی لیبیک گفتند، تمام لبنان اعتصاب شد، بیروت به کلی بسته شد فرودگاه بیروت به کلی از کار افتاد، حتی سنی‌ها و مسیحی‌ها و فلسطینی‌ها از امام موسی دفاع کردند. اعتصاب آنقدر عمیق و یکپارچه بود که بعد از یک روز حکومت به زانو درآمد و تسلیم مطالبات امام موسی شد و برای دفاع از حقوق جنوبیان، مجلس جنوب لبنان با بودجه‌ای به میزان ۳۰ میلیون لیره برای کمک به خسارت‌دیدگان و ایجاد برنامه‌های عمرانی تشکیل شد. در آن روز در

که در دوران استعمار فرانسوی حاضر نشدند از استعمار شناسنامه بپذیرند و هنوز بی‌شناسنامه‌اند، تقسیم عادلانه شغل‌های دولتی و نظامی، جلوگیری از احتکار و ظلم و همچنین تولید و توزیع عادلانه ثروت و بالاخره عدالت اجتماعی برای محرومین.

در سال ۱۹۷۳ درخواست‌های شیعه اوج گرفت و تمام مطبوعات و جریانات سیاسی لبنان را فراگرفت. آقای صدر به دولت اولتیماتوم داد و از نمایندگان و وزرای شیعه درخواست کرد که در ظرف یک مدت معین، اگر جواب مناسبی از طرف دولت نرسد، همه از شغل خود استعفا دهند. اگر باز هم دولت ترتیب اثر نداد، شروع به مبارزه منفی کرده و تا پیروزی، بر حسب شرایط روز، تاکتیک‌های مناسب را انتخاب کنند. جنگ رمضان ۷۳ بین عرب و اسرائیل پیش آمد و از آنجا که تمام نیروهای می‌بایستی متوجه دشمن خارجی گردید، مسئله خواسته‌های شیعیان تا شش ماه مسکوت ماند و در سال ۷۴ دوباره مطرح گردید.

تظاهرات مسلحانه بعلبک

بعد از اوج گرفتن مبارزات شیعیان و عدم جواب مناسب از طرف دولت، امام موسی صدر برای نشان قدرت، اعلام تظاهرات عمومی در بعلبک کرد. هفتادوپنج هزار بعلبکی با شوق و حرارتی شدید به درخواست امام موسی پاسخ گفتند و مسلمین بعلبکی با تظاهرات مسلحانه خود در آن روز، پشت دولت مسیحی لبنان را به لرزه درآوردند. نظام به هراس افتاد و ملت‌مسانه درخواست مذاکره با امام موسی کرد. دولت برای سرگرم کردن شیعیان گروهی از افسران بلندرتبه ارتش را مأمور رسیدگی به درخواست‌های شیعیان کرد و این گروه نیز تقریباً به تمام درخواست‌های شیعیان جواب مثبت داد، ولی نظام به هیچ‌وجه قادر و حاضر نبود این درخواست‌ها را پیاده کند. نظام سعی کرد که با مرور زمان، اثرات تظاهرات بعلبک را از یاد ببرد و به خصوص بین شیعه تفرقه بیندازد.

سرتاسر جنوب فقط یک نیمه مدرسه وجود داشت؛ بیمارستانی وجود نداشت، راهی نبود، برق و آب و زراعت تقریباً ناچیز بود. دولت پیشنهاد کرد که امام موسی صدر مسئولیت مجلس جنوب را بپذیرد؛ امام رد کرد و نخواست با آلودگی‌های دولتی و رشوه‌خواری‌ها و پارتی‌بازی آغشته گردد. البته مجلس جنوب هم نمی‌توانست از آلودگی‌های اداری نظامی موجود لبنان مستثنی باشد، به خصوص وقتی که زیر تسلط کامل اسعد رئیس پارلمان قرار گرفت و او دست‌نشانندگان بی‌مایه خود را بر آن مسلط ساخت و مقادیری از میزانیه [بودجه] مجلس جنوب را حیف و میل کرد. ولی با تمام این‌ها، کارهای عمرانی زیادی انجام گرفت؛ بیش از هفتاد مدرسه ساخته شد؛ چهار مریض‌خانه بزرگ بوجود آمد؛ حدود یکصد درمانگاه سیار به نام مجلس اعلا شیعیان شروع به کار کرد، برنامه‌های آبیاری و زراعتی در راه‌سازی و غیره به‌وجود آمد و به هر حال اقداماتی در بهبود نسبی وضع مردم جنوب صورت گرفت.

خواسته‌های شیعیان

ایجاد مجلس جنوب و برنامه‌های عمرانی، درمان دردها و نابسامانی‌های جنوب لبنان نبود. در مقابل میزانیه [بودجه] سی میلیون لیره برای شیعیان، میزانیه‌ای بیش از نهصد میلیون لیره صرف کارهای عمرانی لبنان شد. درآمد سالیانه یک نفر در جنوب لبنان و بعلبک و عکار در حدود پنجاه و حتی چهل لیره است در حالی که در جبل لبنان و قسمت‌های مسیحی به چند هزار لیره می‌رسد. امام موسی صدر دائماً برای بهبود وضع شیعیان می‌کوشید و درخواست‌های جدیدی می‌کرد. این درخواست‌ها در سال ۱۹۷۲ به صورت درخواست‌های بیست‌گانه معروف و منتشر شد که اهم آنها عبارت بود از دفاع از جنوب، ایجاد بزرگراه بیروت، و ایجاد سد لیطانی که چهارده سال پیش طراحی شده و به ورطه فراموشی سپرده شده بود، اعطای شناسنامه به هزاران شیعه

تقویت پروپاگاندهای [تبلیغات] اسعدی‌ها کمک کردند، به علاوه مزدوران نیز اجیر شدند تا به دوستان امام موسی حمله کنند. یکی از این مزدوران، محمد حیدر، تروریست حرفه‌ای بود، قاتلی که سال‌ها در زندان به سر می‌برد و رژیم برای همین امر، او را با سلام و صلوات آزاد کرد و با پول زیاد و اسلحه فراوان و پانزده نفر مسلح خود فروخته به جان مردم افتاد و هر ماشینی که حامل عکس امام موسی بود به مسلسل بستند و عده زیادی را مجروح کردند؛ اما امام موسی صدر برای آنکه بهانه‌ای به رژیم ندهد دستور داد که به هیچ‌وجه در مقابل ماجراجویان مقاومتی نشود و چه نیکو بود صبر و قدرت‌نفس کسانی که مورد هجوم قرار گرفتند و حتی مجروح شدند ولی درگیری و زد و خورد به وجود نیاوردند و هیچ بهانه‌ای به دست رژیم نیفتاد. شب قبل از تظاهرات، تمام راه‌های جنوب لبنان را که به صور می‌رسید، میخ‌های سه گوش پاشیدند و صدها ماشین که از شب قبل به سوی صور می‌آمدند از کار افتادند. زن‌ها و بچه‌ها و دانشجویان و دهقانان از شب تا به صبح مشغول نظافت راه‌ها و جمع‌آوری میخ‌ها شدند، در بعضی نقاط ارتش از پاک کردن میخ‌ها جلوگیری می‌کرد.

روز تظاهرات فرا رسید، هزارها تن از مردم، دسته‌دسته بر ماشین و تراکتور و الاغ‌سوار و یا پیاده رهسپار صور بودند تا وفاداری خود را علیرغم تمام توطئه‌ها به رهبر حرکت نشان دهند. صحرای محشری بود. ارتش و نیروهای ارتجاعی در مقابل سیل جمعیت ساکت شدند و بیش از یکصد و پنجاه هزار نفر در صور گرد آمدند و امام موسی به خفاشان شب حمله کرد و تزویرها و خدعه‌های فراوان را برملا ساخت و توده‌ها را دعوت به وحدت کرد و مردم با او قسم یاد کردند که تا آخرین قطره خون خود در راه تحقق عدالت اجتماعی و آزادی از استثمار و دفاع از لبنان در مقابل دشمن خارجی بکوشند و از هیچ‌نوع فداکاری در این راه دریغ نکنند.

کامل اسعد عامل دست‌نشانده نظام فتودال به مبارزه علنی با امام موسی برخاست. عده زیادی از عمامه به سرهای بی‌مایه و بی‌سواد و پست را به دور خود جمع کرد و با مصاحبه‌های تلویزیونی می‌خواست نشان دهد که مبارزه بر سر اختلاف بین امام موسی و علمای شیعه است، بنابراین لبه تیز حمله شیعیان از دولت و نظام لبنان متوجه داخل طایفه شیعه شده و نیروهای آزادی‌خواه و عدالت‌طلب صرف اصطکاک‌های داخلی شد. اما امام موسی صدر با واقع‌بینی و بلندنظری به هیچ‌وجه به حملات کامل اسعد جواب نداد و رسماً اعلام کرد به هیچ‌وجه بین بزرگان شیعه اختلافی وجود ندارد و مبارزه ما فقط با هیئت حاکمه برای تحقق عدالت اجتماعی برای همه محرومین است. ولی کامل اسعد و نظام دست‌بردار نبودند و به خصوص برای بی‌اثر کردن تظاهرات بعلبک گفتند حساب بعلبک از طایفه شیعه جداست. بعلبک از قدیم دوستان امام موسی بوده است ولی جنوب لبنان که شامل اکثریت شیعیان است طرفدار بی‌چون و چرای کامل اسعد و لذا مخالف امام موسی است، و بر حسب این ادعا دولت لبنان از تسلیم در برابر درخواست‌های امام موسی سرباز زد.

تظاهرات صور

برای جواب‌گویی به ادعای بی‌جای کامل اسعد و جلوگیری از سوءاستفاده دولت از این ادعا، امام موسی اعلام تظاهرات عمومی در صور، شهر بزرگ جنوب لبنان کرد. توطئه‌های زیادی ضد تظاهرات صورت گرفت. مزدوران کامل اسعد در تمام شهرهای جنوب ایجاد ترس و وحشت کردند که روز تظاهرات، نیروهای اسعد مسلحانه حمله خواهند کرد و خون‌ریزی خواهد شد و هرکس به تظاهرات برود، جانش در خطر است. نیروهای ارتشی نیز با تاکتیک‌های خود در جنوب و مانورهای مخصوص و ایجاد راه‌بندان در نقاط مختلف، به انتشار و

پیش‌بینی تظاهرات بیروت

بعد از تظاهرات پیروزمند صور، ادعای پوچ کامل اسعد و طرفدارانش مثل کف آب محو شد و مبارزات شیعیان با سرعت و موفقیت متوجه رژیم لبنان شد و درگیری‌ها روشن و بی‌پرده بیان می‌شد. برای آخرین ضربه قاطع قرار بود که تظاهرات شیعیان به قلب لبنان یعنی بیروت کشیده شود و اگر خفته‌ای وجود دارد بیدار شود. قرار بود که تظاهرات به یک اعتصاب عمومی پیوندد و اگر نتیجه نداد، دست به مبارزه منفی زده با یک اعتصاب غذای عمومی و سیطره بر خیابان‌های وسط شهر، بیروت را از کار بیندازند. اما لبنان آستان حوادث دیگری نیز بود که آن نقشه نابودی مقاومت فلسطین و شبیخون همه‌جانبه بر نیروهای مترقی و آزادی‌خواه لبنان بود که برای مصلحت عموم، مسئله خواست‌های شیعیان و محرومین دوباره مسکوت ماند.

منافع اسرائیل و آمریکا

زمان به ضرر اسرائیل پیش می‌رفت. در سال ۱۹۶۷ در حمله‌ای دو ساعته، اسرائیل نیروهای عرب را به کلی نابود کرد و شکست نیروهای نظامی عرب حتمی بود، اما در سال ۱۹۷۳ صحنه معکوس شد و اگر آمریکا آن‌چنان به سرعت به کمک اسرائیل نمی‌شتافت و مصر فوری از میدان جنگ بیرون نمی‌کشید، شکست اسرائیل حتمی بود. از همه مهم‌تر آنکه سوریه به تنهایی بیش از هفتاد روز در مقابل ارتش اسرائیل شجاعانه ایستادگی کرد و اسرائیل تمام نیروهای خود را با فراغ‌بال متوجه سوریه کرد و هر روز ادعا می‌کرد که فردا وارد دمشق خواهد شد. ولی بعد از یک جنگ طولانی فقط توانست ۱۲ کیلومتر در خاک سوریه پیش برود. مقایسه بین نیروها و استعدادها، نظامی و انسانی و اقتصادی طرفین نشان می‌دهد که سرعت پیشرفت عرب بیشتر است و هرچه زمان بگذرد جنگ عمومی بین عرب و اسرائیل به نفع اسرائیل

خواهد بود. آمریکا نیز احتیاج به نفت دارد و نمی‌تواند در مسئله خاورمیانه بی‌تفاوت باشد و نمی‌خواهد که روسیه شوروی، کشورهای ناراضی عرب را، پایگاه فکری و نظامی خود کند. بنابراین آمریکا خوش دارد به نوعی که به ضرر اسرائیل نباشد مشکل فلسطین را حل کند و منافع نفتی خود را حفظ کند و دوباره پایگاه‌های خاورمیانه را از چنگال روسیه بیرون آورد و سیطره سیاسی و اقتصادی خویش را بر منطقه تأمین کند. کیسینجر، وزیر امور خارجه آمریکا مأمور حل این مشکل شد.

سادات به آمریکا نزدیک می‌شود

سادات خود را مسئول شکست ۶۷ نمی‌داند، ولی از طرف دیگر خود را قهرمان پیروزی ۷۳ به شمار می‌آورد و از مصالحه با آمریکا وحشتی ندارد. فقر بیش از حد مردم مصر و عدم رشد سیاسی کافی، کم‌کم مسیر مبارزات مصر را تغییر داد. سادات آرام‌آرام مصر را از جرگه جهان عرب خارج کرد و با تکیه بر تاریخ قبل از اسلام و تمجید از سیستم‌های حکومتی فراعنه، برای مصر نژادی دیگر قایل شد و زمینه فکری خروج از بلوک عربی و اسلامی را مهیا کرد. آمریکا نیز از این نقطه ضعف استفاده کرد و سیل پول به سوی مصر سرازیر شد. از رئیس‌جمهور آمریکا، نیکسون، استقبال بی‌نظیری به عمل آمد که به قیمت شخصیت ملی و مبارزات میهنی مردم مصر تمام شد. کیسینجر آمد و بالأخره حل [صلح] گام‌به‌گام و مسالمت‌آمیز بین مصر و اسرائیل به امضای سادات رسید.

مخالفت مقاومت

ابوعمار، یاسر عرفات، رئیس هیئت اجرایی مقاومت فلسطین، رسماً مخالفت خود را با اصل مسالمت‌آمیز گام‌به‌گام سادات - کیسینجر اعلام

قدرت‌های ارتجاعی دست‌راستی

در لبنان حدود پانزده طایفه مذهبی وجود دارد که در آمارگیری استعماری تحت سیطره فرانسسه در سال ۱۹۳۵، مسیحیان مارونی اکثریت به حساب آمدند و انتخاب رئیس‌جمهور در تصرف مارونی‌ها قرار گرفت. از آن به بعد مسیحیان به هیچ‌وجه حاضر نشدند آمار دیگری بگیرند. در حالی که بر اثر آمارگیری غیرمستقیمی که جدیداً از طریق کوپن شکر به دست آمد حقایق بزرگی کشف شد. بر اثر این آمار، تعداد مارونی‌ها چهارصدوپنجاه هزار نفر، اهل سنت پانصدوپنجاه هزار نفر، کاتولیک سیصد هزار نفر، درزوی‌ها دویستوپنجاه هزار نفر و شیعیان نهصدوپنجاه و هشت هزار نفر بودند، در حالی که مطابق آمارگیری استعماری فرانسه اکثریت اول را مارونی‌ها که رئیس‌جمهور باید از میان آنان انتخاب می‌شد، و در مرحله دوم سنی‌ها که نخست‌وزیر از آنان بود و سپس شیعیان تشکیل می‌دادند و رئیس مجلس نمایندگان از بین آنان انتخاب می‌شد. در حالی که تعداد شیعیان بیش از دوبرابر مارونی‌هاست و از همین جا ظلم بزرگی که بر شیعه رفته است معلوم می‌گردد. در حال حاضر، تقریباً همه قدرت سیاسی، اقتصادی و نظامی لبنان دست مارونی‌هاست و این امر برای مسلمین قابل قبول نمی‌تواند باشد و اعتراض شدید شیعه و حرکة‌المحرومین به همین امر برمی‌گردد. مسلماً تحقق عدالت اجتماعی و رفع استثمار و ظلم و اختلاف طبقاتی مستلزم فدا شدن مقادیری از منافع و مصالح مسیحیت و به خصوص مارونی‌هاست و مارونی‌ها نیز به هیچ‌وجه نمی‌خواهند منافع خود را از دست بدهند و تا به حال در مقابل تقاضای محرومین برای عدالت اجتماعی مقاومت کرده‌اند.

بزرگ‌ترین قدرت طایفه مارونی حزب کتائب [فالانژ] است که سال‌های بسیاری سابقه تشکیلاتی و تعلیماتی نظامی دارد. نفرات کتائب، هشتاد هزار و تعداد مسلحین آنها چهل هزار برآورد می‌شود و

کرد و حکومت مصر نیز رادیو صدای فلسطین را در قاهره بست ولی مخالفت مقاومت فلسطین به مراتب بیش از نظر سادات روی افکار عمومی مردم عرب تأثیر دارد و بنابراین مخالفت مقاومت، افکار همه اعراب را ضد سادات برانگیخت و سادات و آمریکا را عصبانی کرد. برای آمریکا و اسرائیل مسلم شد که با وجود مقاومت فلسطین هیچ‌نوع راه‌حل نهایی مسالمت‌آمیزی عملی نخواهد بود. برای تحقق قرار سادات - کیسینجر، باید مقاومت فلسطین را از بین برد و یا لااقل تضعیف کرد. از اینجا رأی آمریکا و اسرائیل بر نابودی و یا تضعیف مقاومت قرار گرفت. توطئه‌ها شروع شد، اختلافات داخلی بین اعراب تشدید شد و مقدمات قربانی کردن مقاومت فلسطین در لبنان به دست عرب فراهم آمد.

لبنان تنها کشوری است که مقاومت فلسطین در آن آزادانه فعالیت می‌کند و پایگاه‌های نظامی قوی و مسلح دارد. تقریباً همه کارهای سازمانی و سیاسی مقاومت فلسطین در لبنان صورت می‌گیرد. استعمار تصمیم گرفت بین مقاومت و نیروهای ارتجاعی دست‌راستی لبنان ایجاد اصطکاک کند و بعد ارتش ضد مقاومت وارد عمل شود، ولی سازمان آزادی‌بخش فلسطین از لحاظ نظامی به مراتب قوی‌تر از ارتش لبنان و نیروهای راستی است و در یک درگیری مستقل و آزاد، قادر است ارتش و نیروهای دست‌راستی را تهدید کند. اما به محض انفجار و دخالت مقاومت فلسطین در اختلافات داخلی لبنان، اسرائیل خصمانه وارد عمل شده و لبه خود را متوجه مقاومت فلسطین و طرفدارانش خواهد کرد. البته ممکن است سوریه به دفاع از مقاومت وارد معرکه شود، آنگاه نیروی دریایی ناوگان ششم آمریکا نیز وارد شده، لبنان را به خاک و خون خواهند کشید. برای ایجاد بهانه و اشتعال معرکه داخلی، نیروهای ارتجاعی کتائب و دست‌راستی لبنان بهترین عامل و محرک به شمار می‌رفتند.

بزرگترین حزب سیاسی و قدرت میلیشیای لبنانی است. این حزب خود را از نژاد فیقی‌ها و از عرب برتر می‌داند و ترجیح می‌دهد که دولتی مسیحی و غربی متصل به اروپا باشد. به همین جهت با وجود فلسطینی‌ها در لبنان نیز مخالف است و مستقیم و یا غیرمستقیم خواستار اخراج فلسطینی‌ها از لبنان است. رئیس این حزب، پی‌یر جمیل است.

بعد از این حزب احرار حزب دوم مارونی‌هاست که رئیس آن کمیل شمعون رئیس‌جمهور سال ۱۹۵۸ است که پای ارتش آمریکا را به لبنان باز کرد تا طرفداران ناصر و مبارزان ملی را منکوب کند، این دو حزب طرفدار سیاست غرب و مخالف فلسطینی‌ها هستند.

اتفاقات سال‌های گذشته نشان می‌دهد که قدرت مسلمین از نظر سیاسی و اجتماعی و نظامی روزافزون است و اگر به همین منوال پیش برود، پس از مدتی، سیطره سیاسی و اقتصادی و نظامی لبنان به دست مسلمین خواهد افتاد. به همین جهت مسیحیت عموماً و مارونی‌ها خصوصاً از قدرت مسلمین و شیعیان وحشت دارند و نمی‌خواهند در توازن نیروهای طایفی، مصالح خود را از دست بدهند. ولی زمان به نفع مسلمانان و ضد منافع مارونی‌هاست و جبراً این توازن غیرعادلانه، به نفع محرومین تغییر خواهد کرد. بنابراین مارونی‌ها به هر وسیله‌ای چنگ می‌زنند تا قدرت مسلمین را بکوبند و پایان سیطره خود را برای مدت دیگری به تعویق اندازند و برای این از هیچ راهی حتی همکاری با قدرت‌های خارجی ابا نخواهند داشت. اسرائیل و آمریکا از این تضاد داخلی خبر دارند و جنگ‌های داخلی را تحریک می‌کنند و می‌خواهند به دست کتائب، ایجاد انفجار کنند و پای مقاومت را به معرکه بکشاند و سپتامبر سیاه دیگری نظیر اردن بوجود آورند و در ضمن قدرت مسلمین را نیز در هم بشکنند.

در این روزها منافع اسرائیل در محور مقاومت فلسطین با منافع

کتائب در تضعیف مسلمین موازی و مقارن است و به همین جهت است که با هم همکاری دارند. بنابراین فقط در این فرصت تاریخی و خطرناکی حاضر است که کتائب می‌تواند از نیروی اسرائیل و آمریکا و غرب در کوبیدن مسلمین استفاده کند. اما مقاومت فلسطین نیز تجربه تلخ [سال] ۱۹۷۰ اردن را پشت سر گذاشته است و نمی‌خواهد بار دیگر به چنین معرکه خطرناکی گرفتار شود. بنابراین در کشمکش‌های داخلی سال گذشته و جاری، با کمال مهارت و تیزبینی خود را از معرکه کنار کشیده و عملاً در زد و خوردها شرکت نکرده است و حتی سعی کرده با میانجیگری و ابراز قدرت و نفوذ خود، از جنگ‌های داخلی و زد و خوردهای طایفی جلوگیری کند.

تحریک کتائب و پیروزی مقاومت

در اوایل سال ۱۹۷۴ مسئله فلسطین در سازمان ملل مطرح شد و ابوعمار، رهبر مقاومت، در جلسه عمومی سازمان ملل شرکت کرد و برای اولین بار، ملت فلسطین از طرف صدوپنج کشور دنیا به رسمیت شناخته شد و مقاومت به عنوان نماینده منحصر به فرد فلسطین معرفی گردید. یاسر عرفات اولین شخصی بود که مسلحانه وارد جلسه عمومی سازمان ملل شد و به طور رسمی مورد استقبال قرار گرفت و احتراماتی به مراتب زیاده‌تر از دیگران نثارش شد. در این جلسه صدوپنج دولت به نفع فلسطینی‌ها رأی مثبت دادند و فقط چهار دولت، آمریکا، اسرائیل و دو دولت دیگر با رأی فوق مخالفت کردند. این پیروزی بزرگ برای فلسطینیان بسیار ارزنده بود و حربه بزرگ تبلیغاتی اسرائیل را از دستش گرفت. البته اسرائیل با دستگاه‌های اطلاعاتی خود قبل از جلسه عمومی سازمان ملل کم و بیش از نتیجه رأی آگاهی داشت و می‌دانست که حضور یاسر عرفات در جلسه عمومی، چنین نتایج وخیمی برای اسرائیل به بار خواهد آورد. لذا سعی کرد تا قبل از عقد جلسه، در داخل

به عناوین مختلف به مسلمین حمله می‌کردند تا اصطکاک بی‌مقاومت و ارتش به وجود آورند. یک روز بی‌جهت به مدرسه صنعتی دکوانه حمله کردند و هرکس را که اسمش اسلامی بود زدند و عده‌ای به شدت مجروح شدند. به دانشکده‌های ادبیات، حقوق، علوم و غیره حمله بردند و هرکسی را که اسمش محمد، علی و حسن و حسین بود زدند ولی مقاومت از تحریکات دشمن آگاه بود و نمی‌خواست به دام توطئه‌های کشنده و محوکننده گرفتار گردد، و به هر نحوی بود از برخورد مستقیم با کتائب پرهیز می‌کرد.

صیدا منفجر می‌شود

برای دفاع از حقوق ماهیگیران، ضد یک شرکت آمریکایی، تظاهرات بزرگی در «صیدا» به وقوع پیوست. رهبری تظاهرات به عهده معروف سعد بزرگترین مرد سیاسی و ملی صیدا و از نمایندگان مسلمانان در مجلس بود. معروف سعد رابطه بسیار نزدیکی با مقاومت فلسطین داشت و در جنگ‌های اعراب ضد اسرائیل در سال ۱۹۴۸ شرکت کرده بود و از مدافعان به شمار می‌رفت. معروف سعد مردی آزاده، فروتن، سرسخت و همچنین طرفدار حركة المحرومین و از دوستان نزدیک و صمیمی امام موسی صدر بود. هنگامی که معروف سعد در جلوی صفوف تظاهرکنندگان حرکت می‌کرد، هدف گلوله قرار گرفت و به خاک غلتید و صیدا منفجر شد و ارتش برای جلوگیری از تظاهرات تجهیز شد. مطابق اطلاعات رسیده، معروف سعد به گلوله یکی از عوامل ارتش به خاک و خون غلطیده بود و لذا فوراً زد و خورد شدیدی بین مردم صیدا و ارتش درگرفت و در همان لحظات اولیه چند نفر از سربازان کشته و مجروح شدند. دامنه زد و خورد بالا گرفت و چند تانک و زره‌پوش ارتش به دست مردم منفجر شد و ده‌ها نفر از مردم نیز جان باختند، معروف سعد هنوز زنده بود و در مریض‌خانه بیروت تحت معالجه قرار

لبنان ایجاد انفجار و جنگ داخلی کند و مانع شرکت یاسر عرفات در سازمان ملل شود تا احتمالاً موضوع فلسطین مطرح نگردد.

یک ماه قبل از جلسه عمومی، تیراندازان کتائبی یازده نفر فلسطینی را در دکوانه کشتند. یاسر عرفات خبر قتل آنها را منتشر نکرد تا احساسات فلسطینی‌ها تحریک نگردد و درگیری بین دو طرف به وجود نیاید.

همان شب یاسر عرفات به مجلس شیعیان نزد امام موسی صدر آمد و از او درخواست کرد که با دخالت و نفوذ خود از انفجار جلوگیری به عمل آورد. امام موسی آمادگی خود را برای دفاع از مقاومت و هر نوع فداکاری اعلام کرد. یاسر عرفات تقاضا کرد که امام موسی شخصاً با پی‌یر جمیل، رهبر کتائب ملاقات کند و به هر وسیله شده مسئله را خاتمه دهد. امام موسی روز بعد به دیدار پی‌یر جمیل رفت و سبب دشمنی و کشتار را پرسید. پی‌یر جمیل به مقاومت و فلسطینیان حمله کرد که آنها استقلال لبنان را محترم نمی‌شمردند! امام موسی جواب داد که اولاً مقاومت استقلال لبنان را محترم می‌شمرد و ثانیاً لبنانی‌ها بیشتر از فلسطینی‌ها فساد می‌کنند.

پی‌یر جمیل نپذیرفت و بحث ادامه یافت. بالأخره امام موسی گفت که شخصاً ضامن می‌شود و مسئولیت همه فلسطینی‌ها را به عهده می‌گیرد. پی‌یر جمیل اجباراً حرف امام را پذیرفت و لذا زد و خورد خاتمه یافت و یاسر عرفات توانست به سازمان ملل برود و آن پیروزی بزرگ نصیب مقاومت فلسطین شود.

تحریکات دشمن اوج می‌گیرد!

اسرائیل از موفقیت بی‌ظنیر مقاومت در سازمان ملل به شدت عصبانی شد و لذا تحریکات داخلی لبنان اوج گرفت. کمتر روزی گذشت که تحریکات خارجی یا زد و خورد‌های داخلی صورت نمی‌گرفت. کتائب

کم‌کم محیطی به وجود آمد که ارتش جنبه تقدس پیدا کرد. مخالفین و منتقدین ارتش، خائن و بی‌وطن به حساب آمدند و از آنجا که ارتش حربه‌ای در دست سلطه بود، هر نوع هجوم کوبیده می‌شد و بنابراین کسی جرأت نمی‌کرد که حتی به سلطه انتقاد کند. این جنبه تقدس ارتش حربه مهلکی بود که به دست سلطه افتاد و می‌رفت تا دموکراسی و انتقاد آزاد را نابود کند و زمامداران خودخواه، بدون هیچ مزاحمتی به خودسری خود ادامه دهند و مخالفین خود را با این حربه قاطع از پای درآوردند. طبیعی است که در سایه سهمگین این تقدس ظاهری چه جنایات فراوانی می‌توانست صورت گیرد و چه عواقب وخیمی به بار آید و همچنان که ذکر شد همه رجال و بزرگان نیز از شدت خوف تسلیم این تقدس شدند و در مقابل سلطه سکوت کردند و راه را برای پایدار ساختن این تقدس خطرناک هموار کردند.

معروف سعد و امام موسی صدر

معروف سعد درگذشت و درد و غمی سنگین بر صیدا سایه افکند. جسد معروف سعد به مسجد صیدا حمل شد و همه مبارزان و مسلمانان برای بزرگداشت این شهید بزرگ ملی در مسجد صیدا جمع شدند. روز جمعه بود و ده‌ها هزار زن و مرد، کوچک و بزرگ در خیابان‌ها و کوچه‌ها و بازارهای صیدا رژه می‌رفتند. تابوت معروف سعد در محراب مسجد قرار گرفت، هزاران نمازگزار با چشمان اشک‌آلود و دل‌هایی پردرد و در صفوف نماز منظم ایستادند. با آنکه معروف سعد سنی بود و علمای سنی نیز در مسجد صیدا حاضر بودند، به امام موسی صدر، رهبر شیعیان، تکلیف شد که امامت نماز جمعه را بپذیرد. او بعد از نماز به منبر رفت و خطبه معروف جمعه را ادا کرد، خطبه‌ای که تمام شنوندگان را زیر و رو کرد، مردم از شدت احساسات کف می‌زدند و امام موسی به سختی از کف زدن جلوگیری کرده و به نعش معروف سعد اشاره کرد که

گرفت و با مداخله مستقیم مقاومت و وساطت ابوزعیم، یکی از رهبران مقاومت فلسطین، صلح دوباره برقرار شد. یعنی این بار نیز با ذکاوت و آگاهی مقاومت، غائله خاتمه یافت و از درگیری مستقیم بین ارتش و مقاومت جلوگیری به عمل آمد و خطر انفجار لبنان برای مدتی منتفی شد.

طرفداری از ارتش

دخالت ارتش در صیدا و تیراندازی به معروف سعد، رجل ملی و سیاسی معروف، احترام و اهمیت ارتش را در افکار عمومی تنزل داد و حتی مردم صیدا از ورود ارتش به صیدا جلوگیری می‌کردند و ارتش را عامل استعمارگران و نظام طایفی به شمار می‌آوردند و انتقادات زیادی متوجه ارتش و راهبران سلطه گردید.

برای مقابله با این هجوم فکری علیه ارتش، کتائب به حرکت درآمد و یک تظاهرات سی و پنج هزار نفری مسلحانه در بیروت به راه انداخت و در شعارهای تند و تحریک‌آمیزش به مسلمانان و فلسطینیان و مقاومت و سوره حمله کرد و از نظام لبنان به شدت دفاع کرد و در هر گوشه و کنار و برخی از خیابان‌ها، شعارهای بزرگی در طرفداری از ارتش در حمله و هجوم به مسلمانان به چشم می‌خورد. تظاهرکنندگان خیابانهای زیادی را طی کردند و با شعارهای داغ و تند خود به وسط شهر رسیدند. این تظاهرات ترس و وحشت زیادی در دل همه انداخت. رجال سیاسی از گروه‌های مختلف به دفاع و دلسوزی ارتش برخاستند و روزنامه‌ها از طرفداری و دلسوزی این رجال پر شد که می‌گفتند ارتش را مقدس می‌دارند و اگر انتقادی وجود دارد فقط به خاطر دلسوزی و حمایت ارتش است. ولی روزنامه‌ها و گفتار بزرگان نشان می‌داد که جو وحشت بر همه مستولی شده و همه اینان در مقابل قدرت کتائب و ارتش تسلیم شده‌اند.

عمل بزرگی دست بزند و با شهامت و واقع‌بینی خود چنین خطر بزرگی را از وطن دور کند، امام موسی صدر بود.

پس از خطبه و نماز، نعش معروف روی دست‌های مردم در کوچه‌ها و خیابان‌های صیدا به حرکت درآمد و آقای صدر و صف بزرگی از مردم به دنبال او رژه رفتند و او را در میان گریه و زاری مردم داغدار و عصبانی به خاک سپردند.

شایعه ترور آقای صدر

هجوم شجاعانه آقای صدر به ارتش، نقشه خطرناک سلطه را نقش بر آب کرد و به مردم وحشت‌زده و آزاده جانی داد که به دفاع از حق و انتقاد از سلطه بپردازند. ولی هیئت حاکمه عصبانی شد و شایعه‌ای مبنی بر هجوم مسلحانه به ماشین آقای صدر در کحاله در مدتی کمتر از ده دقیقه در سرتاسر لبنان انتشار یافت. این شایعه برای ایجاد خوف و ضمناً تهدید آقای صدر صورت می‌گرفت و احياناً می‌خواستند انعکاس را در مردم بدانند، ولی انعکاس به حدی شدید و انقلابی بود که طرح‌کنندگان شایعه فهمیدند چنین عملی برابر است با نابودی تمام آنها و لذا از این فکر شیطانی دست برداشتند.

هفته بعد آقای صدر در مراسم هفت معروف سعد حضور یافت و در نطق آتشین خود اعلام کرد که یگه و تنها بدون هیچ محافظتی به صیدا آمده است تا اگر کسی بخواهد و قدرت دارد او را ترور کند.

آمادگی کتائب

در مقابل توسعه ناراحتی مسلمین از نظام فاسد موجود، کتائب با کمک غرب به تسلیح نیروهای خود پرداخته و کشتی‌های مملو از اسلحه به سمت لبنان و مسیحیان سرازیر شد و میلشایی کتائب خود را بیش از پیش آماده حمله نظامی علیه مسلمانان کرد. تربیت نظامی در کوه‌های

در حضور او و در مسجد قرار داشت. آقای صدر خطبه خود را با بزرگداشت معروف سعد شروع کرد، از مبارزات پیگیر و فداکاری‌های این مرد بزرگ یاد کرد و خاطره‌های گذشته و پرافتخار این مبارز ملی را در اذهان زنده کرد و گفت زمین و زمان شهادت می‌دهند، در و دیوار صیدا و خیابان‌هایش شهادت می‌دهند که سراسر زندگی معروف سعد مبارزه برای محرومین ضد استعمار و ظلم و ستم بوده است و به خاطر دفاع از حقوق ستمدیدگان در مبارزه با سلطه ستمگر شهید شده است. سپس به قسمت اساسی خطبه پرداخت، برای درهم کوبیدن تقدس ساختگی ارتش، برای درهم شکستن این بت مصنوعی، این نیمه‌خدایی که نگاهبان سلطه ظالم بود، چنین گفت: «ارتش باید نگاهبان مردم و مدافع وطن باشد و مرزهای کشور را علیه بیگانگان پاسداری کند، ولی اگر قرار باشد که به جای دفاع از محرومان در جنوب، آزادمردان را در شهرها به گلوله ببندد، بهتر است چنین ارتشی نابود گردد!» (کف شدید حضار و اعتراض آقای صدر، و سپس تبدیل احساسات به اشک) و بعد چنین ادامه داد: «اگر قرار است گلوله‌ای که باید در سینه اسرائیل در مرزهای جنوب بنشیند، این مبارز ملی، معروف سعد را به خاک و خون بکشد، بهتر است چنین ارتشی نابود گردد» ... «ارتش باید نگاهبان وحدت ملی و کرامت هموطنان باشد ولی اگر قرار است که آلت دست طایفه‌ای خاص و یا عده‌ای مصلحت‌طلب درآید، بهتر است چنین ارتشی نابود گردد» ...

بدین وسیله آقای صدر با قدرت و شهامتی بی‌نظیر پرده‌های تقدس را از پیکر ارتش درهم درید و آن را از مسند نیمه‌خدایی به زیر کشید و به همه لبنانیان نشان داد که به خاطر لبنان و دفاع از دموکراسی و آزادی باید فداکاری کرد و اجازه نداد که قلدران و مصلحت‌جویان، با مقدسات بازی کنند و دموکراسی و ارتش و حتی وطن‌پرستی را آلت دست اغراض خصوصی خود کنند. تنها کسی که قرار بود در لبنان به چنین

اما کتائب خود را آماده کرده بودند و چند کشتی اسلحه آنها را اشباع کرده بود و به خصوص کادرهای جنگنده و منظم ارتشی کافی داشت در حالیکه نیروهای مخالف کتائب همه پراکنده و بی‌نظم و اغلب بدون تعلیم کافی بودند و جنگ در شرایطی کاملاً غیرمتوازن شروع شده بود.

نیروهای چپ از حزب کمونیست لبنان، حزب التقدمی الاشتراکی به رهبری کمال جنبلاط، العمل الشیوعی، جبهة التحرير العربیه، بعث عراق و سازمان‌های جبهة الرفض یعنی میلشیاای الجبهة الشعبیه حواتمه و القيادة العامة احمد جبرئیل تشکیل شده بود. این نیروها با تعدد سازمانی خود به هیچ‌وجه قادر نبودند در مقابل کتائبی‌ها عرض اندام کنند و پشتوانه قدرت آنها، مقاومت فلسطین و به خصوص سازمان نظامی فتح بود. یعنی اگر مقاومت فلسطین به ریاست یاسر عرفات از صحنه خارج می‌شد، نیروهای چپ فوراً پراکنده و متلاشی می‌شدند. ولی این نیروهای چپ با تحریک متداوم و تبلیغات دامنه‌دار در روزنامه‌ها و بیانیه‌های مستمر می‌خواستند مقاومت فلسطین را وارد معرکه کنند و به جان کتائب بیندازد. مقاومت فلسطین به مراتب قوی‌تر از کتائب است و در مدتی کمتر از یک روز قادر می‌باشد که دمار از روزگار کتائب برآورد، ولی ورود مقاومت در معرکه باعث دخول اسرائیل به لبنان می‌شود، جنوب را تسخیر می‌کند که اکثریت قدرت فلسطینی در آنجا متمرکز است و به علاوه قادر است که منطقه صبرا و اردوگاه‌های فلسطینی در بیروت و همچنین پادگان مقاومت در مناطق شبعه را بمباران کند و سپتامبر سیاه دیگری در لبنان به راه اندازد. بنابراین مقاومت فلسطین از کتائب وحشتی نداشت بلکه نمی‌خواست به هیچ‌وجه با دخول خود به معرکه، بهانه‌ای به اسرائیل بدهد. تجربه تلخ سپتامبر سیاه در اردن همیشه در جلوی چشم مقاومت فلسطین وجود داشت؛ بنابراین مثل موارد متعدد گذشته از انفجار جلوگیری می‌کرد و دستخوش احساسات پرشور مردم نمی‌شد و همیشه سعی می‌کرد با

لبنان و مناطق مسیحیان شدت گرفت. تبلیغات ضد اسلامی و ضد فلسطینی همه جا گسترش یافت. مقاومت فلسطین و طرفداران مقاومت را به خیانت و بی‌وطنی متهم کردند و حتی بعضی از متعصبین آنها، همه مسلمین جنوب لبنان را بی‌وطن و خائن خواندند زیرا با مقاومت فلسطین روابط دوستانه دارند و در صدد اخراج آنان از لبنان نیستند. این ادعاکنندگان کتائبی فراموش کردند که همین مردم مسلمان جنوب برای دفاع از وطن در مرزهای جنوبی با اسرائیل می‌جنگند و برای دفاع از وطن جان می‌دهند و تهمت بی‌وطنی و خیانت به هیچ‌وجه بر دامان پاک این از جان گذشتگان نمی‌چسبد.

توطئه عین‌الرمانه

جنگ سرد و آمادگی نبرد و تحریکات و حملات به اوج خود رسید و محیط آماده انفجار شد. هر لحظه خطر نزدیک‌تر و امکان انفجار بیشتر می‌شد و هر حادثه ناچیزی قادر بود چون کبریت مخزن باروت را مشتعل کند. اگر فاجعه عین‌الرمانه پیش نمی‌آمد مسلماً حادثه دیگری همان انفجار را به وجود می‌آورد.

روز یکشنبه، حوالی ظهر، وقتی اتوبوس حامل سرنشینان لبنانی و فلسطینی، هنگام بازگشت از جشنی از عین‌الرمانه می‌گذشت روبه‌روی یک کلیسای کتائبی مورد هجوم وحشیانه‌ای قرار گرفت. مردم غیرمسلح اتوبوس، کوچک و بزرگ، از فاصله نزدیک قتل‌عام شدند و نعش آنها مدت زیادی بر روی زمین ماند. تفنگداران کتائبی اجازه ندادند حتی آمبولانس دولت و ارتش برای حمل کشته‌شدگان به محل نزدیک شود.

این حادثه فجیع و دردناک، احساسات جامعه مسلمانان را به شدت برانگیخت، احزاب چپ نیز از این احساسات شورانگیز استفاده کردند و فوراً زد و خوردهای خیابانی با اسلحه‌های سبک و سنگین در هر گوشه بیروت شروع شد.

لذا همهٔ مناطق مسیحی و کمربند شیعه‌نشین به صحنهٔ جنگ بدل گردید.

مقاومت و نقش امام موسی صدر

با شعله‌ور شدن جنگ، مقاومت فلسطین خود را در خطر انفجار دید و خطرات تلخ سپتامبر سیاه اردن در ذهن فرماندهان مقاومت مجسم شد. احساسات پرشور و طغیان مردم از جنایت کتائبی‌ها غیرقابل کنترل بود و احزاب چپ نیز با روزنامه‌ها و بیان‌های سیاسی خود این احساسات بی‌شائبه را هرچه بیشتر تحریک می‌کردند و مردم را به جنگ تشویق و صحنه را به انفجار نزدیک می‌کردند. ولی مقاومت فلسطین به دلایل بالا به هیچ‌وجه نمی‌خواست تسلیم احساسات مردم و تحریکات احزاب چپ گردد و وارد توطئه شود؛ توطئه‌ای که همهٔ این بهانه‌ها و جنگ‌ها به آن سبب تعبیه شده بود. نخست‌وزیر، رشید الصلح، که عملاً در دست جنایات و احزاب چپ بود نمی‌توانست کوچک‌ترین تأثیری در صحنهٔ لبنان داشته باشد. تنها شخصی که در لبنان نفوذ و احترام همه‌جانبه داشت و مقاومت روی او حساب می‌کرد و به اخلاص و فداکاری‌هایش ایمان داشت، امام موسی صدر بود، کسی که بارها به کمک مقاومت آمده و به خصوص در سال ۱۹۷۳ مقاومت را از سپتامبر سیاه حتمی دیگری نجات داده بود. لذا مسئولین مقاومت، به امر یاسر عرفات که در سوریه بود، با امام موسی تماس گرفتند، خواستار این شدند که برای تخفیف بحران و آتش‌بس، همهٔ نفوذ و قدرت خود را به کار اندازد.

پس از سلسله تماس‌های همه‌جانبه و فشارهای سیاسی و اخلاقی به طرفین از جانب امام موسی صدر، مقرر شد که حدود ظهر روز دوشنبه برای مدت دو ساعت، کشته‌ها و مجروحین از صحنه‌های جنگ به بیمارستان‌ها منتقل شوند و جنگندگان به آمبولانس‌ها تیراندازی نکنند زیرا تا آن موقع هیچ آمبولانسی نمی‌توانست به صحنه زد و خورد

صبر و درایت از شعله‌ور شدن اختلاف‌های داخلی جلوگیری کند. ولی کنترل از دست مقاومت خارج شده بود، مسیحیان و مسلمانان در قسمت‌های مختلف شهر، سنگر گرفته بودند و هر جنبنده‌ای را هدف گلوله قرار می‌دادند. عبور و مرور قطع شد، شهر به صورت یک دژ نظامی درآمد. در هر گوشه‌ای قناصی^۱ نشسته بود و خیابانی را قرق می‌کرد.

توپ‌های سنگین و خمپاره‌ها و مواد منفجره شهر را به لرزه درآورد، آتش و دود آتش‌سوزی از نقاط مختلف به آسمان بلند شد، طنین رگبار گلوله‌های سبک و سنگین در هر کوچه و خیابانی انعکاس می‌یافت و می‌رفت تا انفجاری همه‌جانبه لبنان را نابود کند.

قسمت‌های مهم مسیحی‌نشین مثل عین‌الرمانه، فرن الشبک و اشرافیه توسط قسمت‌های مسلمان‌نشین کفرشیمان، حی‌السلام، حی ماضی، شیاح، دکوانه، برج حمود محاصره شده است که این قسمت‌ها تقریباً همه شیعه‌نشین هستند و کمربندوار مناطق مسیحی را احاطه کرده‌اند. آتش جنگ در همهٔ مناطق شیعه‌نشین شعله‌ور شد و احزاب چپ نیز برای هجوم به مسیحیان به مناطق شیعه‌نشین آمدند و مقاومت فلسطین نیز برای دفاع از این مناطق کمربندی، نیروهای بزرگی در آن مناطق مستقر کرده بود. مقاومت فلسطین پشتوانهٔ نیروهای مسلمان و چپ بود ولی عملاً در جنگ شرکت نداشت، فقط حضور مقاومت، قوت قلب برای احزاب چپ و نیروهای مسلمان بود ولی حمله و هجوم توسط نیروهای پراکنده و بی‌نظم و حتی غیرتعلیم‌دیده چپ و مسلمان انجام می‌گرفت. جنگ فوراً به صورت مسیحی - مسلمان درآمد و تفکیک کتائبی از مسیحی و همچنین مسلمان از حزبی غیرممکن شد،

۱- قناص به تیرانداز ماهری می‌گویند که با تفنگ‌های مخصوص دوربین‌دار در نقاط بلند مخفی می‌شود و از فاصله‌های دور هر جنبنده‌ای را هدف قرار می‌دهد، و پیدا کردن آن کار بسیار مشکلی است.

خود به خود بسته و راه‌ها بند آمده و مردم در خانه‌ها محبوس شده بودند. فرمان اعتصاب احزاب چپ با شکست روبه‌رو شد و در صحنه‌های زد و خورد، کتائب پیروزی‌هایی به دست آورد و محلات شیعه را زیر آتش سهمگین خود قرار داد و ترس و وحشتی بر دل‌ها انداخت. روز سه‌شنبه کتائب از قرار روز پیش عدول کرده بود. دیگر حاضر نبود از مقاومت معذرت بخواهد و به جای چهارده مجرم فقط حاضر بود هفت مجرم را تسلیم دادگاه کند.

کتائبی‌ها هر مسلمانی را با اهانت‌های شدید و بی‌رحمی‌های وحشیانه زدند و گرفتند و احیاناً کشتند. کم‌کم زد و خوردها به جنگ مذهبی مبدل شد و همه مسیحیان به طرفداری از کتائب جبهه گرفتند و کتائب علناً بین همه مسیحیان اسلحه پخش کرد.

جنگ مذهبی به ضرر مسلمان‌ها بود زیرا کتائب و جبهه قداست حمایت از مسیحیان به خود گرفت و بعد از پیروزی‌های خود را به صورت فخرمان جلوه داد و به خصوص کشورهای مسیحی غرب نیز همه در طرفداری کتائب و مسیحیان موضع گرفتند. در سابق، کتائب به عنوان حزب فاشیستی معرفی شده بود، فرقه‌های کاتولیک و ارتودوکس و آرامنه، مخالفان کتائب به شمار می‌رفتند، زیرا همه آنها تحت فشار سیاسی و اقتصادی مارونی‌ها رنج می‌بردند و روشنفکران مارونی نیز با کتائب مخالف بودند و حتی در مجلس نمایندگان لبنان هفده نماینده مارونی با نقشه‌های کتائب مخالفت می‌کردند. ولی جنگ طایفی و مذهبی و خطر جانی برای هر مسیحی سبب شد که همه مسیحیان برای بقای خود دست به دامن کتائب بزنند و این حزب فاشیست، یکه‌تاز صحنه نفوذ و حکومت لبنان گردد.

آگاهان لبنان و مقاومت فلسطین به این خطر بزرگ آگاهی داشتند. آقای صدر برای جلوگیری از این خطر، دعوتی از مسیحیان غیر کتائبی کرد و از هفتاد شخصیت بزرگ مسیحی نظیر شارل حللو، و هنری فرعون

نزدیک شود چون هدف گلوله قرار می‌گرفت. خیابان‌ها و کوچه‌ها از اجساد مقتولین و مجروحین پر شده بود و حتی کسی نمی‌توانست به درد و ناله مجروحین جواب بگوید و چه بسا زخم خوردگانی که مردند و کسی به فریاد آنها نرسید.

ساعت دو بعدازظهر آتش‌بس شروع شد و امام موسی صدر در نظر داشت در خلال این دو ساعت توافقی بین طرفین به وجود آورد و آتش‌بس برای همیشه ادامه یابد. پس از گفتگوها و قرارها با مقاومت و کتائب و فشار اخلاقی و سیاسی، پایه‌های توافقی دو جانبه ریخته شد و کتائب پذیرفت که اولاً رسماً از مقاومت فلسطین معذرت بخواهد و ثانیاً چهارده نفر از مجرمین کتائبی را که به اتوبوس حمله کرده بودند تحویل دادگاه بدهد. مقاومت فلسطین پذیرفته بود که بر این دو اساس قرار صلح را بپذیرد و طرفین دست از زد و خورد بردارند.

ساعت دو و نیم بعدازظهر، کمال جنبلاط رهبر چپ و رهبر حزب التقدمی الاشتراکی به همراهی جورج حاوی و دلول و رهبران دیگر احزاب چپ، نزد امام موسی به مجلس اعلا شیعیان آمدند. جنبلاط گفت با آتش‌بس مخالف است و باید به جنگ ضد کتائب ادامه داد. امام موسی اظهار داشت که مقاومت به هیچ‌وجه موافق جنگ نیست و شما هم بدون مقاومت قادر به هیچ عملی نیستید. جنبلاط گفت ما چنین و چنان خواهیم کرد و پدر کتائب را درمی‌آوریم و از این خطای بزرگ کتائب باید استفاده کنیم و آنها را به شدت بکوبیم. امام موسی گفت، شما به تنهایی قادر به مقابله با کتائب نیستید ولی اگر چنین تصویری دارید، بفرمایید! این گوی است و این میدان! جنبلاط و رهبران چپ با ناراحتی و سردی مجلس را ترک گفتند و جنگ و جدال بعد از ساعت چهار بعدازظهر مجدداً ادامه یافت.

احزاب چپ جمع شدند و قطعنامه‌ای برای اعتصاب عمومی صادر کردند تنها عملی که از آنها ساخته بود، آن هم در شهری که همه جاها

آقایان از نتایج سیاسی آن استفاده کنند ولی هجوم اسرائیل و کشاندن مقاومت به جنگ خونین پایان ناپیدایی داشت و سرنوشت اندوهبار مردم برای آنها مطرح نبود.

چهارشنبه صبح، ابوجهاد رهبر بزرگ مقاومت و نماینده یاسر عرفات به امام موسی تلفن زد و گفت که ما می‌خواهیم امروز به هر قیمت شده جنگ خاتمه یابد و احزاب غیرمسئول قادر به عملی نیستند و در صورت ادامه توسعه زد و خورد، اجباراً مقاومت باید نتایج آن را تحمل کند و این خطایی بزرگ است.

امام موسی صدر، نیروهای شیعی و حرکةالمحرومین را به حال آماده‌باش درآورد تا در صورت لزوم یا حالت انفجار وارد معرکه گردند. بعدازظهر چهارشنبه، امام موسی تلفنی با پی‌یر جمیل رهبر کتائب صحبت کرد و پیشنهاد کرد تا آتش‌بس مورد قبول کتائب قرار گیرد ولی پی‌یر جمیل آن را رد کرد و گفت از جنگ ضرری نکرده و نمی‌کند. امام موسی او را نصیحت کرد که شهر به آتش می‌سوزد، خون ریخته می‌شود، بی‌گناهان کوچک و بزرگ، زن و مرد به خاک و خون کشیده می‌شوند و تمام ارزش‌های لبنانی زیر و رو می‌شود و لبنان در گرداب نیستی و نابودی غوطه می‌خورد. اما پی‌یر جمیل باز هم نپذیرفت.

امام موسی گفت: «بسیارخوب، در این صورت اگر شما خواهان ادامه جنگ هستید، فردا در همه خیابان‌ها و کوچه‌های بیروت، شیعیان را در مقابل خود خواهید دید و هم‌اکنون عشایر هرمل و بعلبک رهسپار بیروت هستند و فردا بیروت را خواهند خورد اگر می‌خواهی بیروت را نابود ببینی بفرما». پی‌یر جمیل در مقابل تهدید امام موسی تسلیم شد و فرمان آتش‌بس مورد قبول کتائب قرار گرفت ولی به این شرط که فقط دو مجرم به دادگاه اعزام گردند. مقاومت تلفنی موافقت خود را به امام موسی اعلام کرد. آتش‌بس برقرار گردید.

روز چهارشنبه چهار نفر در جلوی شیخ کشته شدند. روز پنج‌شنبه

و غسان توینی، کمیته‌ای بزرگ تشکیل داد تا اینان در مقابل نفوذ کتائب ایستادگی کنند و خطر جنگ مذهبی را متفی سازند. این کمیته می‌رفت تا پیروزی‌هایی به دست آورد و از سیطره سیاسی و اجتماعی و اخلاقی کتائب بر جامعه مسیحی جلوگیری کند، اما از دو طرف چپ و راست به شدت مورد حمله قرار گرفت، به خصوص احزاب چپ به امام موسی صدر خرده می‌گرفتند که چرا این کمیته را فقط و فقط از مسیحیان تشکیل داده و مسلمین را در آن شرکت نداده است. اینان به فلسفه وجودی این کمیته توجهی نکردند و یا نخواستند توجه کنند و هدفشان از حمله و ناسزا چیزهای دیگر بود، به طوری که تحریکات همه‌جانبه احزاب وابسته به چپ و کتائب باعث شد که کمیته نتواند کار خود را شروع کند و لذا جنگ همه‌جانبه هر روز وسیع‌تر می‌شد و مسیحیان بیشتری به صحنه زد و خورد کشیده می‌شدند و پیروزی‌های بیشتری به دست می‌آوردند. روز بعد کتائب می‌خواست فقط سه نفر از مجرمین را به دادگاه بفرستد و اصولاً جنگ را به صلاح خود می‌دید و برای کشاندن مقاومت به معرکه و ایجاد انفجار در لبنان وسیله خوبی به دست آورده بود.

امام موسی صدر تهدید می‌کند

مقاومت از آنچه می‌گذشت به شدت ناراحت بود و می‌دانست که احزاب چپ در مقابل کتائب بسیار ناچیزند و اگر زد و خورد ادامه یابد و کشته‌ها زیادتر شوند و احساسات مسلمین بیشتر جریحه‌دار گردد، چاره‌ای جز دخول مقاومت به معرکه نخواهد بود، چیزی که مقاومت می‌خواست به هر قیمتی از آن بگذرد. جن بلاط و احزاب چپ خود می‌دانستند در مقابل کتائب ضعیف و ناچیزند ولی می‌خواستند با تحریک احساسات مردم، فشار روحی و اخلاقی روی مقاومت وارد آورده، مقاومت را به صحنه بکشند تا مقاومت کتائب را نابود کند و این

انتظار نداشته باشید مقاومت به خاطر شما وارد جنگ شود. رهبران چپ در مقابل ابوجهاد سکوت کردند و هیچ بهانه‌ای برای انتقام و هجوم نداشتند ولی زیر پرده همچنان ادامه دادند.

حکومت نظامی

حکومت رشیدالصلح از بین رفت، چون عملاً قادر به هیچ عمل مثبتی نبود و قوای ارتش و ژاندارم و شهربانی از فرمان او اطاعت نمی‌کردند، و او نیز با متابعت بی‌چون و چرا از چپ خود را فلج کرده بود. بعضی از چپ‌گرایان تند به رهبری جنبلاط تقاضای عزل سیاسی کتائب را کرده بودند و کتائب نیز گفته بود که اگر حکومتی قادر است بدون حضور ما لبنان را اداره کند، بفرماید. تیراندازان کتائبی عملاً عبور و مرور را در خیابان‌ها فلج می‌کردند و شهر را از حالت عادی خارج می‌کردند. با سقوط حکومت، کارهای دولت نیز در اختیار فرنجیه رئیس‌جمهور قرار گرفته بود که او خود در مخالفت ضد مقاومت و مسلمان‌ها ید طولایی داشت. در این شرایط وخیم، هیچ‌کس جرئت نمی‌کرد مسئولیت حکومت را بپذیرد زیرا بدون موافقت کتائب آرامشی نمی‌توانست وجود داشته باشد. تنها کسی که از طرف مسلمان‌ها کاندید نخست‌وزیری شده بود رشید کرامی، رجل قدیمی و توانایی بود که در بحران‌های سال ۱۹۵۸ به نخست‌وزیری رسیده بود و از سیاستمداران ملی به شمار می‌رفت. ولی رئیس‌جمهور فرنجیه با او سر سازگاری نداشت و نمی‌خواست او را بپذیرد، لذا یک سرلشگر بازنشسته ارتش را مأمور تشکیل کابینه کرد و او نیز یک کابینه نظامی برای سیطره بر لبنان تشکیل داد.

نیروهای ارتشی و ژاندارم و شهربانی به همراهی کتائب به مراکز مقاومت، یعنی محلات شیعه‌نشین حمله بردند. رگبار گلوله‌های توپ و خمپاره بر محلات شیعی به خصوص شیخ باریدن گرفت و گروه گروه

نیز دو بچه در همان محل به خاک و خون غلطیدند. حقیقت آنکه قناص کتائبی، در بالای ساختمانی قرار گرفته بود و هر جنبنده‌ای را هدف قرار می‌داد. بالأخره به تقاضای امام موسی، مقاومت فلسطین پنج جنگنده ماهر به صحنه فرستاد و آنها در عرض چند دقیقه قناص را به زیر کشیدند، در حالیکه بیش از پانصد مسلح از احزاب چپ حضور داشتند و عملاً قادر به مقابله با آن قناص نبودند.

امام موسی توضیح می‌دهد

روزهای آخر زد و خورد، احزاب چپ به کلی ساکت شدند و ابتکار عمل به کلی از دست آنها خارج شده بود، ولی بعد از آتش‌بس آرام آرام از گوشه و کنار بیدار می‌شدند و به امام خرده می‌گرفتند و او را متهم به همکاری با کتائب می‌کردند و چقدر ناجوانمردانه، تهمت می‌زدند و تحریک می‌کردند. امام موسی رهبران چپ را به مجلس دعوت کرد و از ابوجهاد، رجل دوم مقاومت نیز درخواست کرد که به عنوان شاهد در آن جلسه ظاهر شود. امام موسی در حضور ابوجهاد به رهبران چپ گفت: «موضع ما همان موضع مقاومت فلسطین است و سعی و کوشش ما برای آتش‌بس، به خاطر مصالح مقاومت و با مشورت آنها صورت گرفته است». و در مورد تحریکات و خرابکاری‌های چپ به آنها گفت: شما سال‌ها با کتائب در دولت شرکت داشتید و اختلاف شما با کتائب بر سر تقسیم منافع کرسی‌های پارلمان بود. شما می‌خواهید وزرای بیشتری داشته باشید و کتائب نیز می‌خواهند وزرای بیشتری داشته باشند. اختلاف شما با کتائب اختلاف ظاهری به خاطر مصالح خصوصی است، در حالیکه اختلاف کتائب و مقاومت اختلاف اصولی و اساسی است و بسیار خطاست که مقاومت به خاطر تقسیم مصالح ظاهری شما وارد معرکه شود و بهایی عظیم به قیمت نابودیش بپردازد. اگر شما می‌خواهید به خاطر منافع خود با کتائب بجنگید، آزادید، ولی

می‌گریختند و گویی انتظار هجوم مغولان را دارند. برای اولین بار، نیروهای حركة المحرومین به امر وجدان و ضرورت دفاع از ناموس خلق وارد صحنه شدند. بیش از پنجاه مسلح از جان گذشته حركة المحرومین تمام خیابان‌های اساسی و فرعی شیاح را سد کردند و تا صبح در مقابل رگبار گلوله و توپ‌های سنگین کتائب مقاومت کردند. در خیابان اسعدالاسعد، بزرگترین معرکه گاه بین احزاب و کتائب، که در اوایل شب بیش از سی نفر از احزاب چپ پاسداری می‌کردند و همه گریخته بودند جز یک پیرمرد شصت ساله که خانه‌ای آنجا داشت و تصمیم داشت قبل از کسانش بمیرد تا مرگ دلبستگی‌اش را به چشم نبیند، دیده نمی‌شد. مسلحین حركة المحرومین با شوق و ذوقی وافر و شجاعتی بی‌حد، تمام خیابان‌ها و محل دخول شیاح را پاسداری کردند و تنها امید و نقطه اتکای مردم بی‌پناه شیاح بودند.

حکومت بدون احزاب

نفرت عمومی نسبت به احزاب آن‌قدر بالا گرفت که مردم خواستار حکومت بدون احزاب شدند. ایجاد حکومت در آن شرایط کاری مشکل بود زیرا مسلمان‌ها نمی‌خواستند کتائب را در حکومت بپذیرند و کتائب نیز آشوب می‌کرد و اجازه تشکیل حکومت نمی‌داد و فرصت کافی برای حل مسائل موجود و رسیدگی به جرم تبهکاران وجود نداشت. لذا امام موسی به پیروی از افکار عمومی پیشنهاد کرد که حکومتی بدون احزاب چپ و راست تشکیل شود تا محیط را برای حکومت صحیح و کامل آماده سازد. البته کتائب این نظریه «حکومة مصغرة» [کابینه کوچک] را بدون کتائب به‌شدت محکوم کرد و زد و خوردها شدت گرفت.

برای حل این مشکل و ارضای کتائب، ابوعمار و امام موسی، با کمیل شمعون رئیس حزب دست راستی احرار ملاقات کردند و او را قانع کردند که در کابینه کوچک شرکت کند - او نیز موافقت کرد - ولی

از مردم بی‌گناه شیاح، طعمه آتش و آهن شده زیر خرابه‌های خانه‌های فروریخته مدفون می‌شدند. یاسر عرفات از نتایج عملکرد حکومت نظامی بیم داشت و به امام موسی گفت که می‌خواهند داستان اردن را تکرار کنند و فلسطینی‌ها را تصفیه کنند. امام موسی به او جواب داد: «تصفیه شما قبل از تصفیه ما ممکن نیست». یاسر عرفات بیش از پیش اظهار نگرانی کرد و گفت می‌خواهد هیچ برخورد نظامی با دولت و ارتش روی ندهد و از امام موسی تقاضا کرد حکومت نظامی را با تظاهرات سیاسی و نه نظامی ساقط کنند. امام موسی نیز به او قول داد و با کمک مفتی شیخ حسن خالد مفتی اهل سنت و شیخ عقل درزی‌ها جلسه‌ای تشکیل دادند و قطعنامه‌ای صادر کردند که تا سقوط حکومت نظامی، اعتصاب خواهند کرد. سرتاسر لبنان را اعتصابی یکپارچه فراگرفت و حتی یکی از افسران ارشد شیعه که وزیر کابینه نظامی بود به مجلس تلفن زد تا با امام موسی صحبت کند، امام او را نپذیرفت و گفت حکومت جدید را به رسمیت نمی‌شناسند. اعتصاب ادامه یافت تا بعد از چهار روز حکومت نظامی سقوط کرد و این یک پیروزی بزرگ برای مقاومت و نیروهای مسلمان به شمار می‌رفت.

یک نکته جالب اینکه شب اعلام حکومت نظامی از طرف رئیس‌جمهور و هجوم وحشیانه ارتش و ژاندارم و شهربانی به محلات شیعه‌نشین، نیروهای مقاومت فلسطینی به امر یاسر عرفات عقب‌نشینی کردند و پایگاه کمربندی شیعه‌نشین را رها کردند و این‌طور شایع شد که کتائب تصمیم دارد در آن شب وارد شیاح و محلات دیگر گردد. نیروهای چپ وقتی دیدند مقاومت عقب‌نشینی کرده است، همه گریختند و صحنه را خالی کردند و نشان دادند که بدون پشتیبانی مقاومت، صفر به حساب می‌آیند. منطقه، در آن شب هجوم کتائبی‌ها باز و بدون پاسدار ماند و بیش از پانصد نفر مسلحین احزاب چپ هر یک از گوشه‌ای فرا رفتند. رعب و وحشتی عجیب زن‌ها و بچه‌های شیاح را فراگرفت، همه

پی‌یر جمیل باز هم نظریه کابینه کوچک را رد کرد و گفت هیچ کسی را خارج از حزب به نمایندگی خود نمی‌پذیرد؛ حتی کمیل شمعون را، و به همین جهت تضادی بین پی‌یر جمیل و کمیل شمعون در گرفت که به نفع مسلمین بود. از طرف دیگر کتائب درخواست مصالحه کرد یعنی مقاومت فلسطین و کتائب آشتی کنند و مقاومت فلسطین این نظر مصالحه را نیز پذیرفت. ولی کتائب باز هم راضی نبود و تقاضا می‌کرد که نماینده کتائب در کابینه کوچک نیز شرکت داشته باشد. این امر نمی‌توانست مورد قبول مردم قرار گیرد.

اعتصاب غذا

همان‌طور که گفته شد مشکلات سیاسی و نظامی، حیات لبنان را در معرض خطر اساسی قرار داده بود. احزاب چپ از هیچ نوع تحریرکی خودداری نمی‌کردند و کتائب نیز بی‌رحمانه مناطق مسلمین و به خصوص شیعیان را با اسلحه‌های سنگین می‌کوبید و حتی تانک و توپ‌های ارتش نیز به همراهی کتائب مسلمین را گلوله‌باران می‌کردند و عده کشته‌ها از اول جنگ، عین‌الزمانه تا این موقع، به سه هزار و ششصد و چهل و پنج نفر و عدد مجروحین به شانزده هزار نفر رسید که اکثریت قریب به اتفاق آنها، بیش از نودوپنج درصد، از طایفه شیعه بودند. قرارات سیاسی یاسر عرفات و امام موسی صدر در اثر خرابکاری جناح‌های وابسته احزاب چپی و کتائب بی‌اثر ماند. بارها فرمان آتش‌بس صادر شد و رهبران احزاب چپ و راست پذیرفتند ولی با یک تحریر کوچک دوباره نزاع از سر گرفته شد. تمام مسیحیت با کتائب همراهی می‌کرد و گروه‌های چپ نیز هر مسیحی را، صرف‌نظر از کتائبی یا غیرکتائبی و یا حتی غیرمارونی، به شدت می‌زدند یا می‌گرفتند. مسیحیان نیز برای دفاع از جان خود به کتائب پناه برده بودند، اسلحه می‌گرفتند و در پناه قدرت نظامی و سازمان کتائب خود را محفوظ

می‌داشتند. کتائب در بین مسیحیان کسب شخصیت کرده بود و حامی مسیحیان به شمار می‌رفت و تبلیغات شوم ضداسلامی رواج یافته بود، تا آنجا که به حضرت محمد ص اهانت می‌کردند و مسلمین را می‌گرفتند و بعد از ضرب و شتم مجبور می‌کردند که به محمد ص دشنام دهند والا آنها را می‌کشتند. جنگ مذهبی شروع شده بود و کتائب از تمام احساسات مذهبی مسیحیان داخل و خارج لبنان استفاده می‌کرد. همه مسیحیان اروپا و آمریکا و وسایل تبلیغاتی آنها به نفع مسیحیت لبنان و کتائب به کار افتاده بود و کتائب این را موفقیت بزرگی برای خود به حساب می‌آورد. چپ اصلاً فکر نمی‌کرد و با تحریکات دائم خود جنگ را مشتعل می‌کرد و می‌خواست که همه نیروهای مسلمان را دنباله‌رو خود کند و به نفع مصالح حزبی خود به کار اندازد و حتی می‌خواست با تحریک احساسات مردم، یاسر عرفات و مقاومت را نیز وارد معرکه کند و از آن استفاده سیاسی ببرد. کتائب نیز به خاطر منافع خود جنگ مذهبی را دامن می‌زد و استفاده سیاسی و نظامی می‌برد و از کشتار مردم بی‌گناه و ویران کردن همه چیز، هیچ ابایی نداشت.

امام موسی به ناچار ساعت چهار بعدازظهر روز ۱۹۷۵/۶/۲۸ مبادرت به اعلام اعتصاب غذا کرد و این اعتصاب، اعلام اعتراض به تحریکات و آدم‌کشی‌ها و سوءاستفاده‌های چپ و راست بود. امام موسی احساس کرد که باید با تاکتیک جدیدی جنگ را پایان دهد زیرا با دخول نیروهای حركة المحرومین اوضاع بهبود نخواهد یافت. از طرفی مقاومت کتائب را نمی‌توان شکست و جلوی تحریکات چپ را نیز نمی‌توان گرفت، زیرا هر نوع درگیری در آن شرایط به ضرر مسلمین خواهد بود. به علاوه مقاومت فلسطین به مراتب قدرتش بر کتائب و احزاب چپ می‌چربید ولی نمی‌خواست در معرکه مداخله کند. برای او مسئله بقا مطرح بود.

اعلام اعتصاب غذای امام موسی برای ختم خونریزی در بحبوحه

با این احوال هزاران نفر به مسجد آمدند و پشتیبانی بی‌دریغ خود را از امام موسی و برنامه‌های او اعلام داشتند.

مسیحیت نیز به حرکت درآمد و روز بعد از اعتصاب غذا، گروه دانشناک ارمنی که قبلاً طرفدار کتائب بود، پشتیبانی خود را از کابینه کوچک پیشنهادی امام موسی اعلام کرد.

روز دوم بعضی از روحانیون مسیحی در کلیساهای خود اعتصاب غذا کردند و بعضی از مسلمانان به آنها پیوستند. روز سوم عده‌ای از بزرگان مسیحی به مسجد آمدند و اعلام پشتیبانی کردند و حتی بعضی در اعتصاب غذا شرکت کردند. امام موسی جسماً در اثر اعتصاب ضعیف شده بود و به سختی خود را می‌کشید و دیگر نمی‌توانست حرکت کند. شور و هیجانی همه لبنان را فرا گرفت، مردم دسته دسته زیر آتش گلوله‌ها به مسجد می‌آمدند و به ما اعلام وفاداری می‌کردند. بزرگان لبنان، سیاستمداران و روحانیون از همه گروه‌ها نیز به مسجد آمدند و اعلام پشتیبانی کردند. مفتی حسن خالد رهبر دینی سنی‌ها و عده زیادی از رهبران مسیحی، یاسر عرفات و عده‌ای از مسئولین مقاومت و حتی وزیر امور خارجه، همه برای طرفداری به دیدار امام موسی به مسجد آمدند. لیکن در تمام این مدت تیراندازی و خونریزی کم و بیش ادامه داشت و حتی حزب کمونیست لبنان که در حوالی مسجد موضع گرفته بودند، بدون دلیل، گاه و بی‌گاه تیراندازی می‌کرد. اغلب هنگام سخنرانی امام موسی در مسجد تا کسی صدای او را نشود. کتائب نیز خمپاره‌های خود را به طرف مسجد نشانه گرفته و دو راکت در فاصله بسیار نزدیک در اطراف مسجد فرود آمد و تمام مسجد را لرزاند. دامنه اعتراض به خونریزی بالا گرفت و کتائب احساس کردند که نیروهای مسیحی یکی بعد از دیگری از صفوف آنها خارج می‌شوند و کتائب منفور شده است و هر روز که بدین منوال بگذرد، خشم مسیحیت را علیه خود برمی‌انگیزد، لذا تسلیم نظرات

کشت و کشتار، لبنان را به لرزه درآورد. مسیحیان غیرکتابی به خود آمدند و دریافتند که همه مسلمین طرفدار جنگ نیستند، تبلیغات کتائب دایر بر جنگ و خونریزی و حتی به دریا ریختن مسیحیان و قتل عام آنها بی‌اساس است و از این نظر لزومی ندیدند که چشم و گوش بسته از برنامه‌های سیاسی کتائب پیروی و سرنوشت خود را تسلیم کتائب کنند.

ولی احزاب چپ و جنرال‌عصابی شدند و بیانیه‌های متعدد ضد امام موسی صادر کردند و از او خواستند که به جای اعتصاب غذا در مسجد به وسط شیخ منطقه جنگ بیاید و در قتال شرکت کند و حتی احزاب چپ عده‌ای از عوامل خود را به مسجد فرستادند و داخل مردم شروع به تحریک ضد امام موسی کرده و او را وادار به خروج از مسجد کنند. امام موسی خواسته‌های خود را به شرح زیر اعلام کرد:

- ۱- ختم خونریزی و قبول آتش‌بس از طرف همه نیروها.
- ۲- قبول حکومت مصغره [کابینه کوچک] بدون احزاب چپ و راست.
- ۳- ایجاد یک کمیته تحقیق برای بررسی جنایات مجرمین و کیفر آنها.

۴- ایجاد کمیته تحقیق برای بررسی خسارات وارده به مردم.

۵- ایجاد یک کمیته تحقیق برای بررسی درخواست‌های مجرمین. و گفت تا تحقق این درخواست‌ها از اعتصاب غذا دست نخواهد کشید.

گروه‌های کثیری از مردم به مسجد آمدند و در اعتصاب غذا شرکت کردند و هزاران نفر از بعلبک و جنوب لبنان نیز به سوی بیروت به حرکت درآمدند. سلطه چون تجمع مردم در اطراف امام موسی صدر را به مصلحت خود نمی‌دیدند، بنزین را از بنزین‌فروشی‌ها قطع کرد تا کسی نتواند به بیروت بیاید و نیز مرتباً اعلام می‌شد که خیابان‌ها دست‌خوش تیراندازان است و هرکس از خانه خارج شود، مرگ او حتمی است ولی

گرفت تا این سنگر قوی و مبارز را از صحنه معرکه دور نگاه دارد. یکی از توطئه‌ها ایجاد جنگ و جدال داخلی بین بعضی از خانواده‌های بزرگ و بانفوذ بعلبک بود که به جان هم افتادند و دیگری هجومی بود که به بعضی از قریه‌های مسیحی‌نشین بعلبک صورت گرفت و عده‌ای مسیحی کشته شدند تا جنگ‌های مذهبی را توسعه دهند و به خصوص خشونت مسلمین را ضد مسیحیان بهانه کرده، با کمک قدرت‌های خارجی دست به قتل عام مسلمین بزنند.

امام موسی، بعد از ایجاد کابینه کوچک و آتش‌بس برای پایان دادن به اغتشاشات بعلبک، فوراً به اعتصاب خاتمه داده رهسپار بعلبک شد. و بعد از سلسله فعالیت‌های مستمر، غائله بعلبک را پایان داد.

انفجار در اردوگاه بعلبک

امام موسی بعد از چهار روز کار مستمر، بالأخره بعلبک را آرام کرد ولی روز چهارم حادثه‌ای دردناک اتفاق افتاد که تمام لبنان را تکان داد و مسیر قسمتی مهم از تاریخ معاصر را عوض کرد و آن انفجاری بود که در اردوگاه جوانان حرکة المحرومین در بعلبک اتفاق افتاد. هنگامی که معلم بزرگ فلسطینی مشغول تعلیم مواد منفجره بود و مین ضد تانک را شرح می‌داد بر اثر یک اتفاق غیرمترقبه، مین در دستش منفجر شد. او و بیست و هفت نفر از بهترین کادرها و جوانان جنگنده شیعه شهید شدند و بیش از ۵۰ نفر به سختی مجروح و خیر انفجار فوراً در سرتاسر لبنان منتشر شد و همه اخبار دیگر را تحت الشعاع قرار داد.

تبلیغاتچی‌های دست راستی لبنان و به خصوص کتائب ضد امام موسی و حرکة المحرومین به کار افتادند و حملات همه‌جانبه شدیدی آغاز شد. امام موسی تا قبل از انفجار رجل صلح، نماینده مسیح و مورد قبول همه نیروها بود، به خصوص مسیحیان، امام موسی را دوست می‌داشتند تا وطن آنها را استقرار دهد و صلح و آرامش برقرار کند. در

امام موسی شد و آتش‌بس را پذیرفت و به کابینه کوچک بدون کتائب تن در داد.

رشید کرامی کاندیدای نخست‌وزیری از طرف مسلمین بود، اگرچه احزاب چپ و جنبلاط با او مخالف بودند، ولی او از پشتیبانی امام موسی و یاسر عرفات برخوردار بود. رئیس‌جمهور با رشید کرامی دشمنی قدیمی داشت و به هر قیمتی می‌خواست از نخست‌وزیری او ممانعت کند، ولی در اثر فشار روزافزون مردم و تسلیم کتائب او نیز تسلیم شد و رشید کرامی روز چهارم اعتصاب به نخست‌وزیری رسید و شهر بیروت در آرامش فرو رفت. رشید کرامی و یاسر عرفات و خدام، وزیر امور خارجه سوریه، که برای اتمام جنگ از طرف حافظ اسد به بیروت آمده بود، همه به امام موسی تکلیف کردند که دست از اعتصاب غذا بردارد و تحقق بقیه خواسته‌های او را ضمانت کردند.

بعلبک در آتش توطئه

روز دوم اعتصاب غذا بعلبک دستخوش هیجان و اعتراض شدید بود. شیعیان بعلبک که عموماً زارعین و دهقانان و کارگران منطقه‌اند از سرسخت‌ترین جنگندگان و مهم‌ترین طرفداران امام موسی به شمار می‌روند. اعتصاب غذای رهبر مذهبی آنها برایشان غیرقابل تحمل بود و در نتیجه اکثر بعلبکیان در تب و تاب انقلابی می‌سوختند. روز سوم رزمندگان بعلبک و هرمل بر ساختمان‌های دولتی و دارالحکومه و مراکز پلیس مسلحانه حمله کردند و همه آن مواضع را تسخیر کردند و اعلام داشتند که در صورت ادامه اعتصاب غذا، مسلحانه به بیرون خواهند آمد.

هیئت حاکمه لبنان از قدرت بعلبک می‌ترسید و از اینکه بعلبک بی‌چون و چرا و سرسختانه از امام موسی طرفداری می‌کند بیمناک است. لذا در این روزهای بحرانی، توطئه‌های زیادی در بعلبک انجام

همه نوع اسلحه سبک و سنگین و همچنین جنگ‌های خیابانی و زد و خورد‌های تن به تن و تاکتیک مبارزات انقلابی، تعلیم داده می‌شد. علاوه بر امور نظامی تا حد امکان و ضرورت تربیت فکری و ایدئولوژیک نیز انجام می‌گرفت و اردوگاه نظامی به کارخانهٔ صنع انسان یا انسان‌سازی معروف شده بود و تغییرات کیفی در روحیه و اخلاق جوانان قبل و بعد از خروج از اردوگاه به خوبی مشهود بود.

نکتهٔ جالب و مهم اینکه تقریباً همهٔ جنگندگان مسلمان در لبنان همان شیعیان هستند، تقریباً همهٔ جنگندگان احزاب چپ، حتی حزب کمونیست و حزب تقدیمی اشتراکی جنبلاط و حتی گروه‌های سیاستمداران سنی، از جوانان طوایف شیعه هستند. روح شجاعت و جنگجویی در طایفهٔ شیعیان لبنان به شدت وجود دارد، این امر مربوط به زیربنای فکری و دینی و تاریخی و از نظر دیگر محرومیت بیش از حد آنهاست، به این معنی که یک جوان جنگجوی شیعه چیزی ندارد که از دست بدهد، بنابراین در صحنهٔ نبرد از هیچ چیز نمی‌ترسد. در حالیکه مسیحیان و دیگران هر یک مزایایی دارند و می‌جنگند تا مزایای موجود خود را حفظ کنند ولی از مرگ و شهادت می‌گریزند.

نظام لبنانی متزلزل می‌شود

همان‌طور که گفته شد بر حسب آماری که استعمار فرانسه در سال‌های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ تهیه کرده است مسیحیان را اکثریت به شمار آورده و لذا رئیس‌جمهور و رئیس ارکان ارتش را حق آنها دانسته است و بعد سنی‌ها را در ردیف دوم و بعد شیعه‌ها را در ردیف سوم به شمار آورده است. اما بعد از آمار غیرمستقیمی که از کوپن قند و شکر به وجود آمد عدد نفوس طوایف به قرار ذیل به دست آمده است.

۱- عدد نفوس مارونی چهارصد و پنجاه هزار

۲- عدد نفوس سنی پانصد و پنجاه هزار

نظر آنها امام موسی تنها کسی بود که می‌توانست صلح و آرامش برقرار کند و جان کسی را به خطر نیندازد و مدافع حیات و هستی آنها باشد، ولی وجود سازمان سیاسی و نظامی برای شیعیان زنگ خطری بود که مسیحیان و کتائب را دچار ترس و وحشت می‌کرد، به خصوص می‌دانستند که اگر همهٔ نیروهای شیعه که فعلاً در احزاب مختلف و تحت رهبری اشخاص متفاوت فعالیت می‌کنند، در یک سازمان واحد جمع شوند، قدرتی غیرقابل تحمل به وجود خواهند آورد.

البته امام موسی رجل صلح و آرامش بود ولی نمی‌توانست فراموش کند که نمایندهٔ محرومین و شیعیان لبنان نیز هست و در قبال آنها مسئولیتی بزرگ دارد و اگر عدالت اجتماعی برای محرومین به وسایل مسالمت‌آمیز امکان‌پذیر نباشد، باید با زور و قدرت حقوق از دست رفته محرومین را مطالبه کرد و به خصوص در وضع خاص لبنان که هر حزب و دسته‌ای برای خود قدرت نظامی و میلیشیا دارد، بقای طبقهٔ شیعه و دفاع از حقوق آنها نیز احتیاج به یک سازمان نظامی قوی دارد.

سازمان نظامی امل

انتشار خبر انفجار در بعلبک سبب شد که امام موسی وجود سازمان نظامی حرکة المحرومین را اعلام کند. بنابراین منظمه [سازمان] که حروفش از سه کلمه «افواج - مقاومه - لبنانی» گرفته شده بود به عنوان جناح نظامی حرکة المحرومین علنی شد. سازمان نظامی شیعیان دو سال بود که وجود داشت و فعالیت می‌کرد و برای تربیت جوانان از اردوگاه تعلیماتی بعلبک استفاده می‌کرد و حتی در بعضی از عملیات نظامی شرکت می‌کرد ولی تا آن موقع مخفی بود و دلیلی نمی‌دید که نیروهای خود را برملا کند. تعلیمات نظامی حرکت در اردوگاه‌های دوردست به خصوص در بعلبک انجام می‌گرفت و معلمین و افسران فتح، مأمور تربیت نظامی جوانان بودند. در این اردوگاه‌ها، آشنایی‌ها با

احساس می‌کنند که در مقابل این حرکت خلقی عظیم، موجودیت خود را از دست داده و لذا با تمام حیل در فکر کوییدن امام موسی و حرکة‌المحرومین و تفرقة شیعیان هستند.

قدرت شیعیان، مسیحیان را نیز به وحشت انداخته است و رهبران سیاسی و مذهبی‌شان به امام موسی به نظر حقد و کینه نگاه می‌کنند و آنها که با او الفتی داشتند رو می‌گردانند. ولی باید در نظر داشت که در مقابل این خسارت، یعنی مخالفت مسیحیان و رهبران دینی و سیاسی موجود با امام موسی و حرکة‌المحرومین، نتیجه‌ای بزرگتر تأمین شده است و آن رو آوردن خلق‌های مسلمان چه شیعه و چه سنی به طرف حرکة‌المحرومین است و بر شخصیت مردمی امام موسی روز به روز افزوده می‌شود و او مورد توجه و محبوب همه محرومین لبنان شده است.

انعکاس انفجار بعلیک برخلاف انتظار، مثبت بود و به خصوص شیعیان را به حرکت درآورد و خفتگان را بیدار کرد. هنگامی که امام موسی به زیارت [دیدار] یکی از خانواده‌های شهدا در بعلیک رفته بود، پدری که فرزند شهید داده بود به امام موسی گفت: «سه پسر دیگر دارم با خودم چهار نفر و زنم پنج نفر، همه را فدای تو می‌کنیم». جنوب خفته به جنب و جوش افتاده است. از خانواده‌ای از جنوب لبنان، فرزند شهید شد که پدر نداشت و مادر داغ‌دیده‌اش با لباس تمام سیاه امام موسی را که برای تسلیت آمده بود پذیرفت ولی با اعتراض چنین گفت: «یا امام! چرا برای زن‌ها اردوگاه تشکیل نمی‌دهی؟ ما هم می‌خواهیم تعلیم نظامی ببینیم و بجنگیم» این نوع احساس و فداکاری به شدت رواج یافته است که سابقاً در جنوب لبنان وجود نداشت و نقطه عطفی در مبارزات شیعیان لبنان به حساب می‌آید.

۳- عدد نفوس درزی دویست و پنجاه هزار

۴- عدد نفوس کاتولیک سیصد و پنجاه هزار

۵- عدد نفوس ارتودکس سیصد هزار

۶- عدد نفوس شیعه نهصد و هشتاد و پنج هزار

۷- ... و طوایف دیگر که خیلی کمترند.

همچنانکه ملاحظه می‌شود عدد شیعیان بیشتر از دو برابر مارونی‌هاست و هیچ طایفه دیگری در لبنان به حد طایفه شیعه نمی‌رسد و لذا می‌بایست رئیس‌جمهور بر حسب نظام موجود لبنانی از شیعه انتخاب شود! و این عدد شیعه بدون در نظر گرفتن جمعیت ده‌ها هزار نفری شیعه از عشایر است که زیر بار استعمار فرانسسه نرفتند و لذا شناسنامه لبنانی به آنها داده نشده و با اینکه در لبنان زندگی می‌کنند، هنوز لبنانی به حساب نمی‌آیند.

قدرت شیعه و کثرت نفوس آنها و جنگاوری جوانان شیعه، هم نظام لبنانی را متزلزل کرده است و هم احزاب چپ و مسیحیان و سنی‌ها از این عدم تعادل وحشت دارند و هر یک به طریقی در صدد تضعیف شیعه هستند. هزار هزار از جوانان طایفه شیعه که تا آن موقع در سازمان‌های چپ فعالیت می‌کردند، به طرف حرکة‌المحرومین سرازیر شده‌اند و ترجیح دادند که برای طایفه خود فداکاری کنند و زیر بار احزاب و یا قدرت‌های دیگر نروند. این جوانان در سابق به علت خلأ موجود فکری و سیاسی مجذوب احزاب چپ شده بودند ولی الآن قدرت و تحرک و تقدم [پیشروی] در جبهه مجلس شیعیان و امام موسی و طایفه شیعه است. تقریباً نود و پنج درصد افراد حزب کمونیست لبنان را جوانان طایفه شیعه تشکیل داده بود. حزب کمونیست در مدت پنجاه سال حیات، عمل مثبتی انجام نداده است و لذا در سایه تحرک و تقدم [پیشروی] شیعیان طبعاً اعضای شیعه حزب کمونیست و احزاب دیگر و رهبرانشان، همه از قدرت شیعیان و تمرکز طایفی آنها وحشت دارند و

جنوب به پا می‌خیزد

این حماسه‌ جنگی برای دفاع از خود و افتخار شهادت در جنوب رواج یافته است و در همه جا دیده می‌شود. اسرائیل همیشه به جنوب تجاوز می‌کرد، هر شب کماندوهای اسرائیلی به دهات لبنانی وارد می‌شدند و می‌کشتند و منفجر می‌کردند و به اسارت می‌بردند و لبنانیان جنوب از خود هیچ دفاعی نمی‌کردند، اما اکنون دفاع و شهید شدن رواج یافته است.

مدتی پیش کماندوهای اسرائیلی وارد طیبه، یکی از ده‌های مرزی جنوب لبنان، شدند و به خانه یکی از شیعیان به نام اشرف‌الدین رفتند. پدر خانواده در خانه را باز کرد، اسرائیلیان او را کشتند، پسر بزرگش خواست اسلحه را بردارد که او هم آن‌ا کشته شد. پسر کوچک شانزده ساله‌اش که شاگرد مدرسه جیل عامل متعلق به امام موسی صدر بود، اسلحه را گرفت و چهل و پنج دقیقه با اسرائیلیان جنگید و هفت کماندو را کشت. رگبار گلوله‌های اسرائیلی می‌بارید ولی او از گوشه‌ای به گوشه دیگر پناه می‌برد و از زوایای خانه و پنجره‌ها تیراندازی می‌کرد تا بالاخره با پرتاب یک راکت بزرگ خانه را با او منفجر کردند و بدین وسیله شجاعانه شهید شد. حادثه دیگری نیز اخیراً در کفرشوبا یکی دیگر از ده‌های جنوبی مرزی لبنان به وقوع پیوست. کماندوهای اسرائیلی مثل همیشه وارد ده شدند و در خیابان مرکزی ده آواز می‌خواندند و می‌رفتند، در راه چند نفر مسلح لبنانی با آنها برخوردند. آنها، اسرائیلیان را زیر آتش گلوله گرفتند و افسر اسرائیلی و عده‌ای کماندو را در همان لحظه اول کشتند. ساعت‌ها جنگ ادامه یافت، همه مردم ده تجهیز شدند و یک قیام کلی صورت گرفت و صبحگاهان اسرائیل مجبور به عقب‌نشینی شد. دفاع شجاعانه کفرشوبا احتیاج به شرح و تحسین ندارد، اسرائیل از سه طرف به این ده کوچک هجوم آورد و پنج روز جنگید و تا حدود ده پیش رفت ولی دفاع جانانه مردم از جان گذشته و عده‌ای از

فداییان فلسطینی اسرائیل را به عقب زد. ده به کلی ویران شده است ولی شرف و افتخار کسب کرد که چون ستاره در آسمان جنوب برای همیشه خواهد درخشید.

ابوعمار بعد از حادثه انفجار بعلبک و شهادت بیست و هفت نفر، اولاً تأثر شدید خود را اعلام کرد و آنها را جزء شهدای فلسطین به حساب آورد و برایشان لوح افتخار شهادت نوشت و ثانیاً به امام موسی تبریک گفت و اظهار کرد که این شهادت تولدی نو در حرکت‌المحرومین به وجود آورده است و در حقیقت این شهادت را باید بنیاد و شروع حرکت به حساب آورد و تکرار کرد که این حرف را من می‌زنم که با گوشت و پوستم مفهوم شهادت و انقلاب را درک و لمس کرده‌ام.

سازمان حركة المحرومین

در حال حاضر همه شیعیان و حتی می‌توان گفت همه محرومین، حتی سنی و قلیلی محروم مسیحی، خود را از حركة المحرومین امام موسی می‌دانند و از آن دفاع می‌کنند، ولی در عین حال یک سازمان ایدئولوژیک دیگری نیز به وجود آمده که بر اساس اصول سازمانی کار می‌کند. این سازمان در همه نقاط لبنان، به خصوص در بیروت، بعلبک و جنوب لبنان، دارای کادرهای ورزیده و مسئولین و حوزه‌های نیمه مخفی است که جلسات دائمی و تربیت مستمر فکری و عملی دارد. در حركة المحرومین به طور کلی سعی شده است که همه محرومین حتی سنی و مسیحی را در بر گیرد و لذا در منشور این سازمان فقط به اصول کلی تکیه شده و به جزئیات پرداخته نمی‌شود.

منشور حركة المحرومین را می‌توان این طور خلاصه کرد

ایمان به خدا و احترام به انسان. از آنجا که انسان خلیفه‌الله در زمین است. خدا پایه مطلق ارزش هاست که زیربنای همه فعالیت‌ها و تحرک انسان است.

می خواهد انفجار به وجود آورد، ولی ما نمی خواهیم انفجار به وجود آید، لذا کارهایی که کتائب انجام می دهد، ما باید از آن نوع کارها پرهیز کنیم و یاسر عرفات و کرامی پذیرفتند که همه همت خود را برای خاموش کردن جنگ به کار اندازند. رشید کرامی از امام موسی درخواست کرد که پشت تلویزیون برود و ملت را دعوت به آرامش کند و امام موسی تنها کسی بود که وجهه مردمی داشت و می توانست چنین درخواستی بکند. لذا او بعد از درخواست رشید کرامی و یاسر عرفات به تلویزیون رفت و خطابه ای ایراد کرد. در آن خطابه، چند آیه از انجیل و قرآن خواند و تفسیر کرد و سپس جملاتی نیز از نهج البلاغه آورد و گفت ما مسلمانها مخالف مسیحیت نیستیم و سالها با هم در صلح و صفا زندگی کرده ایم. این غائله نتیجه یک توطئه بین المللی برای نابودی مقاومت فلسطین و لبنان است و ما باید به هر ترتیبی که هست آن را خنثی کنیم. از آنجا که الآن بقای لبنان مطرح است باید از همه مسائل کوچک و فرعی درگذشت و درخواست کرد که حتی اگر کسی به شما تیراندازی کند شما به او جواب ندهید. صلح را برقرار کنید تا مخربین و عمال دشمن شناخته شوند. سخنان امام موسی تأثیر عجیبی در ملت گذاشت، تصمیم گرفتند که جنگ را خاتمه دهند. بعد از آن همه خونریزی و کینه و نفرت، بعد از هفت هزار کشته و بیست هزار زخمی، بعد از آن همه خرابی ها و آتش سوزی ها، روز بعد مجدداً صلح برقرار شد. عده ای از شیعیان و جنگندگان شیاح به عین الرمانه رفتند و مسلمان و مسیحی همدیگر را بوسیدند و چای و قهوه خوردند و به سلامت بازگشتند. مسیحیان عین الرمانه نیز برای بازدید به شیاح آمدند و همان معامله حسنه انجام شد. شادی و انبساط گسترش یافت. رادیوی دولتی اعلام صلح و آرامش کرد. مسلمانان و مسیحیان آزادانه شروع به مرآوده کردند و می رفت تا آرامش و راحتی برقرار گردد. اما متأسفانه مخربین نمی خواستند که صلح برقرار گردد و دست به توطئه زدند. هنگامی که

این منشور برای حرکة المحرومین و همه فرقه هاست. ولی محور سازمان بر مبنای جوانان مسلمان و کادرهای مؤمن شیعه است. تکیه اساسی در حرکت بر ایدئولوژی و طرز تربیت اعضا است و چون نظامی گری و حماس جنگی، یک امر کلی برای همه شیعیان است، تا کسی معتقد به اصول اسلامی و حرکت نباشد، مورد قبول سازمان حرکة المحرومین قرار نمی گیرد.

در کارهای سازمانی، اول تکیه بر اصول فکری و ایدئولوژیک و سپس تکیه بر سازمان دهی و دیسیپلین و سپس تعلیم امور نظامی است و امید می رود که در آینده، اکثریت نیروهای شیعه با طرز تفکر واحد اسلامی و با تکیه به روح شهادت متمرکز شده در راه عدالت اجتماعی و طرد ظلم و ستم و کسب حقوق از دست رفته خود مبارزه کنند.

حادثه زحله

در اواخر تابستان ۱۹۷۵ یک نفر از فداییان در زحله در یک قهوه خانه بحث می کرد و بین او و عده ای مسیحی جدال درگرفت و کشته شد. محکمه لبنان، بعد از تحقیق دو نفر از متهمین به قتل را به زندان برد تا محاکمه کند. ولی مسیحیان زحله شهر را بستند و به زندان حکومت حمله کردند و زندانیان را آزاد کردند. این عمل خشم مسلمین را برانگیخت و نزاع شروع شد و به بیروت کشیده شد که دایره خونینش به طرابلس نیز سرایت کرد. در این حوادث لبه تیز حملات کتائب متوجه شیعه شد. آنها دست به جنایتی بی نظیر زدند که از همه مخوف تر، سر بردن مردم بی گناه به دست کتائبی ها بود که در عرض ده روز، بیش از دوست نفر را سر بردند که اکثر قریب به اتفاق آنها شیعه بودند. بعد از شیوع جنگ در همه جبهه ها، خطر انفجار حتمی شد و باز مقاومت فلسطین مورد تهدید قرار گرفت، حافظ اسد رئیس جمهور سوریه با یاسر عرفات و رشید کرامی مذاکره کرد و گفت فرض کنیم که کتائب

جنگندگان کتائب و خرابکاران و توطئه‌گران احزاب چپ را به زیر رگبار گلوله گرفتند و با زور و قدرت به جنگ خاتمه دادند.

البته احزاب چپ به شدت عصبانی و ناراحت هستند و مقاومت فلسطین و ابوعمار را مورد هجوم و دشنام شدید قرار داده‌اند و سعی دارند به هر ترتیبی شده آتش جنگ‌های داخلی را دامن بزنند.

احزاب چپ چه می‌خواهند؟

دسته‌های چپ از دو گروه تشکیل می‌شوند: گروه اول احزاب چپ به رهبری کمال جنبلاط که خودش درزی است و عضو پارلمان لبنان است و سابقاً وزیر کشور بود و با نظام همکاری داشته و از میلیونرها و فئودال‌های لبنان به شمار می‌رود و در ضمن رهبر حزب التقدمی الاشتراکی (سوسیالیست پیشرو) نیز هست و حزب کمونیست لبنان به رهبری جورج حاوی (مسیحی) که مدافع شوروی است و در جریان اخیر به علت نارضایی روسیه، طبعاً حزب کمونیست لبنان نیز ناراحت و عصبانی است. گروه دوم جبهه امتناع نامیده می‌شوند که عبارتند از «الجبهة الشعبیه» به رهبری جورج حبش و «الجبهة الشعبیه الديمقراطية» به رهبری حواتمه و «القیادة العامه» به رهبری احمد جبیریل و جبهه التحریر العربیه متعلق به حزب بعث عراقی. این دو گروه اصولاً با مقاومت فلسطین مخالفند و به خصوص در جریانات اخیر تضاد آنها علنی شده است. گروه‌های چپ شخصاً قادر به مقابله با کتائب نیستند و لذا جنگ می‌افروزند و ملت را تحریک می‌کنند تا به هر وسیله شده مقاومت فلسطین را وارد معرکه کنند. البته مقاومت قادر است که کتائب را همراه با ارتش لبنان نابود گرداند ولی خطر هجوم اسرائیل بر مقاومت همیشه وجود دارد و خاطره تلخ اردن در ۱۹۷۰ همیشه جلوی چشم رهبران مقاومت است و به خصوص که لبنان آخرین پایگاهی است که مقاومت در اختیار دارد و اگر تصفیه‌ای [از میان بردن] در لبنان انجام

دانی شمعون، پسر کمیل شمعون، و عده‌ای از بزرگان مسیحی برای زیارت [دیدار] شیعیان شیاخ آمدند و عده‌ای از جوانان مسلح حرکت‌المحرومین از آنها استقبال کردند و خبرنگاران با آنها حرف می‌زدند عده‌ای از مسلحین «قیاده‌العامه» به رهبری احمد جبیریل، یکی از گروه‌های چپ، آتش رگبار مسلسل‌ها را به سوی مسیحیان باز کردند که در آن میان حتی عده‌ای شیعه نیز تیر خوردند. جوانان حركة‌المحرومین، دانی شمعون و مسیحیان را فوراً داخل یک خانه کرده، درها را بستند که از جانشان محافظت کنند. ولی یک نفر از مسیحیان به نام مزرعانی خارج از خانه ماند و او را کشتند و با سرنیزه شکم و سینه‌اش را شکافتند و به وسط خیابان انداختند. یکباره محیط صلح و آرامش به شدت متشنج شد و هرکس از گوشه‌ای می‌گریخت و مسیحیان عین‌الرمانه حدود سیزده نفر شیعه را که برای مذاکرات صلح به آنجا رفته بودند بازداشت کردند و خواستار قاتل مزرعانی شدند. بشاستری فرمانده مقاومت فلسطین و عضو سازمان فتح و مسئول نظامی شیاخ به جوانان «قیاده‌العامه» اعتراض کرد، آن‌چنان با قنடاق تفنگ به پهلویش زدند که بیهوش شد و به بیمارستان منتقل گردید و همچنین وقتی «ابوحسن» عضو هیئت اجراییه فتح و گارد مخصوص ابوعمار با معاونت [کممک] شیخ محمد یعقوب نماینده مجلس شیعیان به آنها اعتراض کردند، همچنین مورد هجوم و دشنام قرار گرفتند. مسلحین حركة‌المحرومین آنها را محاصره کردند تا با رگبار گلوله به این گستاخی جواب بگویند، ولی با وساطت ابوحسن معرکه را ترک گفتند. احزاب چپ برای آزادی دستگیر شدگان در عین‌الرمانه، عده‌ای مسیحی را در نقاط مختلف شهر دزدیدند و کتائب نیز شروع به دستگیری مسلمین کرد و تا ششصد نفر دستگیر و زندانی شدند.

آتش جنگ بعد از چند روز بالا گرفت و به انفجار نزدیک شد تا بالأخره مقاومت و ارتش دوش به دوش هم وارد معرکه شدند و

بگیرد، بعید است که مقاومت بتواند به سادگی دوباره بلند شود و بر پای خود بایستد. بیشتر دولت‌های عربی نیز خواهان ضربه زدن به مقاومت و اقبالاً تأدیب [ادب کردن] رهبران آن هستند و اصولاً می‌خواهند مقاومت ضعیف و حرف‌شنو و آلت دست آنها باشد و از استقلال رأی رهبرانش ناراضی هستند.

در جریان قراردادهای سادات - کیسینجر، مقاومت فلسطین و ابوعمار ابراز مخالفت کردند و سادات رادیوی مقاومت در قاهره را بست، با این حال گروه‌های چپ به ابوعمار دشنام می‌دادند که او دست راستی است و سازشکار است و آن‌طور که باید به سادات حمله نمی‌کند. در حالیکه بعد از مدتی، کمال جنبلاط از قرارداد سادات برای بازگرفتن سینا موافقت کرد و احزاب چپ و جبهه امتناع کاملاً سکوت کردند و حتی کلمه‌ای اعتراض نکردند.

نکته مهم دیگر اینکه در جریان این حوادث خونین، در حالیکه جنبلاط همه را تهییج و تشویق به جنگ می‌کرد و نیروهای خودش به خصوص درزی‌ها که ده هزار مسلح دارند، مناطق درزی‌نشین به کلی از جنگ به دور نگاه داشته شدند و جنگ و خونریزی فقط در مناطق شیعه‌نشین انجام می‌شد. کمال جنبلاط رسماً اعلام کرده بود که برای تحلیل نیروهای کتائبی می‌خواهد جنگ فرسایشی را فقط در چند منطقه محدود برقرار کند و به همین علت چند منطقه شیعی شیخ، برج حمود و ... صحنه زد و خورد بود و شیعیان کشته می‌دادند تا احزاب چپ بهره‌برداری کنند و حتی مقاومت را به صحنه جنگ و خطر نابودی بکشانند. باز هم نکته دیگری می‌توان افزود و آن اینکه پسر جنبلاط دزدیده شد و او فوراً با کامیل شمعون که بعد از سال ۵۸، سال‌های طولانی با او قهر و دشمن بود، آشتی کرد و بعد از نیم ساعت فرزندش را پس گرفت، در حالیکه صدها مسلمان و شیعه در بند بودند و به سرنوشت آنها اعتنائی نداشت.

احزاب مارکسیست، مدعی چپ‌سعی دارند که خود را مقیاس سنجش برای مبارزه با ظلم و استعمار و امپریالیسم جا بزنند و این عمل را با تبلیغات شدید خود دنبال می‌کنند و خوش دارند که مردم هر عملی را با افکار آنها بسنجند و صحت هر عملی باید همان افکار و اعمال چپ‌گرایان باشد. آنها می‌خواهند به خود جنبه نیمه خدایی بدهند و مرجع وطن‌دوستی و مبارزه باشند. هرکس با آنها موافق نباشد و یا در جناح آنها قرار نگیرد عامل اجنبی و خائن و بورژوا و طرفدار امپریالیست است و این ادعا به جایی رسیده است که حتی وقتی شخص ابوعمار و مقاومت مقدس فلسطین با آنها مخالفت می‌کنند، از طرف احزاب چپ تکفیر می‌شوند و دست راستی و حتی خائن به شمار می‌آیند. ابوعمار، شخصیت بزرگ از جان گذشته که حیانتش، فداکاری و صبر و استقامت و تحمل شدايد و پایه پیروزی‌های بزرگ مقاومت و ملت فلسطین است، خائن و بورژوا به شمار می‌آید و بعد کمال جنبلاط بورژوا و میلیونر و فئودال و سیاستمدار معروف لبنانی که کارش زد و بندهای سیاسی است، مبارز و پیشرو انقلابی به شمار می‌آید. این ادعای گروه‌های چپ به وسیله انتشارات وسیع چپی در همه دنیا منتشر می‌شود، ولی در لبنان مقیاسی جدید به وجود آمده است که بت‌های چپ شکسته شده، چپ بی‌آبرو می‌شود، انقلابیون واقعی و جنگندگان حقیقی مشخص می‌شوند و مردم برای اولین بار درک می‌کنند که رزمندگان مؤمن و صمیمی مستقل از احزاب چپ قادرند به مراتب بهتر و قاطع‌تر از دیگران با استعمار و امپریالیسم و ظلم و استعمار مبارزه کنند. مردم لبنان و حتی احزاب وابسته به چپ، گروه گروه احزاب را رها می‌کنند و به رزمندگان واقعی می‌پیوندند و یک قدرت مردمی مستقل از کشورها و سیاست‌های خارجی به وجود می‌آورند و نشان می‌دهند که شرق و غرب راه نجات این مردم به زنجیر کشیده نیست، باید ملت‌ها فقط به نیروی خود تکیه کنند و زنجیرها را با قدرت ایمان و فداکاری خود پاره کنند.

تجزیه لبنان

اخیراً موضوع تجزیه لبنان از طرف بعضی افراطیون کتائبی مطرح شده است. اگرچه این عمل خیلی مشکل به نظر می‌رسد ولی همه جناح‌ها در این تجزیه نفع دارند و فقط شیعه زیان می‌بیند. در صورت تجزیه، اسرائیل جنوب لبنان را خواهد گرفت و مسیحی‌ها از شر دفاع از جنوب لبنان آزاد می‌شوند و نیمی از قدرت شیعیان تحت سیطره اسرائیل درمی‌آید و احتمالاً قسمتی بزرگ از بقاع و بعلبک نیز تحت تسلط سوریه درمی‌آید و بقیه شیعیان در بیروت قدرت چندانی نخواهند داشت که منافع مسیحی، کتائبی و یا سیاستمداران حزبی را به خطر بیندازند. بنابراین احزاب چپ نیز به خیال خود از رقابت قدرت شیعیان و حرکة‌المحرومین راحت می‌شوند. مهمتر از آن، مقاومت فلسطین نیز تجزیه و حتی متلاشی خواهد شد و این خطری بزرگ برای همه انقلابیون خاورمیانه است.

دورنمای جنبش شیعیان

حرکت شیعیان در عرض چند سال گذشته راه چند ساله را طی کرده است که به‌طور کلی می‌توان نتایج آن را در زیر خلاصه کرد:

۱- بر اثر این جنبش شیعیان دارای شخصیت شده‌اند و احساس افتخار می‌کنند در حالیکه سابقاً از ذکر مذهب خود شرم داشتند و در مقابل ذلت‌ها و بدبختی‌های گذشته تسلیم شده بودند، ولی اکنون با حماسه و شجاعت و شرافت قیام کرده‌اند و حاضر نیستند در برابر هیچ قدرتی حتی اسرائیل و آمریکا سکوت کنند و تسلیم ظلم شوند.

۲- ایجاد یک سازمان ایدئولوژیک شیعی اسلامی برای لبنان و ایجاد قدرت برای محرومین و توجه به مفهوم شهادت و جهاد اسلامی و ایجاد یک سازمان نظامی شیعی برای اولین بار در لبنان که بتواند برای خود اردوگاه تهیه کند و از وجود خود مسلحانه دفاع کند.

۳- دفاع از مقاومت فلسطین؛ به طوری که اگر امام موسی و حرکة‌المحرومین و قدرت شیعیان نبود تا به حال اقلاً پنج بار مقاومت فلسطین را به تلاشی کشانده بودند و به سرنوشت سپتامبر سیاه ۱۹۷۰ دچار ساخته بودند و این خدمتی بزرگ به مقاومت و همه آزادی‌خواهان خاورمیانه است.

۴- تغییر و تحول کیفی در طرز تفکر فلسطینیان نسبت به شیعیان؛ در گذشته شیعه ضد فلسطین به شمار می‌آمد و خائن خوانده می‌شد و حیوان دم‌دار به حساب می‌آمد. در حالیکه اکنون بزرگان فلسطین در بزرگداشت شیعه و افکار شیعه اهتمام خاص دارند و از آنجا که افکار رهبران فلسطین در تمام دنیای عرب نفوذ و شیوع دارد این خود بزرگترین طریق برای انتشار محبوبیت و مقبولیت شیعه و افکار شیعی در دنیای عربی است.

۵- به همین ترتیب مقاومت فلسطین نیز به طرفداری حرکة‌المحرومین کمر بسته است و اگر مقاومت نبود تا به حال چندین بار حرکة‌المحرومین مورد هجوم و تلاشی قرار گرفته بود و این نشان می‌دهد که اشتراک هدف و استقلال از دولت‌های عربی دیگر و قدرت‌های شرق و غرب، باعث نزدیکی این دو سازمان به هم شده است.

۶- برای اولین بار افکار انقلابی اسلامی از سطح تئوری و نظری وارد سطح عملی می‌شود و مسلمین واقعی و مؤمن وارد عمل می‌شوند و رهبری مبارزات ضد استعماری را به دست می‌گیرند و یک پایگاه عملی برای افکار فلسفی خود به وجود می‌آورند و اسلام واقعی انقلابی را به جهان می‌نمایانند.

۷- پخش افکار انقلابی اسلامی به تمام کشورهای عربی و تهییج شیعیان و مسلمین در همه خاورمیانه ضد ظلم و استبداد و استعمار به طوری که اکنون اخبار حرکة‌المحرومین در اکثر کشورهای عربی و

خلیج فارس سانسور می‌شود و با انتشار افکار حرکت در این کشورها، مبارزه می‌کنند. به طور کلی چشم امید همه مردم محروم و ستم‌کشیده این کشورها متوجه لبنان و حرکت‌المحرومین است.

۸- توجه و احترام ادیان دیگر به شیعه، به طوری که عده زیادی از جوانان سنی به حرکت‌المحرومین پیوسته‌اند و حتی عده‌ای از جوانان پاکباز مسیحی که قید و بند طایفی را گسسته‌اند به حرکت‌المحرومین رو آورده‌اند. اینان جنبش شیعیان را، راه نجات مردم و بهترین طریقه مبارزه با استعمار و استثمار می‌شمرند و شیعه به عنوان مذهبی انقلابی به همه ادیان معرفی می‌شود.

۹- ایدئولوژی اسلامی به عنوان یک رسالت تاریخی به منصفه ظهور می‌رسد و بعد از هزار و سیصد سال، مجالی برای تحرک و پیشروی و اثبات وجود پیدا شده است که وسعتش از دایره لبنان می‌گذرد، از محدوده زمان و مکان خارج می‌شود و در این سیر تکاملی تاریخ از آدم ... و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد ص و علی ع و حسین ع ... تا زمان ما ادامه می‌یابد و این رسالت بزرگ تکامل را به دنیای جدید متصل می‌کند و امید و آرزویی برای آینده بشریت به وجود می‌آورد.

پاسخ امام موسی صدر

به نامه

آقای سید هادی خسروشاهی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

برادر عزیز و فاضل مکرم، علامهٔ مجاهد، با قلمی که مداده یعادل دماء الشهداء^۱، چه تیرهای زهراگینی که جسم مبارزان حق و روشنگران خلق را مجروح و عقل و ادراک و روش مردم را پریشان و منحرف می‌کند و اختلاف و شک و تهمت و تناقض‌های داخلی ایجاد می‌نماید، خطری بزرگ است که از خطر دشمن خارجی که مجاهدان با خون خود دورش می‌کنند کمتر نبوده و در نتیجه قلم مجاهدان مخلص و بیدار این خطرها را نیز دور می‌نماید و وحدت و اطمینان و قدرت معنوی جامعه را حفظ می‌نمایند.

نامه عزیزت رسید. لازم به تذکر نیست که مزید تشکر حاصل آمد چه مصداق المؤمن مرآة اخیه المؤمن^۲، اگر بر تو صادق نیاید، بر که تطبیق می‌کند.

و یقین دارم که آن دوست پرتجربه که خود مورد تهمت‌های مسموم و آزاردهنده قرار گرفته است، با گوش خود فکر نمی‌کند و با خواندن مقالات و حتی شنیدن صوت الثورة الفلسطينية که از عراق پخش می‌شود پریشان‌خاطر نخواهد شد. عراقی که خود بهتر می‌داند اولین کشور عربیست که پخش برنامهٔ فتح را در رادیو قطع و همهٔ دفاتر فتح را تعطیل کرد و همهٔ کمک‌هایش را به جبهة‌التحریر العریبة می‌کند، در حالیکه تا هم‌اکنون شصت و چهار دفتر فتح و شانزده اردوگاه تدریب (تمرین) نظامی و دانشکدهٔ افسری مقاومت و همه رهبران و

۱- با خون شهدا همسنگ است. ۲- مؤمن آینهٔ برادر مؤمن خود است.

تقدمی زده انتقام و غیره، گمراه و پیریشان هستند. در هفت ماه اول هماهنگی جالبی وجود داشت زیرا هدف، دفاع از اسلام و مناطق اسلامی و مقاومت بود و اصلاحات اجتماعی را به آینده موکول کردیم. ولی بعداً چپ‌گرایان خلط مباحث کرده و بر مکاسب و ثمره خون‌های مسلمانان دست‌اندازی کردند. شعار علمنه [لاییک کردن] سر دادند و ادارات محلی برافراشتند. نتیجه علمنه در لبنان، محو شدن در مسیحیان است و اداره محلی تقسیم لبنان؛ چه مسیحیان نیز به ادارات دولتی پشت پا زده و دولتی برای خود می‌سازند و از همه مهمتر آنکه، در این موقع و در اثر دخالت سوریه، مقاومت مسیحی‌ها در هم شکسته شد و رئیس‌جمهور پیمان ملی جدیدی که عرب بودن لبنان و الغای طایفیت را ثابت می‌کرد پذیرفت و جنگ تمام شده بود و در این موقع حمله از طرف فداییان به تحریک جنبلاط و چپ‌ها به جبل شروع شد و مسیحی‌کشی شروع شد و اصولاً هیچ دلیلی برای این حرکت وجود نداشت. سوریه را این کار در محذور گذاشت. مسیحی‌ها به آمریکا و ایتکان توسل جستند و اگر بی‌طرفی سوریه نبود، دخالت غربی‌ها یا اسرائیل حتمی می‌شد. از این جهت سوریه بی‌طرف ماند و جلوی سیل اسلحه و مهمات فداییان و چپ را که از خاک سوریه وارد لبنان می‌شد گرفت. تحریک چپ در مقاومت [فلسطین] شروع شد، روابط مقاومت [فلسطین] و سوریه به هم خورد. حمله تبلیغاتی شروع گردید. جنگ شدت پیدا کرد، دست سوریه در حنا ماند. رفته رفته حمله و تیراندازی به ارتش سوریه شروع شد و ارتش سوریه را ارتش اشغالگر خواندند. آنقدر به سوریه حمله شد که اگر اعصاب آهنین حافظ اسد و ملاقات اساسی بین او و فتح نبود، در یک هفته کلکشان را چون ملک حسین می‌کند. به طور خلاصه و با اعتراف به اشتباهات پاره‌ای مسئولین سوریه، باید گفت روش سوریه به هیچ‌وجه خصمانه و برای کشتار فلسطینی‌ها و یا مسلمانان و یا حمایت مسیحیان نبوده است و

خانه‌هایشان در سوریه هستند و هم امروز با سه نفر از رهبران بزرگ الفتح در شام ملاقات دارم، خالد الحسن (ابوالسعید، ابوماهر، ابومازن) و اگر سوریه با مقاومت، همین امروز بسازد و همکاری را از سر گیرد، باز عراق جز ابونضال که در فتح محکوم به اعدام است و همه حملات به سفارت‌ها و دفاتر هواپیمایی سوریه کار اوست به کسی از مقاومت کار ندارد و به دنبال کار خود می‌رود و جبهه تحریر را که حتی یک مرتبه در اسرائیل فعالیت نداشته تقویت خواهد کرد.

برادر همدرد درباره مطالبی که مرقوم شده بود گویا عنایتی به قرائت شماره‌های دو و سه صوت‌المحرومین فرموده‌اید و در عین حال سعی می‌کنم چند عدد دیگر بفرستم و دوست حرکت، حسین، به تهران آمده و با اخوی تماس خواهد گرفت، امیدوارم او را دیده و تفصیل بیشتری را مطلع شوید. و اینک چند مطلب:

۱- موقف [موضع] ما و موقف سوریه؛ این دو موقف یکی نیست. موقف ما در این چند جمله خلاصه می‌شود: مسلمانان و فلسطینیان، که به اعتماد مسلمانان و به خصوص شیعیان مصون و مکرم هستند، در مقابل احزاب راست مسلح، گروهی از مسیحیان و جمعی از رهبران قدیمی مسلمانان، قدرتشان کافی نیست. آنها مسلح‌تر و منظم‌تر هستند، کمک‌های غرب با سخاوت تقویتشان می‌کند، اسرائیل هم یک نوع هماهنگی با آنها دارد و در مقابل، مسلمانان غالباً بی‌اسلحه و غیرمنظم هستند. فلسطینی‌ها هم چند رنگی به ضررشان تمام شده، دولت‌های عربی هم آنها را به جان هم انداخته‌اند، هرچند فتح قدرت شبه مطلق دارد.

باید افزود که مسیحیان به تدریج هدف واضح درست کردند: حفظ لبنان ولی مسلمانان بین هدف‌های چپ و اسلام یعنی حفظ مقاومت، از زیر بار امتیازات مسیحیان آزاد شدن، تغییر رژیم قومیت‌های عربی، سوری، لبنانی، افکار قدیمی که با خودخواهی جهنمی توأم بوده، میان

قتل عام گردید. جسربالاشا قبلاً محاصره شد. از سوریه زخمی شده که احساس می‌کرد چپ و راست دست او را توی حنا گذاشتند چه توقع دارید. قتل عام از طرف آقایان هم صورت گرفت.

جیش [ارتش] لبنان عربی هیچ وقت مورد حمله من قرار نگرفت. جز آن وقت که مردم مسلمان و به خصوص شیعیان را که متأسفانه اکثریت آن را بوجود می‌آورد، آن‌چنان علیه سوریه تحریک می‌کرد که علیه اسرائیل نمی‌کرد. بعلاوه افسران او با افسران اسرائیل ملاقات کردند. قبلاً جیش لبنان عربی را تقویت کردیم و کمک‌های همه‌گونه به او نمودیم.

اما حمله به فلسطینی‌ها تا کنون از ما صادر نشده و نخواهد شد. علیرغم حملات اعلامی و تیراندازی و اهانت. آخر همه فلسطینی‌ها که حضرت عباس نیستند. القیاده‌العامه و ابوالعباس یک مجرم به تمام معنی است. در عین حال آن‌چنان که در مقابل صحابه پیغمبر اکرم ص می‌ایستید، در کنار مقاومت ایستاده‌ایم.

اما حملات تبلیغاتی؛ فانی احمدالله علی ذلک^۱ زیرا فقط و فقط برای دین خدا و حفاظت آن مورد هجوم کمونیست‌ها قرار گرفته‌ام و هم‌اکنون آنها و رفقایشان و ماجد ابوشرار، که مسئول اعلام فلسطین و کمونیست است، به من حمله می‌کنند، ولی ابوعمار، ابوجهاد، ابوزعیم خالد الحسن، هانی الحسن و همه معتدلان فتح رفقای ما هستند. صوت الثورة‌ای که شما می‌شنوید از بغداد پخش می‌شود و حالش معلوم است.

گمان دارم مجله‌ها را خوب نخوانده‌اید، کاش مطالعه می‌فرمودید. به هر حال باز هم خواهیم فرستاد. فلسطینی‌ها را کسی قتل عام نمی‌کند و نخواهم گذاشت به امید خدا. فاشیست‌های مسیحی هم با وجود سوریه پیروز نخواهند شد. ریمون اده هم سگ زردی است که برادر شغالست.

پروپاگاندا [تبلیغات] کار را خراب کرده است. عجیب آنکه پروپاگاندا چپ و راست علیه سوریه شروع شد. حتی روزنامه‌های ایران و فرانسه هم بله! چرا که معلوم است چپ و راست از اختلافات فلسطین، سوریه خوشنود بودند و سعی کردند با حمایت ضعیف اختلاف را ادامه دهند.

اما موقف ما، ما نمی‌توانستیم در جنگ جبل و مسیحی‌کشی شرکت کنیم و خون جوانان خود را در راه مجد و شهرت نابحق بریزیم. از جنگ اجتناب کردیم. ولی در دفاع از مناطق خود و از سنگرهای فلسطینی باقی ماندیم و شهدای فراوان دادیم. دوم آنکه سعی کردیم روابط سوریه با مقاومت را حفظ کنیم. پنج بار به دمشق سفر کردم و اسد را دیدم و آخرین بار با حضور ابوعمار، هفت ساعت جلسه داشتیم. و خدا شاهد است که اسد مسئول این خلاف نبود و هنوز هم این تلاش ادامه دارد. والحمدالله تلاش ما در این کنگره اخیر ریاض مؤثر بود. سوم آنکه اعلام کردیم و در عدد دوم مجله می‌خوانید که اختلاف ما با احزاب سبب خلاف ما با مقاومت نیست. (تفصیل در مجله دیده می‌شود عدد دو)

نبعه و تل‌الزعترو و جسربالاشا در حالی ساقط شد که مدتی سوریه اشغالگر شمرده می‌شد و تیراندازی و بمب‌های منفجرکننده علیه‌شان ادامه داشت. دخول ارتش سوریه در این مناطق مستلزم مرور از مناطق تحت تسلط فداییان بود و باید از عینطوره و صنین می‌گذشتند. بعلاوه تبلیغات صدها برابر حقایق است که اگر روزی کشف شود تسوّد و جوه و تسیّض و جوه^۱. از مظالم کتائب و احرار هیچ نمی‌توان کاست ولی تل‌الزعترو را پیراهن عثمان بدانید. نبعه را هم خود احزاب تسلیم کردند. مجله را مطالعه کنید.

می‌فرمایید: اگر دخالت سوریه نبود مسلمانان و مقاومت [فلسطین] را قتل عام نمی‌کردند. قبل از دخول سوریه، وضع نظامی مسلمانان و فلسطینی‌ها بدتر بود. کرنیتنا و مسلخ و مخیم الضبیه قبلاً ساقط شد و

۱- روزی که برخی روسیاه می‌شوند و برخی روسفید.

۱- خدا را از این بابت شاکرم.

هم او طالب پلیس بین‌المللی بود. الیاس سرکیس صدها درجه از او بهتر است. زعامات تقلیدی خود را فرو ریختند و بعد از جنگ حناشان رنگی ندارد. علمنه [لائیک کردن] را ضد اسلام نمی‌دانید؟ در لبنان تنها محیط حکومت دین، ازدواج و طلاق و سایر حکام شخصی است. آیا آنها هم باید از بین بروند؟ در این نقطه به قول شما فاشیست‌های مسیحی با جن بلاط و چپ هم‌رأی هستند ولی باید پرسید: از مبارزه با علمنه باید چپ برنجد ولی چرا مقاومت فلسطین باید ناراحت شود؟

کمی در این جای کاغذ قلم‌فرسایی فرمودید؛ مگر در لبنان دینی بود؟ مگر شمعون و ... دین دارند؟ دینی که به درد خلق بخورد؟ آیا این موضوع می‌ارزد که کشتار شیعیان را سبب شود؟ سبحان الله چه شنیده‌اید؟ مگر کسی سر علمنه کشت و کشتار کرده؟ به عکس مسیحیان طرفدار علمنه هستند. مگر ما با آنها همگام شده‌ایم؟ آقای عزیز یاد سیدالشهدا باشید که غوغای قاتلان‌ش نگذاشت حرف بزند و سپس گفتند: یا حسین لاندردی ما تقول و لکن انزل علی حکم ابن عمک^۱. موج تبلیغات مطالب را خیلی وارونه جلوه داده است.

شصت درصد کادرهای فلسطینی به علت توطئه‌های مسیحی‌ها و نیرنگ‌های جن بلاط و چپ و عدم درایت رهبران مقاومت کشته شدند. خدا شاهد است که قدم به قدم تا همین امروز نصیحت به مقاومت ادامه داشته است. سوریه به‌هیچ‌وجه در کشتار مقاومت دست نداشته و حتی در جنگ اخیر، عدد کشته‌شدگان مقاومت به دست سوریه به بیست نفر نمی‌رسد.

به راستی قضاوت می‌شود. امیدوارم نامه، و مجله‌ها و مطبوعات برادر آقای قیطیش شما را در جریان حوادث بگذارد. سلیمان فرنجه از مجرمان بزرگ تاریخ است و ما با او سخت مبارزه کردیم. آدمکشی او به دست خودش سالها قبل از حوادث لبنان یعنی در سال ۱۹۵۸ بوده است.

اما آنچه سخت در نامه عزیزت مرا پیریشان می‌کند سخن از مسئولیت تاریخی من است. به یاد کلمه پیامبر بزرگ اسلام^۲ هستیم که فرمود: «شیبینی سورة هود لمكان استقم»^۱

به راستی اگر مسئولیت تاریخی نبود، اگر هزار سال تهمت ناروا علیه شیعیان نبود و ما را ستون پنجم در میان مسلمانان و عرب نمی‌شناختند باز کار آسان بود زیرا هیچ عقده‌ای در روش ما حکومت نمی‌کرد صاف می‌گفتیم: نصادق من یصادقنا و نعادى من یعادینا^۲.

و اگر حامی دیگری برای آزاد کردن فلسطین از دست دشمنان خدا، اسرائیل، و اگر مشعل‌داری دیگر جز مقاومت وجود داشت، باز مشکل آسان بود.

و اگر هم‌آهنگی میان شیعیان به ما اجازه می‌داد روش قاطع داشته باشیم، و اگر مقاومت [فلسطین] خود را اسیر چپ نمی‌کرد و اگر تبلیغات آن در دست کمونیست‌ها نبود و اگر ... چقدر وضع آسان بود. و الآن و در مقابل حقیقت‌های موجود، مقاومت را باید حفظ کرد. خون شیعیان را نباید حرام و سگ‌خور کرد. و باید آنها را مردانه تربیت کرد و از ذلت تاریخی درآورد. جنوب لبنان، جبل عامل را باید حفظ کرد. با مسلمانان باید هم‌آهنگ بود. با مسیحیان باید همزیستی کرد. در غیر این صورت تقسیم، اسرائیل دیگری می‌سازد خطرناکتر. باید دین مردم را حفظ نمود. باید غربت شیعیان را در جهان عرب احساس کرد. باید با حق و عدالت بود و راست گفت.

۱- سوره هود مرا پیر کرد، به علّت کلمه استقم.

۲- با آنان که با ما دوستی کنند دوستی و با آنان که دشمنی می‌کنند دشمنی می‌کنیم.

۱- ای حسین ما نمی‌دانیم که تو چه می‌گویی ولی باید تسلیم پسرعمویت شوی.

نامه‌هایی از شهید
دکتر مصطفی چمران

به نام خدا

دوستم، مهربانم، عزیزتر از جانم! سلام گرم و آتشین مرا بپذیر! سلامی که با اشک و خون آغشته است! سلامی که با عشق و غم آمیخته است، سلامی که تاریخ پر درد شیعه را در طول ۱۴۰۰ سال ظلم و جنایت به همراه دارد! سلام دلشکسته‌ای که جز عشق و محبت سرمایه‌ای ندارد! فاطمی و غزاله آمده‌اند و چقدر ما را خوشحال کردند، جای شما خیلی خالیست. دل من خیلی برای شما تنگ شده است. از دور تو را می‌بوسم و صمیمانه‌ترین درودها را تقدیمت می‌کنم.

از حال ما بخواهی! زنده‌ایم در تب و تاب، در زد و خورد، در میان امواج بلا، در میان طوفان حوادث، در جنگ با سرنوشت، در مبارزه‌ای برای بود و نبود! آقای صدر حالشان خوب است و دو روز پیش به اردن نزد ملک حسین رفتند تا مگر بوسیله او به کمیل شمعون فشار آورند تا دست از اذیت و آزار بردارد. الان وضع جنوب وخیم است. متطرفین [افراطی‌ها] مسیحی به کمک اسرائیل می‌جنگند و جنوب را تهدید می‌کنند. جنگ‌های سختی در جریان است و حتی کتابت دست برداشته ولی شمعون ول‌کن معامله نیست. دو هفته پیش پنج شهید در طیبه دادیم. مسیحیان به پشتیبانی توپخانه سنگین اسرائیل و با کمک تانک‌ها و هلیکوپترهای اسرائیل حمله کردند و چند شهر را گرفتند و همه جنوب در خطر سقوط قرار گرفت. روحیه‌ها بسیار ضعیف شد و آخرین نقطه یعنی بنت جبیل نیز در خطر سقوط قرار گرفت. آقای صدر به سوریه رفت و به حافظ اسد خطاب کردند که چرا سکوت کرده‌ای؟

چطور می‌توانید این خفت و ذلت را تحمل کنید؟ بالأخره حافظ اسد وارد معرکه شد و ریسک بزرگی کرد. چهار هزار از فتح و دو کتیبه از صاعقه (یعنی منظمه سوری) به پشتیبانی توپخانه سنگین سوری و راکت‌اندازهای سوری حمله معاکس کردند و مسیحیان را شکست دادند و طیبه را بازپس گرفتند.

البته جوانان أمل بودند و در مقدم جبهه می‌جنگیدند و اولین گروهی که وارد تل رب ثلاثین شد، جوانان أمل بودند و بعد فتح ... دلاوری‌های زیادی از آنها به وقوع پیوست ... رب ثلاثین، بزرگترین پایگاه استراتژیک طیبه است که دو هفته پیش با شهادت چند نفر از أمل و چند نفر از فتح به دست مسیحیان و اسرائیلیان سقوط کرد و بعد طیبه سقوط کرد.

این همکاری سوریه و فتح، معادلات سیاسی و نظامی جنوب را عوض کرد و ضربات کوبنده‌ای به اسرائیل و دست‌نشانندگان آنها زد و خیام و مرجعین نیز به دست مسلمان‌ها افتاد و همه روزه پیروزی‌هایی نصیب مسلمان‌ها می‌شود، ولی اسرائیل بیکار ننشسته و همه ده‌ها و شهرهای جنوبی را با توپخانه سنگین خود می‌کوبد و همه جنوب را فراری داده است و هم‌اکنون مسیحیان از لبنان به قبرس و از آنجا به اسرائیل و از اسرائیل به جنوب لبنان می‌روند و خود را برای هجومی وسیع آماده می‌کنند.

دوستم! چند روز پیش تشکیلات جدیدی زیر نظر دوست قدیم تو، سید حسن شیرازی، برادر متفکر سید محمد شیرازی در کویت و با کمک کتائب، ضد آقای صدر به کار افتاده است. من چند کلمه‌ای برای مجله خودمان نوشتم ولی آقای صدر نپذیرفت که چاپ شود. می‌فرستم شما آن را دست‌کاری کنید و به آمریکا بفرستید تا در پیام چاپ شود. خیلی مهم است. سلام صادقانه برادرت را بپذیر.

مصطفی

به نام خدا

دوست و برادرم، سلام گرم مرا بپذیر! امیدوارم که شما و فاطمی و نور دیده در سلامت کامل زندگی خوشی داشته باشید. نامه‌ای تقریباً مفصل برای شما فرستادم، نمی‌دانم رسیده یا نه؟ لطفاً باخبرم کنید.

آقای نفری آزاد شد و اکنون در سوریه هست و به زودی به لبنان برخواهد گشت ولی درباره او دیگر اقدامی نکنید. آقای صدر حالشان خوبست، مبارزه در ماکزیمم اوج خود به پیش می‌رود. تعلیمات نظامی در جریان است، وقت زیاد من صرف این کارها می‌شود. دولت خیلی نرم شده و ترسیده و خواستار مصالحه است. شخصیت‌های بزرگی را نزد آقای صدر فرستادند که او نزد رئیس‌جمهور فرنجیه برود، اما امام موسی نپذیرفت ولی رئیس همچنان باب مصالحه را باز نگه داشته و می‌گوید که تمام طلبات شیعه را قبول دارد و می‌پردازد و حتی به بعضی از آنها اقدام کرده و تقریباً کمی جلب توجه نموده است، اما ما می‌ترسیم که خدعه‌ای در کار باشد لذا با تمام قدرت به دنبال تنظیم و کار تعلیمات خود هستیم، به هر حال ضرر نخواهیم کرد.

دیروز شنیدم که صادق و صادق در پاریس جمع‌اند، لذا دو ساعتی سعی کردم تلفن کنم و تلفن کردم ولی خط میسر نشد و متأسفم که نتوانستم با صادقین تماسی بگیرم. امیدوارم سفرتان به پاریس و لندن به خوشی و موفقیت گذشته باشد.

جوانی که حامل این نامه است به نام مجید، جوان خوبی است. توسط آقای جلال فارسی به من معرفی شده و برای جلال کتابی از عربی

به فارسی ترجمه کرده. در ایران نیز کم و بیش با شریعتی و دیگران در تماس بود. البته من شخصاً جز این اطلاعی از او ندارم. معرف او آقا جلال است ولی تا آنجا که من او را دیده‌ام جوان خوبی است. مجید می‌خواهد به آلمان بیاید که کار کند و کمک کند. عربی می‌داند و می‌تواند ترجمه کند و می‌توانید از او استفاده کنید. آقا جلال هزار تومان به او داد که بیاید و از من هم پانصد دلار قرض گرفته تا به آلمان بیاید وقتی که پول داشت، پانصد دلار مرا به شما خواهد پرداخت، بنابراین خواهش دارم تا آنجا که می‌توانید برای پیدا کردن کار راهنمایی کنید. او پاسپورت پاکستانی دارد. اردو هم می‌داند و شاید صلاح باشد که اصلاً او را با بچه‌های ایرانی مخلوط نکنید و کسی نداند که او در ایران بوده تا بتواند بهتر کار کند. اگر صلاح دیدید! به هر حال برای معرفی از من خواهش کرد که کسی را معرفی کنم. صلاح دیدم که نزد شما بیاید و هرطور که صلاح می‌دانید به او کمک کنید که کار پیدا کند. با درک اینکه با جلال تماس دارد و مرید اوست و درباره جلال، من با او هیچ صحبتی نکرده‌ام و شناخت من از او محدود است ولی هیچ نقطه‌ضعفی از او ندیده‌ام. امیدوارم که در کار و زندگی و همه چیز موفق و پیروز باشید. از قول من به همه دوستان خیلی خیلی سلام برسانید.

ارادتمند همیشگی شما مصطفی چمران

بنام خدا

صادق مهربانم! سلام گرم برادرت را بپذیر! گرامی نامه تو را دیروز از مجلس دریافت داشتیم و سعی دارم الآن توسط برادر محمد صالح برای شما بفرستم. درباره مطلب راجع به آقای صدر، همانطور که می‌دانید سازمان امنیت شاه و سفیر پست فطرتش، قدر، در بیروت به جان آقای صدر افتاده‌اند و تحریک‌هایی که آدمی را ناراحت می‌کند. آقای صدر جوابی رسمی در رد مطالب تحریف شده می‌نویسند و برای شما می‌فرستند. همچنین مطالب خود را در روزنامه‌های لبنان چاپ خواهند کرد و ما عین روزنامه‌ها را برای شما خواهیم فرستاد.

ضمناً از طرف جوان مسلمان آمریکا مبلغ سه هزار دلار برای کمک به رزمندگان فلسطینی ارسال شده بود که به رهبر آنها داده شد و خیلی تشکر کرد و حتی از نوشته‌ها و جزوه‌های فارسی شما درباره فلسطین یاد کرد و خیلی تحت تأثیر قرار گرفته بود. به او گفته شد که شما در آلمان کنگره اسلامی دارید. او گفت که پیامی شخصاً برای شما تهیه خواهد کرد و یکی از نمایندگان خود را خواهد فرستاد تا در کنگره شما بخواند. بنابراین لطفاً شما خود را آماده کنید.

درباره حمید چیزهایی نوشته بودید. برداشت شما صحیح است. آنچه خوبان همه دارند او تنها دارد. شریعتی را آنطور می‌شناسد و غیره در حالیکه از ایران پرسیدم، شریعتی گفته که او را نمی‌شناسد. همچنین آزمایش‌های دیگری نیز کردم که نتیجه‌اش به کلی منفی بود، اما هنوز نمی‌توانم به او نسبتی بدهم زیرا اثبات نشده است. فقط ما باید پرهیز

کنیم و خود را و دوستان خود را به خطر نیندازیم. شاید دلیل این دروغ گفتن‌های او عقده باشد. او عقده زیاد دارد، عقده شکست و عقده عقب‌ماندگی و عقده‌های دیگر! صه‌ری به من نامه‌ای نوشت و گفت که حمید نامه‌ او را باز کرده و خوانده است و یکی از آنها نامه‌ای بود که من به صه‌ری نوشته بودم و در آن نامه شرحی درباره حمید داده بودم که مواظبت کند که حمید دروغ زیاد می‌بافد. ولی حمید این نامه را دیده است و بنابراین هیچ استبعادی ندارد به من بد بگوید و حتی به آقای صدر و بالأخره به دکتر شریعتی! به هر حال خود را فقط از شرش محفوظ بدارید ...

درباره فلسطین - إن شاء الله می‌بینم و هرچه بیابم از جزوات و غیره، برای شما می‌فرستم و شاید بدهم ترجمه کنند.

درباره سفر روسیه، حقیقت این است که می‌خواستم بنویسم که سفرنامه‌ای بشود و منتشر گردد. آقای صدر زیاد راضی نبودند زیرا تجزیه و تحلیل ما به سلیقه روس‌ها خوشایند نیست و این در حال حاضر به صلاح ما نخواهد بود. این مطلب سبب شد که دست نگه بدارم و یا نوشته را به سفر دیگری موکول کنم.

درباره آمدن من به آلمان هنوز خبری نشده است و من هم خیلی خیلی مشتاق دیدار شما هستم و انشاءالله که دیدارها تازه خواهند شد. قطب‌زاده نامه‌ای نوشت و ترجمه روزنامه‌ای را می‌خواست. من قبلاً آن را برای او فرستاده‌ام. ان شاءالله تا به حال رسیده است. آقای صدر حالشان خوبست، فقط گاهگاهی نفس تنگی پیدا می‌شود و رنج می‌دهد. پری خانم و حورا و ملیحه به ایران رفته‌اند (دو هفته) و آقای صدر تنها هستند و پسرها کار خانه می‌کنند و غذا می‌پزند. امشب در مجلس در حضور ایشان هستم و خود ایشان غذا را ترتیب می‌دادند. زیرا بچه‌ها صور هستند.

قرار شد که آقای صدر نامه جوابیه خود را در رد تحریفات سازمان

امنیت بنویسند و همراه با این نامه بفرستند، ولی بهتر است که انتشار آن حداقل تا یک هفته دیگر به تأخیر بیفتد تا ... و بچه‌ها از ایران برگشته باشند. بنابراین نامه برای شما ارسال می‌شود تا در این مدت ده روز، شما کار تایپ و چاپ و غیره را انجام دهید و انتشار آن در موقعی باشد که مسافری برگشته باشند. ضمناً روزنامه‌های عربی را نیز به محض انتشار برای شما خواهم فرستاد.

نامه آقا سید در اولین فرصت ارسال می‌گردد.

از قول من به همه دوستان و همفکران سلام برسانید. موفقیت و سلامتی همه شما را از خدای بزرگ آرزو می‌کنم.

ازادتمند شما مصطفی چمران

«الله‌اکبر» و مواد منفجره و بازوکا به قصر حمله بردند و در کنارشان نیز صاعقه و بعضی از احزاب شرکت کردند ولی بچه‌های ما چند صد متر جلوی دیگران بودند و بالأخره سعیدیات را گشودند، گو اینکه بعد جنبلاطی‌ها و غیره پرچم و غیره آوردند و به اسم خودشان بردند. الآن وضع عادی است. بعضی ناراحتی‌های فردی وجود دارد مثل قتل و خطف [آدم‌ربایی] ولی کتائب و فرنجیه کیسه کرده‌اند چون از سوریه می‌ترسند، مسئله فقر و بعد مسائل روحی و به‌خصوص مردمی که کاملاً شوکه شده‌اند و همه مسائل بعد از جنگ در حال بروز است. البته هنوز خطر جنگ هست و مردم فرصت فکر کردن به مسائل و مشکلات را ندارند. آقای صدر حالشان خوبست ولی همانطور که گفتم روزهای سختی را گذرانده‌ایم و به او فشار روحی زیادی وارد آمد و باید بگویم رل [نقش] بزرگ صلح و آمدن جیش‌التحریر مدیون فعالیت‌های اوست. عزیزم، بعد از آرامش دوباره به خود آمده‌ایم که کارهای فنی را دنبال کنیم. لذا استاد علی عزالدین را خواهیم فرستاد و عبدالله را با این نامه می‌فرستیم، عبدالله مکانیک مدرسه ماست، باتجربه و مؤمن و قابل اعتماد، که ماشین باری بخرد و با ماشین‌ها بیاورد. اگر پول خواست هرچه خواست به او بدهید چون باید بعضی وسایل نیز برای شاگردان بخرد، او را راهنمایی کنید که ماشین‌های مختلف را در نقاط مختلف ببیند و تصمیم بگیرد که بخرد. فکر می‌کنم یک معلم مکانیک دیگر نیز بفرستیم که دو ماشین بخریم و همه اجناس را بار کرده بیاوریم. علی عزالدین خانمش در وضع حمل است و یک هفته دیگر انشاءالله خواهد آمد. فعلاً شما را به خدا می‌سپارم و از قول ما به همه دوستان سلام برسانید.

ارادتمند مخلص شما مصطفی

۱۹ فوریه ۱۹۷۶

به نام خدا

سرورم مسافر می‌آید! دو فیلم انقلاب از سرودهای مختلف برای شما می‌فرستم که بهتر است بین دوستان پخش شود.

سرود رضائی و غیره، یکی را باید به آمریکا بفرستیم. لطفاً به آدرس دکتر یزدی ارسال بفرمایید و یکی برای اروپا. من دوباره تماس گرفتم، هنوز پیام یاسر عرفات حاضر نشده است. در اولین فرصت برای شما ارسال می‌دارم از قول من به همه دوستان سلام برسانید. نامه امام موسی نیز ضمیمه و همراه این نامه به دست شما خواهد رسید.

برادرم! صادق جانم! امیدوارم که تو ... همه سلامت و موفق و خوشحال باشید. ما هم حالمان خوب است، فعلاً زنده‌ایم. روزهای بسیار سختی را گذرانده‌ایم.

روزهای سقوط مسلمان‌ها یکی بعد از دیگری، تا بالأخره با دخالت سوریه و ارسال جیش‌التحریر [ارتش آزادی‌بخش] که فلسطینی است اما در حقیقت زیرنظر سوریه است ... جیش‌التحریر وارد لبنان شد و به سوی شهرهای بزرگ مسیحی رفت و آنها را مورد تهدید سقوط قرار داد. البته دامور سقوط کرد و کشت و کشتاری از مسیحی‌ها و سوزاندن و غارت کردن همه امور ... و سوزاندن قصر سعیدیات کمیل شمعون، البته باید بگویم که قدرت معنوی و جسمی جیش‌التحریر بود که باعث سقوط دامور شد.

اولین گروهی که وارد سعیدیات شد بچه‌های ما بودند که با فریاد

می‌افتاد، ولی ایستادگی جوانان امل و شهادت پنج نفر از آنها، طایفه شیعه را تکان داد و بعد از انتقاد امام از حافظ اسد، سوریه رسماً موفق [موضع] گرفت و ضد کتائب نیرو فرستاد، و مسیحیان و اسرائیلیان شکسته شدند و با تلفات زیاد عقب نشستند. و مسیحیان سبب شکست خود را در موقف تاریخی امام صدر دیدند و شروع به حمله و دشمنی با او نمودند که یکی از تظاهرات آن ایجاد یک سازمان جدید شیعی برای پر کردن خلأ رهبری شیعه است. محسن سلیم به پشتیبانی بشیر جمیل وارد معرکه شده‌اند و رادیو و تلویزیون و دستگاه‌های چپ و راست نیز آنها را بزرگ می‌کنند، رئیس‌جمهور لبنان آنها را می‌پذیرد تا به نمایندگی شیعه دربارهٔ جنوب با رئیس مذاکره کنند و حتی شیخ حسن خالد مفتی سنی‌ها نیز آنها را می‌پذیرد تا به نام شیعه سخن بگویند و راستی که اینها هنوز کافی نیست که همراه شده و منافق‌ها و دشمن‌های صدر چشم باز کنند و حقایق روشن را ببینند. اینها خفقان گرفته‌اند و الآن هجوم بر صدر از این ناحیه است که چرا او با فلسطینی‌ها همکاری می‌کند؟ چرا دم از مقاومت فتح می‌زند؟ و گروه گروه از لبنانیان به این علت به او حمله می‌کنند و یا به دشمنان او می‌پیوندند و از طرف دیگر، احزاب چپ و جناح چپ مقاومت همچنان به صدر فحش می‌دهند، تهمت می‌زنند دروغ‌پراکنی می‌کنند، و خجالت نمی‌کشند که بعضی از آنها حتی اتهام می‌زنند که شهدای امل در صف کتائب بوده‌اند و به دست مقاومت [فلسطین] کشته شده‌اند. و عجیب اینکه مقاومت هم حرفی نمی‌زند، جوابی نمی‌دهد و نمی‌خواهد با چپ درگیری به عمل آورد و چقدر بزرگی می‌خواهد! چقدر بخشش! چقدر بلندنظری از طرف صدر که همهٔ این بی‌عدالتی‌ها و این ظلم‌ها و این جنایت‌ها را ببیند و باز هم در خط اساسی خود بماند و دم از مقاومت بزند و برای دفاع از مقاومت با کتائب بجنگد و شهید بدهد و دشمنی مسیحیان را به خود بخرد و همهٔ عالم را، از چپ و راست ضد خود برانگیزد و به فکر سیاستمداری نیفتد. مصالح

بسم الله

صادق عزیزم! قربانت کردم! سلام گرم و آتشین مرا بپذیر! دلم خیلی برایت تنگ شده و این چند روزه همواره به یاد تو بوده‌ایم. ... اینجا هستند و آخرین لحظات سپری می‌شود گرچه فرصتی نداشتم آنها را به مقدار کافی ببینم. فقط یکبار آنها را به نبعه و تل‌الزعتر بردم تا نمونه‌های و حشیگیری عصر علم و تمدن را ببینند و برای دوستان خود به ارمغان بیاورند. راستی که [وضع] تل‌الزعتر و نبعه گریه‌آور است، در تل‌الزعتر مقاومت می‌بینیم و مبارزه و سرسختی و شکست شرافتمندانه، در نبعه حزن و غم مظلومیت، سرقت و تخریب از روی کینه و چقدر و حشیگیری ... دو نمونه که بیننده را می‌لرزاند و آدمی را به گریه می‌اندازد ... یک شب هم آنها به صور آمدند و مقداری مدرسه را تماشا کردند و بعضی اسلایدها را دیدند و خلاصه جای شما خیلی خالی بود.

به هر حال امیدوارم که در امتحانات خود موفق شوی و برای اکمال راه تکاملی خود بیشتر آماده شوی و بعد به لبنان بیایی و کمی همدیگر را ببینیم.

لا بد می‌دانی که مسیحیان متطرف [افراطی] دست راستی برای مبارزه با آقای صدر خیلی تلاش می‌کنند، حرکت محرومین را حرکت مغبون می‌نامند. در ده‌های جنوبی که فتح کردند به دنبال امل می‌گشتند که بکشند زیرا فقط امل در جنوب به آنها ضربه زده است. راستی که فقط امل و امام صدر توانسته‌اند مسیر جنوب را عوض کنند. جنوب می‌رفت که به پشتیبانی اسرائیل زیر سیطرهٔ مسیحیان درآید و بعد از سقوط طیبیه، ده‌های جنوب یکی بعد از دیگری به دست کتائب

خود را، نام خود را، منافع طایفه خود را سلامت و حیات خود را و همه چیز خود را به خاطر هدف فدا کند و یک ذره از راه خود منحرف نشود و تحت تأثیر دوست و دشمن قرار نگیرد. عکس العمل انجام ندهد، با دیدی خدایی به دنیا و آنچه می‌گذرد نگاه کند و از سلسله ارزش‌های خدایی قدمی فراتر نهد ... راستی که ظرفیت و شخصیت می‌خواهد، فداکاری و بلندنظری می‌خواهد، عشق و عرفان می‌خواهد، احتیاج به چیزهایی دارد که در چتته دنیا داران و دنیاخواهان نیست ...! خدا نگاهبانش باد ...!

از حال من بخواهی بد نیستم، هنوز زنده‌ام و این خود معجزه است کسی که همه روزه به دریای مرگ فرو می‌رود، کسی که زیر رگبار گلوله‌ها زندگی می‌کند، کسی که دشمنان به قتلش کمین کرده و همه‌جا دام افکنده‌اند... و باز هم این آدم زنده باشد راستی که معجزه‌ای است و گاهی احساس کرده‌ام که من به سوی مرگ می‌تازم و مرگ از من می‌گریزد.

در کشمکش زندگی فرصت ندارم فکر کنم چه می‌گذرد و این خود نعمت بزرگی است و راستی که نمی‌دانم خدای را چگونه شکر کنم که وقتی و فرصتی برای فکر کردن برای من نگذاشته است، زیرا دردها و غم‌ها غیرقابل تحمل بود ... اما در کوران زندگی و کشمکش‌های حیات، گویی که خواب و خیال است، گویی که چرخ فلک به سرعت می‌چرخد و در میان طوفان‌ها و رعد و برق‌ها و شلوغی و پیلوغی، آدمی مات و مبهوت شده است و نمی‌داند چه می‌گذرد؟ و چه می‌شود؟ و به کجا می‌رود؟ و سرنوشت چه تیری به کمان کشیده است؟ فقط می‌بینم که تاریخ‌ها و سرگذشت‌ها و فراز و نشیب‌ها می‌آیند و می‌روند و ما همه را در خواب و خیال می‌بینیم ... نمی‌دانم ... شاید وقتی از این خواب و خیال برخیزیم که قدم به صحنه مرگ بگذاریم و تازه حقایق را بفهمیم.

سلام مرا به همه دوستان برسان

دوست دار تو مصطفی

بسم الله

صادق مهربانم نمی‌توانم چیزی بنویسم - زیرا اگر بخواهم قلب خود را بازکنم باید با اشک و خون بنویسم و این کار الآن مقدورم نیست.

چقدر دلم گرفته، چقدر پژمرده‌ام! زیر کوهی از دروغ و غم فشرده می‌شوم و مسئولیت بزرگی که بر دوشم گذاشته شده است، سنگینی می‌کند. افتان خیزان، برای ادای وظیفه قدم برمی‌دارم و آرام و آرام به سوی سرنوشتی مجهول به پیش می‌روم. دلم برای تو خیلی تنگ شده است، تا راز و نیاز قلبی خود را با تو باز کنم. از ظلم و ستم‌ها، از خیانت‌ها و جنایت‌ها سخن بگویم و شهادت بهترین و صمیمی‌ترین دوستان خود را بازگو کنم و فقر و درماندگی و گرسنگی محرومین را بگویم، و رسالت سخت آینده را گوشزد کنم.

حال ما به طور نسبی خوب است، فشارهای کشنده و خردکننده فروکش کرده است. چپ در حال سقوط است، زیر فشار سوریه در حال خرد شدن است.

من در رفتنم و فرصت نشستن و نوشتن ندارم در حالیکه تو در قلب منی! سلام آتشین مرا به خانواده و دوستان نزدیک برسان.

برادرت - مصطفی

و توطئه و دسیسه و سیاست بازی با سرنوشت صدها هزار آواره بدبخت و فلک زده شیعه! خدایا چه بگویم! درد تا چقدر و بدبختی تا چه اندازه؟ و احزاب کم و بیش با مقاومت، مخالفت را شروع کرده‌اند و به مقاومت فلسطین حمله می‌کنند، و یکی از کمونیست‌های صور چند روز پیش در یک مناقشه می‌گفت «ما حزبی‌ها مسئول خرابی لبنان نیستیم مقاومت فلسطین مسئول است و حامی آن سید موسی» امروز می‌خواهند همه گناه‌ها را به گردن سید موسی بیندازند زیرا مدافع مقاومت است و این بی‌شرف‌ها شرم نمی‌کنند که تا دیروز او را می‌کوبیدند به جرم یا اتهام اینکه مخالف مقاومت است.

دیروز مسیحی‌ها و درزی‌ها در ده‌های جنوب لبنان به نفع اسرائیل تظاهرات کردند و خواستار شدند که اسرائیل آنها را از دست مقاومت نجات دهد و همه خفقان گرفته‌اند! وای اگر شیعه‌ای از اسرائیل طلب مساعدت می‌کرد، آنگاه فوراً همه شیعه مجرم و خائن و جاسوس محسوب می‌شد، و اتهام فلسفی و تاریخی آنها اثبات می‌گردید.

اختلافات بین مصر و سوریه و سعودی اوج گرفته است و اسرائیل نیز از این اختلافات سوءاستفاده می‌کند، امام موسی به سوریه و سپس به مصر رفت تا در حل اختلافات آنها بکوشد تا خدا چه بخواهد.

علی عزالدین معلم مدرسه ما برای آوردن ماشین‌های بخاری به آلمان می‌آید از موقعیت استفاده کرده این را می‌فرستم.

۱- اولاً اگر ممکن است حساب‌های بانک مرا و پول ماشین‌ها را و آنچه پرداخته شده و آنچه باید پرداخت شود با او تصفیه کنید. من به او مبلغی در حدود ۲۵ هزار دلار پول می‌دهم که با خودش همراه دارد که ماشین‌های جدیدی بخرد و هر کمکی بتوانید به او بکنید، دریغ نفرمایید.

۲- می‌خواهیم مقداری ماشین برای بنای جدید نبهه بخریم، اگر پول او کم بود و شما توانستید تهیه کنید و یا از صادق بطلبید، تا کار او را راه بیندازید.

بسم الله

صادق عزیزتر از جانم! سلام آتشین مرا بپذیر، و اشتیاق بیش از حد و شور و شوق بی‌اندازه از کسی که تو را دوست می‌دارد و در دریایی از غم و درد و مشکلات غرق شده است که حتی فرصت نمی‌کند سر خود را از میان سیلاب‌ها بیرون بکشد و به آسمان بلند خدا بنگرد و یا به ستارگان زیبایش خیره شود و یا با ماه تابانش راز و نیاز کند ... و این نامه خود راز و نیازی است که با تو که ماه منی و ستاره من و دوست منی که راز و نیاز مرا به آسمان بلند خدا می‌رسانی ...

چند روزی بود که آرامش شده بود و آتش‌بس جنوب حدود ده روزی ادامه یافت، احساس راحتی کردم و آرزوی اینکه قلمی بدست بگیرم و آتش درونم را بر روی کاغذ منتقل کنم، یا کتابی را برگزیم و بخوانم، یا فرصت کنم که با آسمان بلند خدا و ستارگانش راز و نیاز نمایم ... اما قضا و قدر اجازه نمی‌دهد، آرامش، روح مرا نمی‌پذیرد، آسایش مرا دوست ندارد ... دوباره انفجار شروع شد. جبهه شعبیه در بنت جبیل و ناقوره و طیبه به سمت اسرائیل یا کتائب راکت پرتاب کرد و اسرائیل و کتائب نیز منتظر فرصت نشسته بودند و لذا ده‌های شیعه را زیر توپخانه خود گرفتند، و مردم بدبخت جنوب که تازه شروع به عودت کرده بودند، زیر انفجار راکت‌ها دوباره مجبور به فرار شدند. دیروز در بنت جبیل چهار نفر کشته و چند نفر زخمی شدند، دو روز قبل دو نفر کشته شدند، سه روز قبل یک نفر، و همه روزه تلفاتی به مردم بدبخت وارد می‌شود و چه دردناک است. این بدبختی و ذلت و کثافت همراه با خیانت و جنایت

۳- اگر کتابی یا چیزی خواستید بفرستید، می‌توانید توسط استاد علی برای ما بفرستید.

راستی به یادم آمد کتاب آن منافقین کذابین علیه ما به دست آقای صدر رسید و خواند و گفت هرچه در چنته و کینه و حقه داشته‌اند تمام کرده‌اند و هیچ چیزی باقی نگذاشته‌اند، اما من هنوز کتاب را ندیده‌ام. ولی خنده‌دار اینکه هفته پیش محمد صالح به مجلس آمده بود با کمال بی‌شرفی! تا گرفتاری شخصی خود را رفع کند. و آقای صدر هم او را دید و رویش را برگرداند. آمده بود تا شیخ محمد یعقوب را واسطه قرار دهد. راستی که پررو و بی‌آبرو هستند! حتی شیخ محمد یعقوب به امام گفت آیا معذرت‌خواهی او را می‌پذیری؟ تا دوباره دوست شود. امام رد کرد ... لابد خبر داری که روزنامه‌های ایران نیز ضد آقای صدر قلم‌فرسایی می‌کنند و او را عمیل [دست‌نشانده] عراق می‌خوانند و سخت مورد هجوم قرار می‌دهند ... و از طرف دیگر این بی‌آبروها برای اینکه خود را از تک و تا نیندازند می‌گویند اینها همه بازی و ظاهری است. از قول من ... عزیز خیلی خیلی سلام برسانید و غزاله زیبا را ببوسید و به همه دوستان مخلص سلام برسانید.

برادر شما - مصطفی

بسم الله

صادق عزیزم قربانت گردم! روزگار سختی را گذرانیدیم و هنوز هم می‌گذرانیم. همیشه از چنین شرایطی ترس داشتیم و اتفاق افتاد. احزاب چپ و اغلب به تحریک مقاومت به دوستان ما حمله کردند و می‌کنند و چقدر مشکلات فراوان داریم. به سختی تلاش می‌کنیم که از متلاشی شدن سازمان جلوگیری کنیم. تبلیغات و دروغ‌ها و هجوم‌هایی که حد ندارد. مرا که به سهولت جاسوس شاه خواندند و امر به تصفیه [از میان بردن] دادند و من هم مؤسسه را به صورت پایگاه نظامی در آوردم که به شدت دفاع کنم تا آخرین قطره خون! این روزها کار من امید دادن به بچه‌ها و تشویق به صبر و تکیه به ایمان و توکل به خداست. اجباراً همه روزه مؤسسه را ترک می‌کنم تا برای سرکشی به نقاط مختلف و بحث برای کادرها و ایجاد ایمان در قلوب ترس زده، به همه جا بروم و به همه نشان دهم که نباید ترسید، در حالی که مرتباً مورد تهدید قرار می‌گیرم. غرور زیادی بر مقاومت [فلسطین] سایه افکنده و دیگر کسی را نمی‌شناسد، حتی امام موسی را! مثل اینکه تصفیه کردن [از میان بردن] افراد و دزدی و غارت آنقدر عادی است مثل آب خوردن که به هوای دل هر کس و ناکسی می‌توان انسانی را از هستی ساقط کرد. بنزین، نان، برق و تلفن، اینک همه چیز به دست مقاومت است و وای به روزگار کسی که مورد غضب قرار گیرد! انتقام دربردی‌ها و شکست‌ها و کشته‌های خود را از او خواهند گرفت و همه عقد‌های ناخودآگاه خود را بر روی او بار خواهند کرد. عکس‌العمل

بدی بین همه مردم پیدا شده و حتی اسرائیل را به مقاومت ترجیح می‌دهند.

البته کسی جرئت نفس کشیدن ندارد. ترور افکار به شدت رواج دارد. حریت تکفیر بازارش گرم است.

به نظر من باید شما سعی کنید در لوموند یا روزنامه‌های دیگر تحلیلی از این وضع بنویسید تا شاید مقاومت بیدار شود و صدای خارج را بشنود و به پاریس احترام بگذارد! نکاتی باید نوشته شود که تکان‌دهنده باشد - مقایسه بین اردن ۶۹ و لبنان کنونی، جور و ظلم و تسلط مقاومت بر همه چیز مردم، خالی کردن عقده‌های کوفته شده خود، ناراضی بودن مردم و مباینت این اعمال با روح انقلابی و فداکاری در راه هدف، لجن مال کردن شور فلسطین، جذب شدن مردم به اسرائیل و یا مسیحیت کتائبی، بالأخره یک نوع یأس فلسفی از همه نوع مبارزه عدالت‌طلبانه و توده‌ای و انقلابی برای روشنفکران و مبارزان اصیل ...

باید مخبرین خارجی را تحریک کرد تا مقالاتی در این باره بنویسند؛ شاید مؤثر افتد.

اگر جیش السلام العربی [ارتش صلح عرب] در لبنان کارگر نیفتد، امکان هست که سوریه حمله کند، ولی این بار حمله شدید برای قلع و قمع کردن است و کشت و کشتاری خواهد شد، البته مقاومت و احزاب چپ از ما انتقام خواهند گرفت و ما در معرض خطر خواهیم بود، ان شاء الله که به آنجا نرسد و جیش السلام العربی مؤثر افتد.

در سفر گذشته مقاله‌ای مفصل نوشتم که چاپ شود و برای آقای خمینی بفرستم ولی چطور شد؟ اگر بچه‌های آنجا چاپ نمی‌کنند لطفاً بفرستید که مورد احتیاج خود من هست و من فرصت و حوصله زیادی برای نوشتن متأسفانه ندارم. این چند صفحه را طوری نوشته‌ام که می‌تواند دنباله مقاله گذشته به کار آید. خواستم که خودتان در جریان باشید و اگر خواستید چاپش کنید. در حک و تصحیح البته آزاد هستید.

الآن وضع آرامتر شده است و صدای انفجار کمتر از چند شب پیش شنیده می‌شود ان شاء الله که خیر است.

به هر حال توطئه‌ای آمریکایی به کار افتاد و احزاب چپ و راست همکاری کردند و مقاومت نیز به معرکه آمد و سی هزار کشته و صدهزار مجروح و این همه خرابی به گردن این افراد است. اینها همه در مقابل تاریخ و مردم و شهدا، مسئول این همه جنایت و خونریزی هستند.

و گویا توطئه تازه‌ای شروع شده است و اینها همه مقدمه بوده است، تازه محیط آماده شده تا هدف اصلی توطئه پیاده شود. فعلاً شما را به خدا می‌سپارم و امیدوارم که خدا نیز به همه ما کمک کند. به همه دوستان از قول ما سلام برسانید.

برادرت مصطفی

ولی دلایل خارجی از این زمینه مساعد و نارضایتی توده‌ها استفاده کرد و برای مصالح خاصی لبنان را به این روز تیره کشانید ... مسائل خاورمیانه، پیچیده و مشکل فراوان است، مسئله عرب و اسرائیل، حل مشکلات فلسطین، مسئله نفت، قبول اسرائیل و فشار برای مصالحه با اسرائیل، عدم تمکین مقاومت فلسطین در مقابل خواسته‌های آمریکا و اسرائیل ... همه مسائلی است خارجی که لبنان در گرداب هولناک این مسائل فرو افتاده و هر روز بیشتر و بیشتر غرق می‌شود.

آمریکا به رهبری دکتر کیسینجر یهودی‌نسل، بعد از چند سال زحمت توانست اتفاقیه سینا را به امضای سادات برساند و بین مصر و اسرائیل مصالحه برقرار سازد. اما سوریه موافقت نکرد و حاضر نشد به آن قیمت رخیص [ارزان]، اتفاقیه جولان را امضا کند، بنابراین تأدیب [ادب کردن] سوریه از نظر آمریکا ضروری بود. مقاومت فلسطین و یا لاقلاً تأدیب و تضعیف آن از نظر آمریکا و اسرائیل واجب بود ... لذا توطئه‌ای بزرگ توسط آمریکا و اسرائیل نقشه‌ریزی شد که دکتر کیسینجر رسماً به آن اعتراف دارد ... تا در لبنان ایجاد انفجار کرده مقاومت را وارد صحنه معرکه کند و احتمالاً از بین ببرد ... در ماه‌های اول انفجار، مقاومت فلسطین ماهرانه خود را کنار کشید، منطقه شیخ که شیعه‌نشین و غیرمسلح و خارج معرکه بود به منطقه مسیحی عین‌الرمانه حمله کردند و لذا جنگ داخلی لبنانی - فلسطینی از منطقه تل‌الزعترا، به جنگ لبنانی - لبنانی در منطقه شیخ منتقل شد و شیعیان با قبول همه خسارات جانی و مالی جنگ، برای محافظت از مقاومت فلسطین، جنگ را تحمل کردند و دم نزدند و شیخ به کلی ویران شد و به صحنه مبارزه جنگندگان مبدل گردید. در این دوران مقاومت سعی می‌کرد که در لبنان آرامش برقرار کند و از انفجار جلوگیری نماید، زیرا انفجار خواه و ناخواه پای مقاومت را به صحنه می‌کشید و آن را به سلاح خانه می‌برد ... و خطر تصفیه [از میان بردن] سپتامبر اردن را در اذهان زنده می‌کرد ...

به نام خدا

برادرم! سلام گرم مرا بپذیر! از میان رعد و برق و انفجارات و دریایی از خون و طوفانی از اتهامات ناروا و تبلیغات زهراگین دروغین این نامه را می‌نویسم تا کم و بیش از اوضاع آشفته لبنان باخبر شوی ...

بیش از پانزده ماه است که لبنان در آتشی سوزان می‌سوزد، بیش از سی هزار کشته و صد هزار مجروح و میلیاردها دلار خسارت و تخریب کلی بیروت و قسمتی مهم از لبنان و نتیجه این جنگ‌های داخلی هنوز مبهم است و به احتمال قوی به تقسیم لبنان و سیطره اسرائیل بر جنوب لبنان خواهد انجامید.

این جنگ خانمانسوز دارای دلایل داخلی و همچنین دلایل خارجی است. دلایل داخلی مهمتر از همه ظلم و ستم هیئت حاکمه مارونی و عدم عدالت اجتماعی، اختلاف طبقاتی شدید، محرومیت اکثریت قریب به اتفاق مردم، امتیازات خاص سیاسی اقتصادی نظامی برای طایفه مارونی، سیستم برتری طایفی، عدم برابری مردم در مقابل قانون، عدم مجال [فرصت] مساوی برای اکثریت مردم در همه امور حتی سربازی، سیستم فئودال در قسمت اعظم لبنان، چهارصد و پنجاه هزار مارونی مسلط بر همه چیز و حدود یک میلیون شیعه فقیر و محروم ...

این دلایل داخلی باعث نارضایتی اکثریت مردم و تظاهرات همگانی محرومین بود که از چند سال پیش برای کسب حقوق اولیه خود مبارزه می‌کردند. ولی این مبارزات در کادر اصول پارلمانی و توازن قوای داخلی لبنان بود و به هیچ‌وجه به خودی خود باعث انفجار نمی‌شد،

ولی احزاب چپ و سازمان‌های فدایی رفض، همیشه برخلاف میل مقاومت به جنگ دامن می‌زدند و با انواع حيله و فریب هر روز آتشی می‌افروختند و مسیحیان کتائبی نیز که بر حسب توطئه آمریکایی و اسرائیلی، خواهان انفجار و جنگ و بالأخره تقسیم بودند. در تمام این مدت، نقش امام موسی صدر ایجاد آرامش و قبول آتش‌بس و دفاع از مقاومت و جلوگیری از انفجار بود و اغلب اوقات به تقاضای مقاومت برای جلوگیری از بحران وارد صحنه می‌شد تا خطر انفجار را تخفیف دهد و یا مسئله را حل کند.

بر اثر اشتباهات فراوانی که صورت گرفت، جنگ به صورت مذهبی و دینی درآمد و مسلمان مسیحی، هر مسیحی را فقط بر اثر شناسنامه می‌کشت، و مسیحی نیز هر مسلمانی را فقط به خاطر اینکه مسلمان است ذبح می‌کرد، و این سبب شد که همه مسیحیان برای دفاع از حیات و موجودیت خود، اطراف کتائب جمع آیند و بالأخره فلسفه‌های تند و افراطی مسیحی ضد مسلمان به وجود آید. در میان مسلمانان نیز احزاب چپ که فطرتاً مخالف دین و مذهب هستند و مذهب را ارتجاع می‌دانند، کاسه گرم‌تر از آتش شده، به نام مذهب تبلیغات کرده و مردم را به نام مذهب و به خصوص به اسم شیعه تحریک می‌کردند و به جنگ وامی‌داشتند و این فقط برای سوءاستفاده از احساسات مذهبی مردم مسیحی و مسلمان بود که آتش افروزان از آن استفاده می‌کردند و حتی بر اثر توصیه توطئه‌گران خارجی، این نوع جنگ‌های روانی و مذهبی طراحی و تشویق می‌شد.

حدود شش ماه پیش، قدرت کتائب فزونی گرفت و بعضی مناطق مسلمان‌نشین نظیر «حی الغوارنه» و «حی سبنای» را تصفیه کرد [از میان برد]، و با چند هزار جنگنده این مناطق را محاصره نمود و پس از پیروزی جنگجویان، منطقه را گشته و خانه‌های مهم را خراب کرده و بقیه موجودین را از منطقه کوچ داده و در آن مناطق اثری از مسلمان باقی نگذاشت.

و در این وقت، منطقه مسلمان‌نشین تل‌الزعترا که تقریباً نیمی شیعه و نیمی فلسطینی بودند، مدت دو ماه محاصره بود و حتی نان و دوا به آنها نمی‌رسید و فقر و گرسنگی، کارد را به استخوان رسانده بود. منطقه شیعه‌نشین بزرگ برج حمود و نبعه نیز در این مدت همچنان تحت محاصره شدید بود و غذا و دوا و اسلحه نمی‌رسید. مجروحین ساده می‌مردند و در نبعه و برج حمود، حتی جراح و مریض‌خانه وجود نداشت و هر روز ده‌ها نفر مجروح بر اثر خونریزی می‌مردند؛ حتی اکنون نیز تنها وسیله جراحی، مریض‌خانه موقت کوچکی است که امام موسی با کمک بعضی دکترهای فرانسوی ایجاد کرده است و تا به حال چندین هزار عمل جراحی انجام گرفته و حیات آنها را تأمین کرده است.

مقاومت فلسطین برای دفاع از تل‌الزعترا، خواستار قطع محاصره تل‌الزعترا شد و بیست و چهار ساعت نیز اولتیماتوم داد که اگر کتائب حلقه محاصره را برای حمل نان و آرد باز نکند، وارد جنگ خواهد شد. البته کتائب این اولتیماتوم را نپذیرفت و لذا مقاومت وارد جنگ شد و جنگندگان مقاومت روز اول وارد حرش ثابت شدند که نزدیک تل‌الزعترا است. چهار روز جنگ ادامه یافت و اسلحه سبک و سنگین به کار افتاد و خسارات زیادی به طرفین وارد آمد، ولی مقاومت نتوانست حلقه محاصره تل‌الزعترا را بشکند و لذا جنگ بدون نتیجه پایان یافت.

مسلخ و کرتینا. تا آن موقع مقاومت فلسطین هیبتی فراوان داشت و طرفین فکر می‌کردند اگر مقاومت وارد معرکه شود در عرض یک روز قادر است که کتائب را به زانو درآورد. ولی عدم پیروزی مقاومت در تل‌الزعترا سبب شد که معنویات کتائب به حد زیادی بالا رود و روحیه مسلمانان ضعیف گردد. بعد از این واقعه، هجوم شدید کتائب به دو منطقه مسلمان مسلخ و کرتینا شروع شد، مقاومت و احزاب چپ اعلام کردند که محال است این دو منطقه سقوط کند ولی متأسفانه بعد از دو روز جنگ سخت، سقوط کرد و قتل عام مسلمان‌ها شروع شد و

مسیحیان با خشونت و وحشی‌گری بیش از حد، هرکه را یافتند کشتند و خانه‌ها را آتش زدند و با تراکتور خانه‌های مخروبه را با خاک یکسان کردند و بر اجساد کشتگان رقصیدند و شامپاین نوشیدند و این پیروزی بزرگ را جشن گرفتند. روحیه مسلمانان به حدی ضعیف شده بود که حد بر آن نبود. امیدشان به مقاومت هم قطع شده بود. نخست‌وزیر مسلمانان، رشید کرامی نیز استعفا داد و گفت قادر به هیچ عملی نیست و نمی‌خواهد با دست بسته، مسئولیت این کشتارها و شکست‌ها را تحمل کند. آخرین امید مسلمان‌ها، یعنی وجود رشید کرامی در هیئت حاکمه نیز از بین رفت.

بیروت محاصره شد

در این موقع تمام راه‌های خروجی بیروت، طریق (جاده) دوره، طریق حازمیه و طریق دامور همه توسط کتائب بسته بود، جز طریق کوهستانی عرمون که از زاویه جنوب شرقی بیروت از پشت فرودگاه به کوه‌های شرقی بیروت و از آنجا به بقاع و بعلبک و سوریه متصل می‌شد.

پس از سقوط مسلخ و کرتینا، دلمنه غرور و تجاوز کتائب بالا گرفت و خیال تسلط بر همه بیروت تقویت یافت. حدود سیصد نفر از مغاویر ارتشی (نظیر کماندوهای چترباز) بر فرودگاه بیروت سیطره یافتند و در یک زد و خورد شدید بین مقاومت و احزاب از یک طرف و نیروهای مغاویر و تانک‌ها و هواپیمای ارتشی از طرف دیگر در مدخل طریق عرمون، این آخرین نفس‌کش بیروت نیز بسته شد و مدت چهار روز بیروت به صورت محاصره در آمد و جریان بنزین و نان و مازوت [گازوئیل] و مواد غذایی و ذخیره نظامی قطع شد و در این موقع سرتاسر بیروت زیر آتش بی‌رحم و شدید توپ‌ها و خمپاره‌ها و راکت‌های کتائبی می‌سوخت، چه بی‌گناهان زیادی که به خاک و خون غلطیدند و چه خوف و وحشتی که بر بیروت سایه افکنده بود! نبعه و

برج حمود مدت چهار شب و روز متوالی زیر آتش بار شدید کتائبی‌ها بود و هزاران جنگنده کتائبی آماده هجوم به این مناطق شیعه‌نشین بودند که آنها را مثل مسلخ و کرتینا تصیفه کنند [از بین ببرند] هجوم به جسرالباشا شروع شده بود و این منطقه فلسطینی‌نشین هر لحظه ممکن بود سقوط کند. مناطق شیعی کفرشیمان، حی اللیلکی، حی السلم و حی الجامعه نیز مورد هجوم قرار گرفته به شدت بمباران می‌شدند. حی کفرشیمان بین فرودگاه و منطقه کتائبی حدث قرار دارد و در حالیکه از طرف حدث مورد هجوم کتائبی‌ها بودند، از پشت نیز مورد حمله کماندوهای ارتشی فرودگاه قرار گرفتند و در نظر داشتند که منطقه جبلی [کوهستانی] حدث را به فرودگاه متصل کرده، و محاصره بیروت را کامل کنند! البته هجوم کماندوهای فرودگاه توسط جنگندگان حرکت محرومین کفرشیمان دفع شد و این نقشه شوم نقش بر آب گردید، ولی هجوم همچنان ادامه داشت و کتائب تصمیم گرفته بود که یکی یکی این مناطق را تصفیه کند. به علاوه سرتاسر بیروت در محاصره بود و گرسنگی و کمبود ذخیره [آذوقه] همه بیروت را تهدید می‌کرد و در این حال نان به مراتب گران‌تر از جان بود! زیر آتش بارها، صف‌های طویل برای نان تشکیل می‌شد. در یک واقعه دردناک فقط، یک بمب نزدیک یکی از نان فروشی‌ها منفجر شد و سی و هفت نفر کشته شدند و چه زیاد که مجروح گشتند. فشار گرسنگی و قحط بر بیروت را می‌توان از این نمونه تأثرانگیز شناخت.

کنفرانس عرمون

سران مسلمان، ابوعمار، صائب سلام، جنبلاط، رشید کرامی، مفتی سنی‌ها شیخ حسن خالد، رهبر شیعیان سید موسی صدر ... در خانه مفتی جمع شدند تا برای نجات مسلمان‌ها فکری بیندیشند. همه راه‌ها بسته، همه امیدها شکسته، روحیه‌ها ضعیف و دشمن مسلط و مخیف...

و سرگذشت تأثرانگیز مردمی زجر دیده و مصیبت‌زده و محروم و مظلوم و آینده مبهم و دردناک آنان، به یاد آورنده خاطرات شوم فلسطین قبل از تقسیم بود. بزرگان مسلمان هرچه فکر کردند راه نجاتی نیافتند جز اینکه دست نیاز به سوی سوریه دراز کنند. همه از دولت سوریه خواستند که برای نجات مسلمانان در مقابل ظلم و خشونت مسیحیان وارد لبنان شود و به این جنگ خانمان‌سوز خاتمه دهد. سوریه این تقاضا را رد کرد و گفت توطئه‌ای ضد سوریه در شرف انجام است و آمریکا می‌خواهد سوریه را به مسائل داخلی لبنان بکشاند و بعد بگوید ... تقاضای الحاح‌آمیز مسلمانان رد شد. سید موسی صدر که بر اثر ناراحتی شدید چند شب نخفته بود به تشویق و اصرار عده زیادی از بزرگان مسلمان، شخصاً عازم دمشق شد و در آن روزهای پرمخاطره، از همان تنها طریق عرمون که مورد بمباران هواپیماهای ارتش لبنان بود به سوریه رفت و حافظ اسد رئیس‌جمهور سوریه را که رابطه دوستی نزدیکی [با وی دارد] ملاقات کرد. در مقابل [تقاضای] کمک همه مسلمانان، حافظ اسد دوباره همان توطئه بین‌المللی ضد سوریه را مطرح کرد و ناراحتی خود را از دخول به لبنان ابراز داشت. امام موسی به او گفت اگر برای نجات مسلمانان وارد نشود همه مسلمانان بیروت نابود خواهند شد ... بالأخره حافظ اسد این تقاضای امام را پذیرفت و روز بعد دوازده هزار جیش‌التحریر [ارتش آزادیبخش] فلسطینی که در حقیقت زیر نظر سوریه بودند، وارد لبنان شدند. عده‌ای از جنگندگان جیش‌التحریر با سرعت حیرت‌آور، خود را به مدخل راه عرمون رسانده، بیروت را از محاصره بیرون آوردند و همچنین با تسلط بر کوه‌های مشرف بر فرودگاه بیروت، آن را از خطر تسلط کتائبی‌ها نجات دادند. زحله از طرف قوای جیش‌التحریر محاصره شد و تنها راه زحله که از فوق کوه‌های غربی زحله به منطقه کسروان می‌رفت با انفجار پل آن قطع گردید. زغرتا پایتخت خانواده فرنجیه و پایگاه قوی و جبار مسیحیان تقسیم‌طلب

مورد محاصره و هجوم شدید جیش‌التحریر قرار گرفت، به حدی که در جنگ‌های داخل شهر حدود صدویست نفر افسر و جنگنده جیش‌التحریر به شهادت رسیدند و دامور شهر بزرگ مسیحی جنوب بیروت سقوط کرد و حدود هزار نفر کشته شدند و تقریباً همه خانه‌ها آتش گرفت و به غارت رفت ... سعدیات، مقر کمیل شمعون سقوط کرد و به کلی ویران شد ... و می‌رفت تا زحله و زغرتا نیز سقوط کنند و به روزگار سیاه دامور بنشینند، لذا کتائب و مسیحیون پیشنهاد آتش‌بس را پذیرفتند و با چهارده بند مصالحه از طرف سوریه موافقت کردند. حافظ اسد و فرنجیه مسئول نظارت بر آتش‌بس و جیش‌التحریر و کفاح مسلح فلسطینی و جیش [ارتش] لبنانی، مأمور حفاظت شدند. خدام، وزیر امور خارجه سوریه برای ایجاد مصالحه بین مسلمان و مسیحی و تشکیل حکومت جدید از طرفین وارد لبنان شد. بیش از یک ماه آرامش کلی بر لبنان دامن گسترد. نبعه، برج حمود، تل‌الزعترا، دکوانه و همه مناطق مسیحیان باز شد و هر کسی بدون خطر می‌توانست به هر نقطه‌ای که می‌خواهد گذر کند و همه فکر می‌کردند که دوران جنگ سپری شده و وقت بنا و همزیستی فرا رسیده است ... ولی متأسفانه این آرامش دیری نپایید، خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود.

مزایدات (گزافه‌گویی‌ها) سیاسی شروع می‌شود

خدام چهارده بند برای مصالحه پیشنهاد کرد. هفت بند مربوط به نظام لبنانی و هفت بند مربوط به فلسطینیان و مقاومت بود. اهم مواد مصالحه‌نامه عبارت بود از:

- ۱- محاکمه رئیس‌جمهور یا هر مسئول دیگری در مقابل خطاهای خود ... به عبارت دیگر هر کسی حتی رئیس‌جمهور در مقابل کارهای خود مسئول است.
- ۲- نخست‌وزیر از طرف مجلس نمایندگان انتخاب می‌شود و دارای

قدرت‌های زیادی است. در حالیکه سابقاً رئیس‌جمهور می‌توانست نخست‌وزیر را بیاورد و ببرد.

۳- ازدیاد عدد نمایندگان مسلمان در مجلس شورای ملی بر اساس پنجاه درصد.

۴- لغو امتیازات طایفی برای وظایف دولتی و ارتش.

۵- اعطای شناسنامه لبنانی به هزاران مسلمان بی‌شناسنامه که در موقع استعمار فرانسوی حاضر نشدند نام خود را تسجیل [ثبت] کنند و شناسنامه بگیرند.

۶- ایجاد مشروعات [طرح‌های] مفید اجتماعی و تکفل درخواست‌های محرومین برای تأمین عدالت اجتماعی برای همه ملت.

در رابطه با فلسطینی‌ها قید شده بود که اتفاقیه قاهره بین مقاومت و دولت‌ها حفظ گردد. فقط تغییراتی در آن اتفاقیه به عمل آمده بود و از آن جمله: مقاومت حق داشت که در داخل مخیمات [اردوگاه‌های] فلسطینی، اسلحه سنگین و حتی راکت‌های ضد هواپیما داشته باشد تا بتواند در مقابل اسرائیل از خود دفاع کند و همچنین بیست و پنج متر خارج مخیم، مقاومت می‌تواند کمین مسلح برای حراست مخیم به وجود آورد ...

در اول کار مسیحیان و مسلمانان آن اتفاقیه سوری را پذیرفتند ولی اختلافات داخلی احزاب چپ مانع آرامش شد ... روزنامه‌های وابسته عراق، المحرر و بیروت، به دولت سوریه و شخص حافظ اسد فحش می‌دادند و مسیحیان نیز که از ترس سکوت کرده بودند، به اختلافات داخلی مسلمان‌ها دامن می‌زدند. صاعقه، سازمان فلسطینی وابسته به سوریه به دفترهای المحرر و بیروت حمله برد و عده‌ای را کشت و منفجر کرد و اختلافات علنی شد. مقاومت نیز جانب احزاب را گرفت و ناراحتی‌هایی که از قدیم بین سوریه و مقاومت وجود داشت، مورد سوءاستفاده احزاب شد و روز به روز مخالفت مقاومت با سوریه

علنی‌تر و شدیدتر می‌شد. اصولاً مقاومت فلسطین در سوریه قدرتی ندارد و فعالیت‌های آنها به داخل اردوگاه‌های فلسطینی و مراکز تعلیمی محدود می‌شود و فلسطینی حق ندارد مسلح وارد خیابان شود... در حالی که در لبنان، برای فلسطینی‌ها آزادی‌های بسیار زیادی وجود داشت و قدرت منحصر به فرد تقریباً به دست مقاومت فلسطینی‌هاست. بنابراین قدرت و سیطره سوریه در لبنان باعث ناراحتی مقاومت بود و خواه ناخواه با احزاب چپ هم‌آهنگ می‌شد. دولت عراق به علت اختلافات فکری و مرزی با سوریه، سرسخت‌ترین دشمن سوریه و موفقیت سوریه در لبنان بود و احزاب وابسته به عراق مثل حزب بعث عراقی و جبهه‌التحریر العربیه در روزنامه‌های بیروت و محرر به شدت به سوریه حمله می‌کردند و آشوب می‌کردند.

بر حسب اتفاقیه جدید سوریه، باید نیمی از وزرا مسلمان و نیمی مسیحی باشند و از هجده وزیر دولت لبنانی، نه نفر حق مسلمان‌هاست. برای تعیین نه وزیر مسلمان اختلافات داخلی احزاب و قدرت‌ها شروع شد و توافقی به عمل نیامد. احزاب چپ ابتدا شعار نسبی را می‌دادند که هر طایفه یا حزبی بر اثر نسبت نماینده داشته باشد. رئیس مجلس شیعیان، آقای صدر، طرفدار نصف به نصف بود که عادتاً از نه وزیر، چهار نفر شیعه و چهار نفر سنی باشد. احزاب چپ با اینکه به آقای صدر حمله می‌کردند و پیشنهاد او را ارتجاعی می‌دانستند ولی وقتی پای محاسبه و عمل به میان آمد، ملاحظه شد که در صورت نسبییت، اقبالاً پنج وزیر حق شیعه است و سه وزیر حق سنی‌ها و این شعار پیشرو فوراً عوض شد! و حاضر نشدند بیش از سه وزیر برای شیعه قبول کنند و آقای صدر اعلام کرد شیعه اصلاً احتیاج به وزیر ندارد؛ ما خواهان آرامش و ایجاد حکومت برای بقای لبنان هستیم و از حق خصوصی خود می‌گذریم. ولی اختلاف داخلی بین احزاب و شخصیت‌های سیاسی بالا گرفت و هر طرف برای مصالح شخصی و حزبی خود می‌خواست از این

عالی‌رتبه دیگری به نام عزیزالاحدب در بیروت، علم طغیان برافراشت و اعلام حکومت نظامی کرد و تقریباً همه افسران عالی‌رتبه ارتش به او پیوستند و خواستار استعفای رئیس‌جمهور، فرنجه شدند. مسیحیان نیز ارتش دیگری به رهبری آنطوان برکات تشکیل دادند که منظم‌ترین و قوی‌ترین ارتش‌های موجود بود. دار و دسته فرنجه نیز که به هیچ‌کس حتی به کتائب اطمینان کامل نداشتند، ارتش زغر تا را تشکیل دادند ... و به طور کلی می‌توان گفت که هیبت ارتش و همه وسایل و تجهیزات آن از بین رفت.

اختلاف بین مقاومت و سوریه

با از بین رفتن ارتش و پلیس و ژاندارم، امنیت لبنان به کلی از بین رفت. کنترل جنگ و قتل و غارت محال شد. هر تفنگ به‌دستی از فرصت استفاده کرده، دست به دزدی و جنایت می‌زد. کمتر خانه‌ای بود که مسلحین از حوالی آن عبور نکنند و غارت نشود، احزاب و حتی سازمان‌های فدایی فلسطین و حتی مقاومت دست به سرقت و غارت زدند. ابتدا مسلمانان اموال مسیحیان را غارت می‌کردند، ولی بعد همه کس، چه مسیحی چه مسلمان مشمول غارت و سرقت می‌شد. اگر کسی از شیخ خانه خود را ترک می‌گفت تا از بمباران‌های مرگ‌زا در امان باشد، فوراً اموالش به غارت می‌رفت! ناراحتی‌های عمومی بالا گرفت، اما کسی قدرت نداشت در مقابل مسلحین اعتراض کند. مسلحین نیز احتیاج به پول و غذا و ذخیره داشتند و راه دیگری جز سرقت نبود! (گو اینکه سازمان‌ها و احزاب بزرگ، میلیون میلیون از دولت‌های خارجی می‌گرفتند) برای امنیت جانی و مالی در لبنان، هیچ چاره دیگری جز قدرت یک کشور خارجی به نظر نمی‌رسید. بین دولت‌های خارجی، سوریه امتداد طبیعی لبنان بود و به علاوه روابطش با مقاومت و جنگ‌های قهرمانانه‌اش با اسرائیل سبب شده بود که سوریه بیش از هر

نمد، کلاهی بزرگتر برای خود کسب کند ... و بالأخره خدام، وزیر امور خارجه سوریه و مسئول آرامش لبنان، نتوانست این اختلافات و کشمکش‌های داخلی بین مسلمانان را تحمل کند و گفت به سوریه برمی‌گردد و وقتی اختلافات داخلی احزاب و شخصیت‌ها حل شد، برگشت و لبنان را ترک گفت. خروج خدام با انفجار مجدد جنگ‌های داخلی بین مسلمانان و مسیحی توأم گردید، خطف [آدم‌ربایی] و ذبح و کشت و کشتار شروع شد و هنوز نیز ادامه دارد. مسیحیان جنگ‌طلب، در برابر قدرت سوریه تسلیم شده، سکوت کردند، اما بعد از اختلاف داخلی مسلمانان سوءاستفاده نمودند و شروع به جنگ نمودند.

ارتش تقسیم می‌شود

در داخل ارتش نیز اختلافات بین مسیحی و مسلمان به شدت وجود داشت. مسیحیان به طرفداری از کتائب، مسلمانان را می‌کشتند و چون اغلب فرماندهان بزرگ، طرفدار کتائب و مسیحیان بودند به این جهت اکثر وسایل جنگی ارتش در خدمت کتائب بود. این سبب شد که مسلمانان کم‌کم ارتش را ترک می‌گفتند یا از ترس جان می‌گریختند و حتی در بعضی موارد، زد و خورد‌های خونینی بین مسلمانان و مسیحیان در داخل پادگان‌های ارتش درگرفت. افسری جوان به نام احمد خطیب یاغی شده و عده‌ای از سربازان و افسران مسلمان دور او جمع شدند و کم‌کم با کمک سیاسی و نظامی مقاومت فلسطینی «ارتش لبنان عربی» را تشکیل دادند و اکثریت سربازان و افسران آن شیعه بودند، در حالیکه خطیب خود سنی بود و کم و بیش به افسران عالی‌رتبه شیعه حسادت می‌ورزید. مقاومت فلسطین به هر سربازی که به ارتش لبنان عربی می‌پیوست حقوقی بسیار زیادتر از معمول (تقریباً دو برابر) می‌پرداخت و پادگان‌های ارتش در بعلبک و صیدا و صور و دیگر مناطق مسلمان‌نشین، یکی بعد از دیگری به ارتش لبنان عربی پیوست. افسر

پیروزی این وساطت، مورد بغض و حقد و هجوم شدید جنبلاط و احزاب افراطی چپ و سازمان‌های فدایی رفض (جبهه‌ی شعبیه جورج حبش - جبهه‌ی التحریر العربیه متعلق به عراق - جبهه‌ی الشعبیه قیاده‌العامه و جبهه‌ی الشعبیه فلسطین) قرار گرفت و روزنامه‌های چپ و رادیوهای وابسته به آنها از هیچ فحش و اتهام و هجومی دریغ نکردند.

حرکت محرومان به رهبری آقای صدر اعلام کرده بود که فقط برای سه چیز اسلحه به دست می‌گیرد، ۱- برای بقای لبنان ضد تقسیم لبنان، ۲- برای دفاع از جنوب ضد اسرائیل ۳- برای دفاع از موجودیت، موجودیت مقاومت فلسطین ضد هر نوع تصفیه‌ای [از بین بردن] ... و لذا برای سیاست‌بازی‌ها یا مکاسب و تعداد زیادتری از وزیر و وکیل، اسلحه به دست نخواهد گرفت و همچنین کشتار بین مسلمانان، بین مقاومت و سوریه حرام است و هرکس که به این قتل و انفجار دامن می‌زند خیانت می‌کند. امام موسی معتقد بود که تغییر نظام و مکاسب و غیره وقتی مفید است که لبنانی وجود داشته باشد، اما امروز بقای لبنان در خطر نیستی و زوال است. تقسیم لبنان و بعد سیطره اسرائیل بر جنوب لبنان مطرح است؛ در این صورت پرداختن به اکتسابات حزبی یا طایفی، توجه به رنگ دیوار است وقتی که خانه از پای‌بست ویران است! اما احزاب چپ، حزب کمونیست و سازمان‌های فلسطینی رفض در خلال این جنگ، استفاده‌های کلانی برده بودند؛ علاوه بر پول و سرقت و اسلحه مفت از خارج ... عده زیادی عضوگیری کرده بودند و در روزگاری که آدم بی‌سلاح محکوم به مرگ و ذلت است و هر بیچاره فلک‌زده‌ای برای حمایت جان خود و کسان خود احتیاج به اسلحه دارد، این احزاب و سازمان‌های فدایی با تقدیم اسلحه و پول ماهیانه، هزار هزار از جوانان را به خود جلب کردند و قدرتی کسب نمودند و عده زیادی از این بیچارگان را به دم گلوله دادند ... بنابراین هرچ و مرج موجود به نفع احزاب و سازمان‌ها بود و اینان وحشتی از تقسیم لبنان و یا دخول

کشور دیگر مورد توجه قرار بگیرد، از اینجا درخواست تدخّل [داخلت] سوری و مبادرت سوریه مطرح شد و همه بزرگان مسلمان من جمله رهبر مقاومت ابوعمار و رئیس مجلس شیعیان آقای صدر و مفتی سنی‌ها شیخ حسن خالد طرفدار مداخله سوریه در لبنان شدند. ولی احزاب چپ و رهبر آنها جنبلاط از آشوب موجود در لبنان استفاده می‌کردند و با تدخّل سوریه مخالف بودند و تظاهرات زیادی ضد سوریه به راه انداختند و حتی اختلافات جزئی و ناراحتی‌های قدیمی بین مقاومت و سوریه را دامن زدند و جناحی از مقاومت را نیز ضد سوریه برانگیختند و در بیروت به سازمان صاعقه، سازمان وابسته به سوریه حمله کردند و یک بار در صبرا (مرکز فداییان)، دو نفر از افسران عالی‌رتبه سوری که از طرف حافظ اسد مأمور مذکوره با رهبران مقاومت بودند، مورد هجوم جبهه شعبیه (سازمان فداییان چپی جورج حبش) قرار گرفته، کشته شدند و یک‌بار دیگر در راه فرودگاه حدود ده نفر از سازمان صاعقه به دست جبهه رفض کشته شدند و صاعقه با اسلحه سنگین مراکز این سازمان‌های افراطی را بمباران کرد و البته واضح است که در جنگ‌های خیابانی، مردم بی‌گناه، زن و بچه به مراتب بیشتر و زودتر از جنگندگان کشته می‌شوند. این جنگ‌ها سبب شد که عده‌ای از مردم بی‌گناه زیر گلوله‌های سنگین و راکت‌های سوریه تلف شوند که خواه ناخواه انعکاس بدی داشت.

از همه مهم‌تر خطر انفجار بین مقاومت و سوریه بود. امام موسی صدر معتقد بود که این انفجار بین مقاومت و سوریه مصیبتی بزرگ و خیانتی عظیم است و به هر وسیله ممکن باید جلوی انفجار را گرفت. برای این مورد هفت بار به سوریه سفر کرد و با حافظ اسد و مسئولین سوری ملاقات نمود (در خلال چند ماه) و بالأخره ابوعمار را نزد حافظ اسد برد و بین آنها آشتی داد و از آنها خواست که همه مشکلات خود را بی‌پرده به هم بازگو کنند و راه‌حل منطقی بیابند. امام موسی بعد از

اسرائیل نداشتند و حتی علناً شعار می‌دادند که اگر اسرائیل بر جنوب مسلط شود آنگاه جنوب و فلسطین را با هم آزاد می‌کنیم! و یا اگر آمریکا وارد شود، ویتنامی دیگر خلق می‌نماییم!

توطئه بزرگ

باید سبب اصلی این جنگ‌ها را بررسی کرد و از تاریخ عبرت گرفت. از انفجار بین مقاومت و سوریه چه کسانی سود خواهند برد؟ جز آمریکا و اسرائیل! و چرا بعضی سیاستمدارها این همه اصرار دارند تا به انواع حیل، رابطه سوریه و مقاومت را هرچه بیشتر تیره کنند و راهی برای سازش باقی نگذارند؟ مگر سوریه بزرگترین قدرت خاورمیانه، پشتیبان مقاومت نبوده و نیست؟ در بین کشورهای عربی کدام کشور به مقاومت نزدیک‌تر است؟ مصر؟ عراق؟ لیبی؟ اردن؟ سعودی و کویت؟ ... چرا باید آخرین پشتیبان مقاومت نیز به دشمن مقاومت تبدیل گردد؟ عده‌ای شعار می‌دادند که کشتن سوری بهتر از اسرائیلی است! و یکی از بزرگان مقاومت گفته بود، اگر اسرائیل بر جنوب لبنان مسلط شود بهتر از تسلط سوری است! ...

عجیب‌تر اینکه جنبلات رهبر احزاب چپ، به جامعه دول عرب و به فرانسه و به آمریکا و روسیه شکایت برد که چطور ساکت می‌نشینند تا سوریه وارد لبنان شود؟ یعنی به نوعی از انجا آنها را تحریک می‌کرد که در امور لبنان ضد دخالت سوریه مداخله کنند! از یک طرف سوریه را عمیل (دست‌نشانده) آمریکا می‌خواندند، از طرف دیگر به آمریکا شکایت می‌کردند که مانع دخول سوریه شود! راستی چه دنیایی! آن‌طور با تبلیغات دروغ و هوچی‌بازی، اذهان مردم را مشوب کرده بودند که کسی جرئت دم زدن نداشت؛ هرکس مخالف چپ باشد حتماً دست‌راستی و کتائب است! حتی جوانان حرکت محرومان که هنوز بزرگ‌ترین و بهترین جنگندگان مناطق شیعه‌نشین در مقابل کتائبی‌ها

هستند و تا به حال ده‌ها شهید داده‌اند و از شب تا صبح در میان سنگرهای تاریک پشت کیسه‌های شن می‌جنگند! و عجیب‌تر از عجیب آنکه چند وقت پیش جنبلات با بشیر جمیل، فرزند پی‌یر جمیل، رهبر کتائب، جلسه‌ای طویل و دوستانه تشکیل داد! بشیر جمیل فرمانده جنگی کتائب و مسئول خونریزی وحشیانه و جنایت‌کارانه «سبت اسود» (شنبه سیاه) در بیروت بود و بزرگترین جنایتکار جنگ‌های داخلی لبنان لقب داشت ... یک‌بار با جنبلات نشست. تغییر ماهیت داد! و دفعته جنبلات کشف کرد که بشیر جمیل وطنی و تقدیمی است! (یعنی وطن‌پرست و مترقی) و برنامه‌های اصلاحی احزاب چپ را قبول داشت! همه لبه تیز حمله متوجه سوریه شد! سوریه خائن و دست‌نشانده آمریکا و انعزالی است (صفتی که فقط به کتائب نسبت می‌دادند و از فحش بدتر بود). حافظ اسد علوی و شیعه است (که این خود نوعی اهانت نزد قسمتی از عرب به شمار می‌آید)، امام موسی صدر نیز دست‌نشانده سوریه قلمداد گردید! و به سختی مورد شتم و بی‌حرمتی احزاب چپ قرار گرفت و متهم شد که می‌خواهد جیش [ارتش] شیعی تشکیل دهد و افسران شیعه را که در ارتش لبنان عربی اکثریت داشتند، در این ارتش شیعی جمع کند!

افسران معروف و قهرمان شیعه، نظیر رائد حسین عواد (اولین فرمانده که مقرر فرنیجه را به توپ بست و او را فراری داد و دقیق‌ترین افسران توپخانه که از فاصله نوزده کیلومتری هدف را به دقت می‌زند) و امین قاسم (فرمانده جنگ‌های جبل) و ابراهیم شاهین و غیره ... مورد حقد و حسد احزاب چپ قرار گرفتند. به دنبال این اتهامات، روزی که احمد خطیب برای زیارت [دیدار] به خانه امام موسی آمده بود نتوانست ناراحتی خود را کتمان کند و گفت شنیده‌ام یا امام که می‌خواهید ارتش شیعی به وجود آورید! امام در جواب او گفت «من از ایجاد ارتش شیعی به همان درجه اکراه دارم که از ایجاد ارتش مارونی یا

در طی مراسم باشکوهی که حرکت محرومین به خاطر سالگرد اولین شهید خود تشکیل داده بود و عده‌ای از بزرگان و من جمله ابوعمار حضور داشتند، امام موسی هنگام سخنرانی خود، ابوعمار را مورد عتاب قرار داد و او را از خطر احزاب چپ و انفجار با سوریه برحذر داشت، به خصوص اعلام کرد پشتیبانی احزاب چپ از مقاومت از روی مصالح شخصی و تجارتي است در حالی که ما نه به خاطر تجارت و نه به خاطر مناقشه خاص، بلکه به خاطر ایمان به آزادی فلسطین و قدس و ایمان به انقلاب فلسطین از شما پشتیبانی کرده‌ایم و می‌کنیم. ما همیشه در کنار شما بوده‌ایم، همیشه به شما کمک کرده‌ایم، هنگام آزاد کردن قدس نیز در کنار شما خواهیم بود...

اما این انتقادات خالصانه امام موسی و تحذیر ابوعمار از خطر انفجار، باعث ناراحتی شدید احزاب چپ و حزب کمونیست شد و سیل تهمت و ناسزا به طرف امام سرازیر گردید ... ایذا و اذیت اعضای حرکت محرومان شدت گرفت ... و توطئه خطرناک استعمار پیروز شد و چیزی که نباید اتفاق بیفتد، اتفاق افتاد ... و آن انفجار بین مقاومت [فلسطین] و سوریه بود.

برخورد مقاومت با سوریه

عده‌ای سوریه را ملامت می‌کردند که اهمال می‌کند و به این جنگ خانمانسوز داخلی خاتمه نمی‌دهد. می‌خواستند که سوریه قدرت بیشتری وارد کند و اطراف [جنگ] را وادار به سکوت و آرامش کند. صاعقه، سازمان فدایی وابسته به سوریه نیز سخت طرفدار دخالت نظامی سوریه بود. امام موسی با اینکه با تدخُل [دخالت] سیاسی سوریه موافقت کامل داشت ولی با برخورد نظامی سوریه و مقاومت [فلسطین] مخالف بود و سوریه را از این کار به شدت برحذر می‌داشت. اما ارتش سوریه وارد لبنان شد و قسمتی به شمال و قسمت دیگر

سنی یا درزی! من معتقد به وحدت لبنان و وحدت ارتش لبنانم» و بیان امام اشاره بود به ارتش مارونی‌ها توسط برکات و زغرتاوی‌ها و ارتش فخرالدین متعلق به جنبلاط و درزی‌ها ...

بزرگترین توطئه توسط آمریکا طرح شده و با مهارت تمام به منصفه ظهور می‌رسید و آن اینکه سوریه به مشکلات پیچیده لبنان آلوده شود؛ آنگاه انفجار بین مقاومت و سوریه و سپس تصفیه [از بین بردن] مقاومت توسط سوریه و بعد عکس‌العمل شدید مردم سوریه ضد نظام موجود یا کودتا برای سقوط حافظ اسد و تجزیه سوریه به مناطق سنی، علوی، درزی و غیره ... برنامه استعمار فقط تقسیم لبنان و ایجاد حکومت مارونی (اسرائیل ثانی) نبود، بلکه علاوه بر تقسیم لبنان، تجزیه و تقسیم سوریه را نیز در سر می‌پرورانید ... و این برنامه سوم با موفقیت تمام، قدم به قدم جلو می‌رفت و اعمال وحشیانه چپ و راست و انفجارهای همه‌روزه و کشت و کشتارهای بی‌حساب، پیروزی این برنامه استعماری را تأمین می‌کرد و آن قدر شعارهای تند و انقلابی نما و جار و جنجالی‌های تبلیغاتی فضا را مسموم کرده بود که فکر و عقل سالمی باقی نگذاشته بود ... فقط امام موسی صدر در معرکه مانده بود که به هر دو طرف فریاد می‌زد و آنها را از خطر انفجار بر حذر می‌داشت، ولی افسوس که فریاد او همراه با ضجه ضمیر لبنان، در برابر طوفانی از هوچی‌گری و جار و جنجال از بین می‌رفت و به گوش کسی نمی‌رسید. بالأخره امام موفق شد که ابوعمار رهبر مقاومت را نزد حافظ اسد ببرد و در حضور امام، یک جلسه هفت ساعته تشکیل شد که اسد و ابوعمار درد دل‌های خود را بی‌پرده بیان می‌کردند و امام به عنوان قاضی یا میانجی آن دو را مصالحه می‌داد، همچون جراح بر دل پردردشان نشتر می‌زد تا شکوه‌های خود را بازگو کنند و همچون طیب، مرهم می‌گذاشت تا دردها را تسکین بخشد ... اما تحریکات داخلی و خارجی همچنان با قدرت به پیش می‌راند و خطر انفجار هر روز بیشتر می‌شد.

سرازیر جنوب شد و قسمت سوم نیز رهسپار بیروت گردید. از طرف احزاب چپ و مقاومت، شعارهای تند ضد سوریه داده می‌شد ولی بیشتر حمل بر جنگ اعصاب و مبارزه تبلیغاتی می‌گردید ... تا اینکه قسمتی از تانک‌های سوری، برای عبور به بیروت از راه جنوبی، وارد صیدا شد. صیدا که احزاب چپ و مقاومت قدرتی دارند، ابتدا از نیروهای سوری استقبال کردند و یک جیپ ارتش لبنان عربی از جلوی تانک‌های آنها به مرکز شهر آمدند و هیچ اثری از جنگ نبود، اما در وسط شهر نیروهای چپ کمین کرده بودند و دفعتهاً تانک‌های سوری را هدف بازو کا قرار دادند. بیش از پنجاه نفر افسر و سرباز سوری کشته شدند و عده زیادی بدون جنگ تسلیم گردیدند، حتی افسری حساس در وسط شهر با هفت تیر خودکشی کرد و تقریباً نصف تانک‌ها و کامیون‌های سوری به آتش انفجار سوخت و منظره‌ای تأثرآور و وحشتناک به وجود آورد. آن قسمت از نیروهای سوری که از راه دمشق مستقیماً عازم بیروت بودند، در گردنه ظه‌اللبیدر با نیروهای مقاومت و احزاب روبه‌رو شدند. جنگ درگرفت و بهترین افسران و رزمندگان مقاومت به خاک افتادند و ارتش سوری بر بزرگترین مرتفعات شرق بیروت تسلط یافت و تا صوفر و بحدودن به پیش راند.

بیانیه امام موسی صدر

پس از انفجار، ابویاد و ابولطف رهبران مقاومت نزد امام آمدند و نگرانی خویش را ابراز داشتند. امام بیانیه‌ای صادر کرد و این انفجار را مصیبت بزرگ خواند و طرفین را دعوت به آتش‌بس کرد و ضمناً متذکر شد که انقلاب فلسطین، شعله مقدسی است که ما آن را با قلب و روح و بازوی خود محافظت می‌کنیم و ضد تصفیه [از بین بردن] مقاومت، اسلحه به دست می‌گیریم و عده‌ای از جنگندگان حرکت محرومین، در تنسیق [هماهنگی] کامل با فتح (بزرگترین سازمان مقاومت فلسطین) در

صاعقه مورد هجوم قرار می‌گیرد

انفجار بین سوریه و مقاومت سبب شد که مقاومت و نیروهای چپ به صاعقه حمله کنند [و] مراکز صاعقه را با اسلحه سنگین خراب کرده و طرفدارانش را تار و مار کنند، به طوری که صاعقه از همه‌سان تقریباً از بین رفت. کشت و کشتارهای وحشیانه صورت گرفت که نظیر آن کمتر دیده شده بود. در صبر، چند نفر از اعضاء صاعقه تسلیم می‌شدند و اسلحه خود را بلند کرده به سمت جنگندگان فتح می‌رفتند تا اسلحه خود را تسلیم کنند، ولی چند نفر از اعضاء حزب کمونیست آنها را به مسلسل می‌بندند و می‌کشند. در بیروت مجروحی سوری را دستگیر کردند، با طناب پایش را به ماشین بستند و کشان کشان در خیابان‌ها تا مریض‌خانه او را می‌بردند و بیچاره تکه‌تکه شده بود!

نیروهای چپ از میان مناطق پرجمعیت (اغلب شیعی) با کمک خمپاره‌انداز یا توپ، مواضع سوری یا صاعقه را بمباران می‌کردند و لذا سوری‌ها و یا صاعقه با اسلحه‌ای سنگین‌تر پاسخ می‌گفتند؛ اما رگبار گلوله‌های سنگین بر سر منطقه پرجمعیت خراب می‌شد، زن و بچه کشته می‌شدند و محرکین واقعی گریخته بودند یا در محل امنی مخفی می‌شدند و روز بعد با آب و تاب فراوان در روزنامه‌ها و رادیوها از جنایات سوری‌ها داد سخن می‌دادند.

درخواست بازگشت ارتش سوریه

توطئه آمریکایی - اسرائیلی به نتیجه رسیده بود. جنگ با اسرائیل و کتائب به کلی فراموش شد، در عوض مسلمانان، برادران مسلمان خود را بی‌رحمانه می‌کشتند و آنقدر تبلیغات زهراگین شده بود که گویی در دنیا دشمنی جز سوریه و استعمارگری جز سوریه و جنایت‌کاری جز سوریه وجود ندارد. اسرائیل و کتائب نیز این صحنه‌های غم‌انگیز را با مسرت تمام تماشا می‌کردند و دم نمی‌زدند!

امام موسی دوباره بیانیه مفصلی صادر کرد و ضمن اعلام حمایت از مقاومت فلسطین در مقابل هر نوع تصفیه، از حکومت سوریه خواستار شد که ارتش خود را بازپس بخواند و دست از جنگ با مقاومت بردارد. نغمه «تعریب» (یعنی دخول ارتش‌های عربی به لبنان) نیز ساز شده بود. دولت‌هایی که مقاومت از آنها می‌ترسید و آنها نیز جز دشمنی با مقاومت هدف دیگری نداشتند. ابوعمار که در تمام این مدت خارج لبنان بود شروع به مسافرت کرده و کشورهای زیادی را بازدید نمود، ولی مهم اینکه با مصر و سادات (که اتفایه سینا را امضا کرده با اسرائیل مصالحه نموده بودند) آشتی کرد و رادیو فرستنده مقاومت از قاهره شروع به فعالیت نمود! ضمن مسافرت، به عراق نیز سفر کرد و با گرداندگان عراق که دشمنی شدید داشت آشتی نمود! و بعد به سعودی رفت تا از تضادهای داخلی این کشورها ضد سوریه استفاده کند! همه می‌دانستند که این کشورها علاقه‌ای به مقاومت ندارند و در اولین فرصت به مقاومت ضربه خواهند زد. به همین سبب رهبران مقاومت [فلسطین] در بیروت از امام موسی خواستند که به سوریه سفر کند و حتی الامکان بین سوریه و مقاومت را آشتی دهد. امام با وجود خطرات فراوان با یک هلیکوپتر ارتشی از فرودگاه بیروت که مورد هجوم آتشبارهای فراوان بود، رهسپار سوریه شد، در حالی که به هلیکوپتر، تیراندازی می‌شد! پیشنهادهای امام کم و بیش مورد موافقت حافظ اسد

قرار گرفت. آتش جنگ بین طرفین تخفیف یافت. ارتش سوریه از حوالی بیروت و صیدا عقب‌نشینی کرد و دخول ارتش صلح از طرف جامعه دول عرب مورد موافقت قرار گرفت و فرودگاه بیروت از نیروهای سوریه تخلیه شده تحویل ارتش صلح گردید. حکومت لیبی دخالت مستقیم کرد و نیرو به لبنان فرستاد و نخست‌وزیر آن جلود برای قبول آتش‌بس و اشراف بر آن به بیروت آمد. احزاب چپ نیز با آب و تاب فراوان، این قضیه را یک پیروزی بزرگ برای خود به حساب آوردند و به خیال خود سوریه را شکست دادند! پس از خروج نیروهای سوریه از فرودگاه و حوالی بیروت، شعله جنگی شدید بین کتائب و مقاومت مشتعل شد. بمباران‌های شدید که تا به حال سابقه نداشت و هر روز صدها نفر به خاک افتادند. شهر بیروت به صورت شهر اشباح درآمد. همه جا بسته و همه فراری و در خیابان‌ها به ندرت عابری دیده می‌شد، در حالی که در هر گوشه و کناری هر لحظه بمبی منفجر شده قسمتی را خراب می‌کرد.

تال‌الزعترو و نبعه و برج حمود که تحت محاصره کتائب بودند به شدت مورد هجوم قرار گرفتند، ولی جنگندگان این مناطق با فداکاری بیش از حد برای دفاع از جان خود می‌جنگند زیرا سقوط معادل مرگ حتمی است. این جنگ خانمانسوز هنوز به شدت ادامه دارد و خطر دخول ارتش‌های عربی و تقسیم لبنان زیادتر می‌شود. هم‌اکنون مسیحیان در مناطق خود تشکیل حکومت داده‌اند، خدمت سربازی اجباریست، مالیات می‌گیرند، ارتش و پلیس و محاکم رسمی و وزارتخانه‌های قانونی تشکیل داده‌اند! و مثل یک حکومت مستقل همه کارهای خود را اداره می‌کنند! فقط ورود ارتش خارجی بین دو منطقه مسلمان و مسیحی لازم است تا آتش‌بس عملی شود و به رسمیت شناختن دولت‌ها تا به این تقسیم از نظر بین‌المللی صحه گذاشته شود.

آینده مبهم

امام موسی از اول، این جنگ‌ها را به مصالح استعمارگران می‌دانست و برای آرامش فعالیت می‌کرد. مرتباً خطر تقسیم لبنان و هجوم اسرائیل به جنوب و خطر تصفیه [از بین بردن] مقاومت را گوشزد می‌کرد. ولی احزاب چپ اعتنایی نکردند. مقاومت [فلسطین] به معارک [جنگ‌های] داخلی لبنان کشیده شد و موجودیت مقاومت مورد هجوم قرار گرفت و بقای لبنان در خطر نیستی و زوال! بیش از سی هزار کشته و یکصد هزار مجروح؛ بیروت به کلی خراب شده، همه گریخته‌اند! فقر و مرض و گرسنگی بیداد می‌کند؛ برای نان، مسلحین همدیگر را می‌کشند! زنان آبرومند و مردان محترمی که به خاک سیاه نشسته‌اند، برای قوت لایموت خود و اطفال خود نان ندارند! یأس و بدبینی بر همه کس و همه جا دامن گسترده است. دزدی و غارت و آدم‌کشی خیلی عادی شده، اجناس دزدی به قیمت کم به فروش می‌رسد ولی کسی نمی‌خرد! بنزین نیز نظیر نان کمیاب شده است و فقط مقاومت فلسطین حق دارد از بنزین استفاده کند، حتی احزاب و سازمان‌های فدایی دیگر باید از مقاومت اجازه استفاده از بنزین داشته باشند که این خود باعث کشمکش‌های داخلی بین مقاومت و احزاب چپ شده است. حیات مردم، امنیت، مردم، نان، بنزین، و احتیاجات دیگر در اختیار مقاومت فلسطین است که حساسیت‌های بین لبنان و فلسطین را مشتعل کرده است. مردم از ترس دم نمی‌زنند ولی نارضایتی در همه مردم به وضوح دیده می‌شود. اسرائیل در کنار حدود [مرز] لبنان یک درمانگاه مجانی باز کرده اما لبنانیان مجروح و فقیر برای مداوا به اسرائیلیان پناه می‌برند و از دکتر و دواى مجانی استفاده می‌کنند! این محبت ظاهری و جلب لبنانیان از طرف اسرائیل در مقایسه با قلدری و تسلط مقاومت بر همه چیز مردم خیلی خطرناک است. عده‌ای می‌گویند حتی اگر شیطان وارد لبنان شود و آرامش برقرار کند مورد استقبال مردم قرار می‌گیرد!

حوادثی در لبنان می‌گذرد که به اردن قبل از انفجار شبیه است. توطئه‌گران با آشوب و فتنه و ترویج دزدی و غارت و اذیت مردم بی‌گناه، محیط را برای همه نوع تصفیه [از بین بردن مقاومت] فلسطین آماده می‌کنند و وحشتناک اینکه نوعی غرور و خودخواهی بر اکثریت رهبران مقاومت مستولی شده و چاره‌ای نمی‌اندیشند و مردم همه‌روزه بدبین‌تر و ناراضی‌تر می‌شوند.

اخیراً قبل از اینکه امام از سوریه بازگردد، عده‌ای از مسلحین مقاومت به خانه امام موسی حمله کردند و سه نفر گارد خانه را که مشغول غذا خوردن بودند خلع سلاح نمودند. بین شیعیان این حادثه انعکاس بسیار بدی گذاشت. با اینکه بعد از چند ساعت، اسلحه‌گارد‌ها را برگرداندند و حتی لفظی و کتبی در جراید عذرخواهی نمودند. ولی ناراحتی مردم همچنان شدیدتر و عمیق‌تر می‌شود. در یک منطقه فلسطینی، حدود هفتاد و پنج نفر جنگنده فلسطینی شیعه، اسلحه خود را پس دادند و گفتند در صورت عدم احترام به امام موسی حاضر به همکاری نیستند. عده زیادی از جنگندگان مقاومت همه‌روزه مقاومت را ترک می‌گویند و به حرکت محرومان می‌پیوندند. جنوب لبنان و بعلبک که روزگاری ضد مقاومت فلسطین بودند، در اثر پنج سال کار و فعالیت مداوم امام موسی، پشتیبانی از مقاومت را پذیرفته بودند، اکنون پشت به مقاومت می‌کنند و به خصوص در بعلبک آثار کینه و نفرت به فلسطینی‌ها اوج می‌گیرد و در بعضی نقاط به درجه انفجار می‌رسد و این امر بسیار خطرناکی است که جز به مصلحت اسرائیل و آمریکا نیست. ایجاد اختلاف بین شیعه و سنی، بین لبنانی و فلسطینی، ایجاد جنگ و انفجار بین مسلمان‌ها قسمتی از توطئه بزرگ به شمار می‌رود که مدت شانزده ماه است به مورد اجرا گذاشته شده و مدت زیادی ادامه خواهد یافت ... با علم به این حقایق دردناک، امام موسی با همه صبر و بلندنظری بیش از اندازه، اعلام کرد که حتی اگر فلسطینی‌ها ما را بزنند و

اهانت کنند و اذیت و آزار نمایند، همچنان از آنها دفاع خواهیم کرد ... آزادی فلسطین و قدس و دفاع از مقاومت فلسطین جزئی از عقاید ما و اصلی از اصول میثاق [منشور] حرکت محرومان است و به خاطر مصلحت و چشمداشت و تجارت نیست.

وفا کنیم و ملامت کشیم و خوش باشیم

که در طریقت ما کافر است رنجیدن

بسم الله

صادق مهربانم! سلام دردآلود مرا بپذیر! دلم سخت گرفته و روحم پژمرده و قلبم شکسته است.

خوش داشتم که در کنارم بودی و می توانستم کمی با تو راز و نیاز کنم و عقده های درونی خود را باز نمایم و از فشار غم و درد بر قلبم بکاهم. تو می دانی که از مرگ نمی ترسم و از شکست نمی هراسم و در مقابل ظلم و زور تسلیم نمی شوم و جز در برابر خدای بزرگ و حق و حقیقت، در برابر هیچ چیز تعظیم نمی کنم ... و تو می دانی که ناراحتی من به علت مصایب و مشکلات و تحمل درد و رنج و حتی شکست و مرگ نیست، من همه آنها را با آغوش باز استقبال می کنم، تو می دانی که من زاده غم و پرداخته درد و رنجم و به دریای مرگ غوطه می خورم تا به ساحل نجات برسم ... تو می دانی که از همه چیز خود دست شسته ام. دنیا را سه طلاقه کرده ام، از همه علایق سخت قلبی بریده ام و بنابراین قبول شکست و مرگ خیلی ساده و زیباست ... و راست می گویم که همیشه آروزی شهادت دارم و اعتراف می کنم که گاهی به امید شهادت، خود را به خطرهای حتمی می اندازم. قضای پروردگار چه بوده است که مرا تا به حال حفظ کرده است. ناراحتی من از ظلم و جنایتی است که اکنون بر محرومان و دردمندان و به خصوص شیعیان در لبنان می گذرد، ظلم و جنایتی که سابقه ۱۴۰۰ ساله دارد، ظلم و جنایتی که ریشه فلسفی و تاریخی دارد که با حقد و کینه ریشه گرفته و در لباس اختلافات دینی و مذهبی آراسته شده، و استعمار و استثمار و استعمار نیز بر آن افزوده

گشته، قتل شهید اول و شهید ثانی و قتل‌عام‌های صلاح‌الدین ایوبی از شیعیان و هجوم جزّار به جبل عامل و قتل‌عام شیعیان و تخریب جبل عامل، و روشن کردن نانوایی‌های عکا با کتاب‌های علمای جبل عامل به مدت یک هفته به جای هیزم، جنایات متعصبین ترک عثمانی علیه شیعیان، فرار علمای شیعه از جبل عامل و قتل هر شیعه تا آنجا که لغت شیعه برافتاد و شیعیان خود را موالی خواندند و هنوز دیگران شیعه را به استهزا به این اسم موالی می‌خوانند، بعد استعمار فرانسه و همه امتیازات برای مسیحی‌ها و مقداری برای سنی‌ها و فقر و محرومیت برای شیعیان، تا امروز که خود شاهد ظلم و جنایت در همه اطراف ضد شیعیان هستم و نمی‌توانم تحمل کنم، و سکوت نیز نمی‌توانم و عقده حقارت نیز ندارم (همانطور که اکثریت یا همه شیعیان لبنان عقده حقارت در برابر دیگران دارند، خود را پست‌تر می‌شمرند، با مسیحی یا سنی ازدواج می‌کنند تا به مقام و منزلت و شخصیت برسند. در برابر یک مسیحی احساس کوچکی ذاتی می‌کنند، و این خصیصه در تمام شئون نظامی، اجتماعی و فرهنگی آنها نمایان است) من به رسالت علی^ع [و حسین^ع افتخار می‌کنم و هیچ وحشتی ندارم که مرا به وابستگی به این دو شخصیت متهم کنند، بلکه خود مغرورانه فریاد می‌زنم و به علی^ع و به حسین^ع افتخار می‌کنم، و می‌بینم که چطور سخنان من درباره علی^ع و حسین^ع در روح و قلب جوانان شیعه تأثیر می‌کند و می‌فهمم که اینان روحشان تشنه علی^ع و حسین^ع است ولی جرئت ابراز ندارند، احساس حقارت اجازه نمی‌دهد، ولی وقتی می‌بیند کسی دیگر با شجاعت و صراحت و بدون عقده از علی^ع و حسین^ع دفاع می‌کند، او را دوست می‌دارند و به سخنانش گوش فرا می‌دهند، روحشان و قلبشان شکفته می‌شود، به تحریک و مبارزه درمی‌آیند، از زایه سکون و ذلت بیرون می‌آیند و رهسپار شهادت می‌شوند.

من نمی‌توانم این ظلم و جنایت را تحمل کنم، و سکوت نیز

نمی‌توانم، گرچه دوستان مؤمن و مبارزم در حرکت محرومین اکثر نوشته‌ها و درس‌های مرا برای کادرها مصلحت نمی‌دانند، به خاطر اینکه دیگران ما را به طایفگی متهم نکنند، در یک درس سخن از فلسفه شیعه و تأکید شیعه بر عدالت است و شرح داده‌ام که عدل و عدالت از صفات خدا است و دیگران نیز به این صفت معتقدند! اما شیعه بر این صفت خاص تکیه و تأکید می‌کند و عدل و عدالت را اساس همه چیز قرار می‌دهد و همین دید فلسفی در همه افکار و تاریخ شیعه منعکس است، به همین علت امام جماعت باید عادل باشد (که در سنی شرط نیست) و یا حاکم باید عادل باشد و با ظلم باید مبارزه کرد. اختلاف بارزی که در طول تاریخ بین شیعه و سنی نمودار است ... این درس را دوستانم حذف کردند، زیرا از شیعه دفاع شده و باعث ناراحتی دیگر برادران ما خواهد شد! و هر کجا در درسی لغت شیعه بود حذف شد تا باعث حساسیت برادران دیگر ما نشود، و من هم پذیرفتم؛ اما در مقابل می‌بینم که دیگران پیشرومانه به شیعه فحش می‌دهند و اصولاً شیعه را حیوان دم‌دار، کافر، رافضی، مادون انسان می‌شمرند. دکتر صبحی صالح شخصیت بزرگ سنی، تقریباً معاون مفتی سنی‌ها، استاد دانشگاه و سخنور مشهور سنی‌ها در یکی از کتاب‌های درسی دانشگاهی خود به صراحت و بی‌شرمی می‌نویسد، «شیعه وجود نداشت تا عبدالله سبا آمد و عبدالله سبا یهودی بود ...». بعد از سقوط نبعه، که دلم مالا مال خونست، رادیوهای سنی در بیروت اعلام می‌کردند که «طایفة الغدر و الخیانة سلمت النبعه»^۱ ... در حجازهای [ایست‌های بازرسی] راه‌ها که احزاب چپ شیعه را می‌گرفتند، می‌زدند و به دینش فحش می‌دادند. وای از این ظلم و جنایت! چه بگویم از این بی‌عدالتی و بی‌انصافی در نبعه شهید؛ شهر بزرگ شیعه! همین بی‌شرف‌ها توطئه کردند تا سقوط کند و انشاءالله دلایل روشنی بر جنایات اینان در سقوط نبعه [در] جزیره‌ای مستشر

۱- طایفه. خائن منطقه نبعه را تحویل دشمن داد.

خواهد شد. اینان توطئه کردند و نبعه را به سقوط کشاندند و به تصریح نقیب ابوزید فرمانده فتح در نبعه «بیست و چهار ساعت قبل از سقوط، سیزده حزب و سازمان در نبعه خود را تسلیم کتائب کردند و به سلامت خارج شدند» و الآن همه آن حزبی‌های بی‌همه چیز در منطقه غربی به سلامت زندگی می‌کنند، جز دوستان مؤمن اعضای حرکت محرومان، که بیست و پنج نفر آنها تا آخرین لحظه سقوط جنگیدند و همه شهید شدند که بین شهدا، مسئول عسگری، حسین قشاقش، کماندوی ورزیده‌ای بود که ارتش را رها کرده و به ما پیوسته بود و هر وقت زن و بچه‌اش را می‌بینم، دلم از شدت درد منفجر می‌شود و ابومحمد قعیق از عباسیه که مسئول خدمات ما بود که اغلب شب‌ها من در خانه‌اش می‌خوابیدم، خودش و پسرش و برادرش شهید شدند و محمد فقیه مسئول فرهنگی و سیاسی ما در نبعه که یک جوان دانشگاهی و تحصیل کرده و مبارز و فهمیده بود ... اینها همه شهید شدند و احزاب چپ توطئه سقوط نبعه را ریختند و گریختند و این منطقه شیعی را به خاک و خون کشیدند و دوست هزار آواره، هزارها یتیم و بی‌کس، تخریب کلی نبعه و این همه ظلم و این همه ذلت و بدبختی [به بار آوردند] و بعد از همه این جنایات‌ها، در رادیوها و جراید خود اعلام کردند که سید موسی، نبعه را تسلیم کرده است! و طایفه غدر و خیانت نبعه را تسلیم کرده است! و فرمان تصفیه [از بین بردن] جدی همه اعضای حرکت محرومان در همه لبنان صادر شد و چه قدر از بی‌گناهان را کشتند و به زندان انداختند و زدند و اهانت کردند، به اتهام جنایات بزرگی که خودشان مرتکب شده بودند ... چه جنایت بزرگی!

من این جنایتکاران را نمی‌بخشم، اینها حیاتشان و وجودشان کثافت و خیانت و دروغ و تهمت و خودخواهی و ردیلت و خباثت است. اکنون کشمکش‌ها به جنوب لبنان انتقال یافته است، باز هم شیعه‌ها باید کشته بدهند و خانه‌هایشان خراب شود، همان‌طور که در بیروت، در

شیح و نبعه و رأس دکوانه و حی ماضی و حی سلم و حی لیلکی و کفرشیمیا خانه‌های شیعه خراب شد تا خانه‌های دیگران محفوظ بماند. در این جنوب سال‌هاست که درزی‌ها با اسرائیل همکاری می‌کنند، چند ده سنی است که با اسرائیل همکاری می‌کنند، مسیحی‌ها نیز که معلوم است، علناً با اسرائیل هستند. فقط ده‌های شیعه‌نشین است که با اسرائیل همکاری نکرده‌اند و فقط رهبران شیعه به خصوص امام موسی است که هر نوع تعامل و همکاری با اسرائیل را حرام اعلام کرده است ... و با همه اینها وای به وقتی که یک شیعه با اسرائیل همکاری کند! فریادها بلند می‌شود، روزنامه‌ها می‌نویسند که ببینید شیعه جاسوس، شیعه عمیل، شیعه دم‌دار ... و فوراً شیعه و طایفه شیعه کوبیده می‌شود و چه جنایتی! در شهر شیعه‌نشین خیام، احزاب چپ اذیت و آزار می‌کردند و مخالفین خود را می‌کشتند و از هیچ جنایتی فروگذار نمی‌کردند (وقتی که فرمان تصفیه جدی مؤمنین حرکت محرومین صادر شود، معلوم است که حساب بقیه چه خواهد بود) و در این خیام خانواده‌های مختلفی زندگی می‌کنند که معروف‌ترینشان بیت [خانواده] عبدالله است، و بعضی از افراد این خانواده، از طرفداران کامل اسعد هستند که خواه‌ناخواه دست‌راستی و ضد احزاب و ضد فلسطین است. احزاب چپ این خانواده را اذیت می‌کردند و بالاخره چهار نفر از آنها را کشتند و تهدید کردند که حتی زن و بچه‌های آنها را نیز خواهند کشت. جنگ بین این خانواده و احزاب شروع شد و چون این خانواده نمی‌توانست به تنهایی در مقابل همه احزاب چپ و فلسطینی‌ها بایستد، از کتائب طلب کمک کردند و کتائب به سهولت بر خیام مستولی شد (به پشتیبانی اسرائیل) و همه حزبی‌ها و فلسطینی‌ها را کشتند و شهر زیر سیطره اسرائیل درآمد و داد و فغان این جنایتکاران بلند شد که شیعه‌های جاسوس را ببینید! و چه حمله‌های ناجوانمردانه که ضد شیعه به راه انداختند، در حالیکه ظلم و جنایت خودشان سبب اساسی انفجار و سقوط شهر شد. نظیر این

فعالیت می‌کنند، گفتم صحیح؛ اما عمل احزاب و چپی‌ها علیه همه شهر تیراندازی به شهر سبب می‌شود که همه مارون‌الرأس به طرف اسرائیل بروند، البته می‌گفتند تو اغراق می‌کنی و زیاد از حد می‌ترسی، خطر به آن اندازه نیست! در حالیکه بعداً زمان نشان داد که من صحیح می‌گفتم و آنها به قضیه جنوب و به خصوص مارون‌الرأس و دیگر شهرها آگاهی کاملی نداشتند و اگر فعالیت‌های ما و روشنگری‌ها و تحمل‌ها و ایمان و فداکاری ما نبود، مارون‌الرأس و همه بنت جبیل سقوط کرده بود، همان‌طور که بعداً عدیسه و خیام سقوط کرد و طیبه سقوط کرد و همه جنوب در خطر سقوط بود. امام موسی به دادشان رسید و با تحریک کشورهای عربی و به خصوص سوریه و سعودی و کویت و مصر، خطر سقوط جنوب و به قول فلسطینی‌ها کمربند امنی، کمی متنفی شد.

طیبه شهر شیعه‌نشین است که از مدت‌ها [قبل]، همه مردم آن گریختند، زیرا آتش‌بار اسرائیلی امان را از مردم بدبخت شهر سلب کرده بود، بعد احزاب چپ همه خانه‌های شهر را غارت کردند و چیزی باقی نگذاشتند. بعد به علت خلأ شهر از مردم، کتائب حملات خود را زیادتر کرد و در یک حمله سخت که اسرائیل نیز از کتائب پشتیبانی می‌کرد، پنج نفر از جنگندگان ما به شهادت رسیدند و چهار نفر از فتح نیز شهید شدند، احزاب همه گریختند و شهر به دست کتائب سقوط کرد. بین شهدای ما، محمد شامی از فارغ‌التحصیل‌های مدرسه ما و از بهترین جنگندگان بود و بهترین خمپاره‌انداز و شجاع‌ترین جنگنده و فقط تنها کسی بود که خمپاره می‌زد، و نمی‌دانم به چه دلیل همه توپ‌ها و خمپاره‌های فتح و جیش لبنان عربی سکوت کرده بودند. فقط محمد شامی همچنان تانک‌های اسرائیل را می‌زد و از پیش روی آنها جلوگیری می‌کرد، شهر از سه طرف محاصره شده بود و سقوط حتمی بود، فرمانده امل به او دستور عقب‌نشینی داد ولی او نپذیرفت و گفت تا گلوله دارد می‌جنگد و صحنه معرکه را خالی نمی‌گذارد، یکی از جوانان بعلبک نیز

واقعاً در شهر شیعه‌نشین عدیسه به وجود آمد. حزب بعث عراقی به آزار و اذیت مردم شهر پرداختند و مردم شهر نیز از کتائب طلب کمک کردند و کتائب وارد شهر شد و احزاب گریختند. فقط این دو شهر شیعه‌نشین است که زیر سیطره کتائب و یا اسرائیل رفته و مجرمین اصلی همان شهرهای زیادی [از] سنی و درزی و مسیحی با اسرائیل همکاری می‌کنند و می‌کردند و کسی حرف نمی‌زند! شهر دیگری است به نام «مارون‌الرأس» شیعه‌نشین، از دو خانواده علویه که طرفداران ما هستند و فارس که اغلب آنها طرفدار کامل اسعد هستند، اختلاف بین این دو خانواده از قدیم وجود داشته است و حتی یک‌بار سید موسی آنها را آشتی داده است. احزاب چپ به خانواده فارس حمله می‌کنند، آنها را می‌زنند و حتی بعضی اوقات شهر مارون‌الرأس را به گلوله می‌بندند و آنها را مجبور می‌کنند که برای دفاع از جان خود به اسرائیل پناهنده شوند. اسرائیل نیز به طرفداری مردم این شهر، احزاب چپ را بمباران می‌کند و لذا یک آمادگی ضمنی برای تعادل خود و بیت فارس به وجود می‌آورد. آنگاه روزنامه‌های حزبی و چپی شروع به تبلیغ می‌کنند که این شیعه‌های جاسوس را ببینید! ببینید که مارونی‌ها با اسرائیل همکاری می‌کنند! و هنوز آنها به سمت اسرائیل نرفته، اینها آنها را به خیانت متهم کرده و مهدورالدم می‌نامند و هیچ راهی برای آنها جز التجا به اسرائیل باقی نمی‌گذارند... در یک جلسه خصوصی، من با ابوعمار و ابوجهاد، دو رجل مسئول مقاومت فلسطین صحبت می‌کردم. درباره مارون‌الرأس به شدت به آنها اعتراض کردم و گفتم که احزاب چپ و سازمان‌های چپ فلسطینی می‌خواهند که مارون‌الرأس را به سمت اسرائیل برانند و هیچ راهی برای بازگشت آنها باقی نگذارند و آنگاه حاق‌دین [کینه‌توزان] مذهبی ما را و شیعه را و امام موسی را و حرکت محرومین را بکوبند و این خیانت آشکاری است. گفتند در شهر جاسوس‌هایی به نفع اسرائیل

برای او گلوله می‌آورد و او پی در پی دشمن را می‌کوبید. یک هلیکوپتر اسرائیلی بالای سرش آمد، محاسباتی کرد، ... و بعد راکتی درست به روی خمپاره‌انداز محمد شامی فرود آمد و او شهید شد و آن جوان بعلبکی که دورتر بود مجروح شد ... بدین ترتیب طیبیه سقوط کرد. ما به فتح اعتراض کردیم که چرا در دفاع طیبیه جدیت به خرج ندادند؟ چرا توپ‌های خود را به کار نینداختند؟ چرا فقط ده عنصر در همه طیبیه نیرو داشتند؟ و چرا با جنگندگان امل همکاری بیشتری نکردند؟ پنج شهید امل و یک نفر نیز اسیر شد که گویا بعداً او را شهید کردند ... چه سرنوشت تلخی! فتح و جیش لبنان عربی به تحریک درآمدند و چند هزار جنگنده حاضر کردند تا برای بازگشت طیبیه بجنگند، چهار بار حمله کردند ولی کاری از پیش نبردند، زیرا کتائب با پشتیبانی اسرائیل، همه مواضع استراتژیک طیبیه را گرفته و مستحکم کرده بود و هیچ امیدی به بازگشت طیبیه نبود، آنگاه حمله وسیع کتائب به شهرهای دیگر جنوب شروع شد، دیرسریان و مرکبا و حولا و میس الجبل و بلیدا در عرض چند روز بدون جنگ به دست کتائب افتاد و فقط بنت جبیل آخرین پایگاه مسلمانان در جنوب باقی مانده بود و روحیه‌ها آن قدر ضعیف بود که هر لحظه خطر سقوط بنت جبیل می‌رفت و در آن صورت کمر بند امنی [امنیتی] اسرائیل برای سیطره بر کمر بند جنوبی لبنان عملی می‌شد و گویا فتح و همه احزاب مسلمان این حقیقت تلخ را پذیرفته بودند و به تحقق کمر بند امنی تن داده بودند. روزگار تیره و تاری بود، ذلت و بدبختی و سرنوشت میهم و تاریک و دربه‌دری و آوارگی و سقوط شهرهای شیعه به دست کتائب یعنی اسرائیل خیلی دردناک بود ... امام موسی مطابق معمول به سرعت مشغول تحرک بود و دست از فعالیت برنمی‌داشت و کشورهای عربی را ضد اسرائیل متحد می‌کرد، در سوریه به حافظ اسد اعتراض می‌کرد، چرا در مقابل پیش‌روی اسرائیل ساکت نشسته است؟ حافظ اسد از اسرائیل می‌ترسید؛ امام گفت اگر در جنگ با

اسرائیل کشته شویم شرف دارد و هزار بار بهتر است که ذلت و خفت تسلیم شدن در مقابل کتائب را تحمل کنیم و به علاوه جنگ جنوب بر خلاف ادعاهای کتائب و اسرائیل، جنگ بین لبنانی و ضد فلسطینی نیست، بلکه جنگی بین همه عرب ضد اسرائیل است و کتائب دست‌نشانده اسرائیل، زیرا پنج نفر از جوانان لبنانی امل شهید شدند و به علاوه توپخانه اسرائیل و تانک‌های اسرائیلی و هلیکوپترهای اسرائیلی در جنگ شرکت کردند و از خاک اسرائیل به طیبیه حمله شده است، بنابراین به هیچ‌وجه جنگ، جنگ تنها بین کتائب (لبنانی) و مقاومت (فلسطین) نبود، بلکه اسرائیل علیه همه عرب (فلسطینی و لبنانی) می‌جنگید و شهادت پنج شهید که اکثرشان از بعلبک بودند بهترین دلیل این حقیقت است. در مقابل حجت امام موسی، همه اطراف به خصوص سوریه تسلیم شدند. یک موقف موحد بوجود آمد. سوریه رسماً وارد جنگ شده، دو کتیبه از جنگندگان قوای خاص خود را به طیبیه فرستاد و راکت‌اندازهای بزرگ خود را وارد جنگ طیبیه کرد، چهار هزار جنگنده فتح و جیش لبنان عربی نیز وارد صحنه شدند و جبهه‌ای طولی به درازی بیست و هشت کیلومتر تشکیل دادند و راکت‌های مخیف سوری به کار افتادند، ولی موقف سوریه باعث شد که کتائب از شدت ترس، طیبیه را رها کرده بگریزند قبل از آنکه حتی یک جنگنده مسلمان با آنها روپرو شود! فرار کتائب به حدی شدید بود که می‌خواستند به اسرائیل بگریزند و اسرائیل مرزهای خود را به روی آنها بست و جلوی فرار آنها را گرفت. جنگندگان امل و فتح بدون هیچ تلفاتی وارد طیبیه و بعد وارد تپه معروف «رب ثلاثین» شدند، و شکست روحی سابق را جبران کردند و پنج شهر شیعی دیگر بدون جنگ بازگشت و حیثیت مسلمانان حفظ شد و برنامه کمر بند امنی [امنیتی] اسرائیل نقش بر آب گردید ... و این همه پیروزی به مقدار زیاد؛ مرهون شهادت پنج یا شش نفر شهید امل و فعالیت شخص امام موسی بود و بس ...

اما متأسفانه کمتر آدم منصفی است که این حقایق را ببیند و بفهمد و اعتراف کند. پدیده‌ای از حقد و حسد و غرض‌ورزی، چشم‌ها و قلب‌هایشان را می‌پوشاند. وقتی ما صورت شهدای طیبه را چاپ کردیم و در شهرهای مختلفه پخش کردیم، احزاب چپ، صورت‌ها را کردند و گفتند آنها را فتح کشته است! و در جنگ با اسرائیل شهید نشده‌اند. در دنیای خارج نیز غرض و کینه و جهل به قدری است که کمتر کسی باور می‌کند که جوانان امل بزرگترین قدرت مدافع طیبه بودند و بیشتر از هرکس فدایی دادند ... می‌گویند: نه، دروغ است و حتی آنها که وجدانشان سیاهتر است می‌گویند اصلاً امل و حرکت محرومین همکار کتائبند!

یکی از بزرگان فلسطینی که شیعه است می‌گفت: همه مسئولین و بزرگان فلسطین به عظمت و فداکاری و اخلاص امام موسی ایمان دارند و همه آنها می‌دانند که امام موسی تنها کسی بود که در خلال این دو سال محنت، موافق صحیح و حساب شده‌ای داشت و تنها کسی بود که همه حرفهایش و شعارهایش و پیشنهادهایش و اعمالش درست از کار درآمد؛ تنها کسی است که از اول با عزل [ایزوله کردن] کتائب مخالفت کرد؛ تنها کسی بود که با قتل علی‌الهیویه [کشتار مذهبی] مبارزه کرد؛ تنها کسی بود که از کشتن مسیحیان بی‌گناه و مسلمانان بی‌گناهتر در ده‌های دور افتاده بعلبک یا جنوب جلوگیری کرد؛ تنها کسی بود که با جنگ جبل مخالف بود؛ تنها کسی بود که با انفجار بین سوریه و مقاومت [فلسطین] مخالفت کرد و آنقدر کوشید تا بین آنها را صلح داد؛ تنها کسی بود که با اداره محلی و حکومت محلی مخالفت کرد که احزاب چپ می‌خواستند در جنوب حکومتی کمونیستی و مسیحیان در شمال حکومتی مارونی و راستی بوجود آورند؛ امام تنها کسی بود که با تقسیم لبنان مخالفت کرد، لفظاً و عملاً؛ [و] تا منتهای قدرت کوشید و پیروز شد؛ امام تنها کسی بود که با علمنه مخالفت جدی کرد؛ امام تنها رجل دینی بود که

تعاون و تعامل با اسرائیل را حرام اعلام کرد و عملاً نیروهای خود را ضد اسرائیل و عملاً داخلی آنها وارد جنگ کرد و شهدای فراوانی داد و امروز همه و همه حتی احزاب چپ و بزرگان فلسطین به صحت افکار و اعمال امام موسی رسیدند و نکته‌های بسیار دیگر که فقط امام موسی اعلام کرد و صحت کلامش به اثبات رسید، در حالیکه دیگران و به‌خصوص احزاب چپ درباره هر یک از مواضع فوق، چه تهمت‌ها به امام زدند و چه جنایت‌ها کردند و چه بی‌شرمانه فحش دادند و ناسزا گفتند و امروز خجالت می‌کشند که به یاد آورند [که] درباره همین موافق، چه جنایت‌ها و چه بی‌رحمی‌ها و چه بی‌انصافی‌ها به امام و پیروانش و شیعیان وارد کرده‌اند! ولی حسد و کینه اجازه نمی‌دهد به گناه خود و به صحت و بزرگی امام اعتراف کنند! به قول این دوست فلسطینی، اعتراف به عظمت امام موسی، یعنی اعتراف به حقانیت شیعه و این امری است محال که متعصبین مذهبی و طایفی انجام دهند! اگر امام سنی بود یا مذهب دیگری داشت چنین اعترافی ممکن بود؛ اما او شیعه است و اعتراف به حقانیت شیعه کفر به شمار می‌آید ... راستی فداکاری‌های ما در سال‌های اخیر و صبر و تحمل ما و بی‌نظری و همت بلند و عدم توجه به تهمت‌ها و فحش‌ها و کینه‌ها و حسدها آنقدر زیاد است که از طاقت یک انسان عادی خارج است و اگر ایمان به خدا نبود، به راستی این همه فداکاری و این همه صبر و تحمل محال بود ...

بگذار نکته دیگری را برایت فاش کنم تا عمق فشار و زجر و شکنجه ما را بدانی ... در اوایل جنگ بین مسیحیان و مسلمانان، کتائب قهرمان جنگ و آدم‌کشی بود و احرار حزب کمیل شمعون از جنگ برکنار بود و حتی رهبران مقاومت فلسطین به‌خصوص ابوعمار و زعمای مسلمان، رابطه دوستانه نزدیکی با شمعون داشتند و سعی می‌کردند که شمعون را علیه پی‌یر جمیل (رهبر کتائب) به میدان آورند و شمعون در ملاقات‌های خود با ابوعمار و رهبران مسلمان، وعده همکاری می‌داد و

حتی در اولین هیئت وزیران زمان جنگ، یکی از پنج وزیر این هیئت بود و به مقدار زیاد، جلوی اعمال افراطی کتائب را می‌گرفت. در این دوره چند ماهه اول جنگ، مسیحیان علیه شیعیان کمتر کینه داشتند، فلسطینی‌ها و درزی‌ها و سنی‌ها را می‌کشتند، ولی شیعیان را اغلب آزاد می‌کردند. یکباره وضع عوض شد، تماس‌هایی بین شاه و شمعون برقرار گردید، قراردادی بین این دو دوست قدیمی گذاشته شد، جنگندگان شمعون (حزب احرار) در ایران تعلیمات نظامی دیدند و اسلحه شاه به سوی آنها روان شد و توطئه‌ای سخت و خطرناک پایه‌ریزی گردید و خونخواران شمعون با خشونت و وحشیگری شدید، دست به کشتار شیعیان زدند. سنی‌ها و درزی‌ها را نمی‌کشتند، بلکه لبه تیز حمله، ضد شیعیان قرار گرفت. در صحنه جنگ‌های شیخ (شیعیان) در مقابل عین‌الزمانه (مسیحی شمعونی)، فحش‌های بسیار رکیکی شنیده می‌شد. به امام موسی چه فحش‌های شدیدی و رکیکی می‌دادند که گوش از شنیدن آن شرم دارد، حتی به حضرت علی^ع و امام حسین^ع و حضرت زینب^س و همه امامان شیعه فحش می‌دادند و ناسزا می‌گفتند و نشان می‌داد که سیاستی خشن و جدید برای کوبیدن شیعیان طرح‌ریزی شده است که شاه ستمگر ایران طراح آن و احرار شمعون عوامل اجرای آنند. شاهی که ایران را قبرستان کرده، در پانزده خرداد خونین، بیش از پانزده هزار بی‌گناه را به خاک و خون کشیده و هزاران مرد آزاده و بزرگوار را در شکنجه‌گاه‌های قرون وسطایی، حتی بدتر و شدیدتر نابود کرده، پاک‌ترین و فداکارترین جوانان مبارز را قتل‌عام کرده، ایران را پایگاه استعمار و صهیونیسم کرده و همه ثروت کشور را در راه نابودی فرهنگ و تاریخ و شخصیت و دین و ارزش‌های مردم به کار برده و از هیچ ظلم و جنایتی فروگذار نکرده است؛ چنین شاهی می‌خواهد سیطره جهانی خود را بر کشورهای دیگر گسترش دهد و به خصوص حرکت شیعیان را در لبنان، در نطفه خفه کند و اجازه ندهد که اثر این نهضت آزادی‌بخش،

به کشورهای نیمه مستعمره کشیده شود و نسیم آزادی و امید پیروزی بر قلب‌های شکسته این مردم به زنجیر کشیده شده برسد و لذا سعی می‌کند که نهضت شیعیان به حق حسین را، قبل از آنکه قدرتی بگیرند نابود کند و امکان هر نوع پیشرفتی را از آنها بگیرد. در همین ایام است که توطئه‌های شاهانه ضد ایرانیان شدت می‌گیرد که خود از آموزنده‌ترین درس‌های ظلم و ستم در تاریخ سلاطین و جباران است!

سابقاً چندبار به تحریک شاه و سفیرش در لبنان، به مبارزین ایرانی در لبنان هجوم شد و حتی به دولت لبنان فشار می‌آوردند که دوازده نفر از مبارزان ایرانی را از لبنان اخراج کنند که البته من یکی از آنها بودم و شیخ احمد نفری نیز یکی دیگر بود که با توطئه‌ای او را به زندان کشیدند و اگر فشار و فعالیت آقای صدر نبود، مسلماً او را تحویل ایران می‌دادند ...

اما بگذار خبری وحشتناک‌تر بدهم، تا بفهمی دایره جنایات شاه تا به کجا کشیده است و آن اینکه در اواسط جنگ، یکی از مأمورین امنیتی فتح (امن‌الثوره) به نام علی‌الدر نزد من به مؤسسه آمد و درخواست ملاقات سرّی کرد ... خود را معرفی نمود که از بارزترین مأمورین فتح است و تا به حال جاسوس‌های زیادی را به دام انداخته است. گفت ضمن کارش به یک شبکه مخفی فلسطینی به رهبری شخصی به نام احمد برخورد که در رشیدیه (بزرگترین اردوگاه فلسطینی جنوب لبنان، نزدیک صور) پایگاه داشته، مشغول فعالیت‌های تخریبی هستند و ضمناً دریافت که با دولت شاه ارتباط داشته، پول کلانی توسط یک رجل لبنانی به آنها رسیده است. علی‌الدر این شبکه را کشف می‌کند، ولی احمد او را تهدید می‌کند که باید سکوت کند و چیزی گزارش ندهد به خصوص اینکه احمد برنامه خود را، قتل دکتر مصطفی ... ذکر می‌کند و ادامه می‌دهد که این شخص ایرانی و جاسوس است و قتل او اشکالی ندارد. علی‌الدر می‌گوید: من دکتر مصطفی را نمی‌شناسم ولی اگر شاه در صدد کشتن او باشد، این خود بهترین دلیل برای پاک‌ی و خوبی دکتر

مصطفی است، زیرا شاه دست‌نشانده استعمار و دستیار اسرائیل است. احمد می‌خواهد به علی‌الدردر رشوه بدهد، حتی تا دویست هزار تومان به او می‌دهد که سکوت کند، ولی علی‌الدردر می‌گوید [که] وجدانش اجازه تنفیذ چنین خیانتی را نمی‌دهد و لذا گزارش در پشت صفحه از همه فعالیت‌های احمد و شبکه‌اش نوشته، به رهبری مقاومت می‌دهد. او را تهدید به مرگ می‌کنند و لذا نزد من آمده بود و تقاضای کمک می‌کرد که از لبنان بگریزد. من نیز تا حد امکان به او کمک کردم. پاسپورتی تهیه کرد و بلیط خرید و به آلمان رفت و هنوز در آلمان زندگی می‌کند. جالب اینکه در همان روزها به من خبر رسید که یک ایرانی در جبهه شعبیه (جورج حبش) در منطقه صور در یک پاسگاه وسط خیابان مشغول خدمت است! یک کمونیست ایرانی در جنوب لبنان! بسیار مشکوک بود. به فرمانده فلسطینی خودمان گفتم که دنبالش برو و تحقیق کند. او رفت و دست به کار شد ولی آن ایرانی گریخت! الآن احساس می‌کنی که بعد مشکلات ما تا چه اندازه است؟ و چه‌طور در دریای مرگ غوطه می‌خوریم و چه‌طور از همه اطراف از داخل و خارج، از چپ و راست ما را می‌کوبند و فریاد استغاثه ما در طوفان تبلیغات مسموم چپ و راست، محو و نابود می‌گردد؟

امروز مسیحیان ما را دشمن می‌دارند و ما را سخت می‌کوبند. آنها معتقد بودند که در دریای عرب، مسیحی، اقلیت است. شیعه نیز در همین دریای سنی و متعصب اقلیت است و برای اینکه اقلیت‌ها زنده بمانند باید با هم همکاری کنند... اما سید موسی آمد و این همکاری را بر هم زد - سید موسی آمد و به طرفداری غربی فلسطینی پرداخت و معتقدند که شیعه باعث شکست مسیحی شده است، زیرا سنی و درزی قادر به تحمل این همه کشته و جنگ نبودند و حتی امروز صائب اسلام و رشید کرامی و عبدالله یافی، نخست‌وزیران سنی لبنان و پیشقراولان جبهه سنی، روابط حسنه‌ای با کتائب برقرار کرده‌اند و رفت و آمد

می‌کنند و به مسیحیان می‌گویند «ما سنی‌ها ضد شما ن‌جنگیدیم، این شیعه‌ها بودند که ضد شما جنگیدند» و حقیقت اینکه اینها راست می‌گویند و به همین سبب لبه تیز حمله مسیحیان، متوجه شیعیان و به خصوص رهبر آنها امام موسی است و اخیراً در تشکیلات جدید حکومت لبنان، به خوبی به چشم می‌خورد که مارونی‌ها و سنی‌ها با هم ساخته‌اند و منافع دیگران را بین خود تقسیم می‌کنند! و هنوز خون شهدا خشک نشده و حتی جنگ خاتمه نیافته است! هیچ‌کس نیست که کلمه‌ای اعتراض کند، اما اگر امام یک‌بار تلفنی با پی‌یر جمیل صحبت کند که در خلال این حوادث ابداً نکرد، آن حزبی‌ها و فلسطینی‌ها او را خائن قلمداد می‌کنند! احزاب چپ نیز معلوم است که با ما جنگ ایدئولوژیک دارند. ما دکان آنها را تخته کردیم، ما پدرشان را درآوردیم. برای اولین بار با کسانی روبه‌رو شدند که از نظر فکر و ایدئولوژی و ایمان و مبارزه و انقلاب و شهادت، از آنها برتر بودند. از هیچ دولتی نیز پول و اسلحه نمی‌گرفتند و نوکر و عمیل [دست‌نشانده] کسی هم نبودند و به دنبال خود ایمان و فرهنگ غنی شیعه [بودند] و انقلاب حسین را نیز پشتوانه داشتند. جنگ احزاب چپ با ما قبل از انفجار لبنان شروع شده بود و آنها می‌دیدند که بعد از پنجاه سال هیچ‌کس را ندارند، در حالیکه امام در مدت کمی با قدرت ایمان و اخلاص و حق توانسته است که همه ملت محروم را به دنبال خود بکشانند و تظاهرات مسلحانه هفتادوپنج هزار نفری در بعلبک و یا صدوپنجاه هزار نفری در صور تشکیل دهد و اینها برای احزاب چپ قابل تحمل نبود. می‌خواستند به هر وسیله که شده امام را نابود کنند و انفجار لبنان چنین فرصت مناسبی به آنها داد. با پول و اسلحه فراوان کشورهای عربی و تحریکات مداوم آنها و با سیطره بر همه دستگاه‌های تبلیغاتی لبنان حتی رادیو و تلویزیون، افکار مردم را تحت تأثیر شعارهای داغ خود قرار دادند و با تهمت و دروغ، مردم را ضد امام تحریک کردند و همه دستگاه‌های

تبلیغاتی شرق و غرب و اسرائیل و حتی مقاومت فلسطین ضد امام به کار افتاد، زیرا تبلیغات فلسطین در دست چپی‌های فتح و دست نشانندگان روسیه، مثل ماجد ابوشرار بود. این عناصر افراطی چپ، فتح و مقاومت را به دنبال خود به معرکه کشاندند و شعارهای خود را بر فتح تحمیل کردند و مقاومت را وسیله‌ای برای اغراض افراطی و حزبی خود قرار دادند و به اسلحه مقاومت مسلح شدند و مخالفین خود را به قداست مقاومت کوبیدند و جناح‌های مؤمن مقاومت مثل ابوعمار و ابوجهاد و هانی‌الحسن نیز قادر به عملی نبودند و کادرهای چپی و دستگاه‌های تبلیغاتی، اوامر ابوعمار را اطاعت نمی‌کردند و حتی به او فحش می‌دادند و او را خائن می‌خواندند و این رجال بزرگ انقلاب نیز در برابر قدرت چپ و تبلیغات وسیع آنها لنگ انداختند و تسلیم شدند ... طوفانی از تبلیغات زهراآگین علیه ما به پا شد، سیلی از دشمنی و حسد و نفرت به سمت ما روان گردید و همه مردم و همه سازمان‌ها و همه راهبران مقاومت، تسلیم این سیل خروشان شدند ... الا امام موسی و حرکت محرومین که در مقابل این سیل بنیان‌کن مقاومت کردند، مرگ را پذیرفتند، ولی تسلیم کفر و ظلم و جهل نشدند. طوفان‌های سهمگین را بر قلب و روح خود پذیرفتند و دست از حق و حقیقت برنداشتند. چپ می‌خواست که قالب‌های فکری خود را بماند، ارزش‌های فکری خود را تحمیل کند و ارزش‌های الهی را ناپود نماید و در صحنه حیات، قالبی جز قالب فکری و ایدئولوژی آنها نباشد و می‌رفت که این حقیقت تلخ جامه تحقق به خود بگیرد و همه جبهه مسلمان‌ها و همه انقلاب فلسطین یک‌سره تحت سیطره فکری و رهبری مارکسیست‌ها و دست‌نشانندگان بلوک روسیه قرار گیرد ... و سخت‌ترین قسمت مبارزه و استقامت ما در همین ناحیه بود، در حالیکه در شیّاح و نبعه و کفرشیمان و حی لیلکی و حی ماضی و ... در مقابل کتائب می‌جنگیدیم و شهید می‌دادیم، چپ از قلب شیّاح و کفرشیمان و نبعه و حی لیلکی و ... از پشت

به سنگرهای جنگندگان ما حمله می‌کرد و آنها را می‌زد و حتی می‌کشت! و به قداست مقاومت نیز مسلح شده بود و هر نوع رد عینف [پاسخ شدید] به دشمنی با مقاومت فلسطین تعبیر می‌شد! اینها می‌خواستند که ما را از دو طرف تحت فشار قرار دهند و انتظار داشتند که ما برای حفظ خود به صف کتائب می‌پیوندیم تا خود را حفظ کنیم و بدین وسیله، آنها قادرند اتهامات دروغ خود را به ثبوت برسانند و از نظر فکری و سیاسی و فلسفی و تاریخ، ما را محکوم کرده، از صحنه به در کنند ... کتائب نیز روی خوش نشان می‌داد و در رادیو و دستگاه‌های تبلیغاتی خود دانه می‌پاشید و شیعه را به خود می‌خواند و حتی از امام تعریف و تمجید می‌کرد! و چقدر سخت و طاقت‌فرسا بود ضربات خونین این حزب را تحمل کردن و باران اتهام خیانت و اهانت را پذیرفتن و باز هم صبر و سکوت و باز هم محورهای جنگ ضد کتائب را ترک نکردن، باز هم شهید دادن، با کتائب جنگیدن و دست رد بر سینه کتائب زدن و تقاضای همکاری و دوستی آنها را با گلوله پاسخ گفتن و همچنان اتهام جاسوسی و عملی [دست‌نشانگی] و خیانت شنیدن و همچنان صبر و تحمل و همچنان پایداری و همچنان دندان بر جگر گذاشتن و هدف استراتژیک را فدای تاکتیک نکردن ... راستی که سخت و طاقت‌فرسا بود، صبر ایوب می‌خواست و ایمان و توکل مطلق به خدا و در گذشتن از همه منافع و مصالح شخصی و کشتن همه خواسته‌های نفس، ما ایستادیم و آن‌طور مقاومت کردیم که تاریخ به یاد ندارد! محال را ممکن کردیم. جبر تاریخ را به زانو درآوردیم. همه دستگاه‌های کثیف احزاب و منظمات چپ را با حق‌گویی و استقامت خود در هم شکستیم، همه آنها در مقابل ما لنگ انداختند ... موسی شعیب، نماینده حزب بعث عراقی، از سرسخت‌ترین دشمنان بی‌رحم ما در یک جلسه با تعجب می‌گفت «نمی‌دانم این حرکت محرومین چه معجونی است؟ این همه زجر و شکنجه و کشتار و اذیت و این همه هجوم و دشمنی و

تصفیه ... باز هم باقی ماندند!» آنچه این مرد پست، رذل، ملحد حساب نکرده بود، ایمان و وارستگی و فداکاری جوانان حرکت بود که در قالب فکری او جایی از اعراب نداشت و تعجب می‌کرد که حرکت، این همه ظلم و دشمنی و هجوم را تحمل کرد و پیروز هم شد و ارزش‌های خود را علی‌رغم ابرقدرت‌های شرق و غرب، بر کرسی نشاند و جنبلاط‌ها و موسی شعیب را به زیاله‌دان تاریخ فرستاد. راستی ممکن نبود کسی در برابر نیروهای کوبنده بایستد، همه هجوم‌های تبلیغاتی دشمن را تحمل کند، حتی قداست مقاومت او را به سختی بکوبد ولی او با ایمان کوه و اراده آهن مقاومت کند و از راه خود منصرف نشود و هیچ‌کس او را به زانو در نیورد؛ حتی تکفیر! حتی قداست انقلاب! علی‌ع در چند جبهه می‌جنگید، ولی جنگ او ضد عایشه و همچنین جنگ او علیه خوارج که همه، از مسلمانان بسیار مؤمن و قرآن‌خوان و جای مهر بر پیشانی و معروف به زهد و تقوی بودند، از مهم‌ترین و سخت‌ترین جنگ‌های علی‌ع است. کسی جز علی‌ع نمی‌توانست و جرئت نمی‌کرد به روی عایشه، زوجه پیغمبر ص شمشیر بکشد و یا شش هزار نفر از مسلمانان نمازگزار، روزه‌گیر و قرآن‌خوان مؤمن را به خاک بریزد، این جرئت و جسارت و حقانیت مطلق می‌خواهد و جز علی‌ع کسی قادر به اعمال و این تصمیمات سخت نبود ... در این دوره نیز که زمین و آسمان علیه ما تجهیز شده بود و از چپ و راست به ما هجوم می‌شد و همه محیط از تبلیغات زهرآگین پر شده بود، نیروهای دشمن زیاد و نیروهای ما تحلیل رفته بود، دشمن دارای پول سرشار از دولت‌های عربی و ما فقیر و بی‌چیز بدون کمک از کسی و چیزی، دشمن دارای اسلحه‌های سبک و سنگین از همه رقم و لامحدود و ما محروم از ساده‌ترین سلاح برای اعضای خود و همه روزه شهیدی جدید از بهترین دوستان رزمنده مؤمن ... آنگاه قداست مقاومت به میدان آمده و ما را بی‌رحمانه بکوبد، حتی دوستان نزدیک ما نیز علیه ما به میدان بیایند، ولی ما همچنان به

ارزش‌های الهی خود پایبند باشیم و سنگر مبارزه حق و باطل را لحظه‌ای ترک نکنیم - نه تسلیم راست شویم و نه چپ را بپذیریم، همچنان در صراط مستقیم بمانیم و از هر دو طرف ضربه بخوریم و با آغوش باز شهادت و شکست را استقبال کنیم ... این کار، کار هر کسی نبود، خیلی سخت بود! و من در مقابل خدای خودم خوشحالم که در این امتحان سخت پیروز شدیم. البته چپی‌ها در خارج هنوز از تک و تا نیافته‌اند، از جهل مردم و عدم تبلیغات ما سوءاستفاده می‌کنند و هنوز بر روال سابق به ما فحش می‌دهند و اتهام خیانت می‌زنند - ولی به تو ای دوست مهربانم اطمینان می‌دهم که همه آنها رسوا شده‌اند و چه رسوایی افضح‌آمیزی! حتی خودشان از خودشان نفرت می‌کنند، حتی خودشان از خودشان و کارهایشان انتقاد می‌کنند، حتی خودشان حرف‌ها و شعارهای امام را مطرح می‌کنند و هر یک دیگری را مسئول این خرابکاری‌ها و افضحاحات می‌شمرد تا خود را از جرایم پاک نگاه دارد ... ولی این اخبار به شما هنوز نرسیده است ولی کم‌کم خواهد رسید و پنبه این چپی‌های افراطی ملحد، زده خواهد شد.

ولی آنچه باید بگویم و بسیار مهم است اینکه، کارهای ناشایست چپی‌ها و چپی‌های فلسطینی، عکس‌العمل شدیدی در مردم به وجود آورده است. اکثریت مردم از احزاب چپ اظهار تنفر می‌کنند و حتی مقاومت و فلسطینی‌ها را نیز که با احزاب چپ همکاری می‌کردند با همان چوپ می‌رانند و لذا تبلیغات ضد فلسطینی اوج گرفته است و حتی همان احزاب چپی، به خاطر مصلحت‌طلبی، علیه مقاومت و فلسطینی‌ها تبلیغ و فعالیت می‌کنند! همه روزه شاهدیم که بین فتح و احزاب و منظمات چپی، درگیری‌های خونینی به وجود می‌آید. نتیجه آنکه مردم از چپ زده شده به سمت راست متمایل می‌شوند و در آینده خطر یک دیکتاتوری راست می‌رود، مردم به کتائب متمایل می‌شوند و حتی اسرائیل را بر احزاب چپ افراطی ترجیح می‌دهند و اگر به وجود ما

[و] موقف صریح ما نبود، چه بسا شیعیان جنوب به سمت اسرائیل می‌رفتند. به هر حال جناح‌های ارتجاعی جنوب، مثل کامل اسعد و کاظم خلیل به سرعت قوی می‌شوند و نیروهای ناراضی جنوب را به سمت خود جلب می‌کنند و متأسفانه به علت همکاری نزدیک ما با مقاومت فلسطین که از اول تا به حال همچنان ادامه داشته است، عده‌ای از مردم جنوب به ما خرده می‌گیرند و ما را توییح می‌کنند و به سمت دشمنان ما مثل کامل اسعد می‌روند ولی ما به علت هدف مقدس استراتژی خود، که دفاع از مقاومت فلسطین و آزاد کردن فلسطین است، با همه بدی‌ها که از چپ و مقاومت دیده‌ایم، همچنان به آنها وفاداریم و از این بابت نیز ثمنی سنگین می‌پردازیم و مورد بغض و توییح عده زیادی از مردم عادی جنوب قرار می‌گیریم. در چنین محیط نامساعدی، سید حسن شیرازی به همکاری با کتائب و کامل اسعد شروع به فعالیت کرده و شیخ‌های زیادی را با پول خریده و عده‌ای او‌باش را نیز مسلح کرده و برای خود سازمانی به وجود آورده است و دولت لبنان نیز به شدت او را تقویت می‌کند تا امام را بکوبد. سیدحسن راه سماحة الامام سید حسن شیرازی می‌نامند (لقبی که فقط برای رئیس مجلس شیعی اعلی است) و در رادیو و تلویزیون گنده‌اش می‌کنند و سرکیس و نخست‌وزیر و دیگران او را می‌پذیرند تا درباره دفاع از شیعه و جنوب و نبعه صحبت کند ... و به علاوه می‌گویند امام موسی با چندین سال زحمت و این همه فداکاری و دادن شهید، نتوانسته است چیزی کسب کند و حقوق محرومین شیعه را بستاند زیرا سیاست او در همکاری با مقاومت فلسطین و جنگ با کتائب خطاست!

عده‌ای دیگر از مؤمنان بی‌بو و بی‌خاصیت نیز قد علم کرده‌اند و ضد امام موسی تبلیغ می‌کنند. اینها معتقدند که فقط باید نماز خواند و روزه گرفت و مرد دین نباید وارد سیاست شود! می‌گویند امام موسی این همه از جوانان را به جنگ کشیده و به کشتن داده است و هیچ نتیجه‌ای جز

بدبختی و فلاکت و شکست و قتل و تخریب نگرفته است. می‌گویند اصلاً امام موسی باعث خرابی همه لبنان است. اگر او تظاهرات مسلحانه ضد حکومت تشکیل نمی‌داد، مسیحیان تحریک نمی‌شدند و اسلحه به دست نمی‌گرفتند و مسلمانان را نمی‌کشتند و این همه قتل و خرابی به وجود نمی‌آمد ... بنابراین باید هرکس دامن خود بگیرد و در زاویه مسجد عبادت کند و از دخالت در سیاست بپرهیزد! این گروه نیز به سرعت قوی می‌شود و عده‌ای از مسلمانان قشری و متعصب را به دور خود جمع می‌کند و با جنگ اعصاب ما را ناراحت می‌نماید و شهدای ما را مسخره کرده، می‌گویند شهید نیستند زیرا فتوایی برای قتل از مراجع وجود ندارد! ... طوفانی از دشمنی و تهمت و دروغ و خرابکاری و توطئه و خیانت به پا شده است که از چپ و راست و ملحد و مؤمن و لبنانی و فلسطینی به ما حمله می‌کنند و هر یک به نامی و به دلیلی ما را می‌کوبند.

ولی اغلب آنها در یک چیز مشترکند و آن اینکه خطاطان و طراحان این گروه‌های مختلفه و این خرابکاری‌ها، همه و همه با استعمار و صهیونیسم رابطه دارند، مغزی که این گروه‌ها را هدایت می‌کند، خیلی قوی‌تر و تواناتر از سطح فهم و تجربه این آدم‌های عادی است. مثلاً عده‌ای ما را می‌کوبند که ما جاسوس آمریکا و دشمن فلسطینی‌ها هستیم و گروه دیگری نیز ما را می‌کوبد که ما چرا با فلسطینی‌ها همکاری می‌کنیم! و این دو گروه هیچ دشمنی با هم ندارند و به هم نمی‌تازند و همدیگر را نمی‌کشند ولی این دو گروه فقط یک اشتراک دارند و آن کوبیدن امام موسی و حرکت محرومین است. در حالیکه اگر شرایط عادی و داخلی وجود داشت، می‌بایست این دو گروه افراطی همدیگر را ختنی کنند و کاری به ما نداشته باشند، ولی همه جوانب نشان می‌دهد که این‌ها فقط خلق شده‌اند که ما را بکوبند - و چون استعمار می‌خواهد ما را همه‌جانبه بکوبد، سعی دارد از طرق مختلفه و با اسلوب‌های

مختلف و از طبقات مختلف ما را بکوبد و لذا چنین معجزه‌های عجیب و غریبی به ظهور می‌رسد!

من گاهی از نظر فلسفی خوشحال و امیدوار می‌شوم که ما از نظر ارزشی و اهمیت فکری و سازمانی به جایی رسیده‌ایم که استعمار جهانی و صهیونیسم این‌طور به تکاپو افتاده و نیروهای خود را از چپ و راست برای کوبیدن ما به میدان می‌آورد. این حقیقت خود ارزنده و مهم است و راستش را بخواهی همین‌طور است، اگر امام موسی نبود، تا به حال چندین بار مقاومت فلسطین تصفیه [از بین برده] شده بود (به تصدیق رهبران طراز اول مقاومت) اگر امام موسی در مورد رفع اختلاف سوریه و مقاومت، دخالت شجاعانه نکرده بود، سوریه مسلماً مقاومت را نابود می‌کرد (همان‌طور که اردن کرد). احزاب چپ و راست به آتش اختلاف سوریه و مقاومت دامن می‌زدند و شعارهای مهیج و منحرفی می‌دادند (مثلاً هرکس ضد سوریه نجنجد، خائن است، کشتن سوریه از کشتن اسرائیلی لازم‌تر است، اگر اسرائیل لبنان را بگیرد بهتر است تا ارتش سوریه داخل شود ...) در حالیکه امام موسی با همه وجودش فریاد می‌زد: برادرکشی حرام است، مسلمان نباید مسلمان دیگری را بکشد، انفجار بین سوریه و مقاومت خیانتی بزرگ به مقاومت امت عربی است، به هر وسیله‌ای که شده باید جنگ سوریه و مقاومت متوقف گردد، در حالیکه می‌گفت: مقاومت شعله‌ای مقدس است که با جان و قلب و اعضای خود از آن حمایت می‌کنیم. در حالیکه از سوریه خواست که ارتش خود را به حدود اطمینان فلسطین بازگرداند و سوریه اطاعت کرد، در عین حال ابوعمار را نزد حافظ اسد برد و جلسه‌ای هفت ساعته تشکیل داد تا اختلافات آنها را حل کند و بالأخره بعد از فعالیت‌های شبانه‌روزی و علی‌رغم همه کارشکنی‌های احزاب چپ و راست و همه توطئه‌ها و تهمت‌ها و حمله‌ها و تصفیه حساب‌ها ... قادر شد که سوریه را با مقاومت آشتی دهد؛ کاری که هیچ‌کس دیگر قادر به

انجام آن نبود. هیچ‌کس دیگر اصلاً فداکاری آن را نداشت که فداکاری کند و هجوم و تهمت و دشمنی چپ و راست را تحمل کند و تن به چنین کار سخت و طاقت‌فرسایی بزند. اما امام، همه ناراحتی‌ها و تهمت‌ها و دربه‌دری‌ها و قتل جوانانش و ضرب و شتم و زندان طرفدارانش را استقبال کرد تا بتواند قدمی مثبت در راه خیر بردارد.

همین چند وقت پیش، جبهه شعبیه، افسری سوری را نزدیک صبرا کشت و حتی گوش و دماغ و ... او را برید (او را مثله کرد) و سوری‌ها عصبانی شدند و به جبهه شعبیه حمله کردند و جنگ خونینی درگرفت و جبهه شعبیه به صبرا عقب نشستند و سوری‌ها صبرا را محاصره کردند تا بکوبند! در صبرا همه مکتب‌های [دفترها] فتح و همه قدرت‌های فرماندهی فلسطینی، مستقر شده است و نابودی صبرا معادل نابودی رهبری مقاومت فلسطین و فتح است. لذا رهبران مقاومت به خصوص ابوجهاد، به امام متوسل شدند و او به سوریه رفت و با فشار زیاد سوریه را قانع کرد که دست از محاصره بردارد و بدین وسیله رهبری فتح نجات یافت ... امری که همه بر آن متفق القولند ...

نزد ابوجهاد بودم، [شماره] تلفن امام را خواست تا از او تشکر کند، گفتم: «به سوریه رفته است»، گفتم: «می‌دانم، به درخواست ما رفته بود ولی با موفقیت بازگشته است و همین الان به خانه رسیده است و می‌خواهم از زحماتش تشکر کنم ولی تلفن نمی‌گیرد»، لذا تلفن خصوصی او را طلب کرد ... نظیر این مسئله، همه روزه مشاهده می‌شود و همه می‌بینند که امام موسی بزرگترین گره‌گشای مقاومت است، ولی احزاب چپ بی‌شرمانه به شعارهای انحرافی و احمقانه خود پایدارند که امام جاسوس و عمیل است! یکی از دوستان بذله‌گو در رد یکی از احزاب گفت: «چه‌طور وقتی امام به سوریه می‌رود شما او را می‌بینید، ولی وقتی باز می‌گردد و به صبرا می‌رود کور می‌شوید و او را نمی‌بینید!» یعنی حرکت امام دو طرفه است؛ از صبرا به شام و از شام به

صبراً که پایگاه مقاومت است؛ ولی مغرضین فقط یک طرف این مسیر را می‌نگرند و تجاهل می‌کنند که اغلب این سفرها، برای حفاظت از مقاومت فلسطین و به درخواست رهبران مقاومت انجام شده و می‌شود. مضحک‌تر از همه اینکه جلال فارسی و همکار مغرضش محمد صالح نیز کاسهٔ گرم‌تر از آتش شده‌اند، امام موسی را جاسوس آمریکا و عمیل می‌خوانند و آنقدر دلشان برای مقاومت سوخته و آنقدر حرص و جوش فلسطینی‌ها را می‌زنند و برای دفاع از مقاومت آنقدر دروغ می‌بافند و آنقدر تهمت می‌زنند و آنقدر فحش رکیک می‌دهند که آبروی خود را به کلی ریخته‌اند (اگر آبرویی داشتند!) در حالیکه رهبران مقاومت برای حفظ خود دست به دامان امام می‌شوند، در حالیکه در جنوب ما تنها کسانی هستیم که از مقاومت فلسطین دفاع می‌کنیم و از بابت این دفاع این همه چوب می‌خوریم و باز هم به خاطر هدف مقدسمان از مقاومت دفاع می‌کنیم و در حالیکه در محورهای اصلی جنگ، بنت جبیل و طیبه، جوانان ما دوش به دوش فتح می‌جنگند و هر هفته تقریباً شهیدی می‌دهیم، و در حالیکه رهبری مقاومت به ما اسلحه و ذخیره و تمرین می‌دهد تا نظر ما را بیشتر جلب کند ... آنگاه جلال فارسی و محمد صالح، با تهمت و دروغ همه جا را پر می‌کنند که ما ضد مقاومت فلسطین و بنابراین جاسوس و عمیل هستیم خدا انشاءالله آنها را هدایت کند! مدتی پیش آقای حاج مانیان از ایران آمده بود و برای من نامه‌ای آورده بود و جلال خیلی خوب او را شستشوی مغزی داده بود. بعد از ملاقات با جلال به سراغ امام در شام رفت و سخنان امام او را قانع نکرد. تصادفاً به شام رفته بودم. او را دیدم و مدتی با او صحبت کردم. دیدم خیلی سرد است و دم گرم من در آهن سرد او اثری ندارد. گفتم تو را در بیروت خواهیم دید. در بیروت دوباره نزد جلال رفته بود. وقتی حاجی را دیدم از او خواستم که به دیدار شیّاح، بزرگترین سنگر مبارزه جوانان حرکت محرومین برویم. با سردی تمام گفت شیّاح را دیده است!

تعجب کردم که چگونه شیّاح را دیده و هنوز سرد است؟ نفهمیدم ... بعد گفتم به نقطه‌ای دورافتاده و گمنام می‌رویم که کسی نمی‌داند؛ حی لیلیکی. پذیرفت؛ آنجا رفتیم. برای اولین بار دید که یک مجموعه از جنگندگان امل با اسلحه سنگین دوشکاء، علیه مسیحیان حدث می‌جنگند. اشک سرور در چشمانش حقله زد و گفت تا آن وقت باور نداشت که جوانان امل ضد کتائب می‌جنگند. فکر می‌کرد که ما همکار کتائب هستیم! و ضد مقاومت می‌جنگیم! چه ظلم بزرگی! چه جنایتی! آنگاه منقلب شد و خواهش کرد او را به خانه شهدا ببرم. در همان منطقه به خانه شهید اول محمد ضیقه رفتیم. وقتی چشمش به زن جوان و خواهرها و مادر شهید افتاد که همه سیاه پوشیده بودند و بچه شهید را دید که با گریه بابا را صدا می‌کند، به شدت ناراحت شد و به گریه افتاد و دو هزار لیبره به زن شهید تبرع داد. به خانه شهید دوم، دندش رفتیم. بعد به خانه شهید سوم در آن منطقه، محمدالددر رفتیم ... به کلی زیر و رو شد و درخواست کرد که او را به محورهای دیگر ببرم. به کفرشما بردم که منطقه خطرناکی است و تقریباً در محاصره سه طرفه کتائب قرار گرفته و با چشمانش دید که اول سنگرهای جوانان امل است و بعد پشت سر آنها به فاصله بیست یا سی متری سنگر فتح؛ و ایمان آورد که نقش اساسی دفاع از این مناطق، به عهده جوانان امل است. بعد گفتم می‌خواهم به شیّاح برویم؛ پذیرفت. او را به محور اسعدالاسعد بردم، وقتی سنگرهای خطرناک این منطقه را دید، به خود لرزید. چه سنگرهای خطرناکی! در فاصله سی متری با کتائب و احرار و بر اثر گلوله‌های توپ و خمپاره، اغلب نقاط ساختمان‌ها و سنگرها فرو ریخته و اژدهای مرگ دهان باز کرده و فاصله این جنگندگان قهرمان با مرگ چند انگشت بیشتر نیست و جاهایی را به او نشان دادم که در هر نقطه آن، شهیدی از بهترین قهرمانان ما به خاک و خون غلطیده است ... اینجا حساوی پشت این سنگر کوتاه شهید شد! اینجا فرحات شهید شد! اینجا محمود رزق پشت سنگر بزرگ در وسط

اسعدالاسعد در وسط ظهر به شهادت رسیده در حالیکه روزه داشت! اینجا نحازی به شهادت رسید که بزرگترین و شجاع‌ترین قهرمان شیّاح بود! اینها را می‌گفتم و از سنگری به سنگر دیگر می‌رفتیم تا اینکه حاجی خسته شد و گفت بس است! دیگر طاقت ندارم! گفتم آیا آنها را دیده بودی؟ گفت نه! فقط او را به مسجد شیّاح برده بودند و نماز خواندند و بیرون رفتند و گفتند این شیّاح است!! گفتم این ظلم بزرگی است که تو به شیّاح بیایی و این سنگرها و محورهای جنگ را نبینی و به ایران بازگردی و دروغ و تهمت و جهل به ارمغان ببری! به زور او را به محور دیگری از شیّاح، طویّنه بردم که جوانان امل مسئول حراست آن بودند، دیگر خسته شده بود و طاقت رفتن نداشت. به او گفتم برای منی که شب و روز در دریای مرگ غوطه می‌خورم؛ با یک دست اسلحه حمل می‌کنم و با دست دیگر شهیدی را به دوش می‌کشم، برای منی که از همه چیز خود گذشته‌ام و به انتظار شهادت دقیقه‌شماری می‌کنم، برای منی که از همه چیز و همه کس مأیوسم و به هیچ چیز امیدی ندارم و از همه جا بریده‌ام و از هیچ‌کس انتظاری ندارم ... اینها، این ظلم‌ها، این بی‌انصافی‌ها مهم نیست ... اما خدای بزرگ شما را نمی‌بخشد، علی شما را نمی‌بخشد، حسین شما را نمی‌بخشد ... از ما گذشت و می‌گذرد، ولی شما در مقابل خدا و ضمیر [وجدان] و انسانیت حساب خود را بکنید... او شروع به دلداری من کرد و گفت وضع تبلیغاتی ایران خوب نیست و همه دوستان به شما بدبین شده‌اند. گفتم چه انتظاری دارید؟ مگر دستگاه‌های تبلیغاتی شاه و آمریکا و روسیه ممکن است به نفع ما به جریان بیفتند؟ واضح است که اینها همه دشمنان مايند. گفت نامه‌ای به علی شریعتی بنویسم و او را روشن کنم ... من نیز نامه‌ای مؤثر نوشتم، اما اگر حقیقت را بخواهی فرستادم، زیرا احساس کردم که این نامه رنگ استغاثه به خود می‌گیرد و این رنگ شرک دارد. نمی‌خواهم از هیچ چیز و هیچ‌کس طلب کمک کنم، نمی‌خواهم هیچ‌کس را شریک خدا قرار دهم،

نمی‌خواهم این احساس و ارستگی و قرب به خدا را که در اثر فقر و تنهایی و ظلم و غم و درد، به من دست داده است، با ابتذال طلب کمک برای بقای مادی جسد! بیالایم ... نمی‌خواهم این شیرینی شهادت را که در اثر یأس و ناامیدی و بی‌کسی و شکست، نصیب شده است با انتظار کمک و امیدهای تازه و چشم داشت، مکدر کنم. نمی‌خواهم قلب شکسته‌ام را که با خدا انس گرفته و از درد و غم لذت می‌برد و با اشک تسکین می‌یابد، به امیدهای ناچیز و خوشحالی‌های ناپایدار دل خوش نمایم.

روزگاری برای ما گذشت که طوفان تهمت و دشنام ما را احاطه کرده بود؛ رادیوها، تلویزیون‌ها، روزنامه‌ها و مجله‌ها همه در دست دشمن بود، هرچه می‌خواستند به دروغ و به خیانت اتهام می‌زدند، توطئه می‌کردند و حق و حقیقت را در مذبح منافع پست مادی و مصالح کثیف شخصی خود ذبح می‌کردند و آنچه برای آنها بی‌ارزش بود، پاکی و راستی و سلوک اخلاقی و سلسله ارزش‌های انسانی بود.

در مقابل این طوفان‌ها، دامن بر سر کشیدم و از همه محیط قطع رابطه کردم، گویی در دنیایی دیگر و با مردمی دیگر و با مقیاس‌های دیگر زندگی می‌کنم و مرا با این سیل خروشان‌ی که همه را به خود می‌برد، کاری نیست ...

آنگاه دیدم که دوستان نزدیک و هم‌فکر من نیز زبان به طعن و نفرین گشودند و در خلوص و پاکی من شک کردند و بعضی از مغرضین نیز از فرصت استفاده کرده، با همه قوت خود، آنچه را از خیانت و خدعه و حقد و حسد در چپته داشتند، همچون خنجری زهرآلود بر قلبم فرو کردند ... احساس کردم که دنیا یکسره در ظلمت و کفر فرو رفته است و من نمی‌خواهم و یا نمی‌توانم که تسلیم شوم، ممکن است که این سیل وحشتناک مرا خفه کند و یا این طوفان سهمگین مرا ببرد و زمین و آسمان بر من هجوم آورند، ولی من باز هم به حق و حقیقت چنگ خواهم زد و یکه و تنها به سوی خدای خویش حرکت خواهم کرد.

عجیب آن بود که مؤمنان و پرهیزگاران نیز تحت تأثیر تبلیغات ملحدان و فاسدان و ستمگران قرار گرفتند، کسانی که خود نمی‌خواهند دروغ بگویند و حاضر نیستند به موری آزار برسانند، ولی آن‌چنان چشم و گوش بسته، آلت دست مکاران و سیاستمداران شدند که گویی اصلاً صداقتی و اخلاصی و انسانیتی و ایمانی و خدایی وجود ندارد! گویی تهمت زدن و دشنام دادن و دروغ‌گفتن و از پشت خنجر زدن مباح شده بود و هیچ‌کس ابا نداشت که بی‌رحمانه، همه ناراحتی‌ها و عقده‌های حقارت و شکست خود را در برابر استعمار اسرائیل و شاه، اینجا خالی کند!

در مقابل این ظلم بزرگ و همه بی‌انصافی‌ها و بی‌مهری‌ها، زیر فشار درد و غم و رنج، در برابر مرگ و شکست و هجوم همه عالم، احساس ملکوتی و عارفانه به من دست داد! حقیقت تلخ حیات را دریافتم و یکسره از همه چیز و از همه کس بریدم و سراچه قلب خود را فقط و فقط وقف خدا نمودم و تصمیم گرفتم که حتی به نزدیک‌ترین دوستانم شکوه نکنم و از صمیمی‌ترین همکارانم طلب کمک ننمایم و از بزرگترین و پاک‌ترین مردان عصر نیز دادخواهی نکنم ... بگذار همه به من بد بگویند، زمین و آسمان به من هجوم آورند، همه دوستانم از من روی برگردانند! من به کسی احتیاج ندارم، خدای بزرگ مرا بس است. بیش از هر وقت به خدا نزدیک شدم و او را در قلبم و روحم و تار و پود وجودم حس کردم و این بزرگترین تجربه ملکوتی و آسمانی بود که بر من حاصل شد.

بعضی نیز به من پیشنهاد کردند که نامه‌ای به آقای خمینی بنویسم و حقایق را شرح دهم و از او طلب کمک کنم، اما همان احساس عرفانی مانع این عمل شد، احساس اینکه در این شرایط سخت، هر نوع نامه‌ای رنگ استغاثه و شرک به خود می‌گیرد و آن از من به دور است.

بزرگترین ظلم تاریخ بر ما می‌گذرد، همان ظلمی که بر علی^ع هجوم آورد و او را به حربه کفر کوبید و سال‌های سال در خطبه‌های جمعه و بر منابر مساجد او را لعن و نفرین کردند... همان ظلمی که حسین^ع را تکفیر

کرد و به خاک و خون کشید و زینب را به اسارت برد ... همان ظلم تاریخی، ما، شعیان علی^ع و حسین^ع را می‌کوبد ... و چه کوبیدنی! روزگاری بود که فقط دین و ایمان و کفر مطرح بود، امروز تکنیک جدید، انقلاب و قداست انقلابی را نیز به آنها افزوده است، قداست انقلاب امروز، به دست همان ظلم تاریخی که برای کوبیدن ما به کار می‌رود! ملحدان و کافران به ارزش‌های خدایی، از این حربه مقدس ضد ما استفاده می‌کنند و چه ظلم بزرگی است! امروز ارزش علی^ع و حسین^ع را خیلی بهتر می‌فهمم و بیش از هر وقت، تار و پود وجودم به عشقشان و مهرشان گره خورده است! امروز می‌فهمم که چطور ممکن است که سال‌ها دستگاه تبلیغاتی معاویه، از مرد بزرگی چون علی^ع، این چنین کینه و نفرت و دروغ و تهمت و پستی و خیانت و کفر بیافریند که برای سال‌های سال بر همه عقول و افکار مردم سیطره یابد! که حتی خون حسین^ع و هفتاد نفر از بهترین فداییانش کافی نباشد که حقانیت علی^ع را بر مردم بقبولاند! ... من علی‌وار به دنبال حسین^ع می‌روم، خود را برای همه چیز آماده کرده‌ام ... که ساده‌ترین و قهرمانانه‌ترین آن چیزها شهادت است ...

راستی اگر دنیا و مافیها علیه من برخیزد، همه مرا برانند، همه زمین و آسمان علیه من تجهیز شود و کاملاً یکه و تنها بمانم... و باز هم دست از حق و ارزش‌های خدایی خویش برنخواهم داشت و تسلیم ظلم و کفر نخواهم شد و از تنهایی و بی‌کسی وحشت نخواهم کرد...

در ظلمت بی‌پایان این شب یلدا، همچون شمع خواهم سوخت و وجودم تا موقعی که موجود است، تسلیم ظلم نخواهد شد ... من تا موقعی زنده‌ام که می‌سوزم و تا وقتی که می‌سوزم تسلیم ظلمت نمی‌شوم ... اینست حیات من ...

برادرت - مصطفی

از قول من فاطمی عزیز را خیلی سلام برسان و غزاله را ببوس.

بودند. ولی به هر حال امام موسی صدر پیروز شد و تمرکز به شیعه داد و آبرویی برای شیعه کسب کرد. حدود چهار سال پیش برای احقاق حقوق از دست رفته شیعه، از دولت درخواست‌هایی کرد که اهم آنها رسیدگی به جنوب لبنان و تعبیه مدرسه و مریض‌خانه و راه و برنامه‌های کشاورزی و جبران خسارات بمباران‌های اسرائیل بود. دولت زیر بار نمی‌رفت. امام موسی مردم لبنان را دعوت به اعتصاب عمومی کرد؛ همه مردم نه تنها شیعه، حتی سنی و مسیحی به دعوت او جواب گفتند و سرتاسر لبنان بسته شد، حتی فرودگاه تعطیل گردید و دولت مجبور شد در مقابل خواسته امام موسی صدر تسلیم شود. اداره‌ای به نام «مجلس جنوب» با بودجه سی میلیون لیره تشکیل شد تا جنوب لبنان را آباد کند. البته مدارس ساخته شد، بیمارستان‌هایی به وجود آمد، راه‌هایی ساخته شد و پیشرفت‌هایی به عمل آمد، ولی به نسبت بقیه لبنان، جنوب همچنان عقب‌مانده بود، زیرا پیشرفت نواحی دیگر به مراتب زیادتر از جنوب بود. مثلاً نهصد و پنجاه میلیون لیره برای بودجه ساختمانی لبنان پیش‌بینی شده بود که فقط سی میلیون آن به جنوب اختصاص داده شد، در حالیکه جنوب لبنان یک سوم کل لبنان است و احتیاج به ساختمان و توسعه بیشتر دارد؛ لذا امام موسی صدر ناراضی بود و به کرات این عدم تعادل و عدالت را گوشزد می‌کرد، ولی هیئت حاکمه گوشش بدهکار نبود. چهار سال به اعتراض مسالمت‌آمیز گذشت، نتیجه‌ای نداد. و هر وقت دولت می‌توانست، اذیت و آزار می‌کرد. حدود یک سال پیش امام موسی به دولت اولتیماتوم داد که تا شش ماه دیگر به خواسته‌های جدید شیعه جواب بدهد؛ خواسته‌هایی که در حدود بیست طلب رسمی است و نوشته شده و پخش شده مثل ایجاد سد لیطانی، رودخانه لیطانی بزرگترین رود لبنان است که به جنوب لبنان می‌رود و بی‌استفاده به دریا می‌ریزد و اسرائیل چشم طمع بدان دوخته و می‌خواهد آن را بگیرد، لبنان احتیاج به آب دارد و این آب به هدر می‌رود در حالیکه

بسم الله

*

اما راجع به وضع ما در لبنان؛ می‌دانی که در لبنان طوایف مسیحی، سنی و شیعی با هم زندگی می‌کنند و شیعه پست‌ترین و عقب‌مانده‌ترین طوایف است؛ همیشه به او ظلم شده و چه ظلم‌هایی! چه کشت و کشتارهایی، چه تعصب‌هایی! و حتی امروز حق شیعه را نمی‌دهند [و] استثمارش می‌کنند و حتی اسرائیل وقتی زورش به سوریه و مصر نمی‌رسد تو سر جنوب لبنان می‌زند که شیعه‌اند و کسی دلش به آن نمی‌سوزد! راستی خیلی دلخراش است اگر کسی همه حقایق را بداند. حدود پانزده سال پیش، سید موسی صدر، پسر مرجع بزرگ آیت‌الله صدر به لبنان آمد و رهبری شیعه را به دست گرفت. هفت سالی در صور، جنوب لبنان زندگی کرد و مؤسسات اجتماعی مختلفی ایجاد نمود که مدرسه فنی ما یکی از کارهای اوست. مدرسه برای شیخ‌ها، مدرسه برای دخترها، مدرسه برای کودکان، مدرسه پرستاری و حتی تازگی‌ها قالی‌بافی برای دخترهای جنوب (ناراحت‌کننده است بدانی که اکثر فاحشه‌های بیروت، دختران شیعه جنوب لبنانند که از روی فقر رو به فساد آورده‌اند) و بعد ایشان به بیروت رفت که تمرکز به شیعه به طور کلی بدهد و کار مهمش در بیروت ایجاد مجلس شیعه بود تا تمام شیعه‌های لبنان را متمرکز کند. البته جناح‌های مختلفی در لبنان مخالفت کردند زیرا منافعشان به خطر افتاد. شیوخ شیعه سردمداران مخالف

بودند، اسلحه‌های سنگین و حتی خمپاره‌انداز و ضد هواپیما نیز وجود داشت. نمایشگاهی از اسلحه بود و چه تیراندازهایی! رگبار مسلسل گوش آدمی را کر می‌کرد. صدها هزار گلوله به آسمان رها شد. مردم می‌خواستند بگویند برای ما سهل است که این گلوله‌ها را در سینه دشمن خالی کنیم. جالب اینکه بعضی از شیوخ هم اسلحه به دست گرفتند و امام موسی اعلام کرد که می‌خواهد و باید یک کمپ نظامی برای تعلیم نظامی شیعیان تشکیل شود. شیعه باید مسلح شود؛ اسلحه زینت مرد است؛ شیعه جنوب باید شخصاً در مقابل اسرائیل از شرف خود دفاع کند؛ دولت که قادر به دفاع نیست؛ مردم باید مسلح شوند و از جان و خانه خود دفاع کنند. تظاهرات مسلحانه‌ای که در تاریخ لبنان بسی سابقه بود و دولت را سخت به وحشت انداخت و احزاب دست‌راستی نیز به دولت حمله می‌کردند که چرا اجازه می‌دهید شیعه اسلحه حمل کند (در حالیکه خودشان پنجاه هزار نفر مسلح دارند و تعلیم دیده‌اند و می‌خواهند فقط خودشان در گود جولان دهند!) البته معلوم است که دولت قادر به جلوگیری نبوده و نیست ... باز هم دولت جوابی نداد ولی توطئه‌ها را زیادتر کرد، فشار مادی را بر ما زیادتر کرد، پول مدرسه را قطع نمود، از صحبت کردن امام موسی در رادیو و انتشار نماز جمعه او در رادیو جلوگیری نمود ...

رجل خبیث شیعه‌ای به نام کامل اسعد وجود دارد [که] از ملاکین بزرگ است. پدرش نیز خبیث بود [و] مقادیر زیادی از زمین‌های فلسطین را به یهودیان فروخت! این شخص و پدرش مخالف ترقی [و] مخالف هر عمل اصلاحی هستند [و] می‌خواهند خرسواری کنند. البته تمرکز شیعه در وجود امام موسی و غیره به نفع او نیست. او دائماً روحانی‌نمایان فاسد را با پول و طمع دور خود جمع می‌کند و اخلاص‌گری می‌کند. ارتش هم پشتیبان اوست. عده‌ای چاقوکش مسلح هم دارد که به حمایت ارتش، مردم را می‌زنند و تهدید می‌کنند! این شخص

اسرائیل تشنه آب است. البته پروژه‌ای برای سد لیطانی از پانزده سال پیش وجود دارد و مقادیر زیادی پول برای آن حیف و میل شده است ولی عملاً هیچ قدمی برداشته نشده است. امام موسی خواهان ایجاد این سد است که اولاً جنوب لبنان آباد شود و ثانیاً جلوی دهن اسرائیل گرفته شود، ولی دولت پشت سر می‌اندازد (نوعی خیانت).

خواسته دیگر: وظایف [مشاغل و مناصب] دولتی لبنان باید بر حسب مسیحی و سنی و شیعه تقسیم شود، در حالیکه به هیچ وجه عادلانه نیست و اغلب شغل‌های مهم توسط مسیحیان اشغال شده است.

خواسته دیگر: عده زیادی از شیعیان جنوب و حدود [مرزهای] لبنان و طوایف مقیم در کوه‌ها وجود دارند که دولت به آنها شناسنامه لبنانی نمی‌دهد در حالیکه نسل بعد از نسل در لبنان زندگی کرده‌اند. دولت نمی‌خواهد نسبت نفرش را که در سال ۱۹۳۵ تحت استعمار فرانسوی به وجود آمد به هم بزند. امام موسی خواهان شناسنامه لبنانی برای جمیع این طوایف شیعه مقیم لبنان است، ایجاد مدرسه، ایجاد مریض‌خانه، جاده، برق، مشاریع [پروژه‌های] کشاورزی و غیره و غیره جزء خواسته‌های امام موسی صدر است ولی دولت جواب نمی‌دهد و زیرسبیلی در می‌کند. بالأخره شش ماه اولتیماتوم به پایان رسید. امام موسی از وزرا و نمایندگان شیعه در مجلس نمایندگان دعوت کرد که استعفا بدهند و آنها در جلسه در گیر و دار این جریانات بودند که جنگ اکتبر بین عرب و اسرائیل شروع شد و این حرکات متوقف گردید. بالأخره جنگ به پایان رسید و چند ماهی بر آن گذشت، باز هم دولت جوابی نداد. بالأخره دو ماه پیش امام موسی تقاضای یک تظاهرات مسلحانه در بعلبک نمود. [اهالی] بعلبک شیعه هستند و قبیله‌ای و مسلح و جنگجو و دولت از آنها می‌ترسد و در حوالی آن جرئت عرض اندام ندارد، یک تظاهرات هفتادوپنج هزار نفری تشکیل شد که از جنوب و بیروت نیز عده کثیری شرکت کردند؛ زن‌ها، حتی بچه‌ها با اسلحه آمده

فاسد، فعلاً با رئیس‌جمهور، فرنجه، ضد امام موسی صدر فعالیت شدید دارد و ادعا می‌کند اگر بعلمک طرفدار امام موسی است، ولی جنوب لبنان طرفدار اسعد است. لذا امام موسی در هفته پیش در صور یعنی شهر بزرگ جنوب لبنان اعلام تظاهرات کرد. بیش از یکصد هزار نفر آمدند. تظاهرات عجیب و بزرگی شد که تا به حال سابقه نداشته است. حدود پنجاه هزار نفر از بعلمک آمده بودند. طرفداران اسعد و حکومت و ارتش خیلی اخلاص کردند، عده زیادی از طرفداران صدر را زدند، مقدار زیادی از فعالیت‌ها و مسئولیت‌های این تظاهرات به عهده من و مدرسه ما و استادان و شاگردان مدرسه ما بود، دو ماشین با میکروفون به دهات و قری می‌رفتند و مردم را دعوت می‌کردند. بچه‌ها هم هر یک به ده خود می‌رفتند و اعلامیه پخش می‌کردند، ولی عمال اسعد و ارتش مانع آنها می‌شدند و چند نقطه آنها را زدند حتی چند ماشین را که عکس آقای صدر پشت شیشه آنها بود با گلوله سوراخ سوراخ کردند! (البته عده‌ای هم ترسیدند و نیامدند!) و ارتش نیز در مسیر جاده‌ها، همه مردم را جستجو می‌کرد که کسی اسلحه حمل نکند. حتی شب قبل از تظاهرات سرتاسر جاده‌ها را میخ ریختند و تمام ماشین‌ها پنجر می‌شد و غوغایی به پا شد. همه شاگردها، زن‌ها و بچه‌ها شب تا صبح میخ جمع می‌کردند. برای دفاع نیز ما نقشه موحش کشیده بودیم. نقشه‌های عجیب دفاع خط اول، خط دوم، خط سوم! چیزهایی که تعجب می‌کنی! جوانان مسلح صور مأمور خط اول بودند، مسلحین بعلمک مسئول خط دوم دفاعی که بر روی سقف خانه‌ها و ساختمان‌های بلند و نقاط استراتژیک مستقر شده بودند که هر حرکت جیش [ارتش] و یا دشمن را در هم بکوبند، حتی خمپاره آورده بودند که اگر ارتش حمله کرد، پادگان ارتشی را گلوله‌باران کنند. خط دفاعی سوم به عهده فداییان فلسطین بود که در این مورد با ما همکاری می‌کنند و همکاری آنها ذی‌قیمت است و به خصوص دولت را سخت نگران کرده است. به عبارت دیگر، دولت

می‌داند اگر به ما حمله کنند، بعلمک و فداییان فتح به پشتیبانی ما وارد عمل خواهند شد. به هر حال تظاهرات به خیر گذشت و تأثیر بزرگی گذاشت و به دولت ثابت شد که جنوب در دست کامل اسعد نیست. رئیس‌جمهور درخواست ملاقات با امام موسی را نمود - ولی او تا به حال رد کرده است، یعنی نمی‌خواهد سازش کند [و] خواستار ایفای طلبات است و بس! و دولت هم وانمود می‌کند که جواب نمی‌گوید و حتی در جواب یکی از وکلای شیعه که گفته بود شیعه به خیابان خواهد ریخت، جواب داده بود که اگر شیعه به خیابان بیاید طایفه دیگری آماده است! و گفته بود که از خون و کشته شدن نمی‌ترسد! امام موسی نیز گفته است که اگر دولت باز هم جواب نگوید، یک تظاهرات دیگر در وسط بیروت به راه خواهد انداخت و اگر باز هم دولت قبول نکند دست به اعمال سلبی و مبارزه منفی و اعتصاب خواهد زد که مملکت را از کار خواهد انداخت و البته این رشته سر دراز دارد، یعنی ممکن است به زد و خوردهای مسلحانه بکشد و نتیجه را نمی‌توان اکنون پیش‌بینی کرد، زیرا پارامترها زیاد است؛ اولاً ارتش لبنان و احزاب چپ حداقل پنجاه هزار مسلح میلیشیا دارند که خوب مسلح‌اند و مجهز؛ در مقابل بعلمک وجود دارد که مسلح‌اند و بزن ولی فقط قادرند در بعلمک و در کوه بجنگند، در بیروت کاره‌ای نیستند و به خصوص در صورت خطر ارتش، راه‌ها را می‌بندند و ماشین‌ها را کنترل می‌کنند و عبور مسلح از بعلمک به بیروت مشکل است. شیعیان جنوب لبنان مسلح نیستند و اسلحه و تعلیم ندارند و ندیده‌اند. تعلیم آنها وقت می‌گیرد (که در برنامه است) و پول لازم است برای تسلیح آنها ... بنابراین وضع کلی شیعه خوب نیست و برای هر کار جدی باید شیعه را تنظیم داد و تعلیم داد و مسلح نمود. به همین سبب، در جریان این کار بزرگ هستیم و مسلماً اگر شیعه مسلح و قوی و متحد باشد، دیگر کسی نمی‌تواند به او زور بگوید. در حال حاضر فتح به ما کمک می‌کند و پشتیبان ماست ولی خود فداییان در خطر بزرگی

قرار دارند و آن اینکه بعد از مصالحه سوریه و اسرائیل، مسلماً اسرائیل به سوی لبنان توجه خواهد نمود و فشار به روی فداییان زیاد خواهد شد. مسلماً همه کشورهای مصلحت‌جو مثل مصر و سوریه و اردن خواستار توقف عملیات فدایی خواهند شد. آمریکا و روسیه هم فشار خواهند آورد، و توقف فدایی یعنی مرگ فلسطین! یعنی غیرقابل قبول! بنابراین درگیری حتمی است. اگر زورشان برسد، واقعه‌ای نظیر اردن به راه خواهند انداخت. در این درگیری البته ما هم طرفدار مقاومت فلسطین خواهیم بود و ما هم مورد تجاوز قرار خواهیم گرفت. بنابراین اسرائیل برای هجوم، با دولت لبنان همکاری خواهد کرد و بنابراین وضع ما ناگوار خواهد بود. مقاومت فلسطین با آقای صدر همکاری می‌کند تا در موقع خطر جدی، ما هم به آنها کمک کنیم. سال گذشته، درگیری بین ارتش و احزاب دست راست از یک طرف و مقاومت فلسطین از طرف دیگر پیش آمد. درگیری خطرناکی بود، اسرائیل نیز آماده هجوم و تسلط بر جنوب لبنان بود. هوایماهای ارتش لبنان، مواضع فداییان را بمباران می‌کردند. چهارصد نفر فلسطینی کشته شد. حدود شصت نفر از ارتش نیز کشته شد. ما خود در حوالی مدرسه، شاهد یک صحنه خونین زد و خورد بودیم. سوریه نیز به لبنان حمله کرد. اسرائیل نیز در شرف حمله بود و وضع خیلی درهم شده بود. امام موسی دخالت کرد و اعلامیه داد. سران مذهب را دید و متحد کرد. یاسر عرفات و رئیس‌جمهور و حافظ اسد رئیس‌جمهور سوریه را ملاقات کرد. ملاقات‌ها کرد تا با وساطت او جنگ خاتمه پیدا کرد و آتش‌بس برپا شد و اسرائیل دخالت نکرد و سوریه خارج شد و ارتش و مقاومت صلح کردند ... و مسلماً نقش امام موسی صدر در این صلح، بی‌نظیر بود. او کسی بود که همه اطراف، حرف او را قبول می‌کردند و به او احترام می‌گذاشتند و به خصوص یاسر عرفات، دوست او بود. حافظ اسد، رئیس‌جمهور سوریه، چون شیعه است به او ارادت دارد ... این نقش و اهمیت امام موسی صدر

مسلماً در آینده نیز درخور اهمیت است و لذا مقاومت فلسطین به امام موسی صدر احترام می‌گذارد و با او همکاری می‌کند تا در مواقع خطر نیز امام موسی از آنها جانبداری کند. حتی برای تعلیم جوانان شیعه، به مقدار زیادی از فتح کمک گرفتیم ... و به خصوص شیعه انقلابی و فداییان، در حال حاضر تحت یک خطر مشترک قرار گرفته‌اند و سرنوشت آنها به طوری، به هم جوش خورده است.

ولی متأسفانه سرنوشت [آینده] به نفع ما نیست؛ آینده تیر و تار است روزه‌روز زندگی بر فداییان سخت‌تر خواهد شد. فشار کشورهای خارجی بر مقاومت زیادتر خواهد شد. حتی سوریه و مصر بر فداییان فشار می‌آورند؛ برای آنها ایجاد محدودیت می‌کنند. اگر لیبی یا الجزیره برای فداییان اسلحه بفرستند، حتی سوریه ضبط می‌کند. اسلحه سنگین را که اصلاً نمی‌دهد، اسلحه‌های سبک را نیز به هر ترتیبی بالا می‌کشد. در سابق تمام کشورهای عربی به خصوص کویت و سعودی به فتح کمک مادی می‌کردند. کمک آنها قطع شده است و مقاومت فلسطین با اینکه خیلی رشیدتر و پخته‌تر شده و با این حال تحت فشار و خطر نیستی و تفرقه به سر می‌برد. عدم اعتماد، نگرانی، سرگردانی، جنگ اعصاب، فشار اقتصادی و اسلحه و مسائل فراوان اجتماعی و روحی مقاومت فلسطین را احاطه کرده است. البته فداییان راستین می‌دانند هیچ راهی جز مبارزه ندارند؛ بنابراین با ثبات قدم در راه خود ایستادگی می‌کنند و این خود نعمتی است بزرگ؛ ولی اجتماع و سیاست و سرنوشت، چه بسا که به سوی دیگر می‌رود و فشار را هر روز زیادتر می‌کند. همان‌طور که می‌دانی، فداییان نیز دست به اعمال انتحاری زده‌اند و این نشان‌دهنده حقیقتی دردناک است که در مضمیقه شدیدند و راهی جز این در پیش ندارند ولی از طرف دیگر جای خشنودی است، زیرا این قبیل فداکاری‌ها ایجاد حماسه کرده است و لااقل یک راه شرافتمندانه در پیش پا می‌گذارد و به خصوص محاسبات دشمن را نیز

ایرانی را ترور کند. چند ماه پیش، بیست و پنج نفر از این جانان حرفه‌ای به لبنان آمدند و روزنامه‌ای خبر آن را منتشر کرد و یکی دو نفر از این تروریست‌ها، به سراغ من هم آمده بودند که خوشبختانه یا بدبختانه در مدرسه نبودم و رفته بودند. البته سازمان فداییان [فلسطین]، یکی از بزرگان آنها را که کاره‌ای هم در سفارت ایران بود، گرفت یعنی دزدید و دو شبانه روز شکنجه کرد. کتک مفصلی زد و بعد گفت به دوستانت بگو اگر دست از پا خطا کنید خلاصه کار همه شما تمام است. این پیغام فداییان، البته تروریست‌ها و اعضای سفارت را سخت به هراس انداخت؛ زیرا فهمیدند که فقط با ما روبه‌رو نیستند بلکه با فداییان طرفند.

همان‌طور که می‌دانی، سفیر ایران در لبنان خود عضو سازمان امنیت است، قدر، و وقتی آتاشه [وابسته] نظامی در اردن بود که فداییان قتل عام شده‌اند و او هم دستش به خون فداییان آلوده است و فداییان به شدت از او نفرت دارند. نزدیکی امام موسی صدر با فداییان، سفیر سازمانی را نیز ناراحت کرد و سبب شد که روزنامه‌های ایران حملات سنگینی را ضد امام موسی صدر شروع کنند. حملاتی که فقط در شأن خودشان بود. امام موسی جوابی را برای توضیح داد ولی جواب او را تحریف کردند و چه حرف‌های مزخرف از آن درآوردند! و امام موسی عصبانی شد و در یک مصاحبه مطبوعاتی با المجرر، روزنامه مهم لبنان، سخت به شاه و رژیم او تاخت و حملات مهمی کرد و شاه را در ردیف اسرائیل گذاشت، از زندان‌ها و مبارزات روحانیت و غیره اسم برد. این جواب سخت صدر، سبب شد که شاه و سفیر الاغش بیشتر به دست و پا بیفتند و در داخل لبنان شروع به اخلال کنند. در داخل لبنان، سفیر با اسعد خبیث و مخالفین امام موسی رابطه دارد و به آنها کمک می‌کند. شاه برای شمعون و دست‌راستی‌ها که پنجاه هزار مسلح میلیشیا دارند، اسلحه می‌فرستد و به هر وسیله ممکن ضد امام موسی صدر توطئه می‌کند، روحانی‌ها را می‌خرد، تحریک می‌کند و چه چیزهای نگفتنی!!!

به هم می‌زند. دولت‌های سازش‌کار عرب را نیز به وحشت می‌اندازد و پارامتری جدید وارد معرکه می‌کند که با هیچ ماشین حساب و مغزی قابل محاسبه نیست؛ پارامتر فداکاری جان، ضریب تبدیل روح به ماده را به سوی بی‌نهایت می‌برد و تعادلات ناموزون گذشته را که به نفع اسرائیل بود، به هم می‌زند. البته اسرائیل نیز انتقام‌های وحشتناک می‌گیرد. عده زیادی را کشته است. چند محل بمباران شده را چند روز پیش دیدن کردم؛ مثل حمله آمریکا به آلمان؛ همه چیز با خاک یکسان شده است. سه بار حمله هوایی، بمب‌های زمان‌دار که بعد از یک ساعت یا دو ساعت یا حتی بیست و چهار ساعت منفجر می‌شوند. وقتی مردم برای پیدا کردن کشته‌ها کاوش می‌کنند، بمب منفجر می‌شود و کاشوگران را می‌کشد! بازیچه‌های بی‌چهارپای که هم‌اکنون بمب است و بچه‌ای بردارد منفجر می‌شود! دیروز در مدرسه بودیم که اسرائیل با چهار کشتی جنگی به سواحل صور آمد و اردوگاه رشیدیة فلسطین را بمباران کرد. من عکس‌های زیادی برداشتم. بعد با امام موسی صدر به دیدار کمپ رفتیم. خرابه‌ها، کشته‌ها، مجروح‌ها، شلوغی، زن و بچه در حال فرار! غوغایی است غوغایی! و بالأخره منتظریم که حتی به مدرسه ما حمله کنند! بچه‌ها را مرخص کرده‌ایم. جز عده‌ای معدود، همه رفته‌اند. مدرسه خالی است ولی جای امن وجود ندارد. هواپیماهای اسرائیلی همیشه بالای سر ما پرواز می‌کنند و کشتی‌ها در آب‌های لبنان در حرکتند. ما زیر سایه رحمت اسرائیل زنده‌ایم. هر موقع بخواهند، می‌توانند ما را از زحمت زندگی آسوده کنند! ما هم عادت کرده‌ایم؛ با مرگ صلح کرده‌ایم، دست دوستی به او داده‌ایم و به سوی سرنوشت به پیش می‌رانیم ...

شمه‌ای از شرایط را برای تو شرح دادم و فهمیدی که خطراتی چند ما را تهدید می‌کند. خطر دیگری را برای تو شرح می‌دهم و آن اینکه دولت ایران تعدادی تروریست حرفه‌ای به لبنان فرستاده است که مبارزان

شاگرد و چند معلم باقی هستند. امروز زن و بچه و چند مرد فلسطینی (مردهای بی‌بخار!) به زیرزمین ما پناه آورده بودند. به داخل رفتم، دیدم حدود صد نفر بچه و زن و مرد و غیره نشسته‌اند. خیلی دلم سوخت! گفتم ما در اینجا در امان نیستیم و اگر اسرائیل بفهمد همه شما در اینجا جمع شده‌اید، حتماً اینجا را بمباران خواهد کرد، ولی متأسفانه نمی‌فهمیدند و بعضی حتی اهانت می‌کردند که اینجا شما جاسوس هستید و بنابراین مدرسه را نخواهند زد!! گفتم بنشینید! کاری با شما ندارم! راستی که دلخراش است، از هر طرف که فکر می‌کنم درد و رنج است! بدبختی است! ترس از مرگ، بچه‌های کوچک، زن‌های از کار افتاده آنگاه نفرین‌ها و نفرین‌ها ...

به هر حال این وضع ماست! در فقر، در بی‌امنیتی، در یک جنگ داخلی و خارجی! راستی که زندگی است! زندگی به مفهوم مبارزه، به مفهوم فرو رفتن در غوغای حیات، تقبّل خطرات، خدمت کردن به حق. دشنام شنیدن و سکوت کردن، ظلم و ستم را با جان خود حس کردن ... و خلاصه با مردم و در مردم زیستن ...

ماه پیش نیز یکی از دوستان ما را به نام احمد نفری که شیخ مبارزی از طرفداران سرسخت خمینی و مخالف شاه است به اتهام پرتاب نارنجک به ماشین سفیر ایران گرفته‌اند و میل دارند او را به ایران بفرستند. البته یک لیست دوازده نفری از طرف سفارت ایران تهیه شده است که خواستار اخراج آنهاست، که حقیر یکی از آنهاست. ضد نفری، هیچ مدرکی در دست نیست و همه می‌دانند ولی به ضرب پول و فشار سیاسی هنوز هم او را نگاه داشته‌اند.

وقتی نارنجک به سمت سفیر پرتاب می‌شود، سفیر از ماشین خارج نمی‌شود و حتی به شوفر هم می‌گوید از ماشین خارج نشود. به ماشین صدمه‌ای نمی‌رسد (فقط لاستیک پنچر می‌شود) و نارنجک حمله‌ای بود که فقط صدا می‌کند (یا اصلاً همه‌اش کشک است). وقتی پلیس می‌رسد و می‌پرسد چه کسی زده است؟ سفیر می‌گوید: «مهم نیست چه کسی نارنجک پرتاب کرده، فقط موسی صدر، پشت پرده، مسئول این کار است» به عبارت دیگر این هم یک بازیچه سیاسی برای فشار بر طرفداران آقای صدر و ائتلاف انرژی ما و ترس و وحشت برای مبارزان ایرانی در داخل لبنان است. دولت لبنان هم پولکی است، هرکس به او پول بدهد برای او کار می‌کند. ما هم که الحمدلله بی‌پول و فقیر و ورشکسته‌ایم. بنابراین تا وقتی فداییان در اینجا قدرتی دارند ما کم و بیش در امانیم، اگر آنها مورد هجوم قرار گیرند، ما هم مورد هجوم همه‌جانبه قرار خواهیم گرفت ...

اکنون که این نامه را می‌نویسم، هواپیماهای اسرائیلی هرچند گاهی از بالای سر ما رفت و آمد می‌کنند و هر لحظه ممکن است ما را بزنند. مدرسه ما بزرگترین مدرسه جنوب لبنان است و به خصوص مبارزات آقای صدر چون خاری در چشم عده‌ایست. زیر ساختمان ما، زیرزمین بزرگی است تقریباً محکم و ما آنجا را پناهگاه قرار داده‌ایم تا در موقع خطر، بچه‌ها به آنجا بروند. البته مدرسه را تعطیل کرده‌ایم. فقط چند

سازمان جدیدی برای رهبری
شیعیان لبنان

و

درباره سقوط نبعه

شهید دکتر مصطفی چمران

سازمان جدیدی برای رهبری شیعیان لبنان*

خبر جدید

در تاریخ ۱۲ آوریل ۱۹۷۷، خبری جدید در روزنامه‌های بیروت به چشم می‌خورد و آن تأسیس سازمانی جدید برای رهبری شیعیان مظلوم و بی‌پناه بود. مؤسس این سازمان، یک وکیل دادگستری به نام «محسن سلیم» از استفاده‌چی‌ها و فرصت‌طلبان مشهور لبنان است که با کمک چند پزشک و چند وکیل عدلیه این سازمان جدید را به کار انداخته است تا با ادعای خود، خلأ رهبری طایفه شیعه را پر کند!

روز بعد، خبری مهم‌تر در روزنامه‌ها منعکس شد و آن اینکه در منزل محسن سلیم در غبیری، جلسه‌ای مهم از رهبران این سازمان جدید با حضور بشیر جمیل (فرمانده نظامی کتائب و جلاذ مشهور سبت اسود یا شنبه سیاه) تشکیل شد تا خطوط اساسی و استراتژی این سازمان جدید پی‌ریزی شود. البته رادیو و تلویزیون لبنانی نیز (که به دست متطرفین مارونی است) این اخبار سازمان جدید را با آب و تاب فراوان و اهمیت فوق‌العاده منتشر کردند، به طوری که هیچ شکی باقی نمانده است که این سازمان شیعی جدید، توسط عده‌ای فرصت‌طلب به پشتیبانی کتائب و حکومت‌های خارجی طرفدار آنها به وجود آمده است تا با مرکزیت شیعه و مجلس اعلای شیعیان و رئیس آن، آقای صدر مبارزه کنند.

* این مقاله را شهید دکتر جمران برای روزنامه پیام مجاهد ارگان نهضت آزادی خارج از کشور ارسال کرده است.

دایگان مهربان‌تر از مادر!

اخیراً محسن سلیم و چند نفر دیگر، به خاطر دفاع از طایفه شیعه، به فکر ایجاد تشکیلات جدیدی افتاده‌اند تا این رعیت محروم و مظلوم و بی‌پناه را سرپرستی کنند ...

و روز بعد نیز بشیر جمیل و سید حسن شیرازی ... مرکز رهبری آنها با محسن سلیم، خطوط سیاسی و استراتژی این تشکیلات جدید را معین می‌کنند ...

این بازی‌ها تازه نیست، همیشه دشمنان طایفه شیعه، در صدد تفرقه و تضعیف آنها بوده‌اند و تاریخ اخیر شیعه گویای این حقیقت تلخ می‌باشد.

طایفه شیعه، بزرگترین و قویترین طایفه لبنان است ولی آخرین طایفه‌ای است که در سال ۱۹۶۹ مرکزیت رسمی یافت و مجلس اعلای شیعیان به رهبری سید موسی صدر تأسیس شد. در حالی که همه جناح‌های سیاسی و اغلب دولت‌های خارجی، با تأسیس مجلس اعلای شیعیان مخالفت کردند و از تمرکز و مرکزیت شیعه ابا داشتند و می‌خواستند این طایفه پراکنده و بی‌سرپرست بماند تا هر یک از مصلحت‌طلبان، از این سفره گشاده سهمی ببرند. همه از طایفه شیعه دلسوزی می‌کردند، ولی هنگام تقسیم منافع و مصالح، شیعه هیچ جایی از اعراب نداشت و جز تهمت و اتهام و محرومیت و فقر و اهانت، نصیبی نمی‌گرفت!

مجلس اعلای شیعیان، بعد از جهد و مبارزه زیاد تأسیس شد و برای حقوق از دست رفته شیعیان دست به فعالیت وسیعی زد، اعتصاب سرتاسری سال ۷۰ برای دفاع از جنوب و کسب حقوق شیعیان یکی از پیروزی‌های اولیه‌ای بود که نصیب شیعیان شد، بعد از کارشکنی‌های زیادی که از همه اطراف و به خصوص رژیم لبنان ضد مجلس اعلای شیعیان به وجود آمد.

در تاریخ دو ساله لبنان معلوم شد که موسی صدر تنها شخصیتی بود که خود را به هیچ دولتی نفروخت و لحظه‌ای از اعلام کلمه حق فروگذار نکرد و مهمترین عاملی بود که توطئه سیاسی اسرائیل و آمریکا را عقیم کرد و آرامش را به لبنان بازگردانید و وحدت لبنان را حفظ کرد ...

روزگاری چپی‌ها سخت به سید موسی می‌تاختند، زیرا مطابق میل آنها که تقسیم لبنان بود عمل نمی‌کرد... و دست‌راستی‌ها نیز که همچنان طرفدار تقسیم بودند به او می‌تاختند و او را مهمترین مانع تقسیم لبنان و بزرگترین مدافع مقاومت فلسطین می‌دانستند.

اکنون در جنوب لبنان، بعد از فتح، بزرگترین قدرت موجود در صحنه مبارزه ضد اسرائیل و دست‌نشانندگان آنها، سازمان امل، جناح نظامی حرکت محرومین است که در محورهای مهم بنت جبیل و طیبیه از جنوب دفاع می‌کنند و تا به حال شهدای زیادی در این راه تقدیم کرده‌اند. در ماه گذشته، در عرض سه روز متوالی سه شهید، شکر و زرقط و جابر و دو هفته پیش پنج شهید دیگر در جنگ‌های طیبیه تقدیم کرده‌اند که یکی از آنها، محمد شامی از جنوب و چهار نفر دیگر از بعلبک بودند. اسرائیل و دست‌نشانندگان لبنانی آنها دریافتند که در جنوب لبنان با طایفه شیعه و رهبر آن موسی صدر طرف هستند و وجود سازمان امل، علاوه بر قدرت نظامی، دارای اهمیت خارق‌العاده معنوی است و جنگ ضد امل، یعنی جنگ علیه همه شیعیان ... و این جنگی است که برای مسیحیان خیلی گران تمام می‌شود و موسی صدر، مسلماً بزرگترین مانع پیشروی اسرائیل و کتائب در جنوب و مهمترین عامل به میدان کشیدن قوات [نیروهای] سوریه و تغییر همه معادلات نظامی و سیاسی در جنوب است. به همین سبب، اسرائیل و عملای داخلی آنها، دست به فعالیت وسیعی ضد سید موسی زده‌اند که تأسیس این سازمان جدید نیز قسمتی از برنامه‌های شیطانی آنهاست.

توطئه است. او به هر وسیله ممکن سعی کرد تا این جنگ و انفجار و توطئه را عقیم کند و تا به آنجا رسید که دست به اعتصاب غذا زد و با همه قدرت معنوی خود به میدان آمد تا جلوی مؤامره [توطئه] را بگیرد. متطرفین [تندروهای] به اصطلاح چپ، کاسه گرم‌تر از آتش شدند و برای ایجاد زعامات جدیدی در طایفه شیعه، که دنباله‌رو و تابع خط سیاسی آنها باشند، سخت به تلاش افتادند و از بعضی منابع پول‌های کلانی به نام این زعامات جدید گرفتند و بین مردم تقسیم کردند، تا در بین توده جایی برای خود باز کنند، ولی همه از بین رفتند. همه مردم می‌دیدند امام موسی شخصیتی است که از اول شروع انفجار تا به امروز هرچه گفته و هرچه کرده به صلاح ملت بوده و گذشت زمان حقانیت او را به اثبات رسانیده است. مردم همه دیدند که امام موسی کسی بود که برای اعلام حق، از هیچ‌کس نهراسید و اتهامات و دشمنی‌های زیادی را در راه حق تحمل کرد و یک لحظه آرام نگرفت و بالأخره کسی بود که با فعالیت‌های شبانه روزی خود، مؤتمرات [کنفرانس‌های] ریاض و قاهره را پی‌ریزی کرد و بین سوریه و مقاومت را آشتی داد و آرامش را به لبنان باز آورد.

اسرائیل، بازیگر اساسی این مؤامره شوم، از تحقق آرامش، ناراضی و عصبانی شد و بعد از شکست در بیروت و عدم توفیق به انفجار جدید، جنوب را به آتش کشید و متطرفین مسیحی را تحریک کرد و با پشتیبانی توپخانه‌های سنگین و تجهیزات نظامی خود، آنها را وادار به تجاوز و توسع [پیشروی] و قتل و تخریب و تخویف و تهجیر [آوارگی] مردم جنوب کرد.

این بار نیز مثل همیشه، امام موسی برای عقیم کردن مؤامره و توقف قتل و تخریب و تجهیز دست به فعالیت‌های جدیدی زد و برای وحدت لبنان و جلوگیری از سیطره اسرائیل بر جنوب، هر نوع تعامل با اسرائیل را حرام اعلام کرد و جوانان شیعه را دستور داد که در مقابل پیشروی و

مبارزات شیعیان به رهبری سید موسی صدر اوج گرفت که هدف آن عدالت اجتماعی و آزادی مردم از ظلم و دفاع از وحدت لبنان ضد دشمنان لبنان بود. تظاهرات توده‌ای وسیع از شمال تا به جنوب همه لبنان را به لرزه درآورد و همه محرومین برای کسب حقوق از دست رفته خود و تحقق عدالت اجتماعی، وارد معرکه شدند. رژیم که از قدرت یافتن شیعیان و مرکزیت آنها وحشت داشت، برای ایجاد تفرقه بین شیعیان دست به کار شد و عده‌ای از خود شیعیان را به کار گرفت و سعی زیادی کرد تا زعامات جدید، ولی نوکر و دست‌نشانده بیافریند و از زحمت سید موسی آزاد گردد، ولی در این نقشه شیطانی شکست خورد و مردم روشن‌بین‌تر از آن بودند که فریب این توطئه گران را بخورند.

انفجار مشنوم لبنان، توطئه‌ای بزرگ، از طرف اسرائیل و استعمار به وجود آمد، «قتل علی الهویه» آغاز شد، مسلمان و مسیحی به جان هم افتادند و از طایفه و دین، ماده‌ای مهیا برای انفجار لبنان تهیه دیدند و طبعاً طایفه شیعه، مهمترین و مهیاترین ماده مناسبی بود که برای این آتش‌سوزی بزرگ مورد استفاده قرار گرفت.

احزاب چپ، دایگان مهربان‌تر از مادر شدند و فریاد و مسلمانان و شیعیان به آسمان بلند کردند و جوانان شیعه را برای این سوخت شوم به کار گرفتند و مناطق شیعه را، معرکه نبردهای بین مسلمان و مسیحی کردند و هزاران زن و بچه و پیر و جوان بی‌گناه را به کشتن دادند.

مجلس شیعیان و رهبر آن سید موسی از همان اول نقشه توطئه را می‌دانست و دست اسرائیل و استعمار را خواند و برای عقیم کردن این توطئه شوم، دست به فعالیت زد. او می‌دانست که این توطئه توسط استعمارگران با نقشه‌ای محاسبه شده در لبنان پیاده می‌شود و وراى مسیحیان متطرف [تندرو]، استعمار و اسرائیل ایستاده است و هر نوع ادامه انفجار و تصفیه، غوطه خوردن و غرق شدن بیشتر در این گرداب

تجاوز اسرائیلیان و عملای آنها، تا حد مرگ مقاومت کنند، تا جایی که عده زیادی از جوانان امل در بنت جبیل و طیبیه، هنگام دفاع از ارض [سرزمین] جنوب و وحدت لبنان به افتخار شهادت نایل آمدند.

متطرفین مسیحی فکر می‌کردند که در جنوب، فقط با متطرفین چپ روبه‌رو خواهند شد و از آنجا که ممارست [رفتارهای] خطای آنها در خلال جنگ، باعث نفرت مردم نسبت به آنها شده است، لذا همه مردم پیشروی جبهه متطرف مسیحی را لیبک خواهند گفت و آنها بدون هیچ اشکالی بر جنوب سیطره خواهند یافت.

اما موقف [موضع] تاریخی و سیر امام، همه معاملات جنوب را تغییر داد. شهادت جوانان امل و دخول شیعیان لبنان از بعلبک تا جنوب، برای جلوگیری از تقدم [پیشروی] اسرائیلیان و عملای آنها، حقایق را آشکار کرد و صورت کریه دشمن را به همه نمود، حماس شدید مردم باعث شد که گروه گروه اسلحه برگرفته، برای جنگ رهسپار جنوب شدند و طیبیه و رب‌ثلاثین بازگشت و حتی خیام و مرجعیون نیز به دست مسلمان‌ها افتاد.

اسرائیل و عملای آنها، سبب اساسی شکست خود را در امام و موقف تاریخی او یافتند و در صدد برآمدند که مثل همیشه، به دنبال دیگران، نقشه قدیمی زعامت جدید در طایفه شیعه را عملی کنند، و مضحک اینکه این بازیچه‌های سیاسی و آلت دست‌های بی‌اراده، بی‌شرمانه دم از طایفه شیعه می‌زنند و دایه مهربان‌تر از مادر شده‌اند، ولی مردم از این دایه‌های مهربان‌تر از مادر زیاد دیده‌اند و همه را رانده‌اند.

درباره سقوط نبعه

حقایق

– نبعه، منطقه فقیرنشین بیروت است و جمعیت آن از شیعیان جنوب و بعلبک، که برای کار در کارخانه‌های بیروت در این منطقه به سختی زندگی می‌کردند تشکیل شده است و تعداد آنها به دویست هزار نفر می‌رسید.

– همراه با محاصره تل‌الزعترا، نبعه نیز محاصره شد و مورد بمباران کثابت قرار گرفت.

– نبعه از فقیرترین مناطق بیروت و جمعیت نسبی آن زیادتر از اکثر مناطق دیگر بود.

– از وسایل اولیه مثل آب نظیف، مؤسسات طبی و مدارس خوب، وسایل بهداشتی و مدرسه محروم بود و حتی یک بیمارستان وجود نداشت! هر گلوله توپ که منفجر می‌شد، چند نفر کشته یا زخمی می‌شدند و هر جراحی و خونریزی، منجر به مرگ می‌شد.

– در اثر فقر و جهل، احزاب چپ به مقدار زیاد در نبعه رخنه کرده بودند و با پول کم، جوانان نبعه را به صحنه مبارزه حزبی می‌کشیدند.

– در حین جنگ، احزاب از کشورهای عربی کمک پولی و غذایی می‌گرفتند و بین پیروان خود تقسیم می‌کردند، ولی اگر یک شیعه غیرحزبی برای سد جوع به یکی از احزاب رجوع می‌کرد، می‌گفتند «تو

تا سقوط تل الزعتر تحت الشعاع نبعه قرار گیرد و به همین علت توطئه‌ها شروع شد.

— جبههٔ دموکراتیک (یکی از سازمان‌های افراطی چپی به رهبری نایف حواتمه، منشعب از گروه جورج حبش) و بعضی دیگر از احزاب و سازمان‌های چپ، دست به توطئه زدند.

— رهبر جبههٔ دموکراتیک در نبعه، مردی مسیحی و مارونی به نام رمزی، هفت بار به ارمنی‌ها حمله کرد و سی و دو نفر از آنها را کشت و بالأخره به چهار دختر ارمنی در وسط خیابان هتک حرمت کردند.

— رهبران ارمنی، بر اساس احترام متقابل و بی‌طرفی، به این اعمال و حشیانه اعتراض کردند و حتی نزد ابوعمار و جنبلاط به شکایت رفتند، ولی کسی جوابی نداد. لذا از بی‌طرفی خارج شده و کنار کتابت و احرار قرار گرفتند و جنگندگان کتابتی و احرار از راه منطقه ارمنی‌ها وارد نبعه شدند و در این موقع، نبعه حقیقتاً سقوط کرده بود.

— در این موقع جنگندگان امل، حوالی بیست و پنج جنگنده، با اسلحه و امکانات کم خود، به طور انتحاری برای دفاع از شرف و ناموس خود می‌جنگیدند.

— در محور «کمپ طراد» که از بزرگترین و مخیف‌ترین محورهای جنگ نبعه بود، سیزده نفر از جنگندگان امل به فرماندهی عبدالکریم سعید از مواضع خود دفاع می‌کردند و به کتائب اجازهٔ نزدیک شدن نمی‌دادند. یک‌بار مجموعه‌ای از احزاب و سازمان‌های افراطی چپ، از پشت به جوانان امل حمله کردند، و اسلحهٔ آنان را گرفتند و کتک مفصلی به آنان زدند و آنان را زندان کردند، به اتهام اینکه «اینها دست‌نشاندهٔ سوریه هستند!» روز بعد محور کمپ طراد سقوط کرد چون هیچ‌کس برای دفاع از آن وجود نداشت! و عبدالکریم سعید بر اثر کتک‌های سخت با قنداق تفنگ، بعد از یک هفته هنوز صورتش سیاه و ورم‌کرده بود.

— جنگندگان امل در محور خطرناک «پلازا» نیز موضع داشتند، احزاب

محسوب بر امام موسی هستی - برو از او نان بگیر» و هنگامی که فقر و جوع شدت یافت، بعضی از دختران مجبور شدند حتی با عشوه‌گری و... از احزاب برای خانوادهٔ خود لقمه نانی بگیرند.

— آقای صدر برای پایداری مردم نبعه در چند نوبت، آرد و برنج و شکر و روغن بین همهٔ مردم بدبخت نبعه تقسیم کرد.

— آقای صدر، با کمک جوانان مسلمان خارج، چهار طبیب فرانسوی و سه پرستار فرانسوی را به نبعه آورد و یک بیمارستان کوچک بیست و چهار تختخوابی در یک ساختمان کوچک سه طبقه، با اطاق عمل تأسیس کرد. این مریض‌خانه در عرض یک ماه و نیم، دوهزار و هفتصد عمل جراحی مهم انجام داد، که در صورت عدم وجود بیمارستان، مسلماً اکثریت قریب به اتفاق آنها می‌مردند.

— احزاب چپ نبعه به پزشکان فرانسوی فشار آوردند که نبعه را ترک کنند! و به آنها گفتند که آقای صدر مرتجع و دست‌راستی و کتابتی است! و او از شهرت نیک این بیمارستان سوءاستفاده می‌کند! و تحت فشار و تهدید احزاب چپ، این پزشکان فرانسوی نبعه را ترک کردند!

— در یک طرف نبعه، طایفهٔ ارمنی زندگی می‌کنند که حد فاصل بین نبعه و منطقهٔ مسیحیان هستند. طایفهٔ ارمنی در خلال جنگ بی‌طرف بود و با مسلمانان و به خصوص با آقای صدر دست دوستی و محبت داشت و آرد و غذا و دوا و طبیب و حتی اسلحه توسط ارمنی‌ها به نبعه می‌رسید.

— در خلال یک سال و نیم جنگ و بمباران دائم، گرسنگی و خوف و مرگ، تقریباً همه شیعیان نبعه را دربر گرفت. الا ده‌هزار زن، از نبعه خارج شدند و اغلب به کمک ارمنی‌ها فرار می‌کردند و عدهٔ کثیری از آنها در راه توسط مسیحیان دست‌راستی ذبح شدند.

— هنگامی که تل الزعتر در خطر سقوط حتمی قرار داشت، احزاب چپ و افراطی تصمیم گرفتند که نبعه را قبل از تل زعتر به سقوط بکشانند،

عده‌ای از دخترهای شیعه هتک حرمت کردند. خانه‌ها را غارت کرده درها و پنجره‌ها را کنده و خانه‌ها را آتش زدند.

— قبل از سقوط نبعه، امام صدر به حکومت سوریه فشار آورد تا به کتائب فشار آورند که بر نبعه حمله نکند، کتائب پذیرفت که بر نبعه حمله نکند به شرطی که از داخل نبعه، به مسیحیان حمله نشود. در حالی که احزاب چپ برای سقوط نبعه، خرابکاری می‌کردند و از داخل نبعه، مسیحیان را در سن الفیل به توپ می‌بستند.

— سوریه عملاً نمی‌توانست کمکی نظامی به نبعه بکند، زیرا بر اثر فشار احزاب چپ و بعضی از دولت‌های عربی، از بیروت خارج شده بود و در صوفرا، یعنی پشت کوه‌ها موضع داشت، جایی که از بیروت دور بود. ولی می‌توانست فشار سیاسی به کتائب وارد آورد، البته آن هم عقیم ماند به علت خرابکاری احزاب چپ و شکستن قرار عدم تعرض.

— بعد از این جنایات و این خیانت‌های غیرقابل عفو، احزاب چپ دست به تبلیغات وسیعی زدند و رادیوها و روزنامه‌ها را پر کردند که امام صدر نبعه را تسلیم کرد! و لذا فرمان مجازات جوانان حرکت محرومین را در همه لبنان صادر کردند و عده‌ای را زدند و گرفتند و شکنجه و زندان و حتی کشتند! و این جنایات خیلی وحشیانه‌تر و ظالمانه‌تر از اسقاط نبعه بود.

— احزاب چپ، چهار نفر را مسئول اساسی سقوط نبعه می‌دانند! که برای اولین بار در بازی ارمنی‌ها با کتائب گفتگو کردند و شرایط تسلیم را پذیرفتند، ۱- مسئول حزب قومی سوری ۲- ملازم شعیتو، مسئول ارتش لبنانی عربی در نبعه ۳- احمد صفوان، مسئول جمعیت فتیان علی ۴- علی مولی مسئول بیمارستان شیعه در نبعه.

— مسئول حزب قومی سوری، یکی از اعضای حزب افراطی چپ، ضد حرکت محرومین و در حلقه احزاب چپ بود و رابطه‌ای با حرکت محرومین و امام صدر ندارد.

چپ نیز برای تصفیه [از بین بردن] آنها، از پشت آنها را به مسلسل بستند و آنها با استفاده از مواضع مستحکم و خانه‌ها و دیوارهای خراب شده به اطراف پراکنده شده و روز بعد محور پالازا نیز سقوط کرد در حالیکه مدافعی نداشت!

— نبعه عملاً سقوط کرده بود، ولی به علل سیاسی (فشار سوریه)، کتائب از دخول به نبعه خودداری می‌کرد، بالأخره همه احزاب و منظمات چپی (به جز فتح و امل) با کتائب وارد گفتگو شدند. بر حسب قول نقیب ابوزید، فرمانده فتح در نبعه، در یک مصاحبه مطبوعاتی به تاریخ ۷۶/۸/۳۱، صریحاً گفت: «بیست و چهار ساعت قبل از سقوط نبعه، همه مسئولین سیزده حزب و سازمان موجود در نبعه خود را تسلیم کردند و همه به سلامت رفتند».

— فرمانده فتح، ابوزید، پول گزافی به ارمنی‌ها داد و توسط آنها از نبعه گریخت!

— بیست و پنج جنگنده امل تا آخرین لحظه جنگیدند و اکثراً به شهادت مفتخر شدند و آخرین افراد آنها در حسینیه، آخرین نقطه دفاع و مبارزه اسیر شدند و تا به حال از سرنوشت آنها اثری در دست نیست.

— بین شهدای امل در نبعه، فرمانده نظامی امل، حسین قشاقش، مسئول سیاسی حرکت محرومین در نبعه، استاد محمد فقیه و مسئول خدمات اجتماعی حرکت محرومین «ابومحمد» سلیمان فعیق با برادرش و پسرش و استاد محسن ابراهیم جواد، مسئول تبلیغاتی حرکت محرومین در نبعه، همه جزء شهدای خونین کفن امل به شمار می‌روند.

— اسامی شهدای امل در نبعه تا اطلاع موجود به قرار ذیل است^۱:

— بعد از سقوط نبعه، کتائب و احرار و ارمنی‌ها وارد نبعه شدند و عده زیادی از مردم بی‌گناه را قتل عام کردند و به انتقام دخترهای ارمنی، به

۱- اسامی شهدا در متن نیامده است.

چند جنگنده، و به فرض که این چهار نفر می‌خواستند نبعه را تسلیم کنند، مگر احزاب و سازمان‌های دیگر خفه شده بودند و دنباله‌رو این چهار نفرند؟! در خلال یک سال و نیم گذشته احزاب چپ به آقای صدر هجوم می‌آورند که چرا او نمی‌جنگد. سابقاً شعار «السلاح زینة الرجال» را مطرح کرده است؛ چرا جنگنده ندارد؟! اما یک‌بار بعد از سقوط نبعه همه هجوم متوجه امام می‌شود و این نشانی از تهمت و کینه و غرض‌ورزی است.

— به علاوه تل زعتر، مسلخ، کرتینا، کوره، ضبیه، جسرپاشا، حی الخوارنه ... سقوط کرد. چه کسی مسئول سقوط این مناطق است؟ و چطور به خود اجازه می‌دهند که یک‌بار در مورد نبعه، آقای صدر را مسئول سقوط بدانند.

— خون بیست و پنج شهید امل در نبعه و فرار همه مسئولین احزاب و سازمان‌های چپ قبل از سقوط، بزرگترین سند تاریخی بر خیانت و جنایت این احزاب و سازمان‌های چپی و افتخار و بشارت برای فداییان از جان گذشته امل است. هنگام سقوط نبعه، فقط پنج هزار نفر سکنه در نبعه زندگی می‌کردند و بقیه همه در اثر خرابکاری‌های احزاب گریخته بودند و هنگام سقوط نبعه، فقط حدود پنجاه یا شصت جنگنده مسلمان وجود داشت در حالیکه توسط چند هزار جنگنده مسیحی مورد هجوم قرار گرفت.

— ملازم شعیتو که فقط سه سرباز در روزهای آخر برایش مانده بود، در ارتش لبنان عربی [وابسته به] احمد خطیب فعالیت می‌کند که جزئی از احزاب چپ به شمار می‌آمدند و اصلاً با امام صدر رابطه‌ای نداشتند و اگر جیش [ارتش] خطیب با امام صدر رابطه‌ای داشت، مسلماً رابطه‌ای خصمانه و سوء بود!

— احمد صفوان، دشمن آقای صدر و حرکت محرومین بود. آقای صدر در خلال آن سال، دو اعلامیه ضد او منتشر کرد و اعمال او را تقییح کرد و او به کمک احزاب چپ، یک‌بار مرکز حرکت محرومین را محاصره کرد و چهار نفر از امل را که دو نفر آنها از مسئولین بزرگ بودند، دستگیر و شکنجه کرد. بنابراین احمد صفوان، رابطه‌ای جز دشمنی و کینه با آقای صدر نداشته و ندارد.

— علی مولی، سابقاً در گروهی از حرکت محرومین به رهبری شیخ محمود فرحات (که مدیر مجلس شیعیان بود) فعالیت می‌کرد و برادرش سمیر مولی، فرمانده نظامی آن گروه حرکت محرومین شیخ فرحات بود. آقای صدر پس از وقوف از این قضیه؟ علی مولی و سمیر مولی را از حرکت محرومین طرد کرد و کمیته‌ای شش نفری از مسئولین جدید تأسیس کرد که مسئول سیاسی و فرهنگی آن استاد محمد فقیه (شهید) و مسئول نظامی آن علی مصری (از بهترین کماندوهای لبنان، که حسین قشاقش معاون او شهید شد) و مسئول خدمات، ابومحمد سلیمان فعیق (شهید) و استاد محسن ابراهیم جواد (شهید) مسئول تبلیغاتی حرکت محرومین در نبعه، به اضافه چند نفر دیگر از مسئولین بزرگ بودند که علی مولی و سمیر مولی هیچ نقشی در این حرکت محرومین نداشت؛ فقط علی مولی در بیمارستان شیعیان کار می‌کرد که هیچ رابطه سیاسی نظامی با حرکت محرومین نداشت.

— هنگام سقوط نبعه، ملازم شعیتو فقط سه سرباز داشت و احمد صفوان

پیوست‌ها

پیوست یک

نامه‌ای از حسن وفا^۱ به هیئت مدیره اتحادیه انجمنهای اسلامی دانشجویان در اروپا و کمیته فلسطین

به نام خدا

برادران عزیز هیئت مدیره اتحادیه انجمن‌های اسلامی دانشجویان در اروپا و کمیته فلسطین.

سلام علیکم.

موفقیت همه شما را در فداکاری هرچه بیشتر و خالصانه در راه خدا و خلق خدا خواهانم.

قرار بود اخبار فعالیت‌های طبی اینجا را برایتان بنویسم، ولی در این کار تا به حال تأخیر شده است. علت آن کندی جریان کار است. کارهایی که تا به حال شده است به قرار زیر است:

۱- دو سازمان طبی مشغول کارند؛ یکی از سازمان‌هایی که بیشتر در کار درمانگاه‌ها فعالیت خواهند کرد و در حال حاضر از سه طبیب تمام‌وقت و هر سه نفر ایرانی درست شده است و دیگری سازمانی که

۱- از اعضای پرسابقه اتحادیه انجمن‌های اسلامی دانشجویان در آمریکا و کانادا که مدت زمانی برای مداوای محرومان لبنان به دکتر چمران پیوست و در آنجا زندگی می‌کرد.

مستراح محبوس کرده و شکنجه می‌داد، شما به یاد من بودید و برای نجات جانم اقدامی کردید که حالا برای پس از مرگم خط و نشان می‌کشید؟ و بعد می‌نویسید شما کمونیست‌ها، کسانی نیستید که مخالفیتان را برای آنکه با خود همراه کنید به شلاق می‌بندید؟ (اشاره به عمل منافقین در مورد مسلمان‌های راستین)

و اما مقداری اخبار محلی

سازمان فتح، یعنی مقدس‌ترین سازمان‌های مسلمان‌ها در سطح جهانی (که متأسفانه ایدئولوژی ندارد ولی به هر حال، گرانمایه‌ترین حرکت مسلمان‌ها در سطح وسیع منطقه‌ای است)، متأسفانه بحرانی‌ترین مرحله تاریخیش را می‌گذراند؛ بحرانی که اهمیت آن حتی از سپتامبر سیاه ۷۰ بیشتر است. انشاءالله خدا آن را بدل به خیر کند. در مصالحه‌ای که اعراب یا اسرائیل می‌کنند، هر کدام به فکر منافع خودشان هستند و بر علیه همدیگر و به خصوص بر علیه فتح با اسرائیل مصالحه می‌کنند.

سادات در مسئله شرکت فتح در کنفرانس صلح ژنو، حتی از کارتر عقب افتاده است، چون کارتر می‌گوید باید نماینده فلسطینی‌ها در کنفرانس شرکت کند ولی سادات حتی این را هم نمی‌گوید. مقاومت فلسطین تا به حال اجباراً نرمش زیادی به خرج داده است و حتی قبول کرده است که بعضی از نمایندگان فلسطینی از خارج از فتح باشند، ولی اسرائیل می‌گوید افراد فلسطینی شرکت‌کننده را خودم باید انتخاب کنم و بیم آن می‌رود که حکومتی در ساحل غربی رود اردن و باریکه غزه به نام فلسطین درست کند که از نظر نظامی در کنترل اسرائیل و از نظر اقتصادی وابسته به اردن باشد؛ یعنی حکومتی که حتی اگر فرضاً بخواهد راه انقلابی در پیش بگیرد، مهار شده باشد. اگر مقاومت فلسطین بخواهد تندی پیشه کند و مثلاً کنفرانس را بایکوت کند و بگوید تا پیروزی قطعی مبارزه خواهد کرد، بزرگترین خدمت را به اسرائیل کرده است که

بیشتر به کار بیمارستانی خواهد پرداخت و از اطبای محلی درست شده است که هر کدام مقداری از وقت خود را خواهند داد. سازمان دوم تا به حال یک کلینیک درست کرده است که روزی یکی دو ساعت کار می‌کند ولی قرار است آن را توسعه دهند. سازمان اول تا به حال سه درمانگاه درست کرده است و به علاوه اطفال یک یتیم‌خانه را از نظر طبی تحت نظر دارد. (مطالبی را که می‌نویسم برای اطلاع خود شماست و اگر خواستید، خلاصه آنها را در قدس چاپ کنید ولی چاپ تمام مطالب به نظر من با توجه به سطح بالایی که قدس باید داشته باشد، لازم نیست).

سطح بهداشت در اینجا خیلی پایین است ولی در مقایسه با طبقه محروم مملکت عزیز خودمان، سطح بهداشت و امکانات طبی آنها بالا است. شیعیان لبنان در مقایسه با سایر فرقه‌های دینی، بسیار محرومند؛ چه از نظر اقتصادی و چه فرهنگی و بهداشتی. گروه‌های دیگر، همگی دارای بیمارستان‌های بزرگ خیریه هستند ولی شیعیان تا قبل از اقدامات ما (به جز درمانگاه‌های زمان جنگ) هیچ سازمان طبی خیریه نداشت. در بین شیعیان، کمونیست‌ها با کمک‌های مالی و نظامی که از خارج به آنها شده، فعالیت بسیار وسیع و نظام‌یافته‌ای دارند. طبق ادعای خودشان که حداقل نصف آن درست است، چهل و شش درمانگاه دارند. داروهای زیادی از کشورهای مختلف (دولت‌ها) برای آنها می‌آید که گاهی مقداری از آن به وسیله افراد بسیار شرافتمند کمونیستی! که در درمانگاه‌ها کار می‌کنند، در خارج به فروش می‌رسد و از جمله به دست ما هم می‌رسد.

آقایی که به ما پیوسته است، روز به روز به اسلام علاقه‌مندتر می‌شود (این قسمت از مطالب، لطفاً حتماً بین ما خصوصی بماند و پخش نشود) جبهه ملی اروپا به ایشان نوشته است که اگر با حرکت محرومین همکاری کند و به جرگه کمونیست‌ها باز نگردد، اگر کشته شد اسم او را به عنوان شهید اعلام نخواهد کرد!! و او در جواب به آنها نوشت: آن موقع که جبهه شعبیه دموکراتیکه (گروه نایف حواتمه) مرا در

مخالف شرکت آنهاست، زیرا پس از خاتمه کنفرانس، اعراب دیگر، که با اسرائیل به توافق رسیده‌اند، او را تنها می‌گذارند و حتی خودشان هم او را می‌کوبند. شاید بشود گفت که بزرگترین موفقیت مقاومت فلسطین، اگر به خواسته‌های اساسیش ترتیب اثر داده نشود، این است که کنفرانس تشکیل شده ولی به شکست بینجامد، یعنی فقط راه جنگ برای اعراب باقی بماند؛ آن وقت است که مقاومت فلسطین عزیز می‌شود و مورد توجه قرار می‌گیرد و شاید حتی حکومت بعضی از کشورها مثل مصر تغییری کند. انشاءالله

موفقیت همگی را خواهانم
۱۹۷۷/۱۰/۱۲

پیوست دو

متن مصاحبه امام موسی صدر درباره فلسطین و صهیونیسم در بن در
تاریخ ۱۹۷۰/۸/۱۰

تجاوزات پی‌درپی رژیم اشغالگر قدس به جنوب لبنان^۱

... به مناسبت روز تاریخی قدس که دو سال قبل، با ابداع زیبا و ابتکار شکوهمند بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران، امام خمینی، بنیانگذاری گردید ... و نیز بدین مناسبت که در این ایام، جنوب لبنان، یعنی محل معیشت و زندگی و خانه و کاشانه‌ی اکثریت شیعیان محروم لبنان، مورد هجوم و تجاوز بی‌رحمانه و بی‌باکانه و دشمنانه و در عین حال بی‌سابقه رژیم غاصب قدس قرار گرفته و می‌گیرد ... و نیز به جهت گرامیداشت خاطره امام موسی صدر، رهبر ریوده‌شده شیعیان لبنان، در آستانه چهارمین سال ناپدید شدنش ... امام صدر در مصاحبه مطبوعاتی در تاریخ ۱۹۷۰/۸/۱۰ در شهر بن آلمان غربی درباره قضیه فلسطین، مطامع اسرائیل و به ویژه بهانه‌های مغالطه‌آمیز و گرگ‌گونه رژیم صهیونیست برای موجه و منطقی جلوه دادن تجاوزاتش به جنوب لبنان! ... سخن گفت. متن مصاحبه مذکور با انشاء و خط خود ایشان، به فارسی برگردانده شده است و در

۱- از ویژه‌نامه بزرگداشت روز قدس روزنامه اطلاعات سال ۱۳۶۱.

۳- ما خود می‌دانیم که اسرائیل به جنوب لبنان چشم طمع دوخته و به آب‌های فراوان و منطقه حاصلخیز و در عین حال سوق‌الجیشی جنوب فکر می‌کند و آنچه درباره فداییان می‌گوید بهانه‌ای بیش نیست. دلیل این طمع را در نقشه‌هایی که از طرف ادارات اسرائیلی چاپ شده و شامل جنوب لبنان می‌باشد، می‌توان دید. به علاوه، عده‌ای از رهبران اسرائیل در ضمن سخنان خود از این طمع‌ها پرده برمی‌دارند، مثلاً وزیر دفاع اسرائیل در یکی از سخنرانی‌های خود می‌گوید:

«پدران ما به مرزهای اسرائیل - بنابر قرار تقسیم صادر از سازمان ملل متحد - رسیدند و نسل ما از این حد گذشت و به مرزهای سال ۱۹۴۸ رسید. نسل جنگ، شش روزه به کانال سوئز و نهر اردن و تپه‌های جولان رسیدند. ولی این هم پایان کار نیست. در آینده به مرزهای دیگر خواهیم رسید که شاید شامل لبنان و قسمت دیگر اردن و سوریه مرکزی بشود.» (از سخنرانی موشه دایان ۶۸/۷/۱۵)

۴- موضع دیگری که علت عملیات تجاوزکارانه اسرائیل را روشن می‌کند آن است که دولت لبنان که چندین مذهب و فرهنگ گوناگون را در بر دارد و با نهایت دموکراسی زندگی می‌کنند، برای اسرائیل خوشایند نیست؛ زیرا دولت اسرائیل صد در صد بر عنصر یهود اعتماد می‌کند و رژیم آن یک رژیم عنصری و مذهبی است.

۵- آیا لبنان باید از فعالیت فداییان جلوگیری کند؟ و آیا هیچ انسانی می‌تواند به ملت فلسطین حق دفاع از خود را ندهد.

داستان مقاومت فلسطینی‌ها به صورت مسلحانه، داستان ملت‌هایی است که از زمین و وطن آواره شده‌اند و بیست سال صبر کرده است تا شاید دولت‌های عربی و یا سازمان‌های بین‌المللی حق او را باز گیرد ولی معلوم شد هرچه مقررات از سازمان ملل صادر می‌شود، اجرا نمی‌گردد. به علاوه کشورهای عضو سازمان ملل، آن‌قدر به

حقیقت یکی از اسناد مهم تاریخی است، به نقل از کتاب تهیه و منتشر نشده «شیعیان و جنگ نوزده ماهه لبنان» ذیلاً از نظر خوانندگان محترم می‌گذرانیم.

یاد و خاطره‌اش را همواره گرامی می‌داریم و ظهور و بازگشتش را به خانواده و ملت و کشورش از خدای متعال مسئلت داریم ... انه علی رجعه لقادر

علی حجتی کرمانی

جنوب لبنان تقریباً همه روزه مورد تجاوز اسرائیل قرار می‌گیرد.

اسرائیل سبب این تجاوزات را وجود فداییان در جنوب لبنان می‌داند و به این بهانه، وضع منطقه جنوب را به صورت حزن‌آوری درآورده است. هزاران نفر از مردم دهات مرزی لبنان و اسرائیل، از خانه‌های خود به طرف بیروت کوچ کرده و با وضع رقت‌باری زندگی می‌کنند. بهانه‌های اسرائیل مغالطه‌ای بیش نیست و به منطق گرگ‌ها شباهت دارد زیرا:

۱- کشورهای هم‌مرز با اسرائیل، به هیچ‌وجه مسئولیت حفظ مرزهای اسرائیل را به عهده ندارد و هیچ قانونی و حقی آنها را ملزم نمی‌سازد که مرزدار اسرائیل باشند. حفاظت مرزهای اسرائیل به عهده خود اوست.

۲- فلسطینی‌ها اصولاً در خاک لبنان نبوده‌اند تا لبنان مسئول وجود آنها در خاکش باشد و یا مسئولیت وجود فداییان را که در بین همان فلسطینی‌ها هستند به عهده بگیرد.

اسرائیل در سال ۱۹۴۸ با یک رفتار وحشیانه، حدود سیصد و پنجاه هزار فلسطینی مسلمان و مسیحی را از منطقه شمالی فلسطین راند و اینها فعلاً در خاک لبنان اقامت دارند و تقریباً یک ششم مردم لبنان را تشکیل می‌دهند.

اسرائیل اسلحه و مهمات می دهند که به تنهایی از همه کشورهای عربی توانا تر است.

فلسطینی‌ها بعد از این تجربه بیست ساله و تلخ، مشاهده کردند که چاره‌ای جز نهضت مسلحانه ندارند و جهان فقط به اظهار تأسف اکتفا کرده و رفته رفته فراموشش می‌کند.

از این جهت تصمیم گرفت خود حق خود را بازپس گیرد و تنها سرمایه‌ای را که دارد و آن زندگی یک نسل کامل است، صرف نماید تا پیروز شود.

از کشور فلسطین، زمینی باقی نمانده است تا ارتشی در آن به وجود آید.

دولتی هم نمایندگی مردم فلسطین را به عهده ندارد تا از طرف آنها در سازمان‌های بین‌المللی به دفاع و بحث برخیزد.

متأسفانه در همان زمان که اسرائیل تأسیس شد، ملت فلسطین را بیرون کرد تا نتواند با روش‌های دموکراسی و یا انقلابی حق خود را بازپس گیرد.

از این گذشته مکانی که در آن کار کند و زندگی خود و فرزندانش را فراهم سازد نداشت؛ چاره‌ای جز مقاومت مسلحانه و به صورت مخفیانه وارد خاک اسرائیل شدن را نداشت و برای این کار هیچ راهی جز آنکه از زمین‌های مجاور اسرائیل که جنوب لبنان از آن جمله است حرکت کند، ندارد.

۶- در اینجا خود را ناچار می‌بینم درباره این موضوع نیز بحث کنم، زیرا تبلیغات مغرضانه سعی کرده است فلسطین را وطن ملی و تاریخی و مذهبی یهودیان جهان دانسته و حق مردم فلسطین عرب را چه مسلمان و چه مسیحی انکار کند. از این جهت باید به مسائل زیر توجه کرد:

الف - فلسطین متعلق به کدام ملت است؟ در سال ۱۹۱۸ و بعد از پایان جنگ جهانی اول مجموع سکان فلسطین هفتصد هزار نفر بود و

عرب‌های فلسطین عددشان ششصد و چهل و چهار هزار نفر که هفتاد هزار نفر آن مسیحی و بقیه مسلمان بودند.

یهودیان مقیم فلسطین پنجاه و شش هزار نفر، یعنی هشت درصد ساکنین که مالک دو درصد زمین فلسطین بودند.

در سال ۱۹۴۶ و با فعالیت‌های عجیب و همه‌جانبه سازمان‌های صهیونی جهان و در نتیجه وعده بلفور و اقدامات دولت انگلستان که فلسطین در تصرفش بود، عدد سکان بدین ترتیب بود:

یهودی ششصد و هشت هزار و عرب یک میلیون و دویست و نود و سه هزار؛ یعنی یهودیان یک دوم ساکنین بودند.

در سال ۱۹۴۷، سازمان ملل متحد مقرر ساخت که فلسطین به دو قسمت تقسیم شود. دولت یهودی با چهارده هزار کیلومتر مربع و دولتی عربی با یازده هزار کیلومتر مربع و در پنجم ماه مه ۱۹۴۸ که نیروهای انگلیسی فلسطین را ترک کردند، نیروهای صهیونی نظامی و غیرنظامی هجوم را آغاز کرده و از قسمت‌هایی که سازمان ملل مقرر کرده بود تجاوز کردند و در حدود شش هزار و سیصد کیلومتر دیگر را تسخیر کردند و از جمله، حیفا و عکا و قدس جدید بود.

از این حادثه بیش از یک میلیون عرب آواره شدند و در نزدیکی وطن خود به صورت پناهنده درآمدند و منشأ این آوارگی، روشی بود که اسرائیلیان انجام دادند و وحشی‌گری‌های فراموش‌ناشدنی بود که مردم از آنها دیدند، مثلاً در پنجم آوریل ۱۹۴۸ در دیر یاسین قتل عام کردند و سازمان‌های تفتیش بین‌المللی فجایع زیادی را ثبت کرده است.

باید دانست که دولت یهودی که سازمان ملل در قرار تقسیم پیشنهاد کرده بود، دارای پانصد و ده هزار عرب و چهارصد و نود و نه هزار یهودی بود تا امکان تشکیل دولت صهیونی از عنصر یهودی پیدا نشود و بعد از جنگ ژوئن ۱۹۶۷، عدد پناهندگان فلسطینی به یک میلیون و سیصد هزار نفر بالغ شد.

حقیقی است و به هیچ‌وجه جنبه نژادی را در نظر ندارد. در یک جای انجیل، یهوه به آنها می‌گوید: «پدر شما شیطان است».

میراث حقیقی نیز تعلیمات پیغمبران است و در احتکار یک نژاد نمی‌تواند باشد. مسیح می‌گوید: «خدایا تعلیمات تو برای همیشه، میراث من است».

تأسیس دولت اسرائیل حتی بر خلاف دین یهود است. هر یهودی همه روزه می‌گوید: «جز تو و غیر از تو حکمرانی نداریم ای خدای ابدی!»! در کتاب صموئیل از تورات می‌خوانیم: «امروز، خدایی که شما را از همه مصیبت‌ها و زشتی‌ها نجات داد کنار می‌گذارید و از او حاکمی و پادشاهی می‌خوانید که بر شما معین کند». «خوب بنگرید و بدانید چقدر شما خطا کنید آنگاه که از خدا پادشاهی دیگر می‌خواهید». «اما اکنون بر گناهان خود، گناه تازه‌ای افزودیم که جز او پادشاهی می‌خواهیم».

«برای خود پادشاهانی بدون اوامر من و حکمرانانی بدون خواست من نصب کردند. خدایانی ساختند از طلا و نقره از این جهت نهایت آنان را نوشتیم».

و در سفر اول از ملوک ۸/۱۰-۱۸ می‌بینیم که مالکیت زمین برای انسان با مالکیت خدا منافات دارد و موجب می‌شود انسان خود را خدای کوچکی پندارد.

و بدین ترتیب بسیاری از روحانیون یهود و خاخام بزرگ از تأسیس دولت یهودی راضی نبودند و هنوز هم بسیاری از آنها می‌دانند که عاقبت این اقدامات به نفع یهودیان نیست.

و این قسمت از تعالیم تورات را با کلام لاوی ۲۴-۲۲ پایان می‌دهم، «شما که عدالت را قربانی کردید و هر مستقیمی را منحرف ساختید. شما که صهیون را با خون و قدس را با جرم می‌سازید».

از نظر اسلام هم قدس، مفهومی اساسی دارد؛ زیرا قدس، سمبل

ب - فلسطین از نظر تاریخ: آنان که تصور می‌کنند فلسطین مسکن یهودیان جهان بوده است و عرب‌ها آنان را در قرن هفتم میلادی بعد از فتح اسلامی بیرون کردند، سخت در اشتباهند.

عرب‌های فلسطینی، سکان اصلی این کشور از هزاران سال قبل می‌باشند و اکثریت سکان را تشکیل می‌دادند و در کنار آنها نیز عمورین و کنعانیین و عبرانیین و آرامیان و دیگران بودند. اینها همه پیش از فتح اسلامی، در فلسطین سکنی داشتند و بعد از فتح اسلامی، سایر قبایل نیز عرب شدند و کشور به صورت یک کشور صددرصد عربی درآمد.

عرب شدن این اقلیت‌ها، موجبات تمدنی و فرهنگی و کمی مذهبی دارد و به هیچ‌وجه صورت اجبار و یا موجبات نژادی نداشته است.

روابط یهود با فلسطین ده‌ها بار از روابط عرب فلسطینی کمتر است و جز مدتی که به صورت یک اقلیت و مدتی به صورت یک حکومت عشایری و مدتی به صورت یک دولت حکومت کرده‌اند بیش نیست، ولی به طور کلی هیچ‌وقت کشور فلسطین مکان همه یهودیان یا فقط منحصر به یهودیان نبوده است.

در قرن دوازدهم قبل از میلاد، عبرانیین قسمتی از فلسطین را تسخیر کردند ولی به هیچ‌وجه بر تمام زمین‌های فلسطین مسلط نشدند بلکه اکثر سکان آن، همان قبایل فلسطین بودند که فلسطین هم به نام آنها نامیده شد. این سطره هم نخست در ۷۲۲ قبل از میلاد و سپس در ۵۸۶ قبل از میلاد به کلی پایان یافت.

ج - آیا فلسطین از نظر دینی متعلق به یهود است و میراث دینی آنها می‌باشد؟

و عده‌هایی به اولاد ابراهیم در تورات داده‌شده و فلسطین را به نام «ارض میعاد» معروف کرده است. این وعده‌ها مختص به یهود نیست بلکه عرب‌ها نیز اولاد ابراهیم هستند.

معنی اولاد ابراهیم بر حسب تعلیمات انجیل، اولاد روحی و پیروان

تلاقی اسلام با دیانت‌های دیگر و با تمدن جهان است. «قدس»، جنبه جهانی بودن اسلام نه عربی بودن را تثبیت می‌کند.

یهودی کردن قدس و اهانت به مسجدالاقصی و کلیساها و شیوع فساد و توطئه در این شهر مقدس با اعماق اسلام منافات دارد و با این وضع به هیچ‌وجه آرامش در خاورمیانه، تا وقتی که یک نفر مسلمان پای‌بند به دین موجود است، به وجود نخواهد آمد.

و از نظر عموم اینها، آیا مملکت خدا، که اسرائیل مدعی تأسیس و وراثت آن است، ممکن است یک امپراطوری زورگو و خشن همیشگی و ظالمانه باشد؟

مملکت خدا باید کشور نور و رحمت باشد.

آیا خداوند برای اجرای وعده خود، به بمب‌های آتش‌زا (ناپالم) متوسل می‌شود؟ و توصیف خدا با این اوصاف بر خلاف همه ادیان آسمانی نمی‌باشد؟

د - و در پایان این موضوع لازم است به این نکته توجه کنیم که، یهودیان وطن می‌خواهند چرا؟ مگر همه جهان وطن آنها نبوده است؟ مگر در دنیای امروز، وطنی برای مسیحیان فقط یا مسلمانان تنها به وجود آمده است؟

به علاوه آیا باید این وطن در شرق و در فلسطین باشد؟ هزاران هزار اماکن دیگر در دنیا، چرا نباید وطن آنها باشد.

عرب‌ها که در تاریخ طولانی خود، حتی یک سابقه ظالمانه نسبت به یهود ندارند و حتی یک خانه یهودی را نگرفتند، آیا باید کفار یهود را بپردازند؟

آیا ملت فلسطین درباره شهر بیت‌المقدس بد رفتاری کردند؟ و هیچ سابقه آتش‌سوزی یا سوء اداره یا تقصیر داشتند که حالا باید برای بیت‌المقدس اقلیم جدید تراشید؟

۷- در پایان این بحث باید نتیجه‌ای عملی گرفت:

باید توجه داشت که اگر کمک‌های مالی (در حدود یک میلیارد و نیم

مارک سالیانه) و کمک‌های عمرانی و فنی و کمک‌های جنگی کشورهای بزرگ جهان نبود، هیچ‌وقت اسرائیل نمی‌توانست این بودجه سنگین را صرف نیروهای نظامی کند و مخارج تصرف کردن زمین‌های سه کشور را بپردازد و از این نقطه نظر باید گفت این کمک‌های خارجی است که اسرائیل را به تجاوز تشویق می‌کند.

اکنون مطالعه کنیم که نقش آلمان در این باره چیست؟ و آیا آنچه در برنامه وزارتت آقای مستشار آمده است که: آلمان در قضیه شرق الاوسط [خاورمیانه]، بی‌طرف و عادل خواهد بود، اجرا شده است؟

سالیانه، آلمان فدرال یکصد و چهل میلیون مارک به اسرائیل کمک‌های اقتصادی می‌کند. این کمک‌ها که به عنوان کشورهای توسعه نیافته داده می‌شود، به هیچ‌وجه با وضع اسرائیل قابل تطبیق نیست، زیرا اسرائیل از سال ۱۹۴۹ تا سال ۱۹۶۷ سالیانه مبلغ چهارصد میلیون دلار کمک خارجی دریافت کرده است.

اگر ملاحظه کنیم که مجموع چهارده کشور عربی با یکصد و بیست میلیون نفوس و میلیون‌ها کیلومتر مربع، سالیانه از آلمان فدرال یکصد و چهل میلیون مارک دریافت نمی‌کنند، خوب این بی‌عدالتی روشن می‌شود!

گذشته از این کمک‌ها، در نتیجه معلومات [اطلاعات] تقریبی، سالیانه سازمان‌های صهیونی، مبلغی بین یکصد میلیون تا یکصد و پنجاه میلیون مارک از ملت آلمان جمع‌آوری و به اسرائیل می‌فرستند. این مساعدات و فروش سلاح‌ها همه و همه از وقتی شروع شده است که روابط دیپلماتیک میان آلمان و اسرائیل وجود نداشته است.

از عجایب حوادث تاریخ آنکه شنیده می‌شود دولت اسرائیل به محکمه شکایت کرده و از پانصد شرکت آلمانی مبلغی در حدود هفتاد و دو میلیارد مارک خواسته است به دلیل آنکه این شرکت‌ها کارگران اسیر اسرائیلی را مجاناً به کار گماشته‌اند!

آیا حکومت اسرائیل وارث یهودیان جهان است؟ آیا از همه وکالت دارد؟ آیا وارث سایر کشته‌شدگان و به کار گماشته‌شدگان زمان نازی‌ها بوده و هست؟ آیا کمیسیون‌های مشترکی که بین نازی‌ها و صهیونی‌ها بوده است، فراموش می‌شود؟!

پیوست سه

چریک پرفضیلت ... چمران، یادآور سرداران صدر اسلام

علی حجتی کرمانی

انتشار نامه‌ای از امام موسی صدر توسط برادرم سید هادی خسروشاهی در شماره مورخ ۲۴ دی ماه ۱۳۵۹ در روزنامه اطلاعات که فتوکپی آن را در همان اوان درگیری‌های داخلی و خونین لبنان در اختیار من گذارده بود تا بتوانم در مجموعه مأخذ و اسنادی که با عنوان «شیعیان و جنگ نوزده ماهه لبنان» تدوین کرده‌ام، مورد استفاده قرار دهم، مرا بر آن داشت که به سهم خود با انتشار فصلی از کتاب مزبور و با آرزو و امید بازگشتش، یاد و خاطره‌اش را همواره بزرگ و گرامی بدارم.

جالب توجه اینکه در میان اسناد جمع‌آوری شده برای کتاب در دست تهیه شیعیان و جنگ نوزده ماهه لبنان، جزوه‌ایست به عنوان «چه می‌گوییم؟» بدون نام و از طرف فرد یا افراد ناشناس! که در نیمه اول مهرماه ۱۳۵۵ در خارج از کشور انتشار یافته است و بیشترین و کوبنده‌ترین حملات را به حرکة‌المحرومین و سازمان امل و از جمله به شخص دکتر چمران دارد! و من با توجه به جو غالب آن روز خارج از کشور در این زمینه، که خود از نزدیک شاهدش بودم، بر این باور

امام صدر بیشتر پی بردم که به درجه‌ی الهی و شیدایی مصطفی، آن‌هم با آن درک و شعور و آگاهی، نسبت به او واقف شدم!...

من پس از نزدیک به بیست سال غیبت چمران از جمع دوستان و برادران مسجد هدایت، برای اولین بار او را در شهر بخوم در آلمان غربی ملاقات کردم، در بجنوبه جنگ داخلی لبنان پس از ایراد چند سخنرانی در هامبورگ که موجی از مخالفت‌های روشنفکران التقاطی را برانگیخته بود! و بعدها تماس‌ها و ملاقات‌ها تکرار شد. آخرین بار در خوزستان و در اوایل پیروزی انقلاب و در جنب و جوش کار و جنبش و فعالیت و حرکت، شبی را با او گذراندم. او را صادق، مخلص، متعبد و ساخته شده یافتیم و مسئله مهمی که من روی آن فوق‌العاده حساسیت داشتم، به خصوص نسبت به آنها که سال‌ها در کشورهای غربی به تحصیل و کار و فعالیت اشتغال داشتند، مسئله برداشت و تفکر اسلامی آنها بود. چمران را از نمونه‌های نادری یافتیم که صد در صد اسلامی می‌اندیشد و حتی در شکل کم‌رنگی هم اندیشه‌های التقاطی در برداشت‌ها و استنباط‌های وی نیافتیم.

راستی قرار بود به مناسبت یادی از امام موسی صدر و گرامیداشت خاطره‌اش و جلوگیری از فراموش شدنش فصلی از کتاب منتشر نشده‌ام را برگزینیم ... درست است، یادم نرفته است، اما نظر به اینکه من به مناسبت انتشار نامه امام موسی به خسروشاهی به این فکر افتادم و به این کار دست یازیدیم و او هم بدین مناسبت که از طرف رفقا یا غیررفقا به چمران حمله شده است به یاد نامه منتشر نشده امام صدر، که بنا بود برای اولین بار در کتاب مزبور درج گردد، افتاد که در ضمن آن، اشاره‌ای به تاریخ کند و دفاعی از مصطفی! بی‌تناسب نیست که از باب مقدمه و تناسب حکم و موضوع هم که شده، من هم از این برادر سخت‌کوش و پیوسته‌کوش که اکنون یکی از ارکان نبردهای پارتیزانی و نامنظم ما است، ذکر خیری کنم ... باشد که این سنت نیکو و پسندیده و انسانی

بودم که تنها رفقا نبودند که چنین می‌اندیشدند! بلکه تعداد زیادی از بچه‌های صادق خود ما که تحت تأثیر بمباران شدید چپ و گروه کمال جنبلاط و جناح مارکسیست مقاومت فلسطین قرار داشتند به همین نحو فکر می‌کردند! و اینک نیز که دکتر چمران، جاننش را صادقانه و مخلصانه در طبق اخلاص گذارده و به سلامتی دوستان هم‌رزم پرمدعای مصلحت‌اندیش و عافیت‌طلبش در جنوب میهن اسلامیمان مشغول نبرد مردانه و پیکار مستمر با دشمن کافر و متجاوز بعثی است، علیه او جزوه منتشر می‌کنند تا به‌زعم خود، از نفوذ و پرستیژ معنوی و مردمی بکاهند؟! به گمانم باید از طرف برادران چپ‌اندیش و یا مغرض و بیمار خودمان باشد تا رفقا؟! هرچند که الله اعلم!

به هر حال اجازه بدهید برخلاف روال معمول و علی‌رغم حجاب معاصرت، در انتظار شهادت چمران، که می‌دانم منتهای آرزوی من است، نمانم و آنگاه برایش مدیحه‌سرایی کنم. بگذارید برای یکبار هم که شده، پرده سیاه و ضخیم معاصرت را پاره کنیم و از مجاهد همیشه در جبهه و مبارز خستگی‌ناپذیری که این‌طور ناجوانمردانه، آن‌هم در این موقعیت که دارد حماسه می‌آفریند، به او می‌تازند و بی‌شرمانه متهمش می‌کنند! پیش از مرگش دفاع کنیم، که اینست رسم شرافت و پاسداری از حق و امتنان از پویندگان راه حق. والا قدرشناسی از چمران و امثال او، پس از رفتن و مردن، هنری نیست؛ که جزوه‌نویسان سابق و لاحق نیز حاضرند در آن هنگام زیباترین و متعالی‌ترین سخن را در قالب نظم و نثر در مدح او بگویند!

من بارها گفته‌ام؛ یکی از دلایل پاکی و اصالت امام موسی صدر، پیشوای شیعیان لبنان، دکتر مصطفی چمران است، کسی که حدود شانزده سال با او زیست و در کنارش رزمید و همواره عارفانه و عاشقانه، چون قطبی به او عشق می‌ورزید. خود من آنگاه به حقیقت و اصالت

- فعالیت در دفاع از مقاومت فلسطین، تشکیل سمینارها و سخنرانی‌های متعدد در دانشگاه‌های کالیفرنیا پس از شکست سال ۱۹۶۷ در بدترین شرایط خفقان.
- مهاجرت از آمریکا و ترک همسر و چهار فرزند و پیوستن به امام موسی صدر و اقامت در جنوب لبنان، همجوار با اردوگاه‌های بزرگ فلسطین، برای دفاع از مقاومت و کمک به شیعیان محروم و ستم‌کشیده لبنان.
- اداره مدرسه فنی جبل عامل برای بچه‌های یتیم و محروم شیعه که در فشار و خطر مداوم اسرائیل بودند و تحمل همه نوع ناراحتی‌های اجتماعی، سیاسی و فکری.
- ایجاد کلاس‌ها و سخنرانی‌های ایدئولوژیک، اجتماعی و فرهنگی برای پرورش کادرهای فعال و مؤمن در مبارزات اجتماعی و سیاسی و سازمان‌دهی هسته‌های اولیه جوانان شیعه، بر اساس اندیشه ناب و طرز تفکر خالص اسلامی.
- فعالیت مداوم شبانه‌روزی در سازمان‌دهی حرکت محرومین و تشکیل سازمانی مبارز و انقلابی بر اساس ایدئولوژی اسلامی و مرکب از جوانان فداکار و از جان گذشته شیعه.
- همکاری نزدیک در ایجاد و هدایت سازمان افواج مقاومت لبنانی «امل» و شرکت در اکثر درگیری‌های دفاعی و خونین «امل» در نواحی بیروت و جنوب لبنان.
- زندگی در میان جنگندگان و در محورهای خطرناک نبرد، زیر رگبار گلوله‌ها و خمپاره‌ها، تحمل مسئولیت‌های خطرناک، زیستن در شرایط دشوار، خفتن بر روی خاک، با غذا و آب ناکافی و بی‌خوابی‌های مستمر برای ادای مسئولیت‌های گوناگون نظامی، سیاسی و اجتماعی.
- ایستادگی سرسختانه در مقابل تجاوزات افراطیون راست و چپ،

همواره ساری و مستدام باشد، سپاس و تقدیر از خدمتگزاران خدا و دین خدا و خلق خدا، و فداکاران و جانبازان همیشه در صحنه. وانگهی در همین کتاب از چمران، دردهای دلش، نامه‌هایش به دوستان، تحلیل‌هایش درباره جنوب لبنان، شیعیان، فتح و توطئه‌های چپ و راست، زیاد سخن گفته شده. و در اینجا تنها به ذکر شمه‌ای از بیوگرافی او که در کتابی تحت عنوان یکی از باوفاترین و پرتوان‌ترین یاران امام صدر آمده است بسنده می‌کنیم.

خلاصه‌ای از زندگی‌نامه شهید دکتر مصطفی چمران

- از پانزده سالگی، عضو فعال انجمن اسلامی دانشجویان تهران، دوست قدیمی مهندس سبحانی، دکتر شیبانی و دکتر شریعتی ...
- نماینده ملیون در دانشگاه تهران، دانشکده فنی، شرکت در مبارزات و تظاهرات دوره دکتر مصدق. پس از کودتای ننگین و آمریکایی ۲۸ مرداد به نهضت مقاومت ملی پیوست و در خطرناک‌ترین درگیری‌ها حضور داشت و مسئول پخش روزنامه «راه مصدق» در دانشگاه تهران بود...
- از بهترین شاگردان مهندس بازرگان در دانشکده فنی ...
- شاگرد اول رشته الکترومکانیک و برای مدت یک سال مسئول لابراتوار شیمی فیزیک دانشکده فنی.
- اعزام به آمریکا برای ادامه تحصیل، با استفاده از بورس شاگردان اول دانشگاه.
- اتمام دوره فوق لیسانس در رشته برق در مدت یک سال ۵۹ - ۵۸.
- اتمام دوره دکترا از دانشگاه کالیفرنیا، برکلی، در رشته الکترونیک با بالاترین رتبه‌ها.
- مؤسس انجمن اسلامی دانشجویان در کالیفرنیا.
- تحقیق علمی در بزرگترین مرکز علمی آمریکا، بل کمپانی، و اشتراک در معروف‌ترین پروژه‌های علمی عصر مثل «قمر مصنوعی».

چمران یادآور سرداران صدر اسلام

... برادر چمران! پس از اطلاع از شهادت جانسوز افتخارآمیزت با همسر و فرزندانم در سوگت نشستیم و ساعت‌ها به یاد آن همه صفا و وفا و بزرگواری و تواضع و کمالات اخلاقی و فضایل انسانیت با آه و ناله اشک ریختیم... آخرین دیدار ما در شب شنبه ۷ خرداد ماه ۶۰ بود که به اتفاق همسرت و خواهر امام موسی صدر برای صرف شام و تجدید عهد به خانه ما آمدی، صورت گرفت!...

متجاوز از چهار ساعت با هم گفت‌وگو کردیم و سوز و گداز و دردهای فراوانی داشتی، اخلاص و ایمان و صمیمیت و عشقت را به انقلاب و امام در آن شب بیش از پیش دریافتم و احساس دردآلودت را نسبت به پیشوای مفقود شده شیعیان لبنان، که سال‌ها با وی زیستی و در کنارش رزمیدی و همواره عاشقانه و عارفانه بدو عشق می‌ورزیدی، نیز به درستی درک کردم. در آن شب سخن از مواضع و مواقف و جهت‌گیری‌ها بود... و من با تمام وجودم احساس کردم که تو تا چه حد منصف، باوجدان، مؤمن و دارای سلامت نفسی و حتی حاضر نبودی نقاط مثبت و خدمات افرادی که با شخص تو دشمنی دارند نادیده بگیری! خدایت بیامرزد که چه نیکو، اخلاق و عرفان و فضیلت را زیربنای مبارزات خویش قرار داده بودی!... همواره با دعا و نیایش و نماز همراه بودی و با ایمانی پاک و غیرآلوده به چپ و راست نفست را مهار کرده و مترصد هیچ‌گونه هویت سیاسی نبودی!

چمران عزیز!... و ای سرباز رشید! تا آنجا که حافظه‌ام یاری می‌دهد، آن شب از صلابت و عظمت و شکوه و زیبایی هم‌زمان در جبهه فراوان سختی‌گفتی و گه‌گاه به لطایف و ظرایفی اشاره می‌کردی که ما را تحت تأثیر قرار داده و اشکمان را بی‌اختیار جاری می‌ساختی. به خوبی به یاد دارم که با بیان لطیف و بی‌پیرایه و رسایت، به بیان این مسئله بنیادی پرداختی که شرق و غرب دشمنان کمر بسته و قسم خورده اسلام در

استمرار و پافشاری در صراط مستقیم اسلام و تحمل همه شداید و دشمنی‌ها و اتهامات ناجوانمردانه چپی و راستی و به خاطر حق و حقیقت؛ به کام مرگ فرو رفتن و صیانت از ارزش‌های خدایی در طوفان ظلمت و جهل و کفر.

— در علم و عمل، ایمان و فداکاری، عشق و گذشت، تحمل و بلندنظری، تواضع و مهربانی نمونه بود.

— کتائب (فالانژیست‌ها) و اسرائیل، مدام مصطفی و دوستانش را هدف قرار داده و سازمان‌های مارکسیستی چپ او را دست‌نشانده اسرائیل و شاه قلمداد می‌کردند؛ رژیم شاه نیز او را کمونیست می‌نامید!

— حدود صدوسی شهید اهل، اکثراً دوستان نزدیک چمران بودند و برخی شاگردان مستقیم و آموزگاران مدرسه او. مصطفی با یک دست اسلحه برمی‌داشت و با دست دیگر شهیدی را بر دوش می‌کشید! وی حتی دقیقه‌ای به بقای خود اطمینان نداشت، هرکجا که خطر بیشتر بود به آنجا می‌رفت! و هرجا درد و رنج و محرومیت و از خودگذشتگی تقسیم می‌شد حضور داشت...

... و اینک نیز مصطفی چمران است که خوابیدن روی خاک و استقرار شبانه‌روزی در سنگرهای پرمخاطره و زندگی میان خون و دود و آتش را بر تکیه زدن به کرسی‌های مجلس ترجیح داده و این‌طور جوانمردانه و بی‌باکانه در کنار رزمندگان انقلاب اسلامی، می‌رزد، که شرح زندگی پرماجریش پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران و ورودش به ایران و تا کنون، خود فصلی جداگانه در حیات سیاسی، نظامی و انسانی این چریک پرفضیلت می‌گشاید که شرح آن را به وقتی دیگر و انشاءالله پس از اتمام جنگ و پیروزی جنگندگان مسلمان بر قوای کفر، موقوف می‌کنیم.

بی اعتبار ساختن و نابودی انقلاب اسلامی ایران هم پیمان شده‌اند و دارای موضعی واحدند! ... تو اشاره کردی که آنها پس از تشکیل کمیته‌ها و به کار گرفتن متخصصان و صاحب نظران، پیرامون عوامل و ریشه‌های بنیادی پیروزی انقلاب ایران، به این نتیجه رسیدند که پایه‌های این پیروزی شگفت و معجزه‌آسا سه چیز است: اسلام، رهبری و امت. تو درباره اسلام چنین گفتی:

انقلاب ما پیروز نشد مگر آنگاه که به ایدئولوژی اسلامی چنگ زد. دروغ می‌گویند و فریب‌کارند آنها که می‌خواهند انقلاب را به وسیله مارکسیسم به جوانان ما بیاموزند، اسلام با ایسم‌های دیگر قابل مقایسه نیست، ایدئولوژی‌های دیگر تنها به یک بعد انسان توجه کرده است و اسلام تنها مکتب کاملی است در جهان که قدرت دارد بشریت را به فلاح و رستگاری سوق دهد و ایمان به شهادت را تا این درجه متعالی در جوانان ما استوار کند. من یک روز با یک کمونیست سخن می‌گفتم و به او پیشنهاد کردم: تو برو با مردم به مدت دو ساعت درباره عمل انقلابی کاسترو و یا چه گوارا سخن بگو و من پنج دقیقه درباره عمل انقلابی امام حسین^ع صحبت می‌کنم، آنگاه منصفانه مشاهده کنیم که نتیجه کدام یک مثبت و کدام یک منفی است؟! ...

شهید عزیز! عشقت را نسبت به قرآن فراموش نمی‌کنم آنگاه که با ایمانی نیرومند می‌گفتی: قرآن بزرگترین پایه و پایگاه پیروزی ما بود و مبدا که آن را از دست بدهیم. و می‌گفتی: خدای ناخواسته اگر انقلاب ما اسلام را از دست بدهد، سقوط خواهد کرد و مردم ما نباید فریب ایسم‌ها و ایست‌ها را بخورند.

ای سردار بزرگ و پرافتخار اسلام! هیچ‌گاه گفتار سراسر عشق و عرفان و ایمانت را نسبت به عامل دوم پیروزی یعنی رهبری فراموش نخواهم کرد، آنجا که می‌گفتی: خداوند بر امت ما تفضل و رحمت کرده است که رهبری این چنین بزرگ بر سر او ارزانی داشته است.

پیشوایی که قبل از قدرت و بعد از قدرت یکسان زیست، بر خاک می‌نشیند و با خاکیان همسان است و در تواضع و پاکی و عرفان و قداست در جهان و در میان رهبران سیاسی بی‌نظیر. من رهبران زیادی را در دنیا می‌شناسم و با برخی از آنها نیز تماس داشته‌ام، به خدا قسم اگر همه آنها را جمع کنیم یک تار موی امام خمینی نخواهند شد. باز فراموش نخواهم کرد که در آن شب با چه سوز و گداز، همراه با نگرانی شدید، اظهار داشتی: وحدت کلمه حول چنین رهبر ممتاز و بی‌نظیری بود که علی‌رغم محاسبات و معادلات مادی و فیزیکی، پیروزی معجزه‌آسای انقلاب مقدس ما را ممکن ساخت. و اینک استعمار و استکبار جهانی روی این عامل تعیین‌کننده انگشت گذارده و تمام کوشش خویش را در کوبیدن و بدنام کردن مقام رهبری به کار گرفته است و همه امکانات و هم و غم خویش را در صدمه زدن به وحدت کلمه حول رهبری بسیج کرده است.

و درباره عامل ملت و پیروزی ایمان و شهادت بر تکنیک و سلاح‌های مدرن سخن‌ها گفتی از جمله: آنگاه که انسان مؤمن تصمیم بر شهادت گرفت و همه «منیت‌ها» را زیر پا گذارد، قدرت دارد همه دنیا و جبر تاریخ را زیر سلطه خویش درآورد، آن‌چنان نیرو و قدرتی که در هیچ‌یک از معادلات سیاسی و نظامی و در قالب فلسفه‌ها و تئوری‌های بشری نمی‌گنجد، قدرتی مافوق عالم و در عین حال در متن و بطن ایدئولوژی اسلامی. استعمارگران در صدند این روحیه را از مردم ما بگیرند، آنها را مأیوس کنند و در میان توده‌های مؤمن تفرقه به وجود بیاورند ...

ما باید سعی کنیم وحدت را حفظ کنیم و این رحمت و نعمت را که خدای رحمان پس از ۱۴۰۰ سال بر ما ارزانی داشته است قدر نهمیم. من می‌ترسم که نکند شایستگی نداشته باشیم و هشدار می‌دهم که اگر بر اثر اختلاف و تفرقه و بازی‌های سیاسی خدای ناخواسته شکست بخوریم،

نه تنها ایران که خاورمیانه و کشورهای اسلامی و همهٔ نهضت‌های آزادی‌بخش و از همه مهمتر رسالت اسلامی سقوط خواهد کرد و ...

چمران عزیز! ای شهید شاهد! ای حمزهٔ محمد ص و ای مالک اشتر علی^ع!

این اشک خامهٔ قاصر و ناتوان من است، تنها یک سرشک که در شهادت جانسوزت بر گونهٔ این سطور جاری است والا من بدبخت کجا! و سخن دربارهٔ «شهیدی» چون تو کجا؟! ...

اما همهٔ سرور و افتخارم این است که قبل از شهادت، به درستی شناختمت و بر اساس این شناخت و علی‌رغم اتهامات ناجوانمردانه‌ای که اتحاد چپ و راست و منافقان و قدرت‌طلبان به تو وارد می‌ساختند، محافظه‌کاری‌های سیاست‌بازان حرفه‌ای راپیشه‌نساخته، خدای را صد هزار بار سپاس که به دفاع جسورانه از حیثیت و اصالت انقلابی و اسلامیت برخاستم و در تاریخ ۹ بهمن ماه ۱۳۵۹، یعنی نزدیک به پنج ماه پیش از شهادت پرافتخارت، آنگاه که در جبهه‌ها و در مقام فرماندهٔ جنگ‌های نامنظم حماسه می‌آفریدی، طی انتشار مقاله‌ای در روزنامهٔ اطلاعات (شماره ۱۶۳۴۷) نسبت به تو برادر عزیز در قبال تهمت زنان غیرمسئول ادای دین کردم. و چه متواضعانه و محبوبانه سپاسم گفتمی و چه کینه‌توزانه آماج فحش و اتهام و ناسزای دشمنانت قرار گرفتم که از جمله نامه‌ای بود و قیحه‌خانه و سراسر فحش از طرف تشکیلات پان‌ایرانیست‌های انقلابی!! که پس از نقل اشعار منتسب به دختر سعدی دربارهٔ خواجوی کرمانی: بابا بیا بابا بیا - خواجو ز کرمان آمده ... و نثار مقداری ناسزاهای اتهامات نوشته بود: «راستی ضروریست که بدانید اینجاسرزمین ما ایرانیان است نه سرزمین اسلامی شما و چمران‌ها!» و حال که خون پاک چمران، خاک مقدس ایران اسلامی را رنگین ساخته است، به این پان‌ایرانیست‌های بی‌وطن و هم‌پالگی‌های مدعی ایرانیست می‌گوییم که: اینجاسرزمین اسلامی

ما و چمران‌هاست و خاک ایران منهای اسلام و منهای خون چمران‌ها، مساوی است با خاک اسرائیل و شوروی و آمریکا و خاک‌های دیگر! ...
چمران عزیز، سردار پرافتخار اسلام، ای یادآور سرداران رشید صدر اسلام!

اجازه بده آنچه را که پنج ماه قبل از شهادت جگرگدازت مخلصانه و برادرانه در دفاع از شخصیت اصل و ممتاز اسلامیت نشان دادم، اینک نیز در رثایت و در مرگ انتخابی و حماسه‌آفرینت نقل کنم:

«... جالب توجه اینکه در میان اسناد جمع‌آوری شده برای کتاب در دست تهیه «شیعیان و جنگ نوزده ماههٔ لبنان» جزوه‌ایست تحت عنوان «چه می‌گوییم؟» از طرف فرد یا افراد ناشناس که در نیمهٔ اول مهرماه ۱۳۵۵ در خارج از کشور انتشار یافته است و بیشترین و کوبنده‌ترین حملات را به «حرکهٔ المحرومین» و سازمان نظامی و انقلابی «امل» و از جمله به شخص دکتر چمران دارد! و من با توجه به جو غالب آن روز خارج از کشور در این زمینه که خود از نزدیک شاهدش بودم، بر این باورم که تنها «رفقا» نبودند که چنین می‌اندیشیدند، بلکه تعداد زیادی از بچه‌های صادق خود ما که تحت تأثیر بمباران شدید تبلیغاتی چپ و گروه کمال جن بلاط و جناح مارکسیست مقاومت فلسطین قرار داشتند، به همین نحو فکر می‌کردند! ...»

و اینک نیز که دکتر چمران جانش را صادقانه و مخلصانه در طبق اخلاص گذارده و به سلامتی دوستان هم‌رزم و پرمدعی و مصلحت‌اندیش و عافیت‌طلبش، در جنوب میهن اسلامیمان مشغول نبرد مردانه و پیکار مستمر با دشمن کافر و متجاوز بعثی است، علیه او جزوه منتشر می‌کنند ...

به هر حال اجازه بدهید بر خلاف روال معمول و علی‌رغم حجاب معاصرت! در انتظار شهادت چمران که می‌دانم مستهای آرزویش هست نمانم و آنگاه برایش مدیحه‌سرایی کنم!! بگذارید برای یک‌بار هم که

و اکنون نیز چمران است که پس از بیست و پنج سال مبارزه مستمر و جهاد پیگیر در مقاطع گوناگون و در زمینه‌های فرهنگی و سیاسی و نظامی، شرافتمندانه به ملاء اعلی پیوست و شربت گوارای شهادت را که منتهای آرزویش بود لاجرعه سرکشید و زندگی جاودان یافت و راه و شیوه و جهان بینی و حیات سراسر نور و فضیلت انسانیش را با خون مقدسش تثبیت کرد و اسوه‌ای شد برای همه نسل‌ها و عصرها ...

چمران بزرگ! تو در زمانی از میان ما رفتی که انقلاب و امت اسلامیمان، بیش از هر روز دیگر به تو و امثال تو نیازمند است و به اندیشه و تعمق در آنچه که تو می‌اندیشیدی! ... باشد که حرمت راه و هدف مقدس و خون پاک و به ناحق ریخته‌ات را بداریم و به خون شهدا و اسلام و انقلاب خیانت نورزیم و ادامه دهنده راه تو و شهدا و اسلام و انقلاب و برآورنده آرمان‌های متعالی و مقدس در نجات اسلام و کشور اسلامی باشیم ...

درود خدا و پیامبر و همه صالحان و پاکان شهیدان تاریخ بر تو باد که در جهاد با نور معرفت و پیوستگی به خدا قدم نهادی و بدون هیاهوی سیاسی و خودنمایی‌های شیطانی به جهاد برخاستی و جان خود را نثار کردی، با سرافرازی زیستی و با سرافرازی شهید شدی و با هنرمندی مردان خدا خود خویش را فدا ساختی و بقا و حیات ابدی را در فناء فی الله و هویت الهی، نه هویت مشرکانه شخصی، دانستی و با آبرومندی به لقاء الله شتافتی ... روانت شاد باد و یادت همیشه به خیر ...

شده پرده‌های سیاه و حجاب‌های ضخیم معاصرت را پاره کنم و از مجاهد همیشه در جبهه، مبارز و خستگی‌ناپذیری که این‌طور ناجوانمردانه، آن هم در این موقعیت که دارد حماسه می‌آفریند، به او می‌تازند و بی‌شرمانه متهمش می‌کنند!، پیش از مرگش دفاع کنیم، که این است رسم شرافت و پاسداری از حق و امتنان از پویندگان راه حق. والا قدرشناسی از چمران و امثال او پس از رفتن و مردن، هنری نیست؛ که جزوه‌نویسان سابق و لاحق نیز حاضرند در آن هنگام، زیباترین و متعالی‌ترین سخن را در قالب نظم و نثر در مدح او بگویند!

من پس از نزدیک به بیست سال غیبت چمران، از جمع دوستان و برادران مسجد هدایت، برای اولین بار او را در شهر بوخوم در آلمان غربی ملاقات کردم، در بجنوبه جنگ داخلی لبنان ... و پس از ایراد چند سخنرانی در هامبورگ، که موجی از مخالفت‌های روشنفکران التقاطی را برانگیخته بود، و بعدها تماس‌ها و ملاقات‌ها تکرار شد. و آخرین بار در خوزستان و در اوایل پیروزی انقلاب و در جنب و جوش کار و جنبش و فعالیت و حرکت، شبی را با او گذراندم. وی را صادق، مخلص، متعبد، و ساخته شده یافته‌ام و مسئله مهم که من روی آن فوق‌العاده حساسیت داشتم، به خصوص نسبت به آنها که سال‌ها در کشورهای غربی به تحصیل و کار و فعالیت اشتغال داشتند، مسئله برداشت و تفکر اسلامی آنها بود. چمران را از نمونه‌های نادری یافته‌ام که صد در صد اسلامی می‌اندیشد و حتی در شکل کم‌رنگی هم اندیشه‌های التقاطی در برداشت‌ها و استنباط‌های وی نیافته‌ام.

... و اینک نیز مصطفی چمران است که خوابیدن روی خاک و استقرار شبانه‌روزی در سنگرهای پرمخاطره و زندگی میان خون و دود و آتش را بر تکیه زدن بر کرسی‌های مجلس ترجیح داده و این‌طور جوانمردانه و بی‌باکانه در کنار رزمندگان انقلاب، می‌رزمند ...